

سخن سردبیر:

امام خمینی^(س)، مقاومت فرهنگی و ژئوکالچر انقلاب اسلامی

«تأملاتی پیرامون مفهوم صدور انقلاب در دهه چهارم»

تغییر انقلابی، راه و رسم زندگی در دنیای جدید است که در دو سه قرن اخیر گفته شده عموماً و منحصرأ به مدرنیته و فرهنگ غربی متعلق است. اما با انقلاب اسلامی برای نخستین بار در دنیای مدرن، یک الگوی عام نو بودن و دگرگون شدن از بطن و متن اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های دینی و نهادهای وابسته به دین برآمده است و ایدئولوژی‌های غرب را با چالشی جدی مواجه کرده است. چالشی که غرب، تفکرات غربی، سیاستمداران حاکم در غرب و فیلسوفان غربی را در مقابل این پرسش قرار می‌دهد که چگونه وجه نظر خود را در برابر این تغییر بنیادی و فرارونده و ساختارشکن تعیین می‌نمایند؟ جان. ال. اسپوزیتو می‌گوید:

در بهمن ۱۳۵۷، جهان از وقوع نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب در ایران آگاه شد؛

انقلابی که حکومتی اسلامی را جایگزین سلسله پادشاهی هوادار غرب کرد... پی بردن به اهمیت این انقلاب و تأثیر جهانی و داخلی آن نیازمند دستیابی به اطلاعات درباره پیشینه تاریخی سیاست در تاریخ به ویژه در جامعه ایران است و این آگاهی ما را به درک بهتر ایدئولوژی انقلابی، رهبری، نهادها و سیاست‌های آن رهنمون خواهد کرد.^۱

با فقر تئوریک، کمبود اطلاعات و جهلی که در غرب نسبت به ماهیت انقلاب اسلامی و عملکرد اسلام وجود دارد، این تعیین وجه نظر در فهم انقلاب اسلامی، کاری بیش از یک تمرین آکادمیک است که غرب عموماً در مقابل الگوهای تغییر و دگرگونی در حیطه مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون از خود نشان می‌دهد.

اولین چیزی که باید فیلسوفان غربی و غربگرایان درک کنند این است که رد ایدئولوژی‌های غرب در اشکال مشروطه سلطنتی، لیبرالیسم و سوسیالیسم در انقلاب کبیر اسلامی رویداد کم‌اهمیتی به شمار نمی‌رود. این امر، بیانگر قطع رابطه بنیادی با مقدمات فکری‌ای بود که باعث شد ایران نزدیک به یکصد و پنجاه سال تحت سیطره جغرافیای فرهنگی (ژئوکالچر) تفکر غربی، امکان هر گونه رشد و پیشرفت را از دست بدهد.

در حقیقت همان‌طور که پیتر کالورث در کتاب «انقلاب و ضد انقلاب» می‌گوید:

غرب آن چنان مست بسط و توسعه جهانی کردن سکولاریسم بود که نتوانست حرکت حقیقی و اصیل انقلاب اسلامی را در متن جهان مدرن حس کند و تشخیص دهد که نیروی دین هنوز تا آن اندازه قدرتمند است که بتواند دگرگونی‌های بنیادی در جهان ایجاد نماید و امام خمینی تنها رهبری باشد که بیش از دیگران بر دگرگونی تصورات این قرن اثر گذاشته باشد.^۲

اکنون که سه دهه از این واقعه عظیم گذشته است مهم‌ترین پرسش برای هر متفکری این

۱. جان‌ال‌اسپوزیتو، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی (تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲)، ص ۳۳.

۲. نقل به مضمون از: پیتر کالورث، انقلاب و ضد انقلاب، ترجمه سعید قانع (تهران: آشیان، ۱۳۸۳)، ص ۶۲ و ۶۳.

است که آیا بحث کردن از جغرافیای فرهنگی (ژئوکالچر) انقلاب اسلامی مبنایی دارد؟ و ما می‌توانیم بعد از سه دهه تصویر قابل تفسیری از تأثیر فرهنگی انقلاب اسلامی در جغرافیای وسیعی از منطقه و جهان باشیم؟

ژئوکالچر یا جغرافیای فرهنگی پیش از هر چیز بیانگر چهارچوب فرهنگی‌ای است که انقلاب اسلامی در محدوده آن فعالیت می‌کند و اثرگذار است و مقدمات فکری خود را نه در یک محدوده ملی و محلی بلکه در جغرافیایی از فرهنگ منتشر می‌سازد. ژئوکالچر انقلاب اسلامی قبل از هر چیز ما را به یاد مفهوم دیگری می‌اندازد که در فرهنگ انقلاب اسلامی از این مفهوم تحت عنوان «صدور انقلاب» یاد می‌شود.

در دی سال ۱۳۵۷ وقتی خبرنگاری از امام سؤال کرد که آیا فکر می‌کنید دامنه حوادث ایران به ترکیه نیز کشیده شود؟ امام پاسخ داد نهضت مقدس ایران، نهضت اسلامی است و از این جهت بدیهی است که همه مسلمین جهان تحت تأثیر آن قرار گیرند.^۱

در آن زمان شاید کسی باور نمی‌کرد که سه دهه بعد نخست‌وزیر کشوری مثل ترکیه که تمام تار و پود ساختار سیاسی و نظام دولت آن تحت سیطره دولتمردان سکولار و بی‌اعتنا به دین است و بیشترین رابطه را با دولت حقیر اسرائیل دارد، آن‌گونه در مقابل گزافه‌گویی‌های نخست‌وزیر این رژیم عکس‌العمل نشان دهد! آیا می‌توان از تأثیر چهارچوب فرهنگی انقلاب اسلامی در نظام سکولار ترکیه غفلت کرد؟ و آیا می‌توان این‌گونه حرکت‌ها را در جهان، بخشی از آثار ژئوکالچر انقلاب اسلامی دانست؟

آیا ژئوکالچر انقلاب اسلامی آن‌گونه که از اندیشه‌های امام خمینی فهمیده می‌شود، مفهوم جغرافیایی دارد یا مفهوم فرهنگی؟ وقتی امام از صدور انقلاب صحبت کرد منظور بسط جغرافیای سرزمینی انقلاب اسلامی بود یا بسط جغرافیای فرهنگی؟ آیا وقتی ما از صدور

۱. صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی، دفتر ششم (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴، چ ۴)،

انقلاب یا ژئوکالچر انقلاب اسلامی سخن می‌گوییم منظور صدور آرمان‌ها، شیوه‌ها، شعارها و الگوهای انقلاب اسلامی است یا چیزی دیگر؟ این سؤالات نشان می‌دهد که مفهوم صدور انقلاب از دیدگاه امام و ژئوکالچر انقلاب اسلامی در اندیشه‌های انقلابیان ایران شئون و جلوه‌های خاصی دارد که برای درک آن باید با تمام این شئون آشنا شد.

انقلاب اسلامی اگرچه در دنیای کثرت اتفاق افتاد اما یک وحدت است و امام خمینی، حکیم این وحدت و زعیم این کثرت است. بی‌تردید این وحدت یک وحدت مکانیکی نیست که تحت تأثیر اقتصاد، سیاست و یا سایر عوامل شناخته شده پاره‌ای از جنبش‌های اجتماعی باشد؛ بلکه یک وحدت فرهنگی و تاریخی است که بر دیگر شئون نظیر اقتصاد، سیاست، جامعه، فلسفه و حتی تاریخ اثر می‌گذارد. این وحدت اکنون در جهان محقق شده است.

مفهوم ژئوکالچر دقیقاً از همین معنا برمی‌خیزد. زیرا با این معنا انقلاب اسلامی رابطه خود را با تمام افکار، اندیشه‌ها و نظریه‌هایی که فرهنگ را روبروی اقتصاد توصیف و همه دگرگونی‌های اجتماعی را تابعی از روابط تولیدی جامعه می‌دانند، قطع می‌کند. بر همین اصل و اساس، جغرافیای فرهنگی انقلاب اسلامی از ناحیه اهل سیاست (به مفهوم غربی)، اهل اقتصاد، نژادگرایان، جنسیت‌گرایان و همه آنهایی که به نوعی تحت سیطره گفتمان‌های رسمی علوم انسانی و اجتماعی در غرب هستند مورد تردید و انکار قرار می‌گیرد.

اگر پذیرفتیم که غرب یک منطقه جغرافیایی و یک نظام سیاسی نیست بلکه یک تاریخ است و این تاریخ از زمانی آغاز شد که یونانیان به «پایدیا» (فرهنگ و تربیت) توجه کردند^۱ اکنون باید گفت که انقلاب اسلامی نیز تداوم یک تاریخ و یک وحدت تاریخی است و اگر این وحدت در بخشی از تاریخ صدر اسلام تحقق نمی‌یافت هیچ‌یک از جلوه‌ها و شئون آن محقق نمی‌شد. بنابراین، انقلاب اسلامی که بخشی از این تاریخ واحد است، نمی‌تواند انقلاب یک ملت، یک قوم و

۱. نک: رضا داوری، درباره غرب، (تهران: هرمس، ۱۳۷۹)، ص ۲۹. در خور ذکر است که نگارنده در بخش‌هایی از این مقاله از کتاب مذکور الهام گرفته است.

یک منطقه جغرافیایی و حتی انقلاب یک مذهب و دین خاص یا یک نظام سیاسی مشخص باشد. انقلاب اسلامی، انقلاب بشریت است. چون شعارهای این انقلاب؛ آزادی، عدالت، عقلانیت توحیدی و معنویت، شعارهای بشریت در طول تاریخ است.

امام خمینی رهبر انقلاب کبیر اسلامی فرمود:

ما که نهضت کردیم برای اسلام نهضت کردیم، جمهوری، جمهوری اسلامی است. نهضت برای اسلام نمی‌تواند محصور باشد در یک کشور و نمی‌تواند محصور باشد حتی در کشورهای اسلامی، نهضت برای اسلام همان دنباله نهضت انبیاست. نهضت انبیا برای یک محل نبوده است. پیغمبر اکرم اهل عربستان است، لیکن دعوتش مال عربستان نبوده دعوتش مال همه عالم است.^۱

این دقیقاً همان معنایی است که امام از مفهوم صدور انقلاب و ما از مفهوم ژئوکالچر انقلاب اسلامی درک می‌کنیم. بدین ترتیب، برای درک ژئوکالچر انقلاب اسلامی باید پیامدهای سیاسی و چهارچوب فرهنگی مفهوم صدور انقلاب در اندیشه امام خمینی کاملاً روشن شود، زیرا جستجوی هویت و اعتبار بخشیدن به جنبش‌های اجتماعی که تحت تأثیر انقلاب اسلامی هستند به منزله چهارچوبی برای درک ژئوکالچر انقلاب اسلامی و مبارزه برای جهانی کردن آن است. قبل از ترسیم این چهارچوب باید متوجه این مسئله باشیم که ضد انقلاب، به انحای مختلف تلاش می‌کند نظریه انقلاب اسلامی را در سطح منطقه‌ای و جهانی به نوعی درگیر همان تضادی کند که پیش از این نظام کمونیستی شوروی سابق را درگیر کرده بود. غریبان که بیشترین تضاد را با انقلاب اسلامی در سطح جهانی و منطقه‌ای ایجاد می‌کنند، شعار «علم بهترین دانش و دموکراسی بهترین شکل حکومت» است را عموماً در مقابل همه جنبش‌های اجتماعی که به نوعی در مقابل ژئوکالچر غرب مقاومت می‌کنند، مطرح می‌سازند.

در سه دهه گذشته، انقلاب اسلامی بیشتر از طریق این شعار مورد تهاجم قرار گرفته است. آنچه برای ما اهمیت دارد این است که برای خنثی کردن این حربه، افکار جهانی را بیشتر

۱. صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی، ص ۳.

متوجه عملکرد این دو مفهوم کنیم نه ماهیت آنها؛ زیرا ماهیت علم و دموکراسی که همیشه به نوعی برتری خود را بر رقبایشان به ظاهر اثبات کرده‌اند یک مسئله است و عملکرد آنها مسئله‌ای دیگر.

اکنون بر کسی پوشیده نیست که علم به مفهومی که غربی‌ها نظر دارند، بیش از بحث عقلانی و توجه به سایر مبادی معرفت انسانی، فقط به تجربه و حس عنایت دارد و از بقیه مبادی معرفت خود را محروم می‌سازد.

همچنان‌که پسامدرن‌ها معتقدند که دموکراسی هم وقتی نتواند انسان‌ها را قانع کند، آنها را ساکت کرده و بر جای خود می‌نشانند. کاری که دموکرات‌ها در ایران، افغانستان و عراق و دیگر کشورها انجام دادند.

اکنون سال‌هاست که دیگر دموکراسی با کسی گفتگو نمی‌کند و از درک مخالفان خود عاجز است و علم هم ابزاری است که در دست اصحاب قدرت و در خدمت تولید سلاح‌های کشتار جمعی، تخریب طبیعت، نابودی محیط زیست و... قرار دارد. ژئوکالچر غرب به روز در معرض تردید و به اشکال بسیار رمانتیکی مورد تفسیرهای متضاد قرار می‌گیرد و قدرت ذاتی خود را در حکم ابزاری تحلیلی از دست داده است. همان‌طور که والرشتاین گفته است: «علم جدید با ضربه مهلکی که بر بنیاد علم بیکی - نیوتنی وارد آورده است، چالش‌های جدی برای ژئوکالچر غرب ایجاد کرده است.»^۱

بدین ترتیب، برای ما در دهه چهارم انقلاب اسلامی ترسیم ژئوکالچر انقلاب اهمیت ویژه‌ای دارد. انقلاب اسلامی اینک در حال تحول است و انباشت جزئی و دائم چرخه‌ها و روندهای توطئه ضد انقلاب، تأثیری در سرعت حرکت انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر منطقه و جهان ندارد. ژئوکالچر انقلاب اسلامی در حال بسط و توسعه است و پیش‌بینی‌های امام خمینی^(س) در

۱. نک: امانوئل والرشتاین، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهان، ترجمه پیروز ایزدی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، چ ۲)، ص ۲۷. در خور ذکر است که نگارنده در نگارش این مقاله از ایده‌های این کتاب استفاده کرده است.

خصوص صدور انقلاب در حال تحقق است.

آنچه در جنگ ۳۳ روزه لبنان و جنگ ۲۲ روزه غزه اتفاق افتاد، نه افسانه است و نه یک حادثه غیر قابل تکرار. شیوه‌های مبارزه مردم لبنان و مردم مظلوم غزه در مقابل اسطوره دروغین شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی، تحقق شعار «پیروزی خون بر شمشیر» در حوزه جغرافیای فرهنگی جدید است. شعار «پیروزی خون بر شمشیر» شعار تردیدناپذیر انقلاب اسلامی است. بی‌تردید، نظام سرمایه‌داری جهانی کارکرد دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ای خود را همانند روش‌هایی که در برخورد با نهضت‌های آزادی‌بخش دیگر به کار گرفته است، بی‌وقفه به کار خواهد گرفت. لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال نه به خاطر شکست‌هایش در برقراری آزادی، عدالت، امنیت و عقلانیت بلکه به خاطر سیاست‌هایش محکوم به از میان رفتن است، همان‌طور که نظام‌های کمونیستی از میان رفتند.

اگرچه پایان عصر «پیمان ناتو» مانند «پیمان ورشو» نزدیک است. اما این امر برای ملت‌های استقلال‌طلب و عدالتخواه به منزله پایان عصر جهان نیست، بلکه گامی است به سوی بازسازی ژئوکالچرهای جدید. ریشه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این بازسازی کاملاً روشن است. تسلط جهانی ژئوکالچر غرب در حکم پدیده‌های کوتاه‌مدت مانند تسلط‌های پیشین اگرچه به برتری چشمگیری مبتنی بود، اما این برتری مانند همه برتری‌های مغایر با آزادی و عدالت و عقلانیت و معنویت، موقت و کوتاه‌مدت است و انقلاب اسلامی نشان داده است که دوره این برتری حداقل در منطقه خاورمیانه و آسیا به سر رسیده است.

صف‌آرایی‌های جدیدی که در قالب «مقابله فرهنگی» و «مقاومت فرهنگی» در حال شکل‌گیری است، نیروهای بازدارنده‌ای در مقابل هجوم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب هستند. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، انقلابی منحصر به فرد بود. مشخصه بارز این انقلاب، پیروزی فرهنگ بر اقتصاد، میلیتاریسم و سیاست بود. از انقلاب اسلامی سه دهه می‌گذرد با این حال این انقلاب در تاریخ یک حرکت حقیقی و معیاری برای ناکارآمدی الگوهای غربی و رویدادهای بزرگ و شکل‌دهنده است. رویدادی که می‌توان آن را نقطه عطف پیدایی یک ژئوکالچر جدید

دانست.

واقعیت‌های فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی نظام جهانی، بر اثر این رویداد در معرض تغییر اساسی است. رویدادهایی که نقطه عطفی را به وجود می‌آورند همواره پدیده‌های پیچیده و مبهم‌اند.

اکنون برای ما و برای همه آنهایی که در جستجوی آزادی، عدالت، هویت و اصالت‌های انسانی خود هستند این سؤال اهمیت دارد که چه درس‌هایی باید از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و پیامدهای آن گرفت؟ در حقیقت، از جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استعماری در ایران و جهان که عمری بیش از یک قرن دارند، باید چه درس‌هایی گرفت؟

پاسخ به این پرسش‌ها را نمی‌توان در بحث‌های کلاسیک و آکادمیک روشنفکرانه یافت، پاسخ این پرسش‌ها را باید در عملکرد انقلاب اسلامی جستجو کرد. ما در اینجا با پرسش‌هایی مواجه هستیم که همواره پیش روی نظام‌های انقلابی قرار دارد. شعار انقلاب اسلامی برای همه ما به اندازه کافی آشناست. این شعار به سه پدیده کاملاً مرتبط به هم اشاره دارد که هر یک بیانگر وجهی از ماهیت و عملکرد انقلاب اسلامی است؛ آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی. ما نمی‌توانیم درباره اهمیت نسبی یکی بر دیگری و تقدم و تأخر تحقق آنها با هم بحث کنیم.

استقلال بدون آزادی و آزادی بی‌استقلال قابل تصور نیست. همان طوری که تاریخ ایران نشان می‌دهد، استقلال و آزادی بدون جمهوری اسلامی یعنی داشتن یک الگوی بومی (ایرانی - اسلامی) از نظام سیاسی امکان‌پذیر نیست. تعارض بین استقلال و آزادی بی‌معنا است. همان طوری که تعارض بین جمهوریت و اسلامیت نظام، نغمه‌ای جاهلانه و دشمن‌پسندانه است. ژئوکالچر انقلاب اسلامی همان طوری که امام بارها فرمودند، نمی‌تواند بدون این سه رکن قابل تصور باشد.

ما که نهضت کردیم برای اسلام نهضت کردیم، جمهوری، جمهوری اسلامی است. نهضت

برای اسلام نمی‌تواند محصور باشد در یک کشور...^۱

امام معتقد بود که فراگیری ژئوکالچر انقلاب اسلامی در پایبندی به استقلال و آزادی است. ملت ما بحمدالله با عنایت حق تعالی و عنایت اولیای خدای تبارک و تعالی که به آنها ایمان داد، به آنها قدرت داد، این ملت دست رد به سینه همه زد و ایستاد و گفت استقلال را ما می‌خواهیم، آزادی را می‌خواهیم و اگر به همین وضع پیش برود، مطمئن باشید که پرتویش همه عالم را خواهد گرفت.^۲

با این توصیف، صفت فرهنگی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری مقابله یا مقاومت فرهنگی در ژئوکالچر انقلاب، سه رکن آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است. در آنجایی که امام می‌فرمود ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می‌کنیم، معنای صدور انقلاب این بود که این نحو از تجربه انقلاب اسلامی را صادر می‌کنیم.^۳ تجربه انقلاب اسلامی در ژئوکالچر آن اهمیت ویژه‌ای دارد و از دیدگاه امام از دو وجه سلبی و اثباتی برخوردار است:

۱. وجوه سلبی ژئوکالچر انقلاب اسلامی

وجوه سلبی ژئوکالچر انقلاب اسلامی وجوهی است که بر اساس منطق زور و فشار و سلطه و تجاوز استوار است. امام از همان ابتدا استفاده از این وجوه را در شأن انقلاب اسلامی نمی‌دانم که انقلابی در تداوم خط انبیا است. لذا بارها می‌فرماید:

ما نمی‌خواهیم شمشیر بکشیم و تفنگ بکشیم و حمله کنیم ... ما می‌خواهیم که این انقلابمان را، انقلاب فرهنگی‌مان را، انقلاب اسلامی‌مان را به همه ممالک اسلامی صادر

۱. صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی، ص ۳.

۲. همان، ص ۵.

۳. همان، ص ۲۰.

کنیم...^۱

اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه‌جا صادر بشود، این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم.^۲

۲. وجوه اثباتی ژئوکالچر انقلاب اسلامی

وجوه اثباتی ژئوکالچر انقلاب اسلامی وجوه مبتنی بر صدور معنویت، بیداری ملت‌ها، دلسوزی بر ملت‌ها، نفی فاسد و فساد، پرهیز از ترس و تردید، صدور مبتنی بر تبلیغ و دعوت، نشان دادن الگوی اسلامی، معرفی اسلام راستین، استفاده از فطرت سالم انسان‌ها و صدور مبتنی بر گفتگو و مفاهمه و... می‌باشد.

امام خمینی در بسیاری از سخنان خود، مفهوم صدور انقلاب را بر اساس این اصول مورد تأکید قرار داد.

ما که می‌گوییم انقلابمان را می‌خواهیم صادر کنیم، می‌خواهیم این مطلب را، همین معنایی که پیدا شده، همین معنویتی که پیدا شده است در ایران، همین مسائلی که در ایران پیدا شده، ما می‌خواهیم این را صادر کنیم.^۳

شما کوشش کنید که این‌طوری که ایران انقلاب کرد و این‌طوری که ایران الان هم حاضر برای همه چیز است، ملت‌های خودتان را بیدار کنید.^۴

ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند... و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود، آرزوی ما این است. یعنی صدور انقلاب ما

۱. همان، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۳.

۴. همان.

این است که همه ملت‌ها بیدار شوند و همه دولت‌ها بیدار شوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودنی که هستند و از اینکه همه مخازن آنها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند، نجات بدهد.^۱

بنابراین، تردیدی نداریم که مفهوم صدور انقلاب و بسط ژئوکالچر انقلاب اسلامی در جهان بینی و تفسیرهای اسلامی امام ریشه دارد. ما وظیفه داریم در دهه چهارم انقلاب اسلامی از جنبه علمی بنیادهای اصلی و اساسی ژئوکالچر انقلاب اسلامی را بر اساس آنچه امام می‌اندیشید ترسیم کنیم. مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه در چهارچوب سند چشم‌انداز بیست‌ساله به رئیس‌جمهور؛ زنده و نمایان نگه‌داشتن اندیشه دینی و سیاسی حضرت امام خمینی (س) و برجسته کردن نقش آن به عنوان یک معیار اساسی در تمام سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها یک اصل اساسی دانستند. ایشان بارها تأکید داشتند که انقلاب اسلامی بی‌نام امام خمینی در هیچ کجای جهان شناخته نخواهد شد.

◆ انقلاب اسلامی و تقابل ژئوپلتیک با ژئوکالچر

در سه دهه گذشته خاورمیانه، افریقا، آسیای شرقی و مرکزی، امریکای لاتین و حتی اروپا از آثار مستقیم و غیرمستقیم فرهنگ انقلاب اسلامی گریزان نبودند. ژئوکالچر انقلاب اسلامی به دلیل آرمان‌های انسانی خویش، راه خود را می‌گشاید و در قلب‌های حوطلبان، آزادیخواهان و عدالت‌دوستان جهان لانه می‌کند. هنوز سه دهه برای برآورد نفوذ ژئوکالچر انقلاب اسلامی زمان اندکی است. با وجود این، احساسات احیاگرانه ناشی از انقلاب اسلامی مستقیم و غیرمستقیم جهان را تحت تأثیر معنوی خود قرار داده است. ژئوکالچر انقلاب اسلامی چیزی فراتر از این معنویت نیست.

انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی^(س) برای خیلی‌ها منبع الهام است. اگرچه دشمنان این انقلاب تلاش می‌کنند که این الهام‌بخشی را نمادی از مداخله ایران در امور این کشورها نشان دهند، اما حماسه‌ای که مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین علیه تجاوزات ضد انسانی رژیم حقیر صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه به وجود آورد گویاتر از آن بود که بتوان با عادی‌سازی این حماسه در حد مداخلات ایران در لبنان و فلسطین، دستاوردهای آن را نادیده گرفت و از چشم ملت‌ها پنهان نگه داشت.

به راه افتادن جنبش‌های مردمی در جهان در حمایت از غزه و محکوم کردن رژیم کودککش اسرائیل چیزی نبود که از چشم نگران انسان‌های حقیقت‌جو در جهان پنهان بماند. آنچه رجب اردوغان، نخست‌وزیر ترکیه در «اجلاس داووس» انجام داد، نه آخرین حرکت، بلکه آغاز این نهضت عظیم در بسط ژئوکالچر انقلاب اسلامی است. ارزیابی بازتاب این حرکت در مقایسه با استقبالی که مردم مسلمان ترکیه و سایر مسلمانان از اقدام رجب اردوغان کردند، می‌تواند برای جهان اسلام و عدالتخواهان و آزادی‌طلبان در سطح بین‌المللی معنای عمیقی داشته باشد. چنین ارزیابی و برآوردی رسالت اساسی متفکران حوزه انقلاب اسلامی است.

این درست است که کاربرد صدور انقلاب بر خلاف اصطلاحاتی چون مداخله، تجاوز و دفاع از خود، در نوشته‌های مربوط به روابط بین‌الملل معمولاً دیده نمی‌شود،^۱ اما وجوه متفاوت آن را می‌توان در تمامی انقلاب‌های دنیای مدرن دید.

بارزترین وجه کاربرد این اصطلاح که خیلی به حافظه تاریخی جهان نزدیک است، سند استراتژی ملی آمریکا برای عراق است.

آنچه در این سند فی‌البداهه جلب توجه می‌کند این است که یک کشور واقع در امریکای مرکزی، بر اساس کدام منطق، اصول و قوانین امور بین‌الملل در گوشه دیگری از جهان می‌تواند سند استراتژی ملی خود را برای ملتی دیگر ترسیم کند و با اشغال این کشور و کشتن

۱. روح‌الله رضضانی، صدور انقلاب ایران: سیاست، اهداف و وسایل (اسپوزیتو، همان، ص ۵۵).

زنان و کودکان حافظ منافع خود باشد!

وجه نظر کشورهای مثل آمریکا در بسط ژئوپلتیک امریکایی صدور دموکراسی و روی کار آوردن هواداران غرب است. آموزه‌های امام خمینی و آرمان‌های انقلاب اسلامی به ما یاد می‌دهد که اهداف ژئوپلتیکی دقیقاً در تضاد با ژئوکالچر قرار دارد.

امام معتقد بود که در ژئوپلتیک (بسط جغرافیایی سیاست) زور، تجاوز، سلطه، اشغال و کشتار مردم، یک اصل تاریخی است. همان‌طوری که در قرون گذشته مفهوم استعمار زاده این ایده بود. در حالی که در ژئوکالچر، گفتگو، مفاهمه، دعوت، تبلیغ، ایستادگی در مقابل تجاوز و سلطه و اجازه دادن به دیگران برای زدن حرف‌های خود، مهم‌ترین ابزار است.

مایی که می‌خواهیم اسلام در همه‌جا باشد و می‌خواهیم اسلام صادر بشود، ما که نمی‌گوییم که می‌خواهیم با سرنیزه صادر بکنیم، ما می‌خواهیم با دعوت به همه‌جا اسلام را صادر کنیم. ما می‌خواهیم یک الکوی از اسلام در عالم (ولو یک الکوی ناقص باشد) نشان بدهیم که همه عقلای عالم غیر از آنهایی که جنایتکاران بالذات هستند، همه ملت‌های مظلوم بفهمند که اسلام چی آورده و می‌خواهد چه بکند در دنیا.^۱

ما که می‌گوییم اسلام را ما می‌خواهیم صادر کنیم، معنایش این نیست که ما سوار طیاره بشویم و بریزیم به ممالک دیگر، یک همچو چیزی نه ما گفتیم و نه می‌توانیم. اما آنکه می‌توانیم این است که به وسیله دستگاه‌هایی که داریم، به وسیله همین صدا و سیما به وسیله مطبوعات به وسیله گروه‌هایی که در خارج می‌روند اسلام را آن‌طوری که هست معرفی کنیم.^۲

ما از اول گفتیم می‌خواهیم انقلابمان را صادر کنیم. صدور انقلاب به لشگرکشی نیست بلکه می‌خواهیم حرفمان را به دنیا برسانیم.^۳

۱. صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۵ و ۳۶.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۷.

بنابراین، آنهایی که ساده‌لوحانه تلاش می‌کنند مفهوم صدور انقلاب را در ژئوپلیتیک نشان دهند و برای شروع آن زمان خاصی مثل برکناری بنی‌صدر را تعیین کنند، نشان می‌دهند که از اساس تمایل دارند درک غرب‌باورانه از مفهوم صدور انقلاب و ژئوکالچر انقلاب اسلامی ارائه دهند.

آنچه امام خمینی در نظریه صدور انقلاب مطرح کردند و آنچه از مفهوم ژئوکالچر انقلاب اسلامی می‌توان فهمید، این است که وجه تاریخی این دیدگاه پس از گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی ظاهر شده است. مهم‌ترین وجوه تظاهر این مفهوم که اهمیت ویژه‌ای دارد و همان چیزی بود که امام پیش‌بینی کرد، استفاده بیشتر و مؤثرتر مستضعفان و مظلومان جهان از آن چیزی است که می‌توان آن را «مقاومت فرهنگی و مقابله فرهنگی» نامید. امام بشارت فرارسیدن چنین روزهایی را داده بود.

باید تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها بدانند که ما تا آخرین نفر و تا آخرین منزل و تا آخرین قطره خون برای اعلای کلمه‌الله ایستاده‌ایم و بر خلاف میل تمامی آنان، حکومت نه شرقی و نه غربی را در اکثر کشورهای جهان پایه‌ریزی خواهیم نمود.^۱

اکنون مقاومت و مقابله فرهنگی مضمون ثابتی است که ارزش‌ها و اشکال خود را در برابر فرهنگ تهاجمی غرب به نمایش گذاشته است. ملت‌های زیادی در جهان به طور تعمدی در پی خروج از سیطره نظام‌های کنترل فرهنگ هستند. این پایداری فرهنگی مردم تنها امتیازی است که فضا را برای بسط ژئوکالچر انقلاب اسلامی فراهم می‌سازد. زمانی همه اطلاعات به شکل فشرده تنها از طریق بنگاه‌های کنترل‌شده در نظام سرمایه‌داری غرب در شبکه‌های ملی و محلی تزریق می‌شد، اما امروز با توسعه فناوری‌های اطلاعاتی دیگر به سختی می‌توان این اخبار را از طریق نظام‌های سلطه بر فرهنگ، کنترل و هدایت کرد. امروز به راحتی می‌توان دور از دسترس نیروهای سلطه‌طلب بر فرهنگ، با جهان گفتگو کرد و صدای حق‌طلبی را به گوش

همه رسانید. آنچه در تهاجم رژیم حقیر اسرائیل به غزه اتفاق افتاد و وفاق جهانی در محکومیت این رژیم، نشان می‌دهد که بر خلاف ادعاهای سرکوبگران ملت‌ها، تغذیه اخبار در جهان مطلقاً در دست آنها نیست.

اگر می‌خواهیم ژئوکالچر انقلاب اسلامی را بسط دهیم باید مقاومت‌ها و مقابله‌های فرهنگی را در سطح جهان به شکل سازمان‌یافته منعکس سازیم. آگاهی ملت‌ها و تقویت مقاومت فرهنگی بخشی از استراتژی ژئوکالچر انقلاب اسلامی است. باید این مقاومت‌ها برنامه‌ریزی شود. برنامه‌ریزی مقاومت فرهنگی مانند برنامه‌ریزی‌های مقاومت سیاسی باید به اسلحه قدرت‌مندی برای تغییر معادلات سلطه جهانی تبدیل شود. مقاومت فرهنگی در جهان باید بخش جدایی‌ناپذیری از مقاومت سیاسی شود. امام خمینی استراتژی این مقاومت را به خوبی برای ما ترسیم نموده است.

ما هرچه فریاد بزیم که ما اسلامی هستیم و جمهوری اسلامی هستیم، لکن وقتی ببینند ما را که در عمل، غیر او هستیم از ما باور نمی‌کنند. وقتی می‌توانند باور کنند از ما که مایی که می‌گوییم جمهوری اسلامی هستیم، عملمان هم آن‌طور باشد. عمل طاغوتی نباشد... قول، قول اسلامی، عمل اسلامی باشد و خود رفتار اسلامی باشد، گفتار اسلامی باشد تا صادر بشود این جمهوری اسلامی در سایر کشورها. صدور با سرنیزه، صدور نیست. صدور با زور، صدور نیست. صدور آن وقتی است که اسلام، حقایق اسلام، اخلاق اسلامی، اخلاق انسانی در اینجاها رشد پیدا بکند و شما موظف به این معنا هستید و باید این کار را انجام بدهید.^۱

اگر شاه می بود؟!

جستارهایی پیرامون عواقب تداوم حکومت رژیم پهلوی بر آزادی، استقلال و توسعه ایران

داوود مهدوی زادگان

◆ مقدمه

انقلاب اسلامی (۱۳۵۷خ) نهضتی دینی - مردمی علیه نظامی مستبد و حاکمی دیکتاتور بود که توانست پس از قرن‌های مدید نظام موروثی - سلطنتی را سرنگون سازد و نظامی دینی - مردمی را جایگزین آن نماید. به طور طبیعی نسل جوان متأخر از دوران وقوع انقلاب تجربه مستقیمی از نظام شاهنشاهی پیش از انقلاب را در دست ندارد. آنچه این نسل در ذهن دارد، خاطره نقل شده از نسل قدیم‌تر است که بعضاً دوران پیش از انقلاب را تجربه کرده‌اند. ممکن است به دلایل مختلف از این خاطره منقول به گونه‌ای برداشت شود که «اگر شاه می بود»؛ وضعیت ما بهتر از آنچه هست می‌شد. مثلاً گفته می‌شود که در آن زمان نان پنج قران (پنج

ریال) بود، گوشت کیلو سی تومان بود، اجاره منزل ماهی بیست تومان بود و کرایه تاکسی از ۲۰ ریال تجاوز نمی‌کرد و غیره. خصوصا اگر انقلاب به دلیل محتوای معنوی آن با چالش‌های عدیده‌ای درگیر باشد. در این صورت، چنین برداشت ناصوابی در ذهنیت پاره‌ای از نسل جوانی که هیچ تجربه‌ای از دوره پیش از انقلاب ندارد؛ جدی‌تر می‌شود و بنابراین، در طبیعی بودن وقوع چنین توهمی در برخی از اذهان جوانان ایران تردیدی نیست. اما همان‌طور که گفته شد چنین برداشتی، توهمی بیش نیست و باید این‌گونه ذهنیت‌های مخدوش را با روشی منطقی و مستدل روشن نمود.

علی‌القاعده برابر چنین توهمی سؤال خواهد شد که حال اگر شاه می‌بود، چه اتفاقی روی می‌داد؟ مثلا در عرصه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و آموزش، با فرض بودن شاه؛ با چه رویدادهایی مواجه می‌شدیم؟ مسلما آینده فرایند در حال وقوع را نمی‌توان با ذهنیت‌پردازی صرف، قطع نظر از نظم حاکم بر فرایند در حال وقوع ترسیم کرد. ما برای ترسیم آینده یک واقعه تاریخی ناتمام مانده چاره‌ای از استناد به روند وقوع آن واقعه نداریم. باید هر گونه ترسیم آینده مستند به نظم منطقی واقعیت‌های اتفاق افتاده باشد. حتی اگر معتقد به وقوع فرآیندی برخلاف آنچه اتفاق افتاده باشیم؛ باید مستدل و منطقی باشد. البته پیش‌بینی وقوع فرآیندهای غیر عادی نامعقول نیست؛ لیکن پیش‌بینی واقع‌بینانه هنگامی است که مستند به واقعیت‌های عینی باشد و نه متکی به واقعیت‌های ذهنی که هیچ پایه و اساسی جز در خود ذهن ندارد. اگر گفته شود که ایران در صورت تداوم حکومت سلطنتی پهلوی آینده درخشانی در پیش می‌داشت؛ باید این گفته را به کارنامه واقعی پهلوی و نه ذهنی، مستند کرد. چنان‌که اگر هم آینده تاریکی را پیش‌بینی کردیم؛ باید مستند به واقعیت باشد و نه توهمات غرض‌ورزانه و خصمانه. بدیهی است که هر قدر مستندات مربوط به زمان پیش از انقلاب اسلامی باشد - ولو ظرف بیان آنها پس از انقلاب باشد مانند بسیاری از خاطره‌نویسی‌های منتشره پس از انقلاب - گفته ما عینی‌تر و مستدل‌تر خواهد بود.

◆ انقلاب در جزیره ثبات

وقتی جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت امریکا، در سفر به تهران (۹ دی ۱۳۵۶) از ایران با عنوان «جزیره ثبات» یاد کرد؛ هرگز تصور نمی‌کرد که تا چند روز دیگر (۱۹ دی) حرکت مردمی آغاز خواهد شد که در ظرف یک سال حکومت مستبدانه جزیره باثبات را سرنگون خواهد کرد. بی‌شک برداشت کارتر از وضعیت ایران مستند به گزارش‌های سازمان‌های جاسوسی، دفاعی و دیپلماتیک امریکا بود. چنان‌که در تابستان ۱۹۷۸ سه گزارش خوشبینانه و اطمینان‌بخش درباره ایران تهیه شده بود.^۱ سازمان جاسوسی سیا در مرداد ۱۳۵۷ ادعا کرده بود که «ایران در وضع انقلابی یا حتی وضع ماقبل انقلاب قرار ندارد».^۲ پس آیا می‌توان گفت که رخداد انقلاب اسلامی، پدیده‌ای غیرعادی و اتفاقی بوده است و روند طبیعی ایران در آن سال چیزی غیر از وقوع انقلاب بود؟ پاسخ آن است که در سال ۱۳۵۷ هیچ امر غیرعادی در ایران اتفاق نیفتاده است. اگر شاه می‌بود - چنان‌که بود - این انقلاب اتفاق می‌افتاد و اگر باز هم شاه می‌بود؛ باز هم این انقلاب واقع می‌شد. بلکه اگر شاه نمی‌بود معلوم نیست که باز این انقلاب اتفاق می‌افتاد. امروزه، بسیاری از تحلیلگران و پژوهشگران غربی و ایرانی به تدریج این واقعیت را پذیرفته‌اند که در بازخوانی‌های مجدد از وضعیت ایران پیش از انقلاب می‌توان وقوع انقلاب اسلامی را محتمل دانست. اگر قدری در رفتار و گفتار و مواضع شاه و کارگزاران حکومت پهلوی بیشتر درنگ و تأمل می‌کردند؛ وقوع حرکتی انقلابی علیه رژیم پهلوی را حتمی تلقی می‌کردند. زیرا وضعیت آن‌چنان تاریک و منحط شده بود که برای گذار آن چاره‌ای از وقوع انقلاب نبود. وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در اواخر دوره سلطنت پهلوی هیچ نشانی از روند رو به رشد و بهبود را در پی نداشت. لذا اگر شاه می‌بود، هیچ واقعه‌ای غیر از انقلاب محتمل‌الوقوع نبود. اسفناکی این وضعیت را با استفاده از گفته‌ها و تحلیل‌های کارگزاران

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (تهران: پیکان، ۱۳۷۷، ج ۴)، ص ۴۷۹.

۲. مایکل لدین و ویلیام لوئیس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱، ج ۲)، ص ۳۷.

حکومتی و پژوهشگران می‌توان مستند کرد.

◆ ملاک بازخوانی تاریخی

البته علاوه بر نکته کلی که در ابتدای گفتار آمد، باید به این نکته نیز توجه داشت که هر گونه مستندات عینی نمی‌تواند ملاکی برای پیش‌بینی آینده باشد؛ یعنی در دوران وقوع انقلاب نمی‌توان به هر گونه گفته‌ها و رفتارهای حاکمان پهلوی تمسک نمود، بر مبنای آن پیش‌بینی آینده را کرد. بلکه باید به آن دسته از مستندات عینی توجه کرد که از روی میل و اراده و روند طبیعی که تا

انقلاب اسلامی (۱۳۵۷خ) نهضتی دینی - مردمی علیه نظامی مستبد و حاکمی دیکتاتور بود که توانست پس از قرن‌های مدید نظام موروثی - سلطنتی را سرنگون سازد و نظامی دینی - مردمی را جایگزین آن نماید.

پیش از این اتفاق افتاده باشد. مثلاً محمدرضا شاه در شرایطی که توان مهار جنبش انقلابی ایران را نداشت در نطق رادیو و تلویزیونی (۱۴ آبان ۱۳۵۷) خطاب به مردم سوگند یاد کرد و خود را متعهد نمود «که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود» و بعد اعلام می‌دارد که «من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم.»^۱ هرگز نمی‌توان با استناد به چنین گفته‌ای که از روی عجز و استیصال ابراز شده پیش‌بینی کرد که اگر شاه می‌بود دیگر مرتکب بی‌قانونی و ظلم و فساد نمی‌شد.

او در شرایط عادی هرگز چنین سوگند و تعهدی را خطاب به ملت ایران ابراز نمی‌کند. او در قیام مردمی ۱۵ خرداد (۱۳۴۲) خود را مجبور به چنین کاری ندید. لذا بی‌رحمانه به سرکوب

۱. مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت (تهران: نویسنده، ۱۳۶۳، چ ۳)، ص ۲۰۷.

مردم پرداخت. شاه در همین نطق رادیو و تلویزیونی از «آیات عظام و علمای اعلام» و از «رهبران فکری جوانان» تقاضای راهنمایی و دعوت مردم «به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان» کرده است؛ اما اگر این بزرگان چنین می‌کردند و مردم به خانه‌هایشان باز می‌گشتند؛ آیا شاه پس از آن به سراغ راهنمایی‌ها و تکریم مقام و منزلت اجتماعی آنان می‌رفت؟

قطعا چنین اتفاقی روی نمی‌داد. مگر شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت دوباره به قدرت با رهبران نهضت ملی چه کرد؟ آیا با آنها از در دوستی و ابراز محبت وارد شد؟ هرگز! شاه آن عده‌ای را که توانسته بود با زر و زور فرمانبر خود کند، منت «ملوکانه» نهاده آنان را به نوکری دستگاه خودش پذیرفت. اما آن عده‌ای که حاضر به تبعیت از استبداد شاهی نشدند به شدت با آنان برخورد کرد. بسیاری را اعدام یا زندانی کرد. آیت‌الله کاشانی و دکتر محمد مصدق را خانه‌نشین کرد تا در انزوا از دنیا رفتند. جالب آنکه شاه پس از تجربه نهضت ملی، به تشدید حکومت مخوف پلیسی که با راهنمایی و حمایت غرب و اسرائیل غاصب اجرا می‌گشت، رو آورد. چهار سال بعد از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۶ سازمان مخوف «ساواک» تأسیس گردید.^۱

شاه برای سازش تصنعی با نیروهای مذهبی و فروکش کردن روحیه انقلابی مردم، شریف امامی را به جای جمشید آموزگار در پست نخست‌وزیری منصوب می‌نماید (۵ شهریور ۱۳۵۷). شریف امامی با داعیه تشکیل «کابینه آشتی ملی» وارد کار شد و به منظور تأمین خواسته شاه (فرونشاندن خیزش انقلابی) تقویم شاهنشاهی را لغو نمود و تقویم اسلامی (هجری شمسی) را رسمیت بخشید؛ بیشتر روحانیان عالیرتبه را از زندان آزاد ساخت؛ قمارخانه‌های وابسته به خاندان پهلوی را بست؛ تبلیغ مبارزه علیه رهبران و چهره‌های سرشناس بهائیان را آغاز کرد؛

۱. برای آشنایی با این سازمان پلیسی نک: کریستین دلانوآ، ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱).

هویدا را از پست وزیر دربار برکنار کرد.^۱ حال آیا می‌توان با استناد به این اعمال، عبرت‌آموزی شاه و کارگزاران اصلی پهلوی از قیام ملت ایران را برداشت کرد و گفته شود که اگر نخست‌وزیری شریف امامی - رهبری بزرگ‌ترین لژ فراماسونری در ایران - تداوم یافته بود، وضعیت بهتر می‌شد؟! کفایت برای اطمینان از ناممکن بودن چنین احتمالی به حوادث خونبار در دوره نخست‌وزیری شریف امامی توجه کرد. کمتر از دو هفته از سمت جدید وی نگذشته بود که واقعه «۱۷ شهریور» یا «جمعه سیاه» اتفاق افتاد. البته ممکن است که برخی از روحانیان ساده‌لوح و روشنفکران محافظه‌کار برابر عوام‌فریبی شاه کوتاه بیایند. چنان‌که آیت‌الله شریعتمداری اعلام کرد که مردم به نخست‌وزیر جدید [شریف امامی] سه ماه فرصت خواهند داد تا قانون اساسی را اجرا کند.^۲ شریف امامی تا اندازه‌ای در این کار خود موفق شده بود، زیرا وی توانسته بود با افرادی چون سنجابی، بازرگان و فروهر به توافق برسد.^۳ مهدی بازرگان از نهضت آزادی، در سی‌ام می ۱۹۷۸ به سفارت آمریکا در تهران اعلام کرد که «اگر شاه آماده اجرای کلیه مفاد پیمان مشروطیت باشد، ما نیز آماده‌ایم تا سلطنت را بپذیریم و در انتخابات شرکت نماییم»^۴ آری به راه انداختن حمام خون و سرکوب و خشونت علیه قیام‌های مردمی، خصلت طبیعی رژیم پهلوی است، زیرا چنین رفتاری در دوران حکومت پدر و پسر، بی‌سابقه نبوده است. چنان‌که عادت مرسوم شاه از وعده برگزاری انتخابات آزاد، استفاده ابزاری «برای آرام کردن اوضاع و از سرگیری سیاست سرکوب در پی آن» بوده است.^۵ پس، قطعاً نمی‌توان با استناد به این‌گونه رفتارهای عوام‌فریبانه شاه چنین تصور کرد که «اگر شاه

۱. علیرضا رهبری، عصر پهلوی به روایت اسناد (قم: معارف، ۱۳۷۹)، ص ۳۶۱.

۲. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی (تهران: نی، ۱۳۷۷، چ ۲)، ص ۶۲۴.

۳. همان، ص ۶۲۴.

۴. محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده (تهران: گام‌نو، ۱۳۸۳، چ ۲) ص ۲۱۴.

۵. همان، ص ۲۱۴.

می بود» چه اتفاقی می افتاد. باید برای ترسیم آینده فرضی به گفته‌هایی استناد کرد که عاری از هر گونه فشار خارجی، خواسته یا ناخواسته، واقعیت‌ها را بیان کرده‌اند.

◆ تأمین منافع نامشروع

«اگر شاه می بود»، امریکا هیچ نگرانی از به خطر افتادن موقعیت کشورهای سلطنتی خاورمیانه پیدا نمی‌کرد. برژینسکی، مشاور ارشد جیمی کارتر، «معتقد بود که سقوط شاه لرنزهای در ارکان سایر کشورهای سلطنتی خاورمیانه خواهد انداخت، و با توجه به وابستگی امریکا به خانواده سلطنتی سعودی و شاهزادگان و امیران گوناگون خلیج فارس، تضعیف اعتبار امریکا لامحاله نتایج وخیمی در پی خواهد داشت.»^۱ پس، با بودن شاه، نظام موروثی - سلطنتی به گونه‌ای دیکتاتورمنشانه تداوم یافته بود. زیرا تداوم منافع نامشروع قدرت‌های بزرگ غربی به بقای حکومت‌های سلطنتی وابسته است. از عجایب دنیای دموکراسی خواه مدرن، حمایت سرسختانه‌اش از نظام‌های غیردموکراتیک در خاورمیانه است. حسین فردوست، رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» رژیم پهلوی، در این باره گفته است:

از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ محمدرضا به خواست امریکا دیکتاتور بلامنازع ایران بود و امریکایی‌ها نیز از او توقعی جز این نداشتند. توضیح داده‌ام که انگلیسی‌ها سلطنت را برای وضع ژئوپولیتیک ایران مناسب‌ترین سیستم حکومتی می‌دانستند. این تحلیلی است که بارها، حتی قبل از تشکیل «دفتر ویژه اطلاعات» یا از خود انگلیسی‌ها و یا از ایرانیان وابسته به انگلیس، شنیده‌ام... وجود سیستم جمهوری این امکان را ایجاد می‌نمود که با نفوذ روس‌ها، تصادفاً یک رئیس جمهور متمایل به چپ آرای بیشتری کسب کند و کشور را در اختیار شوروی قرار دهد، حتی اگر چنین نمی‌شد هر ۴ سال یکبار انتخابات ریاست جمهوری هزینه و تلاش فوق‌العاده‌ای را از سوی غرب می‌طلبید. در صورتی که با وجود نهاد سلطنت و حضور شاهی مانند محمدرضا با آن قدرت

۱. لدین، همان، ص ۶۰.

مطلقه چنین خطر و یا تلاشی ضرورت نداشت.^۱

◆ تداوم دیکتاتوری

حمایت همه‌جانبه غرب از حکومت سلطنتی محمدرضا باعث تقویت روحیه اقتدارگرایی و دیکتاتورمنشانه وی شده بود، زیرا شاه دریافته بود که نه فقط نباید از ناحیه قدرت‌های غربی نگران بود که می‌توان برای هر گونه رفتار مستبدانه به حمایت آنان امید داشت. از این رو، شاه در همان نخستین روزهای انقلاب اسلامی

شاه پس از تجربه نهضت ملی، به تشدید حکومت مخوف پلیسی که با راهنمایی و حمایت غرب و اسرائیل غاصب اجرا می‌گشت، رو آورد.

به یکی از دوستان خود گفته بود: «مادامی که امریکایی‌ها از من حمایت می‌کنند، می‌توانیم هر چه می‌خواهیم بگوییم و هر کاری که می‌خواهیم بکنیم و مرا نمی‌توان تکان داد.»^۲ این برداشت شاه از امریکا دور از واقع هم نبود، زیرا یکی از مشاوران ارشد جیمی کارتر (شلزینگر) معتقد بود که امریکا باید برابر مخالفان شاه قدرتمندی کند تا به آنان فهمانده شود که «آنچه آنان می‌توانند بدست بیاورند نامحدود نیست و واشنگتن با برکناری شاه موافقت نخواهد کرد.»^۳ منوچهر فرمانفرمایان، از اشراف‌زادگان و کارگزاران اصلح و مهمان همیشگی دربار پهلوی، به تشدید روزافزون روحیه دیکتاتورمنشانه شاه اشاره کرده است:

شاه می‌خواست خود را دموکرات وانمود کند و به عنوان یک پادشاه مشروطه، با

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات)، ج ۱ (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۹)، ج ۱۲، ص ۵۶۴.

۲. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر (تهران: طرح نو، ۱۳۷۰)، ص ۳۰۵.

۳. لدین، همان، ص ۶۱.

پشتیبانی مجلس قانونی و انتخابی، عرضه نماید، اما روز به روز بیشتر مثل یک دیکتاتور عمل می‌کرد و بر این عقیده بود که اصلاحات او تنها از طریق اعمال اقتدارش می‌تواند به انجام برسد که نتیجه ناکزیر آن سرکوب بود.^۱

◆ جامعه نابالغ

شاه، اساساً هیچ اعتقادی به لزوم برپایی حکومت دموکراتیک در ایران نداشت. به زعم او جامعه ایرانی هنوز اهلیت لازم برای حکومت دموکراتیک را پیدا نکرده‌اند. شاه این اعتقادش را در همان سال‌های اولیه (آذر ۱۳۲۳) به یکی از مقامات امریکایی (آورل هریمن) بازگو کرده بود که: «تا زمانی که مردم آموزش کافی برای درک اصول حکومت دموکراتیک نیافته و قادر به تفکر انفرادی و هوشیارانه نیستند، کشور نمی‌تواند چنان‌که مطلوب او است، واقعا دموکراتیک شود.»^۲

شاه با همین بهانه توانسته بود امریکاییان را به حمایت از حکومت فردی خود متقاعد سازد. دو هفته پس از دیدار شاه با هریمن، یک گزارش نماینده اداره خدمات استراتژیک امریکا [پیشگام سازمان سیا] در تهران اشعار می‌داشت: «تا زمانی که آموزش عمومی در ایران به نتیجه نرسیده و شعور سیاسی مردم پیشرفت نکرده و گروهی از اعضای بلندپایه دولت که به خوبی آموزش دیده باشند تشکیل نشده است، ایران مانند کودکی خردسال نیاز به یک دست‌نیرومند برای حکومت کردن دارد.»^۳ اگر چنین برداشتی مربوط به سال‌های اولیه حکومت محمدرضا بود؛ پس می‌بایست در سال‌های بعد، دست از چنین اعتقادی بر می‌داشت و پیش از آنکه مردم علیه حکومت خودکامه او در خیابان‌ها به راه بیفتند در جهت تأسیس حکومت

۱. منوچهر فرمانفرمایان، خون و نفت (تهران: ققنوس، ۱۳۸۰، چ ۶) ص ۲۸۶.

۲. حبیب‌الله لاجوردی، «سراغاز پشتیبانی امریکا از حکومت فردی در ایران»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی،

نشریه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۱۸-۱۱۷، خرداد و تیر ۱۳۷۶، ص ۷۳.

۳. همان.

دموکراتیک اقدام عملی می‌کرد. در میان دولتمردان غربی نیز اراده‌ای مبنی بر اجبار شاه به هموار کردن راه دموکراسی در ایران شکل نگرفته بود. زیر فشار بودن شاه برای رعایت حقوق بشر از سوی امریکا برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در غرب بوده است، اگر امریکاییان تصور می‌کردند که الزام شاه به رعایت حقوق بشر موجب سرنگونی حکومت سلطنتی خواهد شد؛ هرگز چنین فشاری را بر شاه وارد نمی‌کردند. چنان‌که بعد از شاه، هیچ‌یک از حکومت‌های سلطنتی خاورمیانه را به این امر ملزم نکردند. فردوست در این باره گفته است:

هدف دولت دموکرات امریکا فقط ایجاد اصلاحاتی در رژیم محمدرضا بود، در حدی که حملات افکار عمومی غرب علیه او و سیاست‌های امریکا در خاورمیانه کاهش یابد و نه بیشتر؛ تقریباً شبیه همان سیاستی که کندی در قبال محمدرضا پیش گرفت. دولت امریکا تصور نمی‌کرد که رژیم محمدرضا تا این حد ضعیف است و عنوان کردن مسئله حقوق بشر می‌تواند آن را متزلزل کند.^۱

◆

**چهار سال بعد از کودتای امریکایی
۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۶ سازمان
مخوف «ساواک» تأسیس گردید.**

بنابراین، هیچ دلیلی ندارد که اگر مردم ایران علیه شاه قیام نمی‌کردند؛ او با همان بهانه دیگران را بر لزوم تداوم حکومت فردی در ایران متقاعد نمی‌ساخت. پس، «اگر شاه می‌بود» هرگز تغییرات جدی و بنیادی در نظام سیاسی ایران پدید نمی‌آمد. پهلوی به همان حکومت خودکامه خود ادامه می‌داد.

◆ توهم عزت نفس و اقتدار

ممکن است چنین تصور شود که پشتیبانی و حمایت قدرت‌های غربی از شاه ایران، نوعی عزت

نفس و حس اقتدار در میان کشورهای خاورمیانه پدید آورده بود و این وضعیت دستاورد دیپلماسی فعال شاه بود. اما بعد از انقلاب اسلامی، بار دیگر ایران آن اقتدار و منزلت سیاسی خود را در سطح خاورمیانه از دست داده است! حال آنکه واقعیت امر چیز دیگری بود. شاید همین احساس را بسیاری از شهروندان کشورهای مورد حمایت آمریکا در خود داشته باشند؛ لیکن حاکمان این کشورها کاملاً به کاذب بودن چنین احساسی واقفاند. اگر دولتمردان آمریکا برای جامعه ایرانی ارزش و احترامی قائل بودند؛ هرگز شاه را به تصویب لایحه «کاپیتولاسیون» در مجلس وادار نمی‌ساختند.

مطابق این قانون، امریکاییانی که به عنوان مستشار نظامی در ایران مقیم بودند، از شمول قوانین ایران معاف می‌شدند. هر گونه جرم و جنایتی از سوی نظامیان امریکایی در ایران پیگرد قانونی نخواهد داشت و تنها مرجع رسیدگی، دستگاه قضایی امریکاست. حکومت پهلوی به دلیل ترس از اعتراض مردم علیه چنین لایحه تحقیرکننده و خفت‌باری، سعی در پنهان‌کاری آن را داشت. اما امام خمینی به محض آنکه از تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس آگاه شد؛ سخنرانی تاریخی خود را (۱۴ آبان ۱۳۴۳) ایراد فرمود و مردم ایران را از وجود چنین قانون ننگینی، باخبر کردند. در بخشی از سخنرانی ایشان آمده است که: «دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد! ملت ایران را از سگ‌های امریکا پست‌تر کردند. اگر چنانچه کسی سگ امریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند؛ لکن، اگر شاه ایران یک سگ امریکایی را زیر بگیرد بازخواست می‌کنند؛ و اگر چنانچه یک آشپز امریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگ‌تر مقام را زیر بگیرد، هیچ‌کس حق تعرض ندارد! چرا؟» این‌گونه رفتارهای تحقیرآمیز از سوی دولتمردان امریکایی صرفاً مربوط به جامعه ایرانی نبود، آنان حتی خود شاه را بارها تحقیر نمودند و عزت نفس او را لگدمال ساختند.

شماری از رؤسای جمهوری ایالات‌متحده به عزت نفس شاه آسیب رسانده بودند.

فرانکلین روزولت هنگامی که برای گفتگو با چرچیل و استالین به تهران آمده بود، اقامتگاه خود را برای دیدار با شاه ترک نکرد. ترومن درخواست شاه را برای کمک خارجی رد کرد. کندی با مستبد نامیدن شاه، او را تحقیر کرد. اما از میان رؤسای جمهور امریکا، این جیمی کارتر بود که شدیدترین ضربه را به عزت نفس شاه وارد ساخت.^۱

بنابراین، تداوم وابستگی و تحت‌الحمایگی ایران به قدرت‌های غربی،

حکمرانی شاه ایران برآمده از شخصیت «مازوخیستی» او بود. او از سویی برابر قدرت‌های غربی، به ویژه ابرقدرت امریکا کاملاً مطیع و فرمانبر بود و از سوی دیگر کارگزاران حکومتی را به زیر فرمان خود برده بود و از آنان اراده‌ای غیر از فرمانبرداری مطلق از شاه انتظار نداشت.

به ویژه امپریالیسم امریکا، نتیجه‌ای غیر از تحقیر و احساس خفت و خواری ندارد. چنین نیست که «اگر شاه بود»؛ مردم زیر سایه امریکا به درجه بالایی از اقتدار و عزت نفس نایل می‌گشتند. مضافاً اینکه عزت نفس یک کشور در ژاندارم منطقه بودن و نوکری بیگانگان را کردن نیست بلکه در آن است که حکومت تنها به نیروی لایزال الهی و حمایت مردم تکیه زده باشد و برای همسایگانش پناهگاهی برابر دولت‌های تجاوزگر و زورگو باشد.

◆ حکومت مازوخیستی

حکمرانی شاه ایران برآمده از شخصیت «مازوخیستی» او بود. او از سویی برابر قدرت‌های غربی، به ویژه ابرقدرت امریکا کاملاً مطیع و فرمانبر بود و از سوی دیگر کارگزاران حکومتی

۱. زونیس، همان، ص ۳۰۷.

را به زیر فرمان خود برده بود و از آنان اراده‌ای غیر از فرمانبرداری مطلق از شاه انتظار نداشت. عده کمی از نخست‌وزیران شاه، مانند قوام‌السلطنه و دکتر مصدق، از خود اراده مستقلی نشان داده بودند اغلب آنان برابر اراده مطلقه شاه کاملاً مطیع بودند. یکی از دلایل دراز شدن نخست‌وزیری امیرعباس هویدا (۱۳۵۶ - ۱۳۴۳) در سرسپردگی او برابر فرامین شاه بود. گزارشگران وزارت امور خارجه امریکا کاملاً به این موضوع اشاره کرده‌اند:

پس از نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی (۵۵ - ۱۹۵۳) شاه تنها کسانی را به صدارت برگمارد که به شخص او وفادار بودند. حسین علاء یک درباری وفادار بود؛ اقبال مدیری پرکار، شریف امامی مهندسی کارمند مسلک و علم دوست نزدیک و قدیمی شاه بود، منصور هم تکنوکراتی بلندپرواز بود و پس از مرگ منصور نیز هویدا سر کار آمد که کاردان اما بی‌جذبه بود. این افراد دو نکته مشترک داشتند: همه مطیع منویات ملوکانه بودند و هیچ کدام در میان توده مردم پایگاه مستقل نداشت. در آینده نیز قاعدتا شاه کسی را که در میان مردم طرفداران زیادی داشته باشد به پست نخست‌وزیری برنخواهد گمارد.^۱

یکی از روش‌های شاه برای بسط سیطره خود بر زیردستان، بهره‌گیری از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» بود. او از اینکه میان کارگزاران حکومتی - نظیر علم (وزیر دربار) و هویدا (نخست‌وزیر) - کینه و رقابتی برقرار باشد؛ ناراحت نبود. «به عبارتی دیگر شاه نه تنها جنگ و گریز دائمی علم و هویدا را برمی‌تابید، بلکه ظاهراً به این رقابت‌ها دامن می‌زد.»^۲ شاه با چنین روحیه‌ای (مازوخیستی) بار آمده بود و هر قدر که زمان به جلو می‌رفت این خصلت در او بیشتر هویدا می‌شد. بنابراین، نباید تردید داشت که «اگر شاه بود»؛ مملکت به همین سبک اداره می‌شد. یعنی شاه «با ضعیفان و زیردستان زورگو و پر تفرعن بود و در مقابل کسانی که

۱. عباس میلانی، معمای هویدا (تهران: اختران، ۱۳۸۰)، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۷۷.

قدرتمندشان می‌دانست ضعف و زبونی نشان می‌داد.»^۱

◆ بیگانگی با ملت

خودکامگی شخصیت باعث گسستگی و بیگانگی با دیگران و محیط اطراف می‌شود. فرد خودکامه، از سویی تصور می‌کند که همه از او راضی و خشنود هستند و از سویی، خود را تافته جدا بافته‌ای می‌پندارد که نباید با دیگران همنشین و هم‌صحبت شد. پس از سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، آثار خودکامگی شاه به تدریج آشکار می‌گردید. بیگانگی شاه با ملت و مملکت خود بارزترین اثر شخصیت خودکامه بود. برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری شمسی به شاهنشاهی و اجرای اصلاحات ارضی با عنوان «انقلاب سفید»، نشانه‌هایی از فاصله گرفتن شاه با فرهنگ و اقتصاد جامعه ایرانی بود. این بیگانگی در شاه روز به روز تقویت شده بود. به طوری که حتی در رفتار روزمره شاه نیز احساس شده بود:

در این پانزده سال اتفاقات زیادی افتاده بود، ما که حاضر نشده بودیم در برابر شاه بایستیم، حالا کشورمان را از دست داده بودیم. شاه حتی بیشتر از ما از کشورش بیگانه شده بود، به هر جا که می‌خواست برود، با هلیکوپتر می‌رفت، در نتیجه از وضع آشفته خیابان‌ها، چاله‌ها و ترافیک گره خورده آنها، خبر نداشت. فرزندان در عمارت‌های سلطنتی به مدرسه می‌رفتند و از دنیای پشت دیوارهایشان تقریباً هیچ چیز نمی‌دانستند. حتی به ندرت با فرزندان برگزیدگان بازی می‌کردند، و همیشه در کاخ‌های خودشان بودند. ملکه فرح، که شاید بیش از همه درباریان سعی می‌کرد از مدارس، بیمارستان‌ها و پرورشگاه‌ها دیدن کند، همیشه در محاصره نمایش‌ها و زرق و برق‌هایی بود که در اطراف او به وجود می‌آوردند. بقیه خانواده شاه تماس با زندگی روزمره ایران را کسر شأن خود می‌دانستند و در عوض تمام توجهشان به منافع

وسیع‌ی بود که از تسهیل سرمایه‌گذاری بین‌المللی در کشور عایدشان می‌شد.^۱

◆ فساد دربار

حمایت همه‌جانبه غرب از حکومت سلطنتی محمدرضا باعث تقویت روحیه اقتدارگرایی و دیکتاتورمنشانه وی شده بود.

دربار پهلوی، کشور و بیت‌المال مردم را ملک طلق خود تلقی می‌کردند. دولت باید تمام هزینه‌های زندگی در خور شأن یک شاهزاده ایرانی را تأمین می‌کرد. آنان حتی به سلیقه خود میزان مقرری‌شان را تعیین می‌کردند و اگر تأخیری در پرداخت پیش می‌آمد؛ کارگزار دربار مورد عتاب و سرزنش قرار می‌گرفت.

در یکی از نامه‌های اشرف پهلوی به رئیس حسابداری دربار چنین آمده است:
 آقای شاه‌رخ، رئیس حسابداری، برای صدمین بار راجع به ماهیانه تذکر می‌دهم. بدون وجه زندگی غیرممکن هر چه زودتر پول‌های معوقه را حواله کنید. قبل از پرداخت تمام پول باید کاملاً در اختیار خود من بماند.^۲
 پیش از این نامه، اشرف پهلوی نامه دیگری به رئیس حسابداری دربار نوشت و در آن میزان مقرری خود را هم تعیین کرد:

آقای شاه‌رخ، رئیس حسابداری شاهنشاهی؛ مقرری بهمن نرسیده فوراً بهمن و اسفند را فرستاده و در آتیه مقرر دارید که هر ماه ۱۵ هزار فرانک سوئیس حواله شود.^۳

۱. فرمانفرمایان، همان، ص ۵۱۴.

۲. رضا آذری شهرضایی، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی (تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱)، ص ۶۶.

۳. همان، ص ۶۴.

◆ تداوم سیاستگذاری‌های نادرست

«اگر شاه می‌بود»، آیا دربار با چنین اوصافی تغییرات بنیادی پیدا می‌کرد و ایران را در مسیر پیشرفت و ترقی قرار می‌داد؟ شاه ایران تنها با بحران فساد درباری درگیر نبود، بلکه سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های نادرست و بلکه دیکنه شده غرب، کشور را به بحران‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی سوق داده بود. فرمانفرمایان درباره اصلاحات ارضی گفته است که: «اصلاحات ارضی شاه و برنامه‌های گسترده صنعتی کردن که ایالات متحده و سازمان‌هایی نظیر بانک جهانی به او تحمیل کرده بودند، رژیم او را بر لبه پرتگاه قرار داده بود.»^۱ حسین فردوست نتیجه نوسازی و اصلاحات ارضی شاه را چیزی غیر از تشدید بحران اقتصادی، فقر بیشتر روستاییان و سرکیسه کردن عده قلیلی از سرمایه‌داران وابسته ندانسته است:

اصلاحات ارضی محمدرضا نتیجه‌ای جز فقر روستاییان از همه قشرها به جز عده معدودی به بار نیاورده بود. پروژه‌های غیرانتفاعی و سنگین علاوه بر اینکه منبع سوء استفاده‌های عجیب و ثروتمند شدن عده خاصی بود، در کشور تورم ایجاد نمود. با این پروژه‌ها تولیدات کشاورزی کاهش یافت و مردم روستاها به شهرها و مراکز پروژه‌ها کشیده شدند. در شهرها هم کارگران و هم کارفرمایان، به جز عده خاصی، از اوضاع ناراضی بودند... هزینه‌های تفننی و تخیلی (جشن ۲۵۰۰ ساله، جشن هنر شیراز، دعوت‌های بی‌مورد از رؤسای کشورها با هزینه زیاد و غیره)، هزینه سنگین ارتش، خرید تجهیزات گران نظامی برای سوء استفاده عده‌ای و منفعت شرکت‌های امریکایی و انگلیسی، درآمدهای کلان نفت را از بین می‌برد و محمدرضا از این ریخت و پاش‌ها پروایی نداشت.^۲

فرد هالیدی، پژوهشگر انگلیسی، در جمع‌بندی پژوهشی که پیرامون اوضاع سیاسی و

۱. فرمانفرمایان، همان، ص ۵۱۳.

۲. فردوست، همان، ص ۵۶۶.

اقتصادی ایران در اواخر عصر پهلوی انجام داده است و به گفته خود، این تحقیق ۱۵ سال به طول کشیده است؛ آینده ایران را بحرانی و ناروشن ارزیابی کرده است. وی به دلیل وجود همین بحران‌ها در خاتمه بحث خود احتمال وقوع انقلابی را که حکومت پهلوی را سرنگون سازد؛ بعید ندانسته بود: «کاملاً امکان دارد که در آینده‌ای نزدیک، مردم ایران، پهلوی دیکتاتور و همدستانش را از مسند قدرت به زیر بکشند، بر مشکلات دوران بعدی فائق آیند و ایرانی آباد و سوسیالیست بنا کنند.»^۱

◆ مردان بی‌اراده

اساساً، در اواخر حکومت پهلوی هیچ اراده‌ای، نه در رأس و نه در سطح کارگزاران تصمیم‌گیرنده، برای اصلاح و خروج از بحران‌های فراگیر وجود نداشت.

اساساً، در اواخر حکومت پهلوی هیچ اراده‌ای، نه در رأس و نه در سطح کارگزاران تصمیم‌گیرنده، برای اصلاح و خروج از بحران‌های فراگیر وجود نداشت. ماروین زونیس در تحلیل روان‌شناختی از شاه، با ابراز این نکته که «مهم‌ترین

شخصیتی که حمایت خود را از نظام پهلوی برداشت، در نهایت، خود شاه بود.»^۲ به بی‌تفاوتی شاه نسبت به اداره مملکت اشاره کرده است:

به نظر می‌رسد که شاه از اوایل سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵)، از مشارکت مستقیم در امور روزمره کشور دست کشیده است. در سراسر سال ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ (۵۶ و ۱۳۵۵) شاه در هیچ‌یک از اجلاس‌های کابینه شرکت نکرد. او این نکته را روشن ساخت که فقط سه مسئله را مستقیماً تحت نظر خواهد داشت:

۱. فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۳۱۳.

۲. زونیس، همان، ص ۱۶۴.

برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری شمسی به شاهنشاهی و اجرای اصلاحات ارضی با عنوان «انقلاب سفید»، نشانه‌هایی از فاصله گرفتن شاه با فرهنگ و اقتصاد جامعه ایرانی بود.

امور خارجی، نیروهای مسلح ایران و نفت. او به مسائل حکومتی دیگر، حتی اینکه چه کسی وزیر می‌شود، کاری نداشت. با عقب‌نشینی شاه از عرصه‌های مختلف حکومت و واگذاری مسئولیت به مقامات مربوطه صاحب‌منصبان عالیرتبه حکومت به سرعت احساس کردند که در رأس هرم سیاسی خأ ایجاد شده است.^۱

اما حالا که شاه دست از حکومت شسته و می‌خواهد سلطنت کند؛ آیا در

میان «صاحب‌منصبان عالیرتبه حکومت» اراده‌ای برای دگرگونی رو به توسعه و ترقی وجود داشت. عباس میلانی، نخست‌وزیری هویدا را به دو دوره تقسیم کرده است. به زعم وی، هویدا در دوران نخست پر از شور و امید، سختکوشی و پشتکاری بود. «اما دوران دوم صدارت هویدا از لونی دیگر بود، روحیه تسلیم و بدبینی در برابر واقعیات موجود بر او چیره شده بود. گویی پذیرفته بود که واقعیات ایران تغییرناپذیرند. به جای مبارزه علیه اقدامات غیرقانونی، حال دیگر به حفظ و نگهداری پرونده‌ای از موارد فساد و اقدامات خلاف قانون بسنده می‌کرد و انگیزه‌اش از گردآوری این پرونده نیز چیزی جز حفظ منافع و موقعیت شخصی خودش نبود.»^۲

اما آیا غیر از شاه و صاحب‌منصبان عالیرتبه، پیکره حکومت اراده‌ای برای اصلاح امور داشت. آیا می‌توان با استناد به سعی و تلاش کارگزاران تصمیم‌گیرنده در سطوح میانه، گفت

۱. همان.

۲. میلانی، همان، ص ۲۷۴.

که «اگر شاه می‌بود»؛ مملکت از وضعیت اسفبار بحرانی به سلامت عبور کرده بود؟! تحلیل جامعه‌شناختی جمشید بهنام - که پیش از انقلاب عمری را در سمت استادی دانشگاه گذرانده بود - آن است که از کارگزاران تکنوکرات پهلوی نیز نمی‌توان امید داشت. این گروه از فن‌سالاران تحصیلکرده در غرب، الگویی غیر از سبک زندگی اروپایی - امریکایی در نظر نداشتند و با فرهنگ و خلیات مردم کاملاً بیگانه بودند و از این جهت با شاه اشتراک داشتند: هدف این تکنوکرات‌ها رشد اقتصادی کشور است و برای رسیدن به این هدف راهی جز پذیرش کامل علم و فن غربی و راه و رسم زندگی غربی نمی‌شناسند، به حفظ هویت فرهنگی توجه خاصی ندارند و هر نوع پایبندی به سنت را نوعی عقب‌نشینی در راه پیشرفت می‌دانند. وجدان تاریخی غالب آنها ماده‌گرا است و اعتقاد به جدایی سیاست از دین دارند. ایران را دوست نمی‌شناسند و با مردم نشسست و برخاست نداشته‌اند. در میان آنان حتی آنهایی هم که از قشرهای پایین جامعه آمده بودند دوست نداشتند گذشته‌ها را به یاد بیاورند.^۱

◆ جمع‌بندی

وقتی سیر تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر پهلوی، به ویژه پانزده سال آخر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم؛ این ذهنیت بیشتر تقویت می‌شود که ایران آبستن یک تحول انقلابی بود و هیچ واقعه‌ای طبیعی‌تر از وقوع انقلاب به نظر نمی‌آمد؛ زیرا شاه و کارگزاران تصمیم‌گیرنده پهلوی، هیچ راهی برای اصلاح و عبور از بحران باقی نگذاشته بودند. برای همین است که می‌گوییم «اگر شاه بود؛ انقلاب می‌شد و نه چیز دیگر».



شهید فاطمی، چریکی با آرمان تشکیل حکومت اسلامی

برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی (س)، دفتر چهارم

۱

◆ مقدمه:

دهه چهل، به ظاهر دهه وارفتگی‌های فرهنگی جوانان این مرز و بوم در دامن غرب بود. حتی جوانهایی که بنام دین هم مبارزه می‌کردند این‌گونه نشان می‌دادند که در الگوهای مبارزه تحت تأثیر جریان‌های چپ و راست غربی هستند و مبارزه جز در این قالب‌های از پیش تعیین شده معنا ندارد. آرمان جریانات راست، لیبرال و ملی‌گرا وادار کردن شاه به پایبندی به حکومت مشروطه سلطنتی در زیر سایه غرب و آرمان جریانات چپ تأسیس یک دیکتاتوری پرولتاریا در زیر سایه شوروی بود. در چنین فضای عجیب و غریبی امام طرح حکومت اسلامی را مطرح

کرد. این طرح درست در دورانی مطرح شد که شبیحی سایه سنگین خود را بر سر ملت ایران و جوانان این مرز و بوم افکنده بود.

این شبیح نزدیک به دو بیست سال در فرهنگ ایران کمین کرده بود و سایه شوم آن را فقط قلبهای بیدار و دل‌های هوشیار مجاهدان راه خدا می‌دیدند. این شبیح؛ شبیح دیرین سلطنت و یا شبیح استعمار نبود. شبیح غرب‌گرایی بود. شبیح یک جریان بی‌ریشه، دل سپرده به بیگانه، بی‌انگیزه و مخالف دین و فرهنگ ایرانی که هدف آن در نهایت ادغام هویت، اصالت، دیانت و فرهنگ ایرانی در نظام سرمایه داری جهانی است.

در فراگرد فرهنگی چنین جریانی، انسان بدل به مهره‌ای از ماشین مصرف غرب می‌شد که ستون فقرات اندیشه‌های وی با پیچ و مهره‌های کارخانجات مونتاژ نظریه‌ها و ایده‌های از پیش تعیین شده به هم متصل می‌گردید. آدمک‌های قالبی این جریان نزدیک به دو قرن جوانان مظلوم این مرز و بوم را با علاء الدین حکمت خود در شن زار غرب‌گرایی و خاشاک هرزه نگری فرو بردند و منظومه وجود نسل‌های سرزنده و شاداب این مملکت را در گهواره عافیت طلبی و بی‌خیالی به بند کشیدند و خسک‌های سوءظن را در عمق جان آنها نشانند و نغمه‌های بی‌دینی، تحجر، ارتجاع و تعطیلی عقل و تفکر را در گوششان خواندند.

اگر چه امروز بوی نامیمون ستون پنجم غرب و غرب‌گرایی هنوز در فضای عطر آگین نظام جمهوری اسلامی زدوده نشده است اما می‌دانیم، در این جهانی که انسانیت کپک زده غربی با عواطف‌های یخچالی و درخت‌های خشکیده کسالت و غرور و تعلقات بی‌رمق در شوره زار فرعونیت و سنگلاخ کوه نفس، روزهای ساندویچی خود را در دنیایی که چراگاه جرثقیل و آهن است، می‌گذرانند؛ کسی آمده است که در نظم آهنین موجود اخلاص کند و ندای رهایی سر دهد. شاید کریه‌ترین سیمای چنین جریانی این بود که شعار روشنگری و روشنفکری می‌داد اما تمام تصمیمات خود را بر اساس محاسباتی انجام می‌داد که روشنفکران غربی برای او تدارک می‌دیدند و این دقیقاً و تحقیقاً ضد شعار روشنگری بود.

غرب‌گرایان به ما می‌گفتند که به عنوان انسان شرقی نه آرمانی داریم و نه هدفی؛ جز

مصرف هر چه بیشتر فرآورده‌های تولید شده در فرنگ، نه چیزی آرزومی کنیم و نه چیزی از پیش خود تولید. ما در معرض عقب افتادگی نابود کننده از فرنگ هستیم و مردگی درونی و حالت انفعالی ما راهی باقی نگذاشته است جز اینکه جریان تفکر، تصمیم‌گیری‌ها، تولید و بازآفرینی‌های توأم با مسئولیت خود را به غرب بسپاریم.

چگونه چنین وضعی اتفاق افتاد و چگونه چنین انسان‌هایی اسیر آن چیزهایی شدند که بالندگی، شجاعت و حس مسئولیت‌پذیری آنها را نابود کرد؟ بیش از آنکه پاسخ به این سؤال برای ملت ما اهمیت داشته باشد اندیشیدن به این مسأله اهمیت دارد که چگونه امام خمینی در چنین فضایی که بوی وارفتگی و رخوت از آن به مشام می‌رسید در فکر تأسیس حکومت اسلامی افتاد؟!

وقتی امام در جستجوی یک زندگی انسانی برای ملت خود، وارد عرصه مبارزه شد و به ترسیم حکومت آرمانی خود برآمد، شاید کسی باور نمی‌کرد که در مدتی کمتر از ربع قرن در آن فضای از هم گسیخته، جوانان ایرانی به دانشی از سیاست و نظریه سیاسی خواهند رسید که می‌توانند یک نظام کهنه و قدیمی و یک حامی امپریالیستی را به زانو درآورند!

امام با طرح حکومت اسلامی در اواخر سال ۱۳۴۸ شوری در جامعه ایرانی و جوانان آن دوره انداخت که در کمتر از یک دهه ملتی که پیوستگی‌اش را با خود، تاریخ، هویت و فرهنگ خود از دست داده بود و تصور می‌شد آن‌چنان اسیر فرهنگ غرب است که امکان ایجاد دگرگونی بر اساس باورهای فرهنگ دینی خود را ندارد دست به یک انقلاب بزرگ اجتماعی و فرهنگی می‌زند.

کسی باور نمی‌کرد طرح حکومت اسلامی در جامعه‌ای که بر سر یک دوراهی مرگبار بین گسست از فرهنگ و هویت و گمگشتگی در برهوت بی‌هویتی و بی‌اصالتی قرار دارد استعداد ایجاد شور تازه آنهم در نسل جوان تحصیلکرده و دانشگاهی داشته باشد. نسل جوانی که همه تصور می‌کردند در فضای انفعالی و وابسته و ناسالم نظام شاهنشاهی و غرب‌گرایی و سکولاریسم و بی‌دینی، امکان‌گرایی قطعی و انقلابی در آنها سخت باشد. اما طرح حکومت

اسلامی به عنوان بدیل سلطنت و سایر الگوهای غربی خیلی زود آرمان‌های جوانان تحصیل کرده شد و گروه‌های مبارزه جدیدی با انگیزه‌های تأسیس حکومت اسلامی در ایران شکل گرفت.

پیدایش چنین جریان‌هایی با هدف تشکیل حکومت اسلامی در ایران ناگزیر و باور نکردنی بود و قیل و قال در باره اثرات آن نیز بی‌معنا. اگر چه خیلی از مبارزین آن دوره نیز بیم خود را نسبت به تأثیر چنین ایده‌ای در ایران به آن شکلی که امام مطرح کردند، پنهان نمی‌کردند اما در عین حال به آن علاقمند بودند. امام در درس‌های ولایت فقیه پایه‌گذار تفکری بود که با نیروی تمام، جامعه جدیدی را نوید می‌داد و تأثیر دگرگون کننده آن را بر ایران با چشم خود می‌دید. در کمترین زمان ممکن گروه‌های جدیدی با هدف تأسیس حکومت اسلامی در میان نسل‌های دانشگاهی و حوزوی تشکیل شد. گروه شهید فاطمی، گروه ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران، گروه ابونذر، گروه منصورون، جبهه اسلامی خوزستان، گروه حزب الله، گروه عصمتیه (خواهران)، گروه توحیدی صف و...

امام با طرح حکومت اسلامی آرمان‌ها و مفاهیم فرهنگ ملی را که در ایران به مقدار زیادی از جذابیت افتاده بود، زنده کرد و کلیشه‌های قدیمی دگرگونی را که با چپ و راست و کمونیسم و مارکسیسم معنا می‌شد، بهم ریخت و مردم را در جستجوی راه جدیدی برد و نشان داد که ایران برای باز تولید فرهنگی نیاز به حکمت و معرفت تازه‌ای دارد. حکمتی که به اولویت‌های زندگی یک مسلمان در دنیای مدرن توجه داشته باشد.

با طرح حکومت اسلامی قطب‌های آرمانی و مبارزاتی جدیدی در ایران شکل گرفت. قطب‌هایی که با آرزوهای عمیق به زندگی اسلامی و تمایل به طرز فکرهای بومی و ملی که با نقشه‌ها و برنامه‌های از پیش ساخته شده غرب‌گرایان مخالف بود، فرا روی ملت ایران قرار گرفت. این جبهه‌های جدید مبارزه نهضتی بود که آرزوی عمیق تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و تغییر در راه و رسم مادیگرایانه و بی‌بار و بر مردم ایران را که نزدیک دویست سال با اتحاد سلطنت، استعمار و غرب‌گرایی قید و بندهای خطرناکی به استعدادهای ملی زده بود به مسیر

تازه‌ای هدایت کرد.

فصلنامه پانزده خرداد تلاش می‌کند در پژوهش‌های آینده جزئیات، مسائل و آرمان‌های پاره‌ای از جریان‌های طرفدار حکومت اسلامی را که در دوران شاه بر علیه نظام سلطنتی مبارزه می‌کردند، معرفی نماید. مخصوصاً آن جریانات و مسائلی را که به رابطه میان این جریانات با اندیشه‌های امام خمینی مربوط می‌شود و پیش‌زمینه‌های انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است.

متأسفانه به دلیل عدم وجود اسناد دقیق از این گروه‌ها، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های مربوط به این جریانات با بازخوانی گزارش‌های رسمی و غیر رسمی ساواک امکان پذیر است. از خوانندگان محترم انتظار داریم برای تکمیل این پژوهش‌ها و روشن کردن بخش‌های ناگفته تاریخ این ملت بزرگ ما را از وجود اسناد و اطلاعات مربوط به این جریانات محروم نسازند.

◆ مجاهدی در جستجوی آرمان‌های فراموش شده

از جمله گروه‌هایی که با شنیدن ترنم تشکیل حکومت اسلامی، آرمان خود را بر اساس آن بنا کرد، گروهی است که رهبری آن را مجاهد خستگی‌ناپذیری بنام حمیدرضا فاطمی^۱ بعهده داشت.

رزمندگان این گروه در جستجوی وجوه ناشناخته و ظرفیت‌های مغفول مانده اسلام در آن شرایطی که همه بدنیاال جای پای محکمی در دنیا بوده و برای عرض وجود، خود را به ساختارهای رسمی زمان خود متصل می‌کردند آرمان‌های خود را در اصولی یافتند که بندرت

۱. حمیدرضا فاطمی فرزند علی محمد در سال ۱۳۲۳ خورشیدی در شهر مشهد، در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و طبق موازین اسلامی تربیت شد و در رشته میکانیکی در دانشگاه صنعتی به تحصیل ادامه داد. او در دوران دانشجویی به مطالعه کتاب‌های اسلامی پرداخت و با عشق به اسلام و با آرمان تشکیل حکومت اسلامی وارد عرصه سیاسی شد و نیروهای باورمندی را در راه برپایی حکومت اسلامی گرد آورد و به فعالیت‌های قهرآمیز دست زد و سرانجام در راه این هدف مقدس در تاریخ ۱۷ اسفند/۱۳۵۴ شربت شهادت نوشید.

در مجامع دانشگاهی و در صحنه مبارزات انقلابی کسی و جریانی به سمت این آرمان قدم بر می‌داشت و جان شیرین در راه به ثمر رساندن آن فدا می‌کرد.

طرح حکومت اسلامی توسط امام در آن شرایط وارفته، آتش در خرمن جوانان پر شور انقلابی که از بی‌مهری‌های بعضی از گروه‌های مدعی دینداری نسبت به دین می‌سوختند، انداخت.

شهید حمیدرضا فاطمی از دانشجویان مسلمان، باورمند و پاکبخته‌ای به شمار می‌آمد که مبارزات رسمی و کلیشه‌ای آن زمان را که نتایج آن از پیش مشخص بود، رها کرد و همه نیرو و توان خود را در راه برپایی «حکومت اسلامی» به کار گرفت و در گام نخست جوانان دین‌باور و فداکاری را با خود همراه ساخت و با مدد آنان به مبارزه قهرآمیز برای برپایی حکومت اسلامی برخاست. برخی از همراهان او - بنابر اسناد و مدارک به دست آمده از ساواک - عبارت بودند از: جلیل سواری‌نژاد، حمیدرضا اشراقی، محمدعلی باقری، محمود پهلوان، محمدعلی موحدی قمی، عباس اشراقی، ناصر جلالیان و...

ساواک در یک نمودار ارتباطی، اعضای گروه فاطمی و ارتباط هر کدام از اعضای این گروه را با افراد دیگر ترسیم کرده است.^۱ شهید فاطمی با بحث و گفتگو و نشست طولانی با یکایک افراد یادشده، توانست روی آنان تأثیر بگذارد و آنان را در راه برپایی «حکومت اسلامی» به مبارزه بکشاند. او در گام نخست آنان را به مطالعه کتاب‌های اسلامی وادار می‌کرد



گروه شهید فاطمی افزون بر پراکندن اعلامیه‌ها و جزوه‌های روشنگر و آگاهی‌بخش، بر آن شدند با دست زدن به خیزش قهرآمیز نیز مردم را به راه و مرام خویش آشنا سازند و دیده‌ها را به اندیشه حکومت اسلامی بکشانند.

۱. آرشیو اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران، معاصر، پرونده حمیدرضا فاطمی، سند ش ۴۹.

و به اصول و مبانی اسلام آشنا می‌ساخت و بر آن می‌داشت که با اندیشه و مطالعه، شناخت ژرف و ریشه‌ای از اسلام به دست آورند و از خرافه‌پرستی، پنداربافی و بیراهه‌پویی برهند. شهید فاطمی بنابر درسی که از مکتب قرآن و نهج‌البلاغه گرفته بود بر آن شد در برابر ستمکاری‌ها و خودکامگی‌ها به پا خیزد و با پخش اعلامیه و نشریه در میان مردم، به روشنگری بپردازد و توده‌های مسلمان را به مسئولیت‌های اسلامی و وظایف دینی و انسانی آن آگاه و آشنا سازد. او انگیزه خویش را از خروش و خیزش چنین بازگو کرده است:

... چون قرآن و نهج‌البلاغه را خوانده بودم و در آنها ذکر شده بود هر کس به قدر توانایی خود باید در مقابل ظلم اقدام کند، تصمیم گرفتم خودم تا جایی که می‌توانم اقدام به فعالیت کنم. لذا با تهیه مقداری استنسیل و الکل تصمیم گرفتم یکی از جزواتی که در دانشگاه پخش می‌شد برداشته و تکثیر کنم...^۱

شهید فاطمی در بخش دیگری از بازجویی با تکیه بر باورمندی خود که اسلام می‌تواند عدالت اجتماعی را در جامعه حاکم کند، هدف نهایی خود را از فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی و نظامی چنین بیان کرده است:



مأموران ساواک در پی بازداشت محمدعلی باقری و شکنجه‌های شدید و وحشیانه‌ای که بر او وارد کردند توانستند نام و نشانی حمیدرضا فاطمی را به دست آورند و در ۲۹ بهمن ۱۳۵۳ به منزل او یورش بردند و او را بازداشت کردند.

... کلا اصول اعتقادی من این بود که... روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی اسلام باید بر اجتماع حاکم باشد. بدین معنی که به جای اینکه مردم ما تنها از اسلام نامی و اسمی بشناسند و در کنار مذهب خود به انواع فساد و تباهی مبادرت ورزند، اسلام واقعی بر ارکان جامعه روان باشد. همچنین روابط سیاسی و

۱. همان، سند ش ۹۱.

اقتصادی با کشورهای دشمن مسلمانان قطع گردیده و به مسلمانان کمگ گردد. البته در پناه اسلام کلیه روابط تولیدی کنونی دگرگون شده و نابرابری‌هایی که در جامعه مشهود است از میان خواهد رفت و عدالت اجتماعی واقعی برقرار می‌گردد، لذا با توجه به مطالبی که قبلاً ذکر کرده‌ام می‌توان هدف کلی را ایجاد حکومت اسلامی دانست. این حکومت را با نیروی خارجی و یا تصادفی با یک گروه نمی‌توان به دست آورد، بلکه در یک جریان طولانی در نتیجه تبلیغات و عملیات تهاجمی، از طرفی، افکار مردم آماده دفع حکومت فعلی و از جانب دیگر آماده پذیرش اصول واقعی اسلام، سوای خرافات آن... در

آن هنگام ایجاد حکومت اسلامی میسر می‌گردد. و در آن زمان بود و نبود عده‌ای معدود تأثیری در سرانجام کار نخواهد داشت، چه خواست عمومی به سوی حکومت اسلامی جهت‌دار شده است. لذا با توجه به این نظر هم اکنون کار چریک شهری به عنوان پیشاهنگ عبارتست از به وجود آوردن آن آگاهی و شناختی که انقلاب توده‌ای سرانجام آن بوده و منتج به برقراری حکومت اسلامی خواهد شد...^۱

از دیدگاه شهید که در بالا آمد، می‌توان دریافت که او همه نیرو و توان خود را به

دولتمردان آن رژیم نه تنها به ملت ایران دروغ می‌گفتند و تلاش می‌کردند مردم را در تاریکی، ناآگاهی و بی‌خبری نگاه دارند، بلکه در برابر هم‌قطاران و مقامات مافوق خود نیز به پشت هم‌اندازی، نیرنگ‌بازی و فریبکاری دست می‌زدند و می‌کوشیدند که ناتوانی و سستی خود را با یک سلسله گزافه‌گویی، پنداربافی و قلمفرسایی پوشیده دارند و به شکل نمایشی و چشم‌بندی خود را توانا و نیرومند بنمایانند.

از دیگر سیاست‌های دیرینه و شناخته‌شده رژیم شاه و دستگاه تبلیغاتی آن در برابر خیزش و خروش نوین و گروهی، این بود که آن را به گذشته‌ها نسبت می‌دادند و چنین وانمود می‌کردند که حرکت تازه‌ای روی نداده است! تا در میان ملت و آگاهان سیاسی این واقعیت آشکار نشود که نارضایتی مردمی هر روز اوج می‌گیرد و مردم را به شکل گروهی به خیزش و جنبش وامی‌دارد.

جاه و مقام را از خود زدوده، راه مردم را که همانا راه خداست به درستی شناخته و پیموده باشند.

او بر این باور بود که اگر ملت ایران به اصالت و سرشت نظام اسلامی پی ببرد، سر در راه آن خواهد گذاشت و در راه برپایی اصول آن انقلاب به پا خواهد کرد و آن روز که انقلاب مردمی پدید آید رژیم ورشکسته و سرنگون شده که از در رانده شده نمی‌تواند مانند کودتای ۲۸ مرداد از پنجره بازگردد و با توطئه جاسوس‌های بین‌المللی بار دیگر بر کرده ملت سوار

کار گرفته بود که ملت ایران را به طرح حکومت اسلامی امام آشنا و آگاه سازد و این طرح را در میان مردم رواج دهد، تا همگان به ویژگی‌ها و برجستگی‌های آن پی‌ببرند و این واقعیت را دریابند که تنها نظامی که می‌تواند سعادت و خوشبختی را فراهم کند، نظام اسلامی است که به دست وارستگان و شایستگان کشور و ملت پایه‌گذاری شود و کسانی زمام کشور را در دست گیرند که خودساخته، پاکبخته و از کارشناسان راستین اسلام باشند، درد فقر و گرسنگی را چشیده باشند، با مستضعفان و پابرهنگان جامعه همدوش و هم‌نوا باشند، از خودخواهی‌ها و کبر و غرور رسته و شهوت شهرت و

شود و خون مردم را در شیشه کند^۱ و می‌بینیم که این پیش‌بینی او چه زود به وقوع پیوست و مردم با آگاهی از اصول اسلام و مبانی حکومت اسلامی حماسه آفریدند و مبارزه فراگیر شد و انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» پدیدار گردید و کاخ خون‌پایه شاه را ویران ساخت و آرمان دیرینه آن شهید را که برپایی «حکومت اسلامی» بود جامه عمل پوشانید.

حمیدرضا فاطمی در راه پیشبرد آرمان مقدس خود نخست به پخش و نشر اعلامیه‌ها و جزوه‌های انقلابی دست زد و با شیوه دستی و اولیه به تکثیر آن پرداخت و چون به طور عینی دریافت که این شیوه نمی‌تواند کارایی درستی داشته باشد و سطح گسترده‌ای را پوشش دهد در راه به دست آوردن ماشین تایپ کوشید و با همدستی یکی از افراد گروه خود به نام حمیدرضا اشراقی توانست یک دستگاه ماشین پلی‌کپی از دانشکده ریاضی دانشگاه تهران با زحمت فراوان و تاکتیک و پلیتیک بیرون آورد و با آن

در پی کشف گروه شهید حمیدرضا فاطمی، ساواک در گزارش درون‌سازمانی به چند دروغ و ادعای واهی و نادرست پرداخته است که در خور توجه است. در این گزارش نخست، از «سازمان مجاهدین خلق» سخن به میان آورده تا وانمود کند که خیزش یاد شده بخشی از فعالیت‌های قهرآمیز آن سازمان است و خیزش نوینی نیست.

دستگاه برای انتشار اعلامیه‌ها و جزوات روشنگرانه و بیدارگر بهره‌برداری فراوانی کرد و مردم را به مطالعه کتاب «حکومت اسلامی» و اندیشه و بررسی روی نظام اسلامی فراخواند.

۱. شهید فاطمی در بازجویی خود به صراحت نوشته است: «... هر چه شناخت مردم عمیق‌تر باشد به ثمر رسیدن انقلاب بیشتر خواهد بود. به علاوه طبقه حاکمه مطرود دوباره از پنجره به لباس آزادیخواهی وارد نخواهد شد تا انقلاب را نابود سازد و روابط اجتماعی سابق را با بنیانی تازه برقرار سازند...» (همان).

بنابر آنچه در بازجویی‌های خود آورده است، جزوات و اعلامیه‌های گروه در مجامع علمی و دینی در بسیاری از شهرهای ایران مانند تهران، مشهد، تبریز، شیراز پخش می‌شد و نیز در کتابخانه و دیگر مراکز پررفت و آمد در دسترس عموم قرار می‌گرفت.

گروه شهید فاطمی افزون بر پراکندن اعلامیه‌ها و جزوه‌های روشنگر و آگاهی‌بخش، بر آن شدند با دست زدن به خیزش قهرآمیز نیز مردم را به راه و مرام خویش آشنا سازند و دیدها را به اندیشه حکومت اسلامی بکشانند، از این رو، همراه با فعالیت‌های تبلیغاتی و فرهنگی -

سیاسی، به مطالعه کتاب‌های شیمی، برای ساختن مواد انفجاری روی آوردند و با تلاش و کوشش توانستند بمب‌های دستی بسازند و در بیابان‌های قم با موفقیت آزمایش کنند. آنها همچنین بر آن شدند سلاح‌های کم‌ری برای افراد و اعضای گروه تدارک ببینند. حمیدرضا اشراقی در بازجویی‌های خود چنین آورده است:

... پس از چندی فاطمی گفت تکثیر جزوه و توزیع آن کار درستی نیست باید در صدد تهیه مواد باشیم، باید کوکتل مولوتف و مخلوط گوگرد و کلرات پتاسیم را تهیه کنیم. برای این منظور از بنی‌رضی خواستیم که مقداری گوگرد و مقداری کلرات و باروت تهیه نماید که او خریداری و به

عده‌ای از جوانان به خصوص دانشجویان دانشگاه‌ها با گردهمایی و مطالعه و مبادله متون مضره در تدارک فعالیت‌های براندازی و خرابکاری می‌باشند، در جریان اقدامات همه‌جانبه که جهت شناسایی و دستگیری اعضای این گروه معمول شد سرانجام در ساعت ۲۳:۰۵ روز ۵۳/۱۱/۲۰ دو نفر جوان ناشناس در حالی که هر یک سلاح کم‌ری در دست داشتند به پاسبان پست خیابان هدایت تهران حمله و قصد خلع سلاح آنها را می‌نمایند.

تهران آورد...^۱

بر اثر اعتصابات دانشگاه و
علاقه‌مندی به مذهب شروع به
مطالعه کتب دینی و سپس سیاسی
کردم و علاقه پیدا کردم که در یکی
از گروه‌ها جذب شوم ولی انجام
نگرفت. شخصا دست به کار شدم
ابتدا با جلیل سواری‌نژاد
(دستگیرشده) آشنا و به اتفاق
استنسیل الکلی و پلی‌کپی را
آزمایش و تهیه کردم.

گروه شهید فاطمی با بمب‌های
دست‌ساز توانستند برخی از نهادهای
دولتی و مراکز فساد و گمراه‌کننده را
مورد حمله قرار دهند و آسیب‌هایی به آن
برسانند، مانند بمب‌گذاری دفتر حییی،
مقام به اصطلاح امنیتی دانشگاه تهران،
انفجار کارخانه آبجوسازی شمس، انفجار
مجله ستاره سینما و... بدون اینکه به
کسی آسیبی برسد. این گروه برای به
دست آوردن سلاح‌های گرم بر آن شدند
به پاسبان‌های گشت حمله و آنان را خلع
سلاح کنند. از این رو، در تاریخ ۲۰
بهمن ۱۳۵۲ حمیدرضا فاطمی به همراه

محمدعلی باقری به پاسبان پست خیابان هدایت در تهران نزدیک می‌شوند و به او اخطار
می‌کنند که سلاح کمری خوش را تحویل دهد، لیکن او با داد و فریاد پاسبان دیگری را که در
آن منطقه پست می‌داده است خبر کرد، نامبرندگان ناگزیر می‌شوند صحنه را ترک کنند. در
هنگام فرار محمدعلی باقری مورد اصابت گلوله مأموران شهربانی قرار می‌گیرد و زخمی و
دستگیر می‌شود و حمیدرضا فاطمی از صحنه می‌گریزد. برخی از روزنامه‌های وابسته به
دربار زیر عنوان «دستگیری دانشجوی تروریست»، خبر این رویداد را چنین گزارش کرده‌اند:
... مقارن ساعت ۵/۱۰ یکشنبه شب، جوانی که مسلح به سلاح کمری بود در خیابان

هدایت تهران به قصد کشتن پاسبان خیابان و ربودن سلاح وی با شلیک چند تیر به پاسبان حمله می‌کنند که پاسبان سریعاً و با ورزیدگی کامل دست به اسلحه برده و با شلیک متقابل جوان مهاجم را مورد اصابت گلوله قرار داده و وی را دستگیر می‌کند... در بررسی وضعیت و تحقیقات مقدماتی معموله از جوان مذکور، روشن شده که مشارالیه به نام محمدعلی باقری دانشجوی سال سوم دانشکده فنی دانشگاه تهران و اهل زابل است. نامبرده بر اثر تحریکات و تبلیغات مغرضانه رادیوهای بیگانه و مطالعه برخی جزوات و نشریات و... دچار افکار آنارشوییستی و تروریستی شده و خواسته است شروع کارهای تروریستی و آنارشوییستی خود را با قتل پاسبان و تصاحب اسلحه وی آغاز کند.^۱

حرکت گروه حمیدرضا فاطمی به رغم اینکه محدود بود و در میان ملت ایران بازتاب گسترده‌ای نداشت و می‌توان گفت کمتر کسانی از آن آگاهی یافتند، وحشت و نگرانی شدیدی برای رژیم پدید آورد.

در این گزارش محمدعلی باقری به دروغ متهم شده که قصد کشتن پاسبان را داشته و «با شلیک چند تیر به پاسبان حمله می‌کند»! در صورتی که نامبردگان اگر قصد کشتن پاسبان را داشتند می‌توانستند با شیوه غافلگیرانه با شلیک یک تیر به مغز وی او را از پای درآورند و سلاح او را برپایند. چنان‌که آورده شد نامبرده و شهید فاطمی به پاسبان اخطار می‌کنند که سلاحش را تحویل دهد که

پاسبان با داد و فریاد مأموران دیگر را خبر می‌کند و به سوی نامبردگان تیراندازی می‌نماید. مأموران ساواک در پی بازداشت محمدعلی باقری و شکنجه‌های شدید و وحشیانه‌ای که بر او وارد کردند توانستند نام و نشانی حمیدرضا فاطمی را به دست آورند و در ۲۹ بهمن ۱۳۵۳ به

۱. روزنامه کیهان، (۲۲ بهمن ۱۳۵۳)؛ و آرشیو اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، همان، سند ش ۵۱.

منزل او یورش بردند و او را بازداشت کردند.

◆ ساواک و دروغ‌پردازی‌های درون‌سازمانی!

از اینکه رژیم شاه و مقامات بلندپایه و دون‌پایه آن رژیم پیوسته به مردم دروغ می‌گفتند و بر آن بودند که ملت ایران را فریب دهند و خیانت‌های خود را خدمت بنمایانند، جای تردیدی نیست، لیکن آنچه مایه شگفتی است و شاید برای بسیاری باورکردنی نباشد، دورویی و دروغ‌پردازی مقامات آن رژیم با یکدیگر است! دولتمردان آن رژیم نه تنها به ملت ایران دروغ می‌گفتند و تلاش می‌کردند مردم را در تاریکی، ناآگاهی و بی‌خبری نگاه دارند، بلکه در برابر هم‌قطاران و مقامات مافوق خود نیز به پشت‌هم‌اندازی، نیرنگ‌بازی و فریبکاری دست می‌زدند و می‌کوشیدند که ناتوانی و سستی خود را با یک سلسله‌گزاره‌گویی، پنداربافی و قلم‌فرسایی پوشیده دارند و به شکل نمایشی و چشم‌بندی خود را توانا و نیرومند بنمایانند. از این رو، آن‌گاه که به شکل ناگهانی و غافلگیرانه با جنبشی قهرآمیز و مسلحانه روبه‌رو می‌شدند و خود را در برابر عملی انجام‌شده می‌دیدند، در گزارش‌های درون‌سازمانی تلاش می‌کردند که خود را از پیش نسبت به آن جنبش آگاه و باخبر بنمایانند!! به مقامات بالا وانمود کنند که انگار از پیش می‌دانستند که چنین گروهی تشکیل شده است! و بنا دارد به فعالیت‌های قهرآمیز دست بزند و دنبال فرصتی بوده‌اند تا به دستگیری، سرکوبی و متلاشی کردن آن گروه پردازند و عمداً به آنان فرصت داده‌اند تا خود را به درستی بشناسانند!! از دیگر سیاست‌های دیرینه و شناخته‌شده رژیم شاه و دستگاه تبلیغاتی آن در برابر خیزش و خروش نوین و گروهی، این بود که آن را به گذشته‌ها نسبت می‌دادند و چنین وانمود می‌کردند که حرکت تازه‌ای روی نداده است! تا در میان ملت و آگاهان سیاسی این واقعیت آشکار نشود که نارضایتی مردمی هر روز اوج می‌گیرد و مردم را به شکل گروهی به خیزش و جنبش وامی‌دارد، از این رو، خیزش قهرآمیز شهید محمد بخارایی در سال ۱۳۴۳ و اعدام انقلابی حسنعلی منصور (نخست‌وزیر آن

روز) را به فدائیان اسلام نسبت دادند که پس از شهریور ۲۰ در آستانه نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران جنب و جوشی داشتند، حرکت حماسی شهید رضا شمس‌آبادی در کاخ مرمر در سال ۱۳۴۴ را نیز به مائوئیست‌ها نسبت دادند که دیرزمانی بود در ایران فعالیت می‌کردند، تا به ملت ایران و ملل جهان وانمود کنند که حرکت نوینی در ایران پدید نیامده است و ایران به سوی یک انفجار کاخ‌برانداز پیش نمی‌رود.

نکته در خور نگرش اینکه این شگرد و شیوه فریبنده میان دولتمردان و سازمان‌های انتظامی و به اصطلاح امنیتی نیز به کار گرفته می‌شد و در گزارش‌های خود تلاش داشته‌اند به مقامات بالاتر بیاوراندند که ایران در آرامش دلخواهی قرار دارد و حرکت و خروش مردمی رو به گسترش نیست! و جنب و جوش‌های قهرآمیزی که گاه و بی‌گاه در گوشه و کنار دیده می‌شود، زیر سر سازمان‌های چریکی است که دیر زمانست در ایران «به خرابکاری»! برخاسته‌اند و نیروهای انتظامی و امنیتی بر آنها چیره‌اند و دیر یا زود آنان را متلاشی می‌کنند و به فعالیت‌های آنان پایان می‌بخشند! از این رو، در دهه ۵۰، هر گروه و دسته‌ای که به مبارزه قهرآمیز دست می‌زدند اگر گرایش مذهبی داشتند، مأموران در گزارش درون‌سازمانی آنان را وابسته به «سازمان مجاهدین خلق» نسبت می‌دادند تا به مقامات بالاتر بنمایانند که جریان تازه‌ای پدید نیامده! و نیروی نوینی در صحنه مبارزه با رژیم شاه گام ننهاد و نارضایتی‌ها اوج نگرفته است!

در پی کشف گروه شهید حمیدرضا فاطمی، ساواک در گزارش درون‌سازمانی به چند دروغ و ادعای واهی و نادرست پرداخته است که در خور توجه است. در این گزارش نخست، از «سازمان مجاهدین خلق» سخن به میان آورده تا وانمود کند که خیزش یاد شده بخشی از فعالیت‌های قهرآمیز آن سازمان است و خیزش نوینی نیست. دوم، با سرهم‌بندی کردن مشتاقانه کلمه‌های تکراری کوشیده است که دستگاه جاسوسی و به اصطلاح امنیتی - اطلاعاتی شاه را از پیش نسبت به آن جریان آگاه و با اطلاع بنمایاند! سوم، از آنجا که دروغگو حافظه خود را از دست می‌دهد در گزارش خود به ضد و نقیض‌گویی دچار گردیده است. متن آن گزارش به

رغم اینکه تا پایه‌ای بلند است در پی می‌آید:

گزارش بازجویی

مشخصات متهم:

حمیدرضا فرزند علیمحمد شهرت فاطمی شناسنامه شماره ۱۳۲۴ صادره مشهد متولد ۱۳۳۳ مشهد شغل دانشجوی سال چهارم رشته مکانیک دانشگاه صنعتی آریامهر، مجرد، خدمت وظیفه عمومی را انجام نداده، معافیت نیز ندارد، دین اسلام، مذهب شیعه اثنی عشری، تبعه دولت شاهنشاهی ایران ساکن تهران خیابان فرح‌آباد ژاله صد دستگاه ۱۰ متری شاهپور پلاک ۱۱۶ تلفن ۳۴۰۴۱۴ منزل علی محمد فاطمی (پدر متهم) فاقد سابقه اتهامی و کیفر از نظر ضد امنیتی می‌باشد.

موضوع اتهام:

اقدام علیه امنیت کشور

گردش کار:

به دنبال کشف یک شبکه برانداز و خرابکار وابسته به گروه مجاهدین خلق در تهران و شهرستان‌ها که اعضای آن اقداماتی به نفع گروه مزبور در زمینه تهیه اسلحه و مهمات و مواد منفجره از داخل و خارج کشور و همچنین اعزام افراد به منظور آموزش و طی دوره‌های چریکی در پایگاه‌های سازمان الفتح، شناسایی اماکن عمومی و

۵۲

کسب وزارت بازرسی

نام: _____
تاریخ: _____
پوست: _____

موضوعات متهم: _____

حمیدرضا فرزند علیمحمد شهرت فاطمی شناخته شده شماره ۱۳۲۴ صادره مشهد متولد ۱۳۳۳ مشهد شغل دانشجوی سال چهارم رشته مکانیک دانشگاه آریامهر مشهد خدمت وظیفه عمومی را انجام نداده معافیت نیز ندارد دین اسلام مذهب شیعه اثنی عشری تبعه دولت شاهنشاهی ایران ساکن تهران خیابان فرح‌آباد ژاله صد دستگاه ۱۰ متری شاهپور پلاک ۱۱۶ تلفن ۳۴۰۴۱۴ منزل علی محمد فاطمی (پدر متهم) فاقد سابقه اتهامی و کیفر از نظر ضد امنیتی می‌باشد

موضوع اتهام: _____
اقدام علیه امنیت کشور
گردش کار: _____

بدن حال کشف به تنگ برانداز و خرابکار وابسته به گروه بااستصلاح می‌باشد بین خلق در تهران و شهرستان‌ها که اقدامات مخفیانه گروه مزبور در زمینه تهیه اسلحه و مهمات و مواد منفجره از داخل و خارج کشور و همچنین اعزام افراد به خارج کشور و طرح راه‌اندازی در این باره ها در چریکی در پایگاه ها سازمان الفتح و شناسایی اماکن عمومی و طرح پیش جهت ایجاد خرابکار و تهیه و طرح سرقت با انگیزه و وسوسه عمومی و شناسایی شخصیتها و اهل و عیال و مشخصات و سایر موارد و گردان کردن در شناسایی و سرنگردانها در شناسایی اماکن و شناسایی افراد آن شناسایی می‌گردد که به حد ۱۰ یا ۱۵ جوانان مخصوص در اندیشیان دانشگاهها با گروه هم آهنگ و شناسایی و تبادل نامه و برقراری ارتباط با اعضای سازمان از سوی خرابکاران می‌باشد در همین اقدامات همه جانبه که جهت شناسایی و سرنگردانها این گروه معمول شد سرانجام در ساعت ۳۰ و ۳۰ روز ۳/۱۱/۱۰ روز و نظریه‌ها تا شناسایی و سرنگردانها هر یک سلاح کمر در دست داشتند به اسباب بستن می‌باشد این تهران حمله و قصد خلق سلاح آنها را می‌بیند که با طاقت نامهربان روی روی رتبه است نیز انداز می‌گردد از افراد خرابکار و وسوسه انگیزه و وسوسه و نظریه‌ها برگرد نامبرده بالا بوده موفق برآورد کرد که با اجرا طرحها و روز برآورد شناسایی افراد و اطلاع از دست و فعالیت آنان که در زمینه خرابکار و سرنگردان سلاح

۱۹

دولتی و ملی جهت ایجاد خرابکاری تهیه و طرح سرقت بانکها و مؤسسات خصوصی، شناسایی شخصیت‌های داخلی و خارجی به منظور ترور و گروگان گرفتن داشتند. پس از دستگیری اعضا در تحقیقات از آنان مشخص گردید که عده‌ای از جوانان به خصوص دانشجویان دانشگاه‌ها با گردهمایی و مطالعه و مبادله متون مضره در تدارک فعالیت‌های براندازی و خرابکاری می‌باشند، در جریان اقدامات همه‌جانبه که جهت شناسایی و دستگیری اعضای این گروه معمول شد سرانجام در ساعت ۲۳:۰۵ روز ۵۳/۱۱/۲۰ دو نفر جوان ناشناس در حالی که هر یک سلاح کمربندی در دست داشتند به پاسبان پست خیابان هدایت تهران حمله و قصد خلع سلاح آنها را می‌نمایند که با مقاومت مأمورین روبه‌رو در نتیجه تیراندازی یکی از افراد خرابکار مورد اصابت گلوله قرار و مجروح و نفر دیگر که نامبرده بالا بوده موفق به فرار می‌گردد که با اجرای طرح‌های لازم پس از شناسایی افراد و اطلاع از شدت فعالیت آنان که در زمینه خرابکاری و ترور و خلع سلاح مأمورین و سرقت مسلحانه بوده سرانجام یاد شده

دستگیر و برابر قرار بازداشت مورخ ۵۳/۱۱/۲۳ شعبه ۱ بازپرسی دادستانی ارتش زندانی و قرار صادره به رویت وی رسیده و بدان اعتراضی ننموده مضافاً اینکه گزارش کلی گروه مورد بحث طی شماره ۱۲۴۵/ک - ۵۴/۳/۸ به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال شده و مدارک اسلحه و مهمات و مواد منفجره به شرح مندرج در صورتجلسه‌های تنظیمی که از منازل تکی و تیمی و



مجتبا
۴۰

انبارکهای کوهستانی افراد گروه کشف و ضبط گردیده در پرونده آنان پیوست می‌باشد.

خلاصه اظهارات متهم:

متهم فوق‌الذکر در تحقیقات معموله ضمن تأیید عضویت و فعالیت خود در دسته و جمعیتی با مرام و رویه اشتراکی و توطئه به منظور بر هم زدن اساس حکومت و براندازی رژیم مشروطه سلطنتی، حمله به مأمورین انتظامی در حین انجام وظیفه جهت خلع سلاح، سرقت مسلحانه، انفجار، حمل و نگهداری اسلحه و مهمات و مواد منفجره جنگی به طور غیرمجاز، شناسایی شخصیت‌ها و اماکن جهت ترور و خرابکاری، اظهار می‌دارد: بر اثر اعتصابات دانشگاه و علاقه‌مندی به مذهب شروع به مطالعه کتب دینی و سپس سیاسی کردم و علاقه پیدا کردم که در یکی از گروه‌ها جذب شوم ولی انجام نگرفت. شخصا دست به کار شدم ابتدا با جلیل سواری نژاد (دستگیرشده) آشنا و به

اتفاق استنسیل الکی و پلی‌کپی را آزمایش و تهیه کردم و چون راندمان بدی داشت تصمیم به دستیابی به ماشین پلی‌کپی نمودم. در این بین با حمیدرضا اشراقی (دستگیرشده) آشنا شده و پس از مدتی به او پیشنهاد همکاری دادم که مورد قبولش واقع شد. یکبار با او به طور آزمایشی به محل ماشین دانشگاه آریامهر نزدیک شده و موفق شدیم هفته بعد روز پنجشنبه شب با هل دادن در دو



لنگه‌ای وارد اطاق شده و ماشین پلی‌کیپی دانشکده را در گونی انداخته و یک جعبه استنسیل نیز برداشته و در ساکی که همراهان بود گذاشتیم. اشراقی با ساک از دیوار دانشگاه خارج شد و من گونی را به پایین آورده بودم در زیر پله‌ها گذاشتیم تا او برگردد. ولی پس از مدتی از او خبری نشد گونی را از ترس نگهبان در گوشه‌ای از محوطه قرار دادم و از دانشگاه خارج شدم و روز جمعه مجدداً با اتفاق اشراقی مراجعت و از پشت دانشگاه گونی را خارج و به خانه حمل شد و در فرصت‌های مناسب جزوه‌ای تکثیر می‌کردیم. در این زمان محمدعلی باقری (از فعالین و ضاربین پاسبان پست در خیابان هدایت که دستگیر شده است با پیوست و نسخه‌هایی از جزوات تهیه شده را در دانشگاه‌های کشور پخش کردیم. در این بین توسط حمیدرضا اشراقی با عباس اشراقی (دانشجوی دانشگاه تبریز که دستگیر شده) آشنا شدم. در این مدت به مطالعه مشغول و به رادیوهای خارجی گوش و مطالبی از آن را ضبط و مورد استفاده قرار می‌دادیم تا اینکه چند شیشه کوکتل مولوتف و یک قوطی کوچک باروت تهیه شد و من با اتفاق عباس اشراقی و جلیل سواری‌نژاد اقدام به انفجار در کارخانه آبجوسازی شمس نمودیم، ولی چون رضایت‌بخش نبود سبب شد که شروع به تحقیق درباره مواد منفجره با استفاده از کتب شیمی نمایم و این امر را با گرفتن یک منزل تیمی نظامی در خیابان مختاری و خرید مواد از بازار شروع و اقدام به ساختن مواد آزمایشی کردیم (خانه مورد بحث شناسایی و مقادیر قابل توجهی مواد منفجره با انضمام دو قبضه اسلحه کمری و جزوات و متون مضره کشف شده است) و مواد به دست آمده را به اتفاق حمیدرضا و عباس اشراقی در کوه‌های اطراف قم آزمایش کردیم و در این ضمن باقری شروع به عضوگیری کرد. در این میان من پهلوان (محمود پهلوان از فعالین گروه و ضارب پاسبان پست در خیابان هدایت که دستگیر شده است) را می‌شناسم که در عملیات خیابان هدایت شرکت داشت، بعد از اجاره خانه مختاری اقدام به تکثیر جزوات و دفاعیات مجاهدین نمودیم و باقری سفری به مشهد نمود و با شخصی به نام ناصر (ناصر جلالیان سامانی دستگیر شده) صحبت و ماشین تایپی از او گرفت و تحویل گروه

داد و پس از تکثیر جزوات با رفتن رضا به مشهد و شیراز و تبریز توانستیم آنها را در آن محلها توزیع نماییم. به جای حمیدرضا اشراقی از عباس دعوت کردم که در گروه مرکزی ارتباط مستقیمتری با ما داشته باشد و در این بین با جمع آوری پول از اعضا موفق به خرید موتور شدم که من یاد عباس اشراقی و جلیل سواری نژاد، محمدعلی باقری دادم. در تابستان بود اشراقی توانست رونوشت شناسنامه‌ای به نام ابوالفضل هادی و یک شناسنامه به نام لیلان قره‌داغی تهیه کند که از اولی در گرفتن تیمی سیاسی گروه واقع در خیابان حسام‌السلطنه استفاده شد. در همین اواخر نیز من با عباس اشراقی در میدان فوزیه مقابل بلیطفروشی با شناسنامه شخصی به نام انواری (انواری از فعالین و متواریان وابسته به گروه کمونیستی می‌باشد) برخورد نمودیم که اشراقی آن را تحت عنوان فامیلی گرفت. در تهیه و تدارکات لازم بودیم که شخصی به نام اکبری (محمدعلی موحدی از افراد فعال که مدت سه سال متواری بود و در تهیه

اسلحه و مهمات شرکت داشته که دستگیر شده است) با حمیدرضا اشراقی توسط یکی از رفقا در قم به اسم عباس (عباس بنی‌رضی از اعضای وابسته به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران که متواری است) آشنا شده که بعدا توانستیم از او سه قبضه اسلحه کمری و چند هزار تومان پول بگیریم و رفقا را وادار به تدریس خصوصی کرده بودیم. از درآمد و همچنین وام دانشگاهی آنان عضویت دریافت و پول جمع‌آوری



می‌شد که با در اختیار دادن حدود ۱۶۰۰ تومان به عباس او می‌خواست از محلی یک قبضه سلاح بخرد که هنوز نخریده است، بعد از دستگیری حمیدرضا اشراقی در مسجد ارک (حمیدرضا اشراقی بدوا مجلس ترحیم کوهنوردان در مسجد ارک بر اثر تظاهرات دستگیر و بازداشت شده که قویا از اظهار مطالب خودداری کرده است) من از طریق عباس با اکبری ارتباط برقرار و ادامه فعالیت دادیم و جلیل سواری نژاد هم در خانه تیمی مشغول تهیه مواد منفجره بود که پس از آماده شدن بمبها توسط جلیل تصمیم گرفتیم مجله ستاره سینما را منفجر نماییم و من به اتفاق حمیدرضا و عباس اشراقی مجله را شناسایی و یک شب مواد منفجره را داخل ساختمان آن قرار و منفجر نمودیم. عملیات دیگر، انفجار در دانشگاه آریامهر بود که با حمیدرضا بمب‌های آماده را پشت اتاق حبیبی قرار دادیم که در این عملیات ستاره سینما و دانشگاه مسلح بودیم و آخرین عملیات ما تصرف اسلحه بود. با پیشنهاد من و شور عمومی به اتفاق محمدعلی باقری و محمود پهلوان بود که ابتدا چندین بار از خیابان هدایت گذشتیم و مأمورین را

مورد شناسایی قرار و چند بار هم تمرین نمودیم و قبل از آن از طریق عباس اشراقی ماشین پیکانی را در بازار با پولی که از رفقا جمع کرده بودیم معامله کردیم تا در شب عملیات از آن استفاده کنیم. در اخذ اسلحه از پاسبان، پهلوان مسلح و راننده اتومبیل بود و من و باقری مسلحانه به پاسبان نزدیک و از او خواستیم که تسلیم و اسلحه خود را بدهد که با مقاومت و تیراندازی مأمور روبه‌رو شدیم و محمدعلی



51-13

باقری تیر خورد و من فرار کردم و به سراغ پهلوان رفتم و از منطقه دور از یکدیگر جدا شدیم و من کتب شیمی که ترجمه کرده بودم و سایر مدارک را در اختیار جلیل گذاشتم و ماشین و اسلحه را نیز به انضمام ۵۱۰۰ تومان به او سپردم و سعی کردم که مخفی باشم ولی دستگیر شدم. متهم می‌افزاید هدف کلی ما ایجاد حکومت اسلامی بود که این حکومت را با نیروهای خارجی و یا تصادمی با یک گروه نمی‌توان به دست آورد بلکه در یک جریان طولانی در نتیجه تبلیغات و عملیات تهاجمی از طرفی افکار مردم را بر علیه حکومت فعلی آگاه و از جانب دیگر آماده پذیرش اصول واقعی اسلام خواهد شد. در آن هنگام ایجاد حکومت اسلامی میسر می‌گردد. لذا با توجه به این نظر هم اکنون کار چریک‌های شهری به عنوان پیشاهنگ عبارتست از به وجود آوردن آن آگاهی و ساختن [واحدها] که انقلاب توده‌ای سرانجام آن بوده و منتج به برقراری حکومت اسلامی خواهد شد. یاد شده اضافه می‌کند در تهیه و تکثیر و توزیع دفاعیه ناصر صادق، سعید محسن، جزوه روحانیت ۱۵ خرداد، تهیه اعلامیه انفجار در دانشگاه صنعتی آریامهر همچنین انجام عملیات سرقت ماشین استنسپیل از دانشگاه، انفجار در دانشگاه آریامهر و مجله ستاره سینما و کارخانه آبجوسازی شمس و حمله به پاسبان خیابان هدایت به منظور تصرف اسلحه به طور مسلحانه شرکت داشتم و گروهی که اقدام به تشکیل و عضویت در آن را نمودم به اصول اقتصادی و اجتماعی اسلام معتقد و پیرو مثنی سازمان مجاهدین بود که دارای دو خانه تیمی سیاسی و نظامی و سه قبضه اسلحه کمری کالیبر ۲۲ و چاقوی ضامن‌دار و تعدادی فشنگ به منظور تهاجم و دفاع از خود تهیه و در عملیات بمب‌گذاری و خلع سلاح پاسبان‌ها به کار بردیم و از شخصیت‌های داخلی دکتر مصباح‌زاده و مهدی میثاقیه را مورد شناسایی قرار دادیم تا جهت به دست آوردن پول از وجود آنها استفاده کنیم و تعداد زیادی شرکت‌های خارجی اغلب امریکایی و اسرائیلی توسط گروه شناسایی شده بود که از آن میان شناسایی منزل ایلان شاهام اسرائیلی و دیگری شرکت نفت پارس و هواپیمایی اردن و از کارخانجات فیلکو، آبجوسازی شمس و مجیدیه، مجله ستاره سینما را مورد شناسایی قرار دادیم که

بیشتر شرکت‌ها را از مجله تهران اکونومیست استخراج کرده بودیم و دفتر پیشکاری علیاحضرت شهبانو به منظور تخریب شناسایی شده بود و تعدادی مواد و وسایل تخریب توسط خودم و سایر اعضا تهیه و جیوه را از دانشکده مکانیک دانشگاه آریامهر به سرقت بردم.

اظهارات سایر متهمین:

آقای‌ر متهمین محمدعلی باقری، جلیل سواری‌نژاد، حمیدرضا و عباس اشراقی، ناصر جلائیان سامانی، محمدعلی موحدی درباره فعالیت‌های نامبرده بالا در اوراق شماره ۴۶ الی ۸۲ پرونده متشکله درج و پیوست می‌باشد.

نظریه: با توجه به محتویات پرونده و تحقیقات انجام شده و اعتراف صریح متهم و سایر متهمین به استحضار می‌رساند: عضویت و فعالیت نامبرده بالا در دسته اشراک مسلح و توطئه به منظور برهم زدن اساس حکومت در کشور شاهنشاهی ایران و براندازی رژیم مشروطه سلطنتی، همچنین سرقت و انفجار مسلحانه، حمل و نگهداری

اسلحه و مهمات و مواد منفجره جنگی به طور غیر مجاز، حمله به مأمورین انتظامی در حین خدمت جهت خلع سلاح نمودن و تخریب افکار و تحریک مردم، شناسایی شخصیت‌های داخلی و خارجی و اماکن جهت ترور و خرابکاری و عضوگیری جهت گسترش فعالیت‌های براندازی محرز و مسلم است و میزان فعالیت وی در گروه موصوف، درجه یک و یکی از کادر رهبری بوده که دستورات لازم را



با توجه به محتویات پرونده و تحقیقات انجام شده و اعتراف صریح متهم و سایر متهمین با استحضار می‌رساند: عهدیت و فعالیت نامبرده بالا در دسته اشراک مسلح و توطئه به منظور برهم زدن اساس حکومت در کشور شاهنشاهی ایران برآورد از رژیم مشروطه سلطنتی، همچنین سرقت و انفجار مسلحانه، حمل و نگهداری اسلحه و مهمات و مواد منفجره جنگی به طور غیر مجاز، حمله به مأمورین انتظامی در حین خدمت جهت خلع سلاح نمودن و تخریب افکار و تحریک مردم، شناسایی شخصیت‌های داخلی و خارجی و اماکن جهت ترور و خرابکاری و عضوگیری جهت گسترش فعالیت‌های براندازی محرز و مسلم است و میزان فعالیت وی در گروه موصوف، درجه یک و یکی از کادر رهبری بوده که دستورات لازم را

محمد علی باقری

احمد علی باقری

۲۴

به اعضا صادر می‌نموده و اصولاً فردی است متعصب و مؤمن به ایدئولوژی خود که امکان فعالیت بیشتر و حادثی از ناحیه یاد شده در آینده متصور است. اینک که پرونده امر تکمیل گردیده در صورت تصویب جهت هر گونه اقدام قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد.

بازجو وظیفه‌خواه^۱

در پی بازداشت حمیدرضا فاطمی، مادر او به نام فخری‌الملوک اتحاد تبریزی طی نامه‌ای به ساواک دیدار با فرزند بازداشتی خود را درخواست می‌کند. متن نامه چنین است:

سازمان محترم اطلاعات و امنیت کشور

احتراماً به طوری که استحضار دارید در تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۳^۲ شب هنگام عده‌ای از مأمورین وارد منزل شده (اوایل شب) و در حالی که شوهرم علی‌محمد فاطمی در بستر بیماری بود، چند نفر از آقایان مأمورین وارد اتاق شده و در ساعت ۹:۳۵ دقیقه فرزندم را حمیدرضا فاطمی دانشجوی سال چهار دانشگاه صنعتی آریامهر می‌باشند، پس از ورود به منزل دستگیر نمودند و تاکنون که در حدود ۶۸ روز می‌باشد، نه از علت دستگیری او باخبریم و نه از وضع و کیفیت حال وی اطلاعی داریم. البته ما خود واقفیم که برای امنیت کشور چنین دقت و مراقبتی لازم است ولی از آنجا که حال شوهرم از

زمان دستگیری فرزندمان رو به وخامت گذاشته است و ناگزیرم او را در بیمارستان بستری کنم، استدعا دارم اجازه فرمایند قبل از بستری شدن پدرش این کمینه به اتفاق شوهرم علی‌محمد فاطمی از فرزندمان ملاقاتی به عمل آوریم.

دادگاه فرمایشی نظامی نیز چهار تن از اعضای این گروه را - با آنکه مرتکب قتل نشده بودند - به اعدام محکوم کرد.

۱. همان، پرونده حمیدرضا فاطمی، سند ش ۵۱.

۲. ساواک در گزارش خود تاریخ دستگیری حمیدرضا فاطمی را ۲۳ بهمن ۱۳۵۳ آورده است.

قبلا از این عمل خدایسندانه شما تشکر می‌نمایم.

با تقدیم احترام فخری‌الملوک اتحاد تبریزی (فاطمی) ۵۴/۲/۷

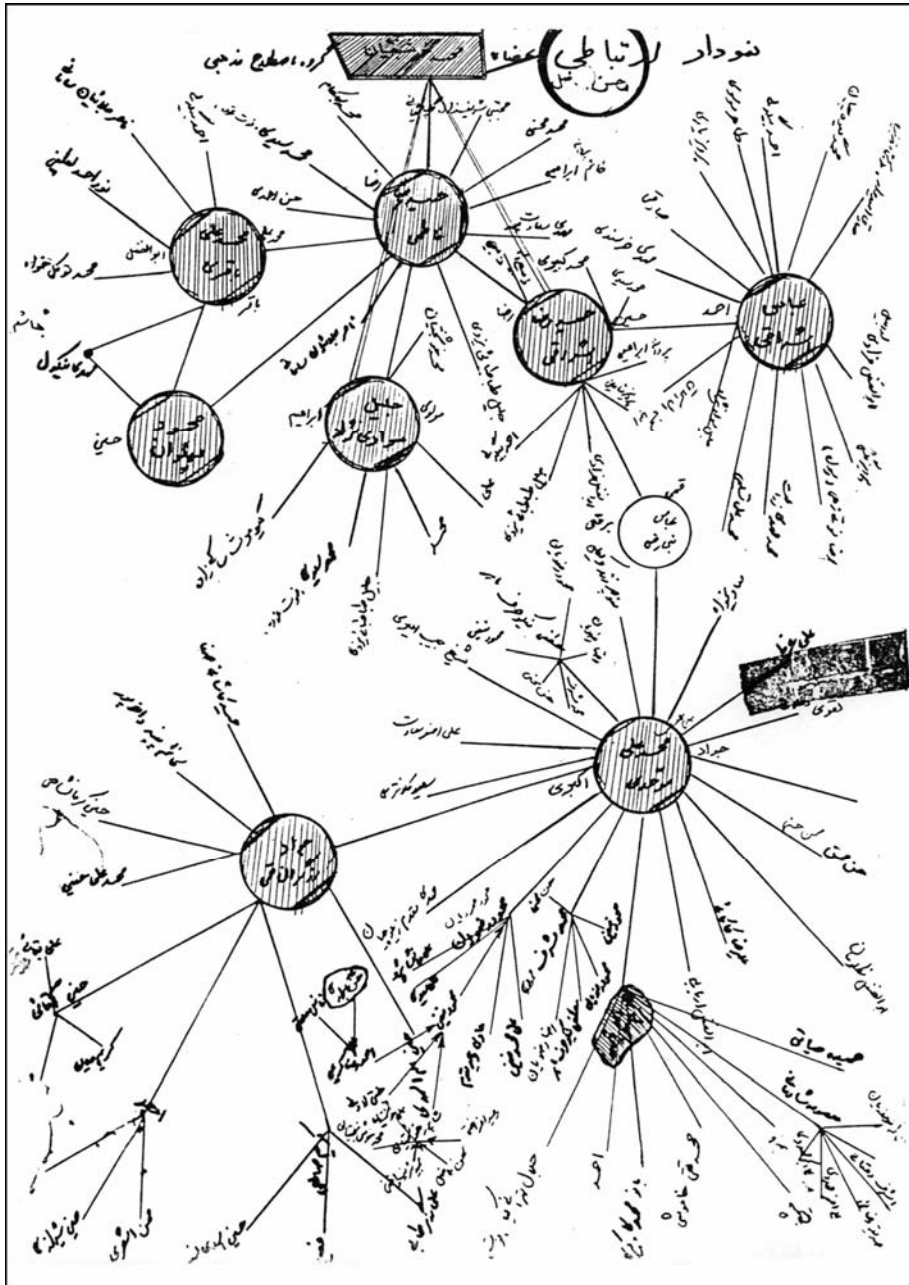
آدرس - فرح‌آباد ژاله - خیابان صد دستگاه - ده متری شاهپور - پلاک ۱۱۶

◆ شهادت حمیدرضا فاطمی

حرکت گروه حمیدرضا فاطمی به رغم اینکه محدود بود و در میان ملت ایران بازتاب گسترده‌ای نداشت و می‌توان گفت کمتر کسانی از آن آگاهی یافتند، وحشت و نگرانی شدیدی برای رژیم پدید آورد. دستگاه مخوف ساواک اعضای این گروه را زیر بازجویی‌های توانفرسا و شکنجه‌های کشنده و وحشیانه قرار داد تا بتواند سرنخی از ارتباط آنان با امام و مقامات برجسته روحانی که اندیشه براندازی دارند، به دست آورد و پرونده سنگینی برای آنان تدارک ببیند. دادگاه فرمایشی نظامی نیز چهار تن از اعضای

صدور حکم اعدام و زندان‌های درازمدت برای گروهی که نه کسی را کشته، نه رسماً قصد جان شاه را کرده و نه حرکت آنان بازتاب گسترده‌ای در جامعه پدید آورده بود و تنها جرم آنان تلاش در راه برپایی حکومت اسلامی به شمار می‌آمد، نمایانگر ژرفایی بیم و هراس رژیم شاه از ایده و اندیشه حکومت اسلامی بود.

این گروه را - با آنکه مرتکب قتل نشده بودند - به اعدام محکوم کرد. البته سه تن آنان در مرحله بعدی با یک درجه تخفیف از اعدام رهیدند و به حبس ابد محکوم شدند و حمیدرضا فاطمی در بامداد روز یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۴ به جوخه آتش سپرده شد و به شهادت رسید.



اداره دادرسی نیروهای مسلح در گزارشی احکام صادره درباره چهار تن از اعضای گروه حمیدرضا فاطمی را چنین اعلام کرده است:

... غیر نظامیان:

حمیدرضا فاطمی فرزند علی محمد

جلیل سواری نژاد، فرزند ابراهیم

حمیدرضا اشراقی، فرزند فخرالدین

عباس اشراقی، فرزند صادق

متهمین به دخول در دسته اشراک مسلح، توطئه به منظور به هم زدن اساس حکومت و تغییر رژیم مشروطه سلطنتی ایران، عضویت در دسته و جمعیتی با مرام و رویه‌ای مخالف با سلطنت مشروطه ایران، حمل و نگهداری غیرمجاز اسلحه و مهمات جنگی و مواد منفجره، سرقت، تخریب و به علاوه ردیف یکم حمله به مأمورین انتظامی به منظور خلع سلاح آنها، جعل و استفاده از سند مجعول، به موجب رأی شماره ۴۴۸ مورخه ۵۴/۹/۱۷ دادگاه تجدید نظر شماره ۲ تهران، نامبردگان هر یک به اعدام محکوم و دادگاه مقرر داشته سلاح و مهمات و مواد منفجره مکشوفه و وسایل آزمایشگاهی و اتومبیل پیکان کار شماره ۵۸۱۸ تهران - س، متعلق به گروه و دو دستگاه دوچرخه پایی و یک دستگاه موتور سیکلت و وجوه مکشوفه و ماشین تحریر ضبط و ماشین استنسیل به سازمان مربوطه مسترد و مدارک مضره معدوم گردد، که به علت عدم تصویب فرجامخواهی محکومین در تاریخ ۵۴/۱۲/۱۲ بدین وسیله قطعیت رأی صادره اعلام می‌گردد. ضمناً به فرمان جهان مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران، کیفر اعدام ردیف‌های دوم الی چهارم (جلیل سواری نژاد، فرزند ابراهیم، حمیدرضا اشراقی فرزند فخرالدین و عباس اشراقی فرزند صادق) با یک درجه تخفیف به حبس دائم تبدیل گردیده است.

خواهشمند است دستور فرمایید ضمن ابلاغ عنایات مخصوص شاهانه به محکومین ردیف‌های دوم تا چهارم و اجرای حبس دائم درباره آنها، حکم اعدام صادره درباره

ردیف یکم با رعایت کلیه تشریفات قانونی و مفاد بخشنامه شماره ۱۴۹ - ۱ - ۴۴ - ۴۰۲ مورخه ۴۸/۳/۱۶ در بامداد روز یکشنبه مورخه ۵۴/۲/۱۷ به موقع اجرا گذارده شود. رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی - سپهبد فخر مدرس...^۱

با نگاهی به آرا و احکامی که از سوی دادگاه‌های نظامی شاه درباره گروه‌ها و سازمان‌هایی که انگیزه براندازی داشتند، صادر می‌گردید، می‌بینیم که به طور غالب کسانی حکم اعدام می‌گرفتند و به جوخه آتش سپرده می‌شدند که مرتکب قتل شده و برخی از مهره‌های رژیم را از پای درآورده بودند، یا نقشه کشتن شخص شاه را کشیده بودند و یا اینکه حرکت آنان در میان مردم بازتاب گسترده‌ای داشت و موجی پدید آورده بود و رژیم شاه برای فرونشاندن موج پدید آمده و استواری هر چه بیشتر خفقان و وحشت،

افراد این گروه به ویژه شهید فاطمی چه در مراحل بازجویی و چه در دادگاه فرمایشی نظامی با صراحت و شهادت از هدف خویش که برپایی حکومت اسلامی بود دفاع کردند و آن را بزرگ و مقدس شمردند و بنابر گزارش ساواک «... افرادی هستند متعصب و مؤمن که در فرصت‌های مناسب از اهداف خویش تعریف و تمجید و افتخار می‌کنند...»

به اعدام یکی دو تن از اعضای برجسته گروه‌ها دست می‌زد و خون می‌ریخت. لیکن صدور حکم اعدام و زندان‌های درازمدت برای گروهی که نه کسی را کشته، نه رسماً قصد جان شاه را کرده و نه حرکت آنان بازتاب گسترده‌ای در جامعه پدید آورده بود و تنها جرم آنان تلاش در راه برپایی حکومت اسلامی به شمار می‌آمد، نمایانگر ژرفایی بیم و هراس رژیم شاه از ایده و اندیشه حکومت اسلامی بود که می‌دید در میان ملت ایران با شتاب رو به

۱. همان، سند ش ۵۴.

گسترش است و هر روز بیش از پیش در درون جامعه ریشه می‌دواند و شمار بیشتری از توده‌های باورمند - به ویژه نسل جوان - را در راه برپایی حکومت اسلامی بسیج می‌کند و راه را برای پیروزی امام خمینی هموار می‌سازد.



شهید حمیدرضا فاطمی نخستین مجاهدی بود که در راه برپایی حکومت اسلامی به طور رسمی به اعدام محکوم شد و به شهادت رسید.



نکته دومی که رژیم شاه را نسبت به گروه حمیدرضا فاطمی اندیشناک می‌ساخت و به سرکوب آنان برمی‌انگیخت، استواری و پایداری این گروه در راه اهداف و آرمان‌های اسلامی خویش بود. افراد این گروه به ویژه شهید فاطمی چه در مراحل بازجویی و چه در دادگاه فرمایشی نظامی با صراحت و

شهامت از هدف خویش که برپایی حکومت اسلامی بود دفاع کردند و آن را بزرگ و مقدس شمردند و بنا بر گزارش ساواک «... افرادی هستند متعصب و مؤمن که در فرصت‌های مناسب از اهداف خویش تعریف و تمجید و افتخار می‌کنند...»^۱

رژیم شاه و مشاوران دربار بر این باور بودند که با اعدام و زندان و سرکوب، می‌توان اندیشه «حکومت اسلامی» را خشکاند و موجی را که طرح حکومت اسلامی پدید آورده است فرونشاند و ملت ایران را از راه و خط امام دور کرد. از این رو، حمیدرضا فاطمی را به جوخه اعدام سپرد و به شهادت رسانید و دیگر اعضای گروه را به زندان‌های دراز مدت محکوم کرد. شهید حمیدرضا فاطمی نخستین مجاهدی بود که در راه برپایی حکومت اسلامی به طور رسمی به اعدام محکوم شد و به شهادت رسید. او در واپسین لحظه‌های زندگی افتخارآفرین خود در نامه‌ای به پدر و مادر خویش نکاتی را یادآور شد و به پدر خویش اندرز داد که «اگر

۱. همان، سند ش ۱۹۸.

امکان داشت با خانواده به قم نقل مکان کند و از تربیت بچه‌ها غافل نشود» که از ایمان سرشار و باورمندی استوار او به اسلام و روحانیت و حوزه قم نشان دارد. متن اندرزنامه او در پی می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور پدر و مادر دوست‌داشتنی و عزیزم

پس از عرض سلام امیدوارم که با متانت و بردباری بتوانید دوری مرا تحمل نموده و بدانید که من کلیه کوشش‌ها [یم] در راه خدا بوده و جز خدمت به مردم هدفی نداشته‌ام. از جدیتی که در گرفتن وکیل برای من انجام دادید بی‌نهایت سپاسگزارم، ولی من از ابتدا می‌دانستم بی‌فایده بوده است. به هر حال چند مطلب را یادآوری می‌کنم؛ به خاطر بسپارید یکی اینکه چند کتاب از کتابخانه پدرم و همچنین پنکه برقی و مقداری وسایل خانه را من برده‌ام و دیگر آنکه برای من مجلس ختم و روزه و نماز نمی‌خواهد بگیرید، پولش را به مردمان مستمند بدهید و سوم آنکه پدرم اگر امکان داشت با خانواده به قم نقل مکان کند و از تربیت بچه‌ها غافل نشود و از کلیه فامیل برای من حلالیت بخواهد. از دایی‌ها و مادر بزرگم در موقع پرداخت وجوهات غافل نشوید. از دور روی شما و خواهر و برادرم را می‌بوسم. به تک تک افراد فامیل سلام برسانید و به یاد من باشید.

فرزند شما: حمیدرضا فاطمی^۱

شهید حمیدرضا فاطمی در راه خود استوار و پایدار ماند و دلاورانه و قهرمانانه به استقبال شهادت رفت و خون پاک خود را در راه برپایی حکومت اسلامی نثار کرد. او سر به دار شد، لیکن خون او به هدر نرفت و فریاد روح‌بخش و جان‌فزای او هیچ‌گاه خاموش نشد، بلکه دیری نپایید که میلیون‌ها ایرانی در سراسر کشور به پا خاستند و آن ندا و پیامی را که در گلوی حمیدرضا فاطمی شکست، با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» فریاد زدند و با تشکیل جمهوری اسلامی آرمان او را به بار نشانند و راهش را دنبال کردند.

۱. همان، پرونده حمیدرضا فاطمی، سند ش ۵۵.

رژیم شاه خون شهید حمیدرضا فاطمی را ناجوانمردانه و کینه‌توزانه ریخت تا تاج و تخت

شاهی را از خطر اندیشه «حکومت اسلامی» برهاند و آن اندیشه مقدس را همراه با شهید به خاک بسپارد! او باور نداشت که خون شهید هیچ‌گاه آرام نمی‌شود، به هدر نمی‌رود، از جوش و خروش باز نمی‌ماند، بلکه اوج می‌گیرد و موج‌ها می‌آفریند و سرانجام کاخ‌های خون‌پایه را فرا می‌گیرد و کاخ‌نشینان را در کام خود فرومی‌برد. و این حقیقتی است که در درازای تاریخ بارها به اثبات رسیده است.

شهید حمیدرضا فاطمی در راه خود استوار و پایدار ماند و دلاورانه و قهرمانانه به استقبال شهادت رفت و خون پاک خود را در راه برپایی حکومت اسلامی نثار کرد. او سر به دار شد، لیکن خون او به هدر نرفت و فریاد روح‌بخش و جان‌فزای او هیچ‌گاه خاموش نشد.

پس از گذشت یک ماه و اندی از اعدام

شهید فاطمی، اداره دادرسی نیروهای مسلح در تاریخ ۵۵/۱/۳۱ گزارش زیر را برای ریاست ساواک فرستاده است:

... نامبرده به اتهام اقدام علیه امنیت کشور به اعدام محکوم و رأی صادره پس از قطعیت در تاریخ ۱۳۵۴/۱۲/۱۷ به موقع به اجرا گذارده شد. اینک دژبان مرکز اعلام داشته که از مشارالیه یک پیراهن سفید، یک جفت پوتین سربازی و ۴۵۰ ریال وجه نقد باقیمانده که کسان وی جهت دریافت آنها تاکنون مراجعه نکرده‌اند. خواهشمند است دستور فرمایید ترتیب تحویل وسایل مزبور به کسان معدوم داده شود...^۱

روشن نیست که متن اندرزنامه و نیز وسایل مانده از آن شهید را به بازماندگان او تحویل دادند و آنان را از متن واپسین نامه آن شهید آگاه ساختند یا اینکه رژیم شاه آنان را از پیام و

۱. همان، سند ش ۵۶.

نیز وسایل او که می‌توانست برای آنان یادگاری باشد، به کلی بی‌خبر گذاشت؟



رژیم شاه خون شهید حمیدرضا فاطمی را ناجوانمردانه و کینه‌توزانه ریخت تا تاج و تخت شاهی را از خطر اندیشه «حکومت اسلامی» برهاند و آن اندیشه مقدس را همراه با شهید به خاک بسپارد! او باور نداشت که خون شهید هیچ‌گاه آرام نمی‌شود، به هدر نمی‌رود، از جوش و خروش باز نمی‌ماند.

رژیم شاه و ساواک در پی اعدام حمیدرضا فاطمی بایستی دست از سر خانواده او برمی‌داشتند و آنان را با غم و اندوه از دست دادن فرزندی خداجو، دین‌باور و فداکار به حال خود می‌گذاشتند، لیکن می‌بینیم رژیم شاه از حرکت حماسی آن شهید تا آن پایه هراسناک، وحشتزده و نگران بود که ماه‌ها پس از شهادت او تلفن منزل پدرش را در کنترل داشته و گفتگوی تلفنی خانواده او را ضبط می‌کرده و به مقامات بالاتر گزارش می‌داده است. در یکی از

گزارش‌های ساواک زیر عنوان «وضعیت خانواده فاطمی» آورده است:

... زنی ناشناس که خودش را به نام فاطمه معرفی نمود، با همسر فاطمی^۱ تماس و ضمن احوالپرسی گفت آقای فاطمی چگونه؟ مشارالیه‌ها در پاسخ گفت الحمدلله، اما دیگر حال ما از این بهتر نخواهد شد. سپس فاطمه گفت خداوند ریشه [باعث] و بانی آن را از بیخ بکند. در پاسخ مشارالیه‌ها همسر فاطمی چند مرتبه افزود الهی آمین. بعدا فاطمه گفت تا حالا نمی‌دانستم، وقتی که توسط بستگان شما این خبر را شنیدم سخت ناراحت شدم. سپس همسر فاطمی اضافه نمود: دنیا را آتش زده، تمام مردم را داغدار کرده و همه مردم از این کارها ناراحت هستند. در پاسخ همسر فاطمی زن طرف صحبت گفته وی را تأیید و یادآور شد که هر چه بگوئید حق داری و همچنین اضافه نمود امیدوارم که داغ

۱. منظور مادر شهید حمیدرضا فاطمی، خانم فخری‌الملوک اتحاد تبریزی می‌باشد.

بقیه را نبینی و خدا کند که غم آخرتان باشد. در پایان گفت که دخترتان شوهر کرده یا خیر، همسر فاطمی جواب داد دخترم به خاطر برادرش هنوز شوهر نکرده است... نظریه یکشنبه: مفاد خبر حاکی است که در خانواده نامبرده بالا نگرانی زیادی وجود داشته و از طرفی نسبت به دستگاه سخت بدبین می‌باشند. مراقبت از منبع ۱۵۸۵ درباره خانواده وی ادامه داشته و هر گونه اطلاعات مکتسبه از طریق ۱۵۸۵ به استحضار خواهد رسید.



رژیم شاه و ساواک در پی اعدام حمیدرضا فاطمی بایستی دست از سر خانواده او برمی‌داشتند و آنان را با غم و اندوه از دست دادن فرزندی خداجو، دین‌باور و فداکار به حال خود می‌گذاشتند، لیکن می‌بینیم رژیم شاه از حرکت حماسی آن شهید تا آن پایه هراسناک، وحشتزده و نگران بود که ماه‌ها پس از شهادت او تلفن منزل پدرش را در کنترل داشته و گفتگوی تلفنی خانواده او را ضبط می‌کرده و به مقامات بالاتر گزارش می‌داده است.

نظریه سه‌شنبه: آنچه را که مادر شخص مزبور بیان داشته به نظر می‌رسد بیشتر جنبه عاطفی یک مادر را نسبت به فرزند داشته که در حقیقت مشارالیه به علت اعمال خلاف [و] خائنانه فرزندش به نظر خودش داغ‌دیده است. اصلح است به هر نحو که صلاح می‌دانند خانواده یاد شده به نحو مطلوب روشن گردند که علت اعدام فرزندشان چه بوده و دستگاه بی‌جهت کاری را تا مدرک لازم و دادگاه‌پسند نباشد انجام نداده و نخواهد داد. نظریه چهارشنبه: مراقبت کماکان ادامه دارد...^۲

۱. علامت رمز شنود تلفنی است.

۲. همان، سند ش ۵۷.

کاش این مقام نظریه پرداز و فیلسوف مآب ساواک «مدرک دادگاه پسند» درباره اعدام شهید حمیدرضا فاطمی را نشان می داد تا برای تاریخ روشن شود که این جوان به چه بزه نابخشودنی به جوخه آتش سپرده شد؟؟ آیا مدرک دادگاه پسند او این بود که آن شهید اندیشه حکومت اسلامی را در سر داشته است؟ یا به اسلام و احکام قرآن باورمند بوده است؟ یا صرفاً به سبب تهیه سلاح و اینکه از پاسبانی خواست سلاح خود را تحویل دهد، چنین کیفری دید و تیرباران گردید؟ آیا آدمکشان ساواک بر این باور بودند که با نیرنگ بازی، دروغ پردازی و پیرایه تکراری: «عضویت و فعالیت در دسته اشرار و...» می توانستند خانواده ها را فریب دهند و جنایات خود را پوشیده دارند؟

رژیم شاه و مقامات ساواک به درستی می دانستند که اعدام عزیزان ملت به جرم دین باوری، میهن دوستی، پشتیبانی از استقلال ایران و رویارویی با خیانتها و وطن فروشی های شاه و دار و دسته او، نمی تواند راه آن عزیزان را بی رهرو سازد و رژیم شاه را از سقوط رهایی بخشد. آنان به خوبی دریافته بودند که هر چه بیشتر جنایت کنند و خون بریزند، ملت ایران را بیش از پیش به خشم و خروش وامی دارند و آهنگ حرکت را شتاب بیشتری می بخشند، لیکن راه دیگری نیاموخته بودند.

زورمداران و بیگانه پرستان جز سرکوب، خونریزی و دیکتاتوری کاری فرا نگرفته بودند و بر این باور بودند که با زندان و شلاق و کشتار می توان یک اندیشه را ریشه کن ساخت و اندیشه را با اندیشمندان به خاک سپرد! لیکن به طور عینی دیدند که هر چه بیشتر خون ریختند و جنایت کردند اندیشه برپایی حکومت اسلامی ریشه دوانید، رشد کرد و نیروهای بیشتری در راه برپایی آن به صحنه آمدند.



انقلاب سفید و غارت اراضی گلستان

غلامرضا خارکوهی^۱

◆ اشاره

بهمن ماه فقط یادآور دهه فجر و خاطره شیرین بازگشت شکوهمندان به حضرت امام خمینی (س) و پیروزی بی نظیر ملت مسلمان ایران بر حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۷ نیست، بلکه این ماه خاطره تلخ، و شاید تلخ ترین رویداد تاریخی دهه چهل را در خود جای داده است که همان فراندوم معروف به لوایح ششگانه انقلاب سفید است. فراندومی که محمدرضا شاه آن را در ششم بهمن سال ۱۳۴۱ به صورت صوری و اجباری به اجرا درآورد. لذا در این مقاله ضمن شرح مختصری از این رویداد تلخ، به تشریح نتایج اجرای اولین و مهم ترین بند لوایح ششگانه فوق یعنی اصلاحات ارضی، در استان گلستان به عنوان یکی از کانون های مهم ارضی و کشاورزی مورد توجه دربار می پردازیم.

۱. کارشناس ارشد مدیریت آموزشی و تاریخ نگار انقلاب در استان گلستان.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، امام خمینی، محمدرضا شاه، انقلاب سفید، اصلاحات ارضی، امریکا، استان گلستان، روستاییان، عبدالرضا پهلوی، سرلشگر مزین، سپهبد تیمور بختیار، رباخواری، کشاورزی، حزب رستاخیز، کرم خاردار، فقر اقتصادی.

◆ انقلاب سفید، رهاورد کاخ سفید

رژیم شاه تصور می‌کرد پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اقدامات شدید پلیسی، می‌تواند بر مشکلات اجتماعی فائق آید، اما با گذشت ۸ سال از کودتا و اعمال سیاست‌های غربی در ایران، هنوز نابسامانی اقتصادی و نارضایتی عمومی در همه عرصه‌ها مشاهده می‌شد. چنان‌که جعفر شریف‌امامی، نخست‌وزیر وقت، در سال ۱۳۳۹ در مجلس سنا اعلام کرد: «روزی که دولت تشکیل شد ما نگرانی از وضع اقتصادی‌مان داشتیم. [ولی] تنها مشکل ما همین یکی نبود. مشکل اساسی ما ناراحتی و عدم رضایت مردم کشور بود که آن هم ریشه‌اش در امور اقتصادی بود.»^۱ شاه که از این وضعیت بسیار نگران بود و از نارضایتی‌های مردم مسلمان به شدت وحشت داشت، چندی بعد با سفر به امریکا خواستار چاره‌اندیشی سران کاخ سفید و حمایت آنان از حکومت متزلزل خود شد، و این‌گونه بود که نسخه «انقلاب سفید» از سوی کندی، رئیس‌جمهور امریکا، برای محمدرضا شاه پیچیده شد و به او اطمینان دادند که برای اجرای این برنامه از او پشتیبانی خواهند نمود. در همان ایام روزنامه اطلاعات خبر این موضوع را به طور سربسته چنین نوشت: «شاهنشاه اطمینان یافتند که امریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد. دستگاه دولتی امریکا نیز به نوبه خود اطمینان یافت که شاهنشاه یک متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند.»^۲

اهمیت انقلاب سفید و به ویژه اصل اصلاحات ارضی آن‌قدر برای کندی و محمدرضا شاه

۱. روزنامه کیهان، (۲۷ مهر ۱۳۳۹).

۲. روزنامه اطلاعات، (۲۶ فروردین ۱۳۴۱).

مهم بود که این موضوع به عنوان یکی از پایه‌های اساسی امنیت ملی حکومت پهلوی در آمد.^۱ لذا به دنبال آن و به ویژه پس از شکست خفت‌بار رژیم در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در ۱۹ دی ۱۳۴۱ شاه ضمن اعلام لوایح ششگانه معروف به «انقلاب سفید»، خواستار اجرای رفراندوم برای تصویب آن شد. لوایحی که روز ششم بهمن ۱۳۴۱ در استان گلستان و سراسر کشور به رفراندوم گذاشته شد، شش ماده بود که عبارت‌اند از:

۱. اصلاحات ارضی (الغای رژیم ارباب و رعیتی)
۲. ملی کردن جنگل‌ها و مراتع
۳. فروش سهام کارخانه‌های دولتی
۴. سهام کردن کارگران در سود کارگاه‌ها
۵. اصلاح قانون انتخابات و اعطای حق رأی به بانوان
۶. تشکیل سپاه دانش
- (اما شاه در سال‌های بعد، ۱۳ اصل دیگر به این مجموعه اضافه کرد که جمعا ۱۹ اصل شد).
۷. تشکیل سپاه بهداشت
۸. تشکیل سپاه ترویج و آبادانی
۹. تشکیل خانه‌های انصاف و شورای داوری
۱۰. ملی کردن آب‌ها
۱۱. نوسازی کشور
۱۲. انقلاب اداری و آموزشی
۱۳. گسترش مالکیت صنعتی و تولیدی و عرضه کردن سهام کارخانه‌ها به مردم
۱۴. تعیین و تثبیت قیمت‌ها و مبارزه با گران‌فروشی
۱۵. تحصیل رایگان دوره دبیرستان و دانشگاه به شرط سپردن تعهد خدمت

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۹)، ص ۴۸۵.

۱۶. تغذیه مادران باردار و نوزادان تا دو سالگی

۱۷. بیمه‌های اجتماعی همگانی

۱۸. تثبیت نسبی بهای زمین

۱۹. تعیین و روشن نمودن دارایی مقامات دولتی^۱

جعفر شریف‌امامی، نخست‌وزیر وقت، در سال ۱۳۳۹ در مجلس سنا اعلام کرد: «روزی که دولت تشکیل شد ما نگرانی از وضع اقتصادی‌مان داشتیم. [ولی] تنها مشکل ما همین یکی نبود. مشکل اساسی ما ناراحتی و عدم رضایت مردم کشور بود که آن هم ریشه‌اش در امور اقتصادی بود.»

و این آغاز سیه‌روزی‌های مردم مسلمان ایران بود که تا پایان سقوط سلطنت پهلوی ادامه داشت. لذا با اعلام این لوایح به ظاهر زیبا از سوی شاه، مراجع تقلید قم با پیشگامی حضرت امام به مخالفت با آن پرداختند و تا آنجا که توانستند نیات انحرافی شاه را از این برنامه افشا و آن را تحریم نمودند. آنها به رغم فقدان امکانات رسانه‌ای مدرن نظیر روزنامه و رادیو، مخالفت خود را به اطلاع مردم مناطق مختلف کشور رساندند. چنان‌که در گرگان دو نفر از

روحانیان انقلابی اطلاعیه‌هایی در تحریم این رفراندوم تهیه کردند و در سطح شهر به ویژه

مساجد و مراکز عمومی توزیع نمودند. آیت‌الله سید کاظم نورمفیدی در این باره می‌گوید:

اینجانب چند روز قبل از رفراندوم با همکاری یکی از روحانیون دست‌نوشته‌هایی را مبنی بر تحریم رفراندوم از ناحیه امام و مراجع تهیه کردیم و در شرایط بسیار خفقان‌آمیز و کنترل شده آن دوره از طرف دستگاه جبار، آنها را در سطح شهر گرگان و

۱. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان (تهران: مترجم، ۱۳۷۱)، ص ۱۶۹.

در میان مساجد و مراکز عمومی پخش کردیم که ساواک متوجه شد و سخت به تکاپو افتاد، ولی ما سر نخ از خود به جای نگذاشته بودیم و بالاخره هم ساواک متوجه نشد که این حرکت کار چه کسی بوده است.

شاه که گویا به خوبی دریافته بود ملت شریف ایران به پیروی از فرمان امام به او پاسخ مثبت نخواهد داد، مأموران جلاد ساواک، شهربانی و ژاندارمری را در تمام شهرها، شهرستان‌ها، دهات و قصبات به جان ملت انداخت تا با ارباب و تهدید از مردم بخواهند که به پای صندوق‌های رأی بروند و به لوایح شاهانه رأی مثبت دهند. این فشار پلیس بر گروه‌های مختلف از جمله: کارمندان، کارگران، مستخدمین دوایر خصوصی، کارخانجات دولتی و غیردولتی بیشتر و شدیدتر می‌شد و نیز به مغازه‌دارها فشار می‌آوردند که اگر به این لوایح رأی مثبت ندهید، پروانه کسب شما لغو می‌شود!^۱ در چنین شرایط خفقان‌آوری عوامل رژیم با زور سرنیزه و با وعده وعیدهای تو خالی، گروهی از مردم به ویژه کارمندان دولت را در روز ششم بهمن ۱۳۴۱ به پای صندوق‌های رأی بردند و بعد هم تلگرافات دروغ و اغراق‌آمیز از حضور آزادانه مردم برای شاه مخابره کردند، که از جمله تلگراف سرلشکر منصور مزین، نماینده مخصوص شاه در گرگان و گنبد و بجنورد، می‌باشد:

تهران، دفتر مخصوص شاهنشاهی

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

جان‌نثار اکنون در میدان پهلوی گرگان ناظر احساسات پاک و بی‌شائبه ده‌ها هزار جمعیت هستم که با تظاهرات بی‌نظیری که اطمینان دارم در تاریخ ایران سابقه نداشته است، علاقه و مهر و محبت باطنی خود را نسبت به شاهنشاه عادل خود ابراز و برای دادن رأی بر یکدیگر سبقت می‌جویند. به طوری که مأمورین مجبور شدند، چندین صندوق علاوه بر صندوق‌های تهیه شده در نقاط مختلف شهر اضافه بنمایند تا مردم با نهایت آزادی رأی بدهند. لذا جان‌نثار از طرف خود و فرماندار شهر گرگان و عموم

کارمندان و مردم این منطقه، این محبوبیت پاک و بی‌آلایش و بی‌نظیر شاهنشاه را که در قلب مردم ایران به وجود آمده است از صمیم قلب تبریک عرض نموده، با کسب اجازه از پیشگاه مبارک امروز عصر نیز به وسیله رادیو از این احساسات پرشور و بی‌شائبه اهالی این منطقه که هر بیننده سر تعظیم فرود می‌آورد، تشکر خواهم نمود. در خاتمه سلامتی و سعادت و موفقیت و طول عمر شاهنشاه محبوب و عادل و علیاحضرت شهبانوی ایران و والاحضرت ولایتعهد را از درگاه خداوند متعال (که بدون تردید همیشه حافظ شاهنشاه است) خواستارم.

[شماره ۲۲۹۳] جان‌نثار سرلشگر مزین^۱

این در حالی بود که حتی برخی از دولتمردان امریکا آزادی رفراندوم شاهانه را زیر سؤال بردند. چنان‌که در همان ایام ریچارد کاتم، کارشناس پیشین وزارت خارجه امریکا و مؤلف کتاب ناسیونالیسم در ایران، در نامه‌ای به روزنامه نیویورکتایمز نوشت: «رفراندوم شاه‌نه آزاد بود و نه یک پیروزی برای دموکراسی.»^۲ اما وقتی دیدند استقبال مردم از انقلاب سفید اندک است خود به نحوی صندوق‌ها را پر از آرای مثبت کردند تا آبروی شاه بر باد نرود! و بدین ترتیب بود که مردم انقلابی گلستان بر خلاف انتظارشان ناگهان از رادیو شنیدند: پنج میلیون و ششصد هزار نفر در کشور به اصول انقلاب سفید شاه رأی مثبت داده و تنها ۴۵۰۰ نفر رأی منفی داده‌اند!

این رفراندوم گرچه با لوایحی به ظاهر زیبا و جذاب معرفی شد اما در پس آن بندهای پر

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف. البته در خور ذکر است که سرلشگر منصور مزین نماینده مخصوص شاه در این منطقه بود و از بهار سال ۱۳۴۲ تا سقوط حکومت پهلوی در سال ۵۷ در این سمت باقی ماند و در مدت ۱۵ سال حاکمیت مطلق خود در استان گلستان اقدامات نامطلوب زیادی در زمینه‌های فرهنگی، کشاورزی، اداری، سیاسی و امنیتی مرتکب شد و در واقع او مجری اصلی انقلاب سفید شاه در این منطقه بوده است. به طوری که معرفی شخصیت و جنایات او در حق مردم منطقه نیاز به مقاله‌ای جداگانه دارد که انشاءالله در فرصت مقتضی ارائه خواهد شد.

۲. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی (تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳)، ص ۹۶.

زرق و برق، نه تنها نیت خیرخواهانه‌ای برای ملت نداشت، بلکه سناریویی بود که بند بند آن بر اساس خواست و سفارش امریکایی‌ها نوشته شده بود و شاه و عواملش تنها مجری آن بودند. چنان‌که بعداً هم همه دیدند نتیجه اجرای این لوایح هیچ نفعی به حال مردم فقیر و گرسنه ایران نداشت و فقط جامعه را به سوی ارزش‌های غربی و اشرافی‌گری دولتمردان و فرهنگ سرمایه‌داری سوق داد. از آن پس شاه و مقامات کشوری و لشگری چه در تهران و شهرستان‌ها، از جمله استان گلستان، و چه در خارج از کشور، در هر فرصت و مجلس و محفلی ورد زبانشان «انقلاب سفید» بود و هر روز در مطبوعاتی که به استان گلستان می‌رسید و یا در رادیو مرکز و رادیو گرگان سخن از اصول آرمانی و بهشت‌آفرین این فرزند دوم به میان می‌آوردند و گزارش‌های اغراق‌آمیز و مطالب دروغ در این باره به مردم ارائه می‌کردند.^۱

◆ سخنرانی شاه در گرگان

اما آنکه پیش از همه در مورد انقلاب سفید اغراق می‌کرد و سخن می‌گفت، شخص شاه بود. پس از فرزند دوم و کشتار روحانیان حوزه علمیه قم در دوم فروردین و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بازداشت حضرت امام خمینی، یکی از برنامه‌های شاه سفر به مناطق مختلف کشور بود که به منظور افزایش ضریب اعتماد حکومتش در میان مردم و کسب وجهه و اعتبار

اهمیت انقلاب سفید و به ویژه اصل اصلاحات ارضی آن قدر برای کندی و محمدرضا شاه مهم بود که این موضوع به عنوان یکی از پایه‌های اساسی امنیت ملی حکومت پهلوی درآمد.

عمومی انجام می‌گرفت، زیرا پس از وقایع فوق در سال ۱۳۴۲، چهره شاه شدیداً زیر سؤال

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱ (آماده انتشار).

رفت. لذا شاه که دید به رغم حمایت‌های جدی امریکا، مورد خشم و غضب مردم واقع شده است، سفرهای منطقه‌ای خود را آغاز نمود و هر چند وقت یک بار به یکی از مناطق و استان‌ها می‌رفت و با مردم آنجا دیدار می‌کرد. از جمله این مناطق، خطه گرگان بود که مقدمات آن از حدود پاییز سال ۱۳۴۲ فراهم شد و ستاد برنامه‌ریزی آن هم زیر نظر شخص «تیمسار مزین» نماینده مخصوص شاه در این منطقه تشکیل گردید. مزین که همچون ارباب خود علاقه وافری به ریخت و پاش بودجه کشور داشت، دستور داد مبلغ سیصد هزار تومان فقط برای تزئین کاخ شاه واقع در «پارک شهر» گرگان هزینه شود، که این مبلغ برای اقامت یک شب شاه در کاخ بود! البته اگر هزینه‌های دیگر این سفر را هم به آن بیفزاییم شاید بالغ بر یک میلیون تومان شود که این رقم در بهار ۱۳۴۳ اگر برای عمران و رفاه مردم کل استان گلستان صرف می‌گشت، قطعاً بسیاری از محرومیت‌ها از چهره این منطقه زدوده می‌شد.

البته برای این سفرها همه امکانات رسانه‌ای و تبلیغاتی رژیم بسیج می‌شد و قلم به مزدان حکومت هر چه در توان داشتند خرج ترویج مقام «علیحضرت همایون، خدایگان، شاهنشاه آریامهر»! می‌کردند. در حالی که مردم فقیر و انقلابی می‌دانستند که این نقل و نبات‌های ظاهر فریب برای خانواده‌هایشان نان و آب نمی‌شود و نه تنها شاه بلکه هیچ مقام دیگری درد و رنجشان را احساس نمی‌کند. به همین دلیل اغلب مردم به سفرهای شاه علاقه نشان نمی‌دادند و اهمیتی برای آن قائل نمی‌شدند.

بالاخره محمدرضا شاه زیر چتر وسیع و شدید تدابیر امنیتی روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۳، یعنی ۱۶ ماه پس از فراندوم انقلاب سفید، وارد گرگان شد و ضمن اعطای اسناد مالکیت عده‌ای از کشاورزان منطقه، طبق معمول به تشریح اهداف و آرزوهای دست‌نیافتنی خود پرداخت و طی سخنانی گفت:

انقلابی ما به پا کردیم که یک مرتبه اساس اجتماعی و زندگی سه هزار ساله — بلکه بیشتر — شما را بدون اینکه لطمه‌ای به اساس و تمامیت و استحکام جامعه شما وارد بیاید، بدون اینکه وقفه‌ای در زندگی اجتماعی و اقتصادی شما وارد بیاید، بدون اینکه

خونی از دماغ کسی جاری بشود، غیر از یک واقعه تأسف‌آوری که حتی از ذکر آن [که] در پانزدهم خرداد گذشته رخ داد شرم دارم،^۱ این مملکت یک مرتبه در صفوف اولیه ممالک مترقی و پیشرفته و متمدن دنیا پرتاب شد!]]... برای اینکه مملکت مترقی بشود نسبت جمعیت کشاورزان فعلی مملکت ما تا یک نسل دیگر یعنی تا سی سال دیگر باید معکوس جمعیت فعلی بشود. یعنی بیست و پنج درصد بیشتر از جمعیت این مملکت، مشغول کشاورزی نباشند و بتوانند نه فقط غذای این ملت را فراهم کنند بلکه محصولات زیادی نیز برای صادرات فراهم کنند و مازاد جمعیت کشاورزان مملکت به صنایع یعنی یک رشته دیگر از وسایل تولید - تولید صنعتی و مآلا تولید ثروت ملی - بپیوندند... آن وقت است که همه با روحی قوی‌تر برای تولید بیشتر خواهند کوشید و با نقشه‌ها و برنامه اصلاحی که در پیش داریم، با سدهای عظیم آبیاری که ساخته شده یا ساخته خواهد شد، با نقشه زدن چاه‌های عمیق به تعداد زیاد در سرتاسر مملکت، با رسانیدن برق - این وسیله جدید تمدن - به شهرها و از شهرها به روستاها و دهات ایران، و استفاده از برق برای زراعت جدید و چاه‌های آب و صنایع دستی که سابقا بود در روستاها، ولی بعدها نیز از برق استفاده خواهند کرد. زندگی روستایی این مملکت دگرگون خواهد شد و نعمات آن را انشاءالله همه به چشم خواهید دید. این دورنمای مختصری از انقلاب بزرگ ملی ایران و آینده‌ای که در انتظار ما است. تا ششم بهمن سال ۱۳۴۱ ما یک طور زندگی می‌کردیم، ولی از آن روز به بعد با تصویب ملت ایران و اراده او ما زندگی دیگری آغاز کردیم.^۲

شاه در حالی این سخنان را مطرح می‌کرد که در بسیاری از روستاهای استان گلستان به جای اربابان قدیم، اربابان جدید تحت عنوان تیمسار، سپهبد، سرهنگ و مقامات سیاسی و امنیتی تازه به دوران رسیده، از داخل و خارج از منطقه حکمرانی می‌نمودند و مردم فقیر با

۱. اشاره شاه به واقعه خونین ۱۵ خرداد سال ۴۲ قم است که طی آن مأموران شاه عده زیادی از طلاب بی‌گناه حوزه علمیه قم را شهید و مجروح نمودند.

۲. سخنان شاهنشاه (تهران: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۱۹۰-۱۸۷.

خسونت‌ها و رفتارهای ظالمانه آنها دست و پنجه نرم می‌کردند. یعنی سیستم ارباب رعیتی در اصل تغییر نکرده بود، بلکه فقط به جای اربابان قدیم اربابان جدید روی کار آمده بودند. به همین خاطر کشاورزان استان هر روز بیش از گذشته طعم تلخ شلاق‌های خونین اربابان تازه وارد را می‌چشیدند.

آنچه شاه در سخنرانی آن روز خود در گرگان عنوان کرد، با آنچه روستاییان فقیر این منطقه از نزدیک شاهد آن بودند از زمین تا ثریا فاصله داشت؛ چرا که برای هزاران خانواده روستایی و شهری استان گلستان، شنیدن این سخنان بیشتر به افسانه شبیه بود تا به حقیقت و این را نه تنها در آن سال، بلکه در سال‌های بعد هم که وارد دروازه تمدن خیالی شاه شدند، عینیت اجرایی سخنان شاه را مشاهده نکردند. او در سخنرانی‌اش دم از بهداشت زد، در صورتی که در آن سال‌ها و حتی تا ۱۵ سال بعد هم در اغلب مناطق این استان از بهداشت و درمان خبری نبود. به طوری که از شدت فقر و نداری بسیاری از کودکان روستاها و حاشیه شهرها پا برهنه بودند و وقتی کف پاهایشان چرک می‌کرد، از کمترین داروها محروم بودند — مگر اندکی داروی خانگی — چنان که گاهی مقداری مدفوع مانده به عنوان مرخم روی زخم‌هایشان می‌گذاشتند. به همین دلیل زنان، کودکان و مردانی بودند که از فرط بیماری و فقدان مراکز درمانی زمین‌گیر و فلج شده و یا فوت کردند. شاه در آن روز از صدور محصولات کشاورزی طی سال‌های بعد به خارج از کشور سخن به میان آورد، در حالی که ما هر سال شاهد افت تولیدات کشاورزی در استان گلستان و سراسر کشور بودیم تا آنجا که چند سال بعد، ایران به یک کشور وارد کننده غذا تبدیل شد، به طوری که سالانه دو میلیون تن گندم به اضافه هزاران تن گوشت یخ‌زده و مواد لبنی از کشورهای اروپایی وارد می‌کردند. یازده سال بعد از انقلاب سفید، مجله اکونومیست در شماره ۲۸ آگوست سال ۱۹۷۶ میلادی نوشت:

بعد از اصلاحات ارضی واردات مواد غذایی به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و دولت در سال ۵ - ۱۹۷۴ میلادی مبلغ سه میلیارد دلار مواد غذایی وارد کرد. او اگر این

روند ادامه می‌یافت] واردات مواد غذایی در سال ۱۹۸۰ میلادی احتمالاً به سالی چهار میلیارد دلار افزایش می‌یافت و این هنگامی بود که یک سوم احتیاجات کشور می‌بایست از خارج وارد می‌گردید.

شاه در آنجا وعده پیشرفت را به مردم گرگان داد، در حالی که تا پیروزی انقلاب هنوز بسیاری از مردم استان گلستان به ویژه مناطق روستایی در خانه‌های گلی و یا نی‌باف، در بدترین شرایط رفاهی زندگی می‌کردند و فاقد راه مناسب (نه آسفالت) و نیز فاقد حتی مدسه ابتدایی بودند تا چه رسد به دبیرستان. علاوه بر این (طبق آمار جهاد سازندگی) تا سال ۵۷، یعنی ۱۶ سال پس انقلاب سفید، تنها ۲۲ درصد جمعیت روستایی استان از آب لوله‌کشی برخوردار شدند آن هم با معضلات فراوان، به طوری که برخی از روستاها هفته‌ای دو روز هم نمی‌توانستند از آب کافی و سالم بهره‌مند شوند. البته وضعیت حمام روستاها هم بهتر از این نبود. لذا اینجا بود که مردم دریافتند واقعا پیش‌بینی‌های حضرت امام در مخالفت با انقلاب سفید محمدرضا شاه کاملاً بجا بوده است، لذا همراهی خود را با نهضت و مبارزات او بیشتر کردند.^۱

◆ گسترش فقر و وابستگی، رهاورد اصلاحات ارضی

مهم‌ترین اصل انقلاب سفید «اصلاحات ارضی» بود که به دنبال فرماندوم ششم بهمن ۱۳۴۱ برگزار شد. شاه این اصل را همراه با سایر اصول شش‌گانه انقلاب سفید به همه‌پرسی گذاشت و مردم بی‌آنکه فرصتی برای مطالعه و تحقیق درباره آن داشته باشند، رژیم با لطایف‌الحیل آن را به تصویب رساند. از آن پس برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی روز به روز بیشتر انجام می‌گرفت. بعدها در مسافرت‌های اروپا و آمریکا و به خصوص در مصاحبه‌های مطبوعاتی در خارج، اصلاحات ارضی تکیه کلام محمدرضا شاه بود و او اصول آن را صدها

۱. خارکوهی، همان.

بار به مقامات این کشورها و نمایندگان مطبوعات توضیح می‌داد و آن را بزرگ‌ترین پیروزی خود برای نجات ملت ایران توصیف می‌کرد.^۱ در حالی که به گفته ارتشبد حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات و دوست صمیمی شاه، اصلاحات ارضی دقیقا یک طرح امریکایی بود که توسط کندی، رئیس جمهور آن کشور، به شاه دیکته شد تا ایران را محتاج واردات گندم از امریکا نماید که این طرح عملی هم شد.^۲ توضیحی که امریکایی‌ها به محمدرضا داده بودند این بود که وقتی کشاورز صاحب زمین شد از کمونیست شدن مصون می‌ماند. لذا در اینکه طرح اصلاحات ارضی کندی، کشاورزی ایران را نابود کرد، تردیدی نیست.^۳

با انجام اصلاحات ارضی در روستاهای استان گلستان، گرچه نظام مالکیت روستا تا حدودی دچار تحول شد ولی تأثیر چندانی در وضع معیشت و درآمد روستاییان خرده‌پا نداشت و آنها که اکثریت مطلق جمعیت روستایی این منطقه را تشکیل می‌دادند همواره از وضع فلاکت‌بار خود شکایت داشتند، زیرا بعد از هفت هشت ماه تلاش سخت و پیگیر، یک خانواده کشاورز باز هم قادر نبود سه چهار ماه بیکاری زمستان را با خیال آسوده امرار معاش نماید. در آن دوره از

برخی از دولتمردان امریکا آزادی رفراندوم شاهانه را زیر سؤال بردند. چنان‌که در همان ایام ریچارد کاتم، کارشناس پیشین وزارت خارجه امریکا و مؤلف کتاب ناسیونالیسم در ایران، در نامه‌ای به روزنامه نیویورک تایمز نوشت: «رفراندوم شاه نه آزاد بود و نه یک پیروزی برای دموکراسی.»

شدت فقر بسیاری از کشاورزان برای بهره‌مندی بیشتر از نیروی کار و افزایش درآمد

۱. فردوست، همان، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۴۸۵.

۳. همان.

معیشتی، قادر نبودند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند، ضمن آنکه اغلب آنها چون قادر به تأمین آرامش روحی و روانی، بهداشت، مسکن، غذای مناسب و نیز تأمین مخارج درمان خود نبودند، دچار انواع بیماری‌های داخلی و پوستی می‌شدند. با اجرای اصلاحات ارضی نه تنها مسئله ارباب رعیتی از چهره روستاهای استان گلستان زدوده نشد، بلکه این امر در برخی از روستاها نیز شدیدتر شد. چنان‌که مثلاً؛ زمین‌های یک ارباب سنتی را تصرف می‌کردند و در اختیار فلان تیمسار نورچشمی دربار می‌گذاشتند که صد برابر ظالم‌تر از اربابان بومی و قدیمی بود.

به هر حال تا پایان اجرای مراحل سه‌گانه اصلاحات ارضی در سال ۱۳۵۱، مجموعاً ۳۳٪ خانواده‌های روستایی صاحب زمین شدند و چون از پیش هم ۲۵٪ خرده‌مالک بودند به این ترتیب، پس از اصلاحات ارضی ۵۸٪ خانواده‌های روستایی ایران در زمره خرده‌مالکان قرار گرفتند. ولی با این حال هنوز ۹ میلیون هکتار، یعنی ۴۰ درصد زمین‌های زراعی کشور، در اختیار مالکان بزرگ قرار داشت و آنها توانستند به عناوین مختلف، از جمله به بهانه کشت مکانیزه یا با نفوذ و رشوه‌دهی، این زمین‌ها را از شمول قانون اصلاحات ارضی برکنار بدارند.

بیشتر این نوع املاک در دشت گرگان، مغان، خراسان و خوزستان تمرکز یافته بود.^۱ به طور کلی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱ یعنی طی مراحل دوم و سوم اجرای قوانین اصلاحات ارضی در استان گلستان، تنها تعداد ۳۴۵ روستا به مساحت ۲۲۸/۴۶۲ هکتار زمین کشاورزی، بین ۴۱۸۶۸ نفر زارع تقسیم شد^۲ که باز انبوهی از روستاییان حتی نیم هکتار هم زمین نگرفتند و چشم به دست مالکان بزرگ و خرده‌مالکان داشتند.

۱. دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی، آشنایی با جامعه‌شناسی روستایی (تهران: بی‌نا، ۱۳۶۴)، ص ۳۲.

۲. آرشیو مدیریت امور اراضی استان گلستان.

◆ غارت اراضی استان گلستان توسط درباریان

نه تنها اساس اصلاحات ارضی مورد اعتراض روحانیت مبارز، دانشگاهیان و مردم انقلابی بود بلکه اجرای نامناسب آن نیز این نارضایتی‌ها را در میان مردم مضاعف می‌کرد، چرا که هر کس پول، قدرت و نفوذی در میان مقامات درباری و بلندپایه داشت می‌توانست اراضی وسیع خود را از شمول قانون اصلاحات ارضی مستثنی کند و یا زمین‌های جدیدی را از مردم غصب نماید و به این ترتیب، با نیرنگ و نفوذ و قدرت به خواسته‌های خود می‌رسید. در این میان بزرگ‌ترین مالک اراضی مرغوب استان گلستان محمدرضا شاه و خاندان سلطنتی‌اش بودند. آنان قانون را به گونه‌ای اصلاح کردند که شامل املاک به جا مانده از رضاشاه نمی‌شد. تیمسار مزین نماینده مخصوص او در این منطقه، در واقع مسئول حفاظت از املاک شاه بود و گرنه شاه نه با مردم رابطه‌ای داشت و نه اهمیتی به آنها می‌داد که نماینده‌ای در میانشان داشته باشد. در اصل مزین حافظ منافع شخصی و بنگاهدار املاک شاه در این خطه محسوب می‌شد. به همین دلیل او پس از اصلاحات ارضی، زمین‌ها و املاک مرغوب ملی و خصوصی را تصاحب می‌کرد و به نام محمدرضا شاه به نورچشمی‌های حکومت می‌فروخت.

الف) نورچشمی‌های درجه یک

البته تصرف املاک و زمین‌خواری تنها محدود به شخص شاه نمی‌شد، بلکه اشرف پهلوی (خواهر دوقلوی محمدرضا شاه) زمین‌های قلعه محمود گرگان، شمس (خواهر بزرگ‌تر شاه) اراضی گل‌چشمه رامیان، غلامرضا و علیرضا پهلوی (برادران کوچک‌تر شاه) اراضی کلاله و عبدالرضا پهلوی هم چند هزار هکتار دیگر از اراضی مرغوب منطقه گنبدکاووس را تصاحب کردند که در اینجا اجمالا به بررسی سیر تصاحب هفت هزار هکتار از زمین‌های زراعی مردم محروم استان گلستان، توسط عبدالرضا پهلوی - برادر کوچک‌تر شاه - آن هم پس از آخرین مرحله اصلاحات ارضی، می‌پردازیم:

در سال ۱۳۵۳ عبدالرضا پهلوی درخواست می‌کند تا ۴ هزار هکتار از بهترین اراضی استان گلستان را با کمترین قیمت (هکتاری سیصد تومان) در اختیار او بگذارند. اما ۵ هزار هکتار زمین به او تحویل می‌دهند که تیمسار مزین حداکثر تلاش خود را در این باره به عمل می‌آورد:

[شماره: ۲۹۵/۱۱۳۵]

تاریخ: ۵۳/۹/۱۸

تیمسار مزین نماینده مخصوص شاهنشاه آریامهر در گرگان و گنبد و بجنورد

عطف به شماره ۹۷۲۸ - ۱۳۵۳/۸/۲۳ اشعار می‌دارد:

بهای مساحت ۵ هزار هکتار زمین بخش ۱۰ گنبدکاووس به قرار هکتاری ۳ هزار ریال، کلا از والاحضرت شاهپور عبدالرضا پهلوی دریافت شد. خواهشمند است دستور فرمایید زمین مورد بحث را با نظر آقای مهندس ملیحی تحویل و سند قطعی آن را به نام والاحضرت معظم تنظیم نمایند.

سرپرست اداره حسابداری اختصاصی - بهبهانیان


از سوی دیگر سرلشکر مزین در نامه‌ای (به تاریخ ۵۳/۱۰/۲۲) خطاب به مسئولان جیره‌خواری که مشغول مهیا کردن زمین برای عبدالرضا بودند، دستور می‌دهد: بهترین اراضی به والاحضرت داده شود، زیرا علتی ندارد که زمین نامرغوب را به او اختصاص دهند:

هر چه زودتر به نمایندگان والاحضرت [شاهپور عبدالرضا پهلوی] اطلاع دهید برای بازدید زمین و امضای سند مراجعه نمایند. در ضمن به نمایندگان مذکور بایستی اطلاع داده شود که تحت نظر مستقیم خود من و کمیسیون متشکله بهترین اراضی بدون زارع انتخاب شده و اراضی بخش ۱۰ که اکثراً در تصرف زارعین یا مرتع منابع طبیعی می‌باشد، نمی‌توان به میل اشخاص واگذار کرد و آنچه محقق است کوشش شده و می‌شود که بهترین زمین به تصرف والاحضرت داده شود. زیرا علتی ندارد که زمین غیرمرغوب را به والاحضرت اختصاص دهند و زمین مرغوب را به سایرین. بنابراین نمایندگان والاحضرت بایستی توجه کامل به این نکته اساسی داشته باشند.


باز در سند تکان‌دهنده دیگری که مربوط به اردیبهشت سال ۱۳۵۴ است ملاحظه می‌کنیم که عبدالرضا پهلوی تمایل داشت اراضی مجاور زمین‌های خود را هم به او واگذار نمایند. طبق

آخرین نقشه برداری که در مورد اراضی مورد نظر عبدالرضا پهلوی انجام شد معلوم گردید، زمین‌های یاد شده در حدود ۶۹۱۲/۳۰۰ هکتار (یعنی قریب به ۷ هزار هکتار) می‌باشد و پس از نشان دادن نقشه به وی، مقرر می‌شود که سند توسط مهندس ملیحی و فرد دیگری به نام روحی امضا شود. بعداً عبدالرضا پهلوی دستور می‌دهد تا سند قبلی که ۵ هزار هکتار بوده ملغی شود، ولی پرداخت قیمت به ازای همان ۵ هزار هکتار صورت گیرد. یعنی حدود ۳ هزار هکتار بیش از زمین مورد تقاضایش طلب می‌کند! و آن هم رایگان. گرچه اگر تمام بهای آن را هم می‌پرداخت باز به جیب خودش و سایر پهلوی‌ها (حسابداری اختصاصی) باز می‌گشت، چون این پول‌ها به حساب دولت و یا مردم نمی‌رفت. به این ترتیب، عبدالرضا پهلوی قریب به ۷ هزار هکتار از اراضی مردم محروم استان گلستان را پس از اصلاحات ارضی، تقریباً رایگان تصاحب می‌کند.

البته در پاییز سال ۱۳۵۴ عده‌ای از اهالی ترکمن صحرا که شاهد چپاول اراضی زراعی خود توسط برادر شاه بودند، در اعتراض به این ظلم و تجاوز آشکار، اقدام به ممانعت از اجرای عملیات شخم تراکتورهای عبدالرضا پهلوی نمودند. هنگامی که این موضوع به اطلاع مزین رسید، سخت آشفته شد و دستور کتبی برای فرمانده گروهان «داشلی برون» فرستاد و گفت ضرورت دارد که



**سیستم ارباب رعیتی در اصل تغییر
 نکرده بود، بلکه فقط به جای اربابان
 قدیم اربابان جدید روی کار آمده
 بودند. به همین خاطر کشاورزان
 استان هر روز بیش از گذشته طعم
 تلخ شلاق‌های خونین اربابان تازه
 وارد را می‌چشیدند.**



فورا مأموران را به محل اعزام کند تا از مزاحمت‌های بی‌رویه مردم جلوگیری نمایند و عامل آن را نیز دستگیر کنند و نزد او ببرند. به این ترتیب، روستاییان بیچاره بی‌رحمانه سرکوب شدند:

گنبد - فرماندهی گروهان ژاندارمری داشلی برون

رونوشت فرماندهی گروهان ژاندارمری گنبد

طبق گزارش آقای روحی سرپرست مزرعه کاهدشت (متعلق به والاحضرت شاهپور عبدالرضا پهلوی) موقعی که تراکتورهای والاحضرت مشغول شخم زدن اراضی بوده، عده‌ای از ترکمانان وارد مزرعه شده و با تهدید مانع شخم زمین‌ها شدند. علی‌هذا ضرورت دارد فوراً مأمورین را اعزام دارید که از اقدامات بی‌رویه مزاحمین جلوگیری و مشارالیه را نزد اینجانب اعزام دارید و متوجه باشید که در آینده به هیچ وجه مزاحمت مأمورین والاحضرت را در مزرعه نامبرده فراهم نکنند که ایجاد مسئولیت خواهد نمود. سرلشکر مزین^۱

ب) نورچشمی‌های درجه دوم

علاوه بر افراد درجه یک دربار، عده‌ای از افسران، تیمسارها و مقامات مختلف سیاسی و امنیتی رژیم نیز چشم طمع به اراضی این منطقه داشتند که آنها را نورچشمی‌های درجه دوم می‌گویند. افرادی نظیر تیمسار حسین فردوست، تیمسار اویسی، سپهبد هاشمی‌نژاد، سپهبد علوی، سپهبد تیمور بختیار، تیمسار مجد، اردشیر زاهدی، مهندس منصور روحانی، جمشید و فریدون خبیر (پدر و پسر)، مهندس طباطبایی و آتابای و... همان کاری را کردند که اعضای خاندان سلطنت در حق این ملت نمودند.

ای کاش حاتم‌بخشی رژیم در انقلاب سفید و اجرای اصلاحات ارضی در همین‌جا ختم می‌شد. آنها حتی به صغیر و کبیر وابسته به دربار زمین دادند و اراضی را که متعلق به کشاورزان استان گلستان بود مثل نقل و نبات بین خود تقسیم نمودند. علاوه بر شخص شاه و برادران و خواهرانش، از آشپز دربار گرفته تا رئیس دفتر و نوکر از این اراضی بهره‌مند شدند. از جمله آنها: سپهبد حسین فردوست، قائم‌مقام ساواک و رئیس دفتر ویژه اطلاعات شاه بود که

۱. آرشیو سابق هیئت هفت نفره واگذاری زمین گرگان.

طی سه نوبت در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۵۱ جمعا ۲۵۰ هکتار زمین در این منطقه دریافت نمود. این در حالی بود که کشاورزان بومی منطقه به شدت تحت فشارهای اقتصادی بودند. به همین دلیل محصول خود را پیش‌فروش (سلف فروشی) می‌کردند، چون زمین‌های اندکی که از طریق اصلاحات ارضی نصیبشان شده بود به هیچ وجه کفاف معیشت ساده آنها را نمی‌داد. چنان که در ۱۳۴۲/۱۲/۲۴ عده‌ای از زارعان روستای «ازدار تپه» با ارسال نامه‌ای خطاب به سرلشگر مزین ضمن یادآوری نکات فوق نوشتند:

چون مقدار زمین‌هایی که در اصلاحات ارض به ما واگذار کردند تکاپوی زندگی ما را نمی‌کند و چون مقدار ۵۰ هکتار از اراضی ما را به تیمسار فردوست واگذار کردند، اگر موافقت کنید ما حاضر هستیم زمینی را که در اختیار تیمسار نامبرده می‌باشد به نرخ عادلانه‌ای خریداری نماییم.

از جمله کسانی که در این منطقه زمین به آنها واگذار شده است، رؤسای دفاتر والاحضرت‌ها بودند. یکی آنها فردی به نام جمشید خبیر، رئیس دفتر عبدالرضا پهلوی بود که طی نامه‌ای به دنبال مذاکره حضوری با سرلشگر مزین از وی درخواست زمین کرد که در سال ۱۳۴۶ به او اهدا می‌شود. اما بعد از اینکه ۱۰۰ هکتار زمین به آقای خبیر واگذار می‌کنند، وی دوباره در ۵۴/۱۰/۸ نامه‌ای نوشت و درخواست کرد که ۱۰۰ هکتار دیگر به پسرش فریدون خبیر اختصاص دهند. بدین ترتیب آقای مزین به همین سادگی زمین‌های مردم استان گلستان را غصب می‌کرد و به هر کس می‌خواست با قیمت ارزان واگذار می‌نمود. با وجود این مزین طی نامه‌ای به محمدرضا شاه از او می‌خواست:

اولا در قیمت زمین‌های واگذاری به مستخدمین دربار تخفیف قائل شود.
ثانیا واگذاری املاک به نوکران و مستخدمین «ملکه پهلوی» را نیز تصویب نماید که به هر کدام از آنها نیز ۲۰ هکتار زمین کشاورزی اعطا نمایند.

شاه نیز آن را تصویب کرد و توسط رئیس دفترش به اطلاع مزین رساند:

تیمسار سرلشگر مزین نماینده مخصوص شاهنشاه آریامهر در گرگان و دشت و گنبد

پیشنهاد شماره ۳۶۲۰/ مورخ ۱۳۴۵/۶/۱۵ در خصوص موضوع واگذاری بیست هکتار زمین به هر یک از مستخدمین علیاحضرت ملکه پهلوی با همان شرایطی که به کارکنان و مستخدمین وزارت دربار و دفتر مخصوص شاهنشاهی واگذار گردیده، مورد تصویب پیشگاه همایونی واقع گردید.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

آشپزهای دربار نیز از این خوان نعمت بی بهره نماندند و درخواست زمین زراعی می‌کردند که در دو نوبت یک بار در سال ۱۳۴۴، چهار نفر و در سال ۱۳۴۶ شش نفر از آنان صاحب زمین شدند:

جناب آقای هیراد رئیس محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی

در پاسخ مرقومه ۸۸۴ - ۴۴/۲/۲۳ یکصد و بیست هکتار از اراضی بخش ۷ شمال گنبد که از بهترین اراضی مزروعی است، با ارزان‌ترین قیمت و بهترین شرایط برای چهار نفر آشپزهای نظارتخانه دربار شاهنشاهی به شرح اسامی زیر منظور گردیده. متمنی است دستور فرمایید نامبردگان نماینده تام‌الاختیار خود را جهت انجام تشریفات واگذاری، به اداره املاک گنبد معرفی نمایند. در خاتمه اعلام می‌دارد از مشارالیه‌م حتی پیش‌قسط هم گرفته نمی‌شود. ولی بایستی هکتاری صد ریال هزینه نقشه‌برداری و مخارج محضر را پرداخت نمایند.

۱. آقای حاج محمد مولود اصفهانی ۲. آقای مصیب اصلانی وطن

۳. آقای غلامعلی محمودی ۴. نصرت‌الله صفر قره‌قانی

نماینده مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه در گرگان و دشت و گنبد و بجنورد - سرلشکر مزین

و اینک سند دیگری از غارت زمین‌های کشاورزی استان گلستان توسط درباریان شاه:

آقای یوسفیان رئیس امور تصفیه املاک باقیمانده گنبد

با ارسال رونوشت نامه مورخه ۴۶/۸/۲۵ شش نفر آقایان مستخدمین خوراک‌پز مخصوص وزارت دربار شاهنشاهی که تقاضا نموده‌اند اسناد مالکیت اراضی آنها داده

شود با بررسی کامل به سوابق امر اقدام و نتیجه را گزارش نمایید.

نماینده مخصوص شاهنشاه آریامهر در گرگان و دشت و گنبد و بجنورد - سرلشکر

مزین

۴۷۴۲ - ۴۶/۹/۲۹ رونوشت برای اطلاع آقایان سهراب امانی، یدالله یخچالی، احمد

ایران دوست، حسن نادی و دو نفر دیگر ایفا می‌گردد.

همان‌طور که گفته شد سعی می‌کردند به همه افرادی که با دربار ارتباط داشت از این اراضی واگذار نمایند تا هیچ‌یک از آنان از این خوان نعمت بی‌بهره نمانند. از جمله آنان می‌توان از خدمتگزاران کاخ اشرف پهلوی نام برد. سند زیر فهرست افرادی است که از دفتر اشرف پهلوی جهت واگذاری زمین به آنها، طی نامه شماره ۱۱۸۶ در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۱۹ برای مزین ارسال شده است:

بر حسب فرموده والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی^۱ و پیرو نامه شماره ۲۶۶ -

۱۳۴۴/۲/۱۹ این دفتر، خواهشمند است دستور فرمایید برای ۱۴ نفر نامبردگان ذیل:

۱. آقای محمد رهکاری ۲. آقای غلامعلی امی ۳. آقای اصغر یآوری ۴. آقای تقی سالکی ۵.

۱. اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضاشاه، در ۴ آبان ۱۲۹۸، از تاج‌الملوک در خانواده رضاخان متولد شد. او در طول عمرش با سه نفر ازدواج رسمی داشت: علی قوام، احمد شفیق و آخرین شوهر رسمی او مهدی بوشهری بود. او نفوذ زیادی بر شخص شاه داشت. قدرت‌طلبی، کینه‌توزی، ثروت‌اندوزی، قماربازی، فساد اخلاقی، قاچاق موادمخدر، و مشروب‌خواری از خصوصیات مفراط شخصیت این زن محسوب می‌شد. حکایت مفاسد اخلاقی او را می‌توان در خاطرات پرویز راجی (سفیر شاه در لندن) و کتاب خاطرات ارتشبد فردوست و سایر منابع مطالعه نمود. مفاسد او در داخل و خارج از کشور آن‌قدر زیاد و علنی بود که شهره آفاق گردید. در واقع اشرف عیاش‌ترین عضو خانواده دربار پهلوی محسوب می‌شد. وی مسئول سازمان زنان، سرپرست هیئت نمایندگی رژیم در مجمع عمومی سازمان ملل و بسیاری از مجامع بین‌المللی، سرپرست سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی و چند مؤسسه دیگر بود. وی با فرح دیبا، همسر سوم شاه، بر سر قدرت‌طلبی در دربار رقابت می‌کرد. بیشترین مسافرت‌های خارجی او به امریکا بود.

آقای محمد کریمی ۶. آقای محمود میان باغی ۷. آقای تقی ایلخانی ۸. آقای محمد دمياط ۹. آقای مسلم بهنام نیا ۱۰. آقای منوچهر نادری ۱۱. آقای محمود اکبری ۱۲. آقای علی علیزاده ۱۳. آقای محمود حصارکی ۱۴. خانم انسیه مظفری افشار، زمین لازم در نظر گرفته شود و تحویل آقای علی علیزاده گردد و نتیجه را هم اعلام فرمایند که به عرض برساند.

رئیس دفتر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی - علی ایزدی^۱

علاوه بر این افرادی نظیر ملیحی که از نوکران نزدیک شاهپور عبدالرضا پهلوی بود نیز برای نوکران زیردست خود به تیمسار مزین، سفارش زمین کشاورزی می‌کردند. چنان که گفتیم اصلاحات ارضی به اجرا درآمد، اما نه آن‌گونه که شاه به مردم وعده داده بود، زیرا با اجرای آن نمی‌خواست ضرری به مالکان درباری و مالکان بزرگ بزند. بلکه این امر بیشتر به ضرر خرده‌مالکان و زمینداران متوسط تمام شد. استثنائات زیادی به قانون اولیه افزوده شد و هر کس پول کافی و یا با مقامات عالی مملکتی ارتباط داشت، توانست از این استثنائات استفاده کند و مرغوب‌ترین املاک خود را حفظ نماید. در حالی که املاک بسیاری از خرده‌مالکان و مالکان ضعیف غارت شد و سبب ورشکستگی و یا دلسردی آنها گردید.^۲ به همین دلیل املاک بسیاری از سران سیاسی، نظامی و امنیتی رژیم از جمله سپهبد تیمور بختیار^۳ تقسیم نشد و دست‌نخورده باقی ماند. سپهبد بختیار که در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا

۱. آرشیو سابق هیئت هفت نفره واگذاری زمین گرگان.

۲. فردوست، همان، ص ۲۷۴.

۳. سپهبد تیمور بختیار در سال ۱۲۹۳ در یکی از ایلات بزرگ بختیاری متولد شد. او اولین رئیس ساواک ایران بود و حضورش در صحنه سیاسی ایران به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ باز می‌گردد. تا اینکه در سال ۱۳۳۵ ساواک تأسیس و او به ریاست آن منصوب شد. وی در مدتی کوتاه ثروتی انبوه جمع‌آوری کرد و علناً به فسق و فجور می‌پرداخت و با سوار کردن فواحش در ماشین خود با اسکورت به میان مردم تهران می‌رفت. تصاحب زنان شوهردار و به شهادت رساندن سید عبدالحسین واحدی از اعضای فدائیان اسلام، بخش دیگری از جنایات اوست. بختیار در سال ۱۳۴۱ مورد غضب محمدرضا پهلوی قرار گرفت و به خارج از کشور رفت و پس از مدتی

۱۳۴۰ به عنوان اولین رئیس ساواک، بعد از شاه مقتدرترین مقام حکومت پهلوی محسوب می‌شد، توانست با سوء استفاده از مقام و موقعیت خود میلیاردها تومان ثروت و سرمایه منقول و غیرمنقول را در نقاط مختلف کشور از جمله در منطقه کردکوی و بندرترکمن تصاحب کند و به یکی از ثروتمندان خاورمیانه مبدل شود. به عنوان مثال طبق گزارش ساواک مرکز، در سال ۱۳۴۴ تیمور بختیار صاحب چهار دانگ از زمین‌های کردکوی و ۱۲۰ هکتار

به گفته ارتشبد حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات و دوست صمیمی شاه، اصلاحات ارضی دقیقا یک طرح امریکایی بود که توسط کندی، رئیس جمهور آن کشور، به شاه دیکته شد تا ایران را محتاج واردات گندم از امریکا نماید که این طرح عملی هم شد.

از املاک «انارمرز» بندرترکمن بوده است. به همین خاطر تا وقتی او در اوج قدرت بود، املاکش مثل سایر سران رژیم از شمول قانون اصلاحات ارضی مستثنی بود، ولی وقتی از مقام صدارت عزل شد و علم مخالفت با شاه را برافراشت، به دنبال آن مأموران اصلاحات ارضی استان گلستان به شناسایی و تقسیم زمین‌های او پرداختند که این امر سخت مورد مخالفت بختیار قرار گرفت.

برای پی بردن به وسعت و ارزش املاک بختیار در منطقه کردکوی، کافی است بدانیم در سال ۱۳۴۴ ارزش اجاره‌بهای سالانه آن املاک مبلغ ۳۰۰ هزار تومان بود و این اراضی را محمدرضا شاه قبل از برکناری وی به عنوان پاداش خوش‌خدمتی‌هایش به او اعطا کرده بود. این در حالی بود که کشاورزان انارمرز بندرترکمن (بندر شاه سابق) و منطقه کردکوی به شدت

از طریق عراق قصد انجام تحرکاتی علیه دولت ایران داشت که در ۱۸ مرداد ۱۳۴۹ توسط مأموران نفوذی ساواک در شکارگاه در جنوب عراق کشته شد. (سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک (تهران: وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸)، ص ۲۸).

از این اقدام شاه و ظلم‌ها و قلدرمآبی‌های تیمور بختیار ناراضی و ناراحت بودند ولی شرایط خفقان‌بار آن دوره اجازه قیام علنی را به روستاییان مظلوم نمی‌داد، چون به رغم برکناری بختیار هنوز دوستان درباری و دولتی او به ویژه تیمسار مزین و نیروهای امنیتی و نظامی، هر حرکت اعتراض‌آمیزی را به شدت سرکوب می‌کردند، ولی با وجود این مقاومت کشاورزان کردکوی در مقابل زیاده‌طلبی‌های بختیار آن‌قدر بالا گرفت که اجرای قانون اصلاحات ارضی را در املاک بختیار با مشکل مواجه کرد. چنان‌که آقای مزین طی نامه‌ای در تاریخ ۴۵/۲/۱۳ رئیس سازمان اصلاحات ارضی گرگان در آذر ۱۳۴۵ به این موضوع اذعان کرده‌اند.^۱

◆ سیمای استان گلستان پس از انقلاب سفید و اصلاحات ارضی

گرچه با شروع اصلاحات ارضی و دیگر اصلاحات اجتماعی در همان ابتدا جمعیت‌های زیادی از روستاییان و گروهی از مردم شهرها علاقه‌مند به برنامه‌های اصلاحی شاه شدند، اما با بالا رفتن سطح توقع اجتماعی و اقتصادی مردم و ناتوانی رژیم در تأمین نیازهای آنها، این موضوع ابتدا موجب یأس و سرخوردگی، سپس باعث مخالفت آشکار مردم با مسئولان امر گردید. بدین‌سان پایگاه طبقاتی‌ای که رژیم به دست آورده بود، زودتر از آنچه تصور می‌شد فروپاشید و از نیمه دوم دهه چهل، به علت تحقق نیافتن وعده وعیدهای اصلاحات اجتماعی شاه، بی‌اعتنایی به رژیم جای خود را به ضدیت با دولت داد.^۲ یکی از مهم‌ترین نیازها، تأمین مواد غذایی مردم بود که متأسفانه پس از اصلاحات ارضی، کشور ایران قادر نبود حتی مواد غذایی اولیه خود را تأمین نماید. لذا در نتیجه افزایش جمعیت، تغییر رژیم غذایی مردم و عملکرد ضعیف بخش کشاورزی، ایران به یکی از واردکنندگان عمده مواد غذایی تبدیل شد. به همین دلیل بهای کالاهای غذایی به سرعت افزایش یافت. بدین‌ترتیب اصلاحات ارضی نه تنها به

۱. خارکوهی، همان.

۲. محمدرضا سوداگر، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (تهران: شعله اندیشه، ۱۳۶۹)، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

کارایی یا بهره‌وری بیشتر منجر نشد بلکه تلاش برای افزایش بهره‌وری کشاورزی صنعتی مورد توجه قرار گرفت. اما این قبیل واحدهای کشاورزی هم قادر نبودند آن‌قدر مواد غذایی تولید کنند تا به پایین آمدن قیمت‌ها منجر گردد.^۱ کاهش تولیدات کشاورزی موجب شد که اقلام مختلف، به ویژه گندم و گوشت، جزء واردات اصلی محسوب شود و هر سال آمریکا ۲ میلیون تن گندم به ایران صادر کند! واردات گوشت یخ‌زده از استرالیا و آرژانتین و نیز رقم بزرگی داشت. این وضع در مورد سایر اقلام کشاورزی نیز صادق بود.^۲ چنان که آقای شجاع‌الدین طباطبایی، مسئول حزب رستاخیز شهرستان گرگان، در سال ۱۳۵۵ - یعنی ۱۵ سال پس از انقلاب سفید - طی گزارشی نوشت:

زندگی تمام افراد این منطقه از بزرگ و کوچک از فعالیت در رشته کشاورزی تأمین می‌شود... بیش از هشتصد هزار نفر از سکنه محل و خانواده آنان و مهاجرین سایر استان‌ها و خانواده‌های کارگران مزارع کشاورزی در امر کشت و برداشت محصولات کشاورزی [استان گلستان] مشغول و از این مسیر زندگی می‌نمایند. این منطقه از نظر آب و هوا و میزان بارندگی و امکان تهیه آب از چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق و یا ساختن سدهای محلی و کوچک و کم خرج و استعداد خاک، این قدرت را دارد که غیر از تأمین مصارف خود قسمت مهمی از احتیاجات غذایی و تولیدات کشاورزی و دامی مملکت را به خوبی برآورده سازد. بنابراین بهتر است که به جای اجرای سیاست واردات مواد غذایی و محصولات کشاورزی از خارج، با اجرای برنامه‌های حساب شده و دقیق به امر توسعه و بهبود کشت و برداشت محصولات کشاورزی به طور عملی توجه شود و... میزان تولیدات را تا حد خودکفایی بالا برد و مملکت را از ورود مواد غذایی بی‌نیاز ساخت. ادامه سیاست تکیه بر واردات موجب می‌شود که:

الف) مردم روستانشین و طبقه کشاورز به علت سهولت در امر تهیه مواد مورد نیاز

۱. جمعی از نویسندگان، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر(تهران):

طرح نو، (۱۳۷۵)، ص ۱۴۷.

۲. فردوست، همان، ص ۲۷۵.

خود به تنبلی و بیکاری روی بیاورند. کما اینکه روستانشینانی که تا چند سال قبل قسمت اعظم مواد غذایی خود و شهرها را از قبیل گندم، شیر، ماست، کره، تخم مرغ و مرغ، گوشت، حبوبات، پیاز، میوه تأمین می نمودند، امروز دست از تولید برداشته و در اکثر دهات و روستاها، حتی تخم مرغ و کره و پنیر و میوه وارداتی مصرف می کنند. (ب) عده زیادی از طبقه تولیدکننده در ردیف مصرف کننده قرار گرفته و روز به روز بر تعداد آنان افزوده شده و به همان نسبت که میزان مصرف بالا می رود بر مقدار واردات مواد غذایی اضافه می شود.

(پ) یک مسئله مهم تر اینکه هر کشوری ولو هر قدر قوی و ثروتمند باشد، برای تأمین مواد غذایی و ارزاق ملت خود نباید به خرید این مواد از خارج متکی باشد و باید اگر در مورد قسمتی از مواد مورد نیاز خود کمبودی دارد این کمبود را تحمل و خود در رفع آن کوشش کند، ولو اینکه زمان درازی را ناچار، از تحمل محرومیت شود و مقدار مصرف را محدود سازد. شاید بتوان پاره ای از مواد را ارزان تر از آنچه در داخل تهیه می شود وارد کرد، ولی این نیاز و احتیاج به دیگران آن هم در مورد مواد غذایی ممکن است روزی به حربه فشار اقتصادی و سیاسی تبدیل گردد و با وجود قدرت خرید، کشورهای تولیدکننده، [شاید] نخواهند این مواد را به ما بفروشند، و آن روز است که بر اثر سیاست غلط تکیه بر واردات، تولید داخلی را از دست داده ایم و مشکلات سیاسی و اقتصادی برای کشور به وجود آورده ایم و همه ساله مبالغ هنگفتی از ارز مملکت را خارج کرده ایم. در صورتی که می توانسته ایم با برنامه ریزی صحیح و حساب شده طی مدت چند سال آنچه را که لازم داشته و داریم در کشور پهناور خودمان تهیه و حتی صادرات هم داشته باشیم.^۱

یکی دیگر از پیامدهای اجرای اصلاحات ارضی گسترش فزاینده نزول خواری در روستاهای استان گلستان بود. با اجرای این قانون، چندی بعد بسیاری از کشاورزان خرده پا و بی زمین، سخت دچار مشکل درآمدی و نقدینگی شدند که به ناچار یا به فروش اراضی خود

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

پرداختند و یا به قرض و پول نزولی و سلف‌فروشی روی آوردند. چنان‌که گروهی از محققان روستایی در بررسی‌هایی که طی سال‌های ۱۳۴۷ الی ۱۳۴۸ به عمل آوردند به این نتیجه رسیدند:

عامل مهمی که در کلیه دهات ایران عمومیت دارد رباخواری و سلف‌خری است. با اجرای قانون اصلاحات ارضی، مالکان دیگر به زارعین کمک نمی‌کنند و زارعین ناگزیر هستند بار دیگر خود را از حمایت مالک یا تجار و نزول‌خواران شهری برخوردار ساخته و وام‌هایی با بهره‌های سنگین ۳۰ تا ۶۰٪ و گاهی بیشتر دریافت دارند و یا محصولات خود را پیش‌فروش کنند، به طوری که اکنون اکثریت زارعین زیر قرض‌های کمرشکن قشر مرفه ده یا شهر قرار گرفته‌اند.^۱

به طوری که بررسی‌ها نشان می‌دهد حداقل یک سوم درآمد خرده‌مالکان استان گلستان پس از اصلاحات ارضی وام و بدهی بوده است که در برخی موارد این رقم به ۷۰ درصد بدهکاری و نزول گرفتن هم رسید، در چنین شرایطی بود که هر سال تعداد جمعیت فعال شاغل در بخش کشاورزی کشور کاهش می‌یافت، به طوری که رقم آن از ۷۵ درصد در سال ۱۳۲۵ به ۴۷ درصد در سال ۱۳۴۵ و به ۳۰ درصد در اواسط دهه پنجاه کاهش یافت.^۲

علاوه بر این کشاورزان استان گلستان به دلیل نداشتن تدابیر لازم و سیاست‌های نسنجیده دولت، هر روز با مشکل جدیدی مواجه می‌شدند. به طوری که ۴ سال پس از انقلاب سفید، آفت مرگباری به مزارعشان روی آورد که نقش اساسی در کاهش تولید پنبه و درآمد اندک آنها داشت. این آفت سهمگین کرم خاردار بود که زندگی پنبه‌کاران منطقه را فلج کرد. فریاد اعتراض کشاورزان بلند شد و مراجعات و شکایات مکرر آنها به مقامات منطقه به ویژه مسئولان کشاورزی و مؤسسه مبارزه با آفات گرگان افزایش یافت. چنان‌که حتی روزنامه آیندگان که از حامیان اصلی سیاست‌های رژیم شاه بود، دست به اعتراض زد و در تاریخ ۴۷/۵/۳۱

۱. گروه تحقیقات اقتصادی، مطالعات روستایی در ایران (تهران: بینا، ۱۳۵۷)، ص ۲۶.

۲. بهرام افراسیابی، ایران و تاریخ (تهران: زرین، ۱۳۶۴)، ص ۱۹۸.

(شماره ۲۰۷) خود با درج مطلبی تحت عنوان «کرم خاردار»، به انتقاد شدید نسبت به کوتاهی‌های وزارت کشاورزی در این زمینه پرداخت و خواستار پاسخ آن وزارتخانه در این مورد شد:

مدت دو سال است با بوق و کرنا و میلیون‌ها تومان هزینه، وزارت کشاورزی اعلام می‌دارد که سم و سمپاشی و هواپیمای کافی جهت مبارزه با آفات پنبه در گرگان و دشت آماده است. از شوروی، بلغارستان، پاکستان، هواپیما و سم کمک گرفته‌اند ... ولی امسال با تبلیغات وسیعی که وزارت کشاورزی به راه انداخته است، متأسفانه برای نوبت سمپاشی‌های پنبه‌کاران از نهم مرداد تا به حال [۳۱ مرداد] هواپیما نرسانده‌اند. در صورتی که بدین منوال ادامه یابد زندگی اقتصادی کشتکاران این منطقه و طبعاً مملکت در خطر خواهد بود.^۱



از نیمه دوم دهه چهل، به علت تحقق نیافتن وعده وعیدهای اصلاحات اجتماعی شاه، بی‌اعتنایی به رژیم جای خود را به ضدیت با دولت داد.



به دنبال گسترش فزاینده کرم خاردار و خسارات جبران‌ناپذیر به زارعان و روستاییان، وزارت کشاورزی تلاش‌هایی را آغاز نمود که از جمله: فروش سموم مختلف به کشاورزان بود. به طوری که برابر یکی از اسناد موجود بیش از ۱۵۰ قلم سم در انواع و اندازه‌های مختلف برای فروش با بهای گزاف برای کشاورزان پیش‌بینی شده بود.^۲ جالب آنکه این سموم تأثیر چندانی هم در از بین بردن کرم خاردار نداشت و هر روز خارهای سمی این آفت بیشتر در روح و جان روستاییان فرومی‌رفت. از سوی دیگر کرم ساقه‌خوار برنج، دومین آفت بزرگی بود که پس از اصلاحات

به دنبال گسترش فزاینده کرم خاردار و خسارات جبران‌ناپذیر به زارعان و روستاییان، وزارت کشاورزی تلاش‌هایی را آغاز نمود که از جمله: فروش سموم مختلف به کشاورزان بود. به طوری که برابر یکی از اسناد موجود بیش از ۱۵۰ قلم سم در انواع و اندازه‌های مختلف برای فروش با بهای گزاف برای

۱. روزنامه آیندگان، (۳۱ مرداد ۱۳۴۷).

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

ارضی، خسارات جبران‌ناپذیری به کشاورزان استان گلستان وارد نمود. لذا این شرایط به از هم پاشیدگی هر چه بیشتر اقتصاد سنتی روستایی منجر شد و سیل مهاجرت دهقانان فقرزده به شهرها را شتاب بخشید.^۱ به طوری که میزان رشد این مهاجرت حداقل در برخی مناطق، از افزایش میزان مهاجرت در سده نوزدهم اروپا - هنگام صنعتی شدن - هم بیشتر شد.^۲ علاوه بر این باید به اختلاف درآمد در شهر و روستا اشاره کرد که در دهه پنجاه به تدریج افزایش یافت، به طوری که بر مبنای مصرف سرانه، این اختلاف از حدود ۲ برابر در سال‌های ۱۳۴۴ - ۱۳۴۳ به حدود ۴ برابر در سال‌های ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴ رسید.^۳ در حالی که آن دوره استان گلستان با وجود داشتن حدود ۶۰۰ - ۵۰۰ هزار هکتار اراضی قابل کشت و آب و هوای مستعد و نیروی انسانی فراوان می‌توانست با اعمال سیاست‌ها و برنامه‌های صحیح به قطب کشاورزی کشور مبدل شود و تأثیر بسزایی در افزایش درآمد ملی داشته باشد.

در این میان گروه تحقیقات اقتصادی دانشکده حقوق دانشگاه تهران که وابسته به خود رژیم بود، با انجام پژوهشی به بررسی وضعیت ترکمن‌صحرا (دشت گرگان) پرداخت که نتایج آن حکایت از اوضاع ناهنجار اقتصادی و اجتماعی این منطقه دارد. طبق تحقیقات آنان، ظلم و فشار بر مردم این منطقه به حدی رسیده بود که همین امر به تنهایی می‌توانست موجبات نارضایتی مردم را از وضع موجود فراهم کند. گزارش فوق که در تابستان سال ۱۳۴۷ تهیه شده بود از این قرار است:

در قسمت شمال و شرق گرگان دشت وسیعی قرار دارد که بیش از نیم میلیون مردم ترکمن در آنجا به زندگی مشغول‌اند. اینان در نهایت سختی و تنگدستی زندگی کرده و در مقایسه با وضع سایر روستاییان حومه شهرستان گرگان وضع بسیار بدی دارند.

۱. جمعی از نویسندگان، همان، ص ۱۴۷.

۲. خسرو خسروی، جامعه دهقانی در ایران (تهران: پیام، ۱۳۵۷)، ص ۱۳۷.

۳. همان، ۱۳۹.

آب آشامیدنی آنان از آب باران است و آب‌انبارهایی ساخته‌اند که در مواقع بارندگی آب باران در آن جمع شده و در تمام مدت سال از آب آن استفاده می‌شود و معلوم است آبی که یکسال در یک مکان به طور راکد نگه داشته شود به چه صورتی خواهد بود و به طور یقین آب آن قابل آشامیدن نیست لیکن در آن صحرای خشک و شوره زار همان آب مایه حیات انسان‌هایی است که مورد خشم و استثمار صاحبان سرمایه و کاخ‌ها قرار گرفتند... اکثریت دهات ترکمن‌صحرا فاقد حمام است و تعداد دهاتی که دارای حمام است انگشت‌شمار بوده و آن دهات محل سکونت ترکمن‌های ثروتمند می‌باشد. تعداد مستراح در دهات این منطقه بسیار اندک است و در بعضی از دهات به طور کلی اصلاً وجود ندارد و کمبود آب نیز مزید بر علت گذشته است. در دهات نسبتاً بزرگ این منطقه دبستان‌هایی وجود دارد که اکثراً چهار کلاسه است و به طور نمونه در یکی از دهات به نام یامپی که دویست خانوار جمعیت دارد مدرسه‌ای چهار کلاسه وجود دارد و دانش‌آموزانی که بخواهند کلاس پنجم و ششم را نیز بخوانند باید به پهلویدر [آق‌قلای فعلی] که مرکز بخش است بروند. و چون راه دور است لازم است این دانش‌آموزان در آنجا سکونت اختیار کنند و بدی وضع اقتصادی باعث می‌شود که اکثریت قادر به ادامه تحصیل نباشند. تنها یک دبیرستان در مرکز بخش (پهلویدر) وجود دارد که تنها سیکل اول تدریس می‌گردد و کسانی که بخواهند ادامه تحصیل بدهند باید به گرگان بروند و به طور کلی ادامه تحصیلات تنها مخصوص فرزندان عده قلیلی از ترکمن‌های ثروتمند می‌باشد... زمین‌های زراعتی این منطقه از املاک خالصه و متعلق به دربار است و قسمت عمده زمین‌های حاصلخیز این منطقه را عده‌ای پولدار و افسران بازنشسته در اختیار دارند. بعد از اصلاحات ارضی به هر خانوار ۶ - ۲ هکتار [زمین] داده شده که پول آن را از قرار هکتاری ۹۵۰ تومان، در مدت ۱۵ سال مطابق قانون اصلاحات ارضی دریافت می‌دارند و در کنار ده، چند نفر اعم از نظامی و غیرنظامی در زمین‌های بیش از پنجاه هکتار به زراعت مشغول‌اند... در این منطقه یک نوع حکومت نظامی برقرار است و ظلم و زور زیاد باعث ایجاد مردمی ترس زده شده و اکنون این مردم به صورت فئری

هستند که با فشار آن را جمع کرده باشند و حادثه‌ای لازم است که این فنر را باز کند... ممنوعیت‌هایی که برای صید ماهی ایجاد شده مشکل بزرگی برای مردمی است که از این راه زندگی می‌کنند. در میان مردم این منطقه کسانی هم هستند که هیچ کاری نکرده و شب‌ها به دهات مجاور رفته و اموال دیگران را به سرقت می‌برند و با فروش آن زندگی می‌کنند. فساد از قبیل تریاک و شیره و فحشا بسیار رایج است و ... اکثراً به علت داشتن ناراحتی‌های زیاد و فقر اقتصادی، جهت تسکین آلام روحی خود به این ماده پناه می‌برند... لیکن از طرف دیگر ظلم و فشار روی مردم این منطقه به حدی است که برای ایجاد نارضایتی از وضع موجود کافی بوده است.^۱

در تکمیل گزارش مستند فوق، یکی از کارمندان اداره املاک پهلوی گرگان مشاهدات خود را از آن سال‌ها چنین بازگو می‌کند:

من راننده مأمور وصول بودم. مأمور وصول اموال گرگان سروان ارجمند اهل تهران بود که در سال ۱۳۵۲ حدود ۵۸ سال سن داشت. حوزه مأموریت ما هم از بندرگز شروع می‌شد و تا روستاهای واقع در حاشیه مرز ایران و ترکمنستان، یعنی از بندرگز تا بجنورد می‌رسید. حوزه مأموریت ما مثل «چات» و «مراوه تپه» و روستاها در آن زمان در فقر مطلق بودند مخصوصاً ترکمن صحرا. اکثریت روستاها جاده، برق، آب و بهداشت نداشتند و واقعا از نظر رفاهی زیر صفر بودند. فقر و بدبختی از چهاردیواری روستاها می‌بارید... سرلشکر مزین زمین‌ها را با اقساط ۱۴ ساله به کشاورزان فروخته بود که... سالی یکبار ما به هر روستا برای وصول اقساط می‌رفتیم، ولی کشاورزان با این وجود، حتی قدرت پرداخت ۵۰ تومان را هم نداشتند.^۲

و باز آقای شجاع‌الدین طباطبایی، مسئول حزب رستاخیز ملت ایران در شهرستان گرگان، در سال ۱۳۵۵ طی گزارشی اعتراف کرد:

تمام مشکلاتی که در چند سال اخیر در مورد کمبودها دیده‌ایم، معلول این است که

۱. گروه تحقیقات اقتصادی، همان، ص ۸۵-۸۱

۲. از متن مصاحبه مؤلف با نامبرده که مایل نبود نامش فاش شود.

کشاورزی مملکت برنامه ندارد و نظام و ضابطه‌ای برای آن وضع نشده است. بدیهی است اجرای این موضوع در یکی دو سال ممکن نیست و زمان لازم دارد، ولی بالاخره باید روزی آن را شروع کرد و منطقه به منطقه عملی نمود و چه بهتر که به عنوان نمونه این کار را از گرگان و گنبد شروع کنند.^۱

خلاصه آنکه با انجام اصلاحات ارضی، هر چند نظام ارباب و رعیتی تغییر یافت و نظام‌های متعدد شکل گرفت و اراضی وسیعی بین قشرهایی از روستاییان تقسیم شد، ولی این امر نه تنها رشد و رونق کشاورزی را به دنبال نداشت، بلکه به نوعی ساختار اقتصاد روستا و کشاورزی را تخریب کرد و در نتیجه رشد و توسعه کاذب بخش صنایع و خدمات، طراحی و پیروی از مکانیزم افزایش درآمد و قدرت خرید، مصرف‌گرایی و... توجه به بخش کشاورزی به فراموشی سپرده شد^۲ و هر سال اقتصاد کشاورزان و معیشت روستاییان رو به افول می‌گذاشت، به طوری که سهم بخش کشاورزی در درآمد ناخالص ملی از ۳۶/۶ درصد در سال ۱۳۳۸، با کاهش مداوم به ۸/۶ درصد (یعنی یک‌سوم) در سال ۱۳۵۶ رسید و این امر بیانگر بحران در تولید کشاورزی است.^۳

◆ اعتراضات ارضی مردم

تا قبل از اصلاحات ارضی اگر روستاییان استان گلستان، فقر و بیچارگی را تقدیر و سرنوشت محتوم خود می‌دانستند و بردباری به خرج می‌دادند، پس از انقلاب سفید نگرش تقدیرگرایانه آنها تقریباً به چو و چرا (عقل‌گرایانه) تبدیل شد و به همین سبب آنها همواره علت این همه اختلاف طبقاتی و فقر و نابسامانی اقتصادی را از خود می‌پرسیدند. آنان نخستین علت را

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

۲. وزارت کشاورزی، شرکت‌های سهامی زراعی (تهران: صندوق مطالعاتی نظام‌های بهره‌برداری ایران، ۱۳۷۲)، ص ۱۷.

۳. ابراهیم رزاقی، اقتصاد ایران (تهران: نی، ۱۳۷۱، چ ۳)، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

سیاست‌های ضعیف دولت و شاه می‌دانستند، لذا اندک‌اندک این چون و چراها شدت یافت و به اعتراض و انتقاد مبدل شد، به طوری که از سال سوم بعد از اصلاحات ارضی، یعنی از اواسط سال ۱۳۴۵ مخالفت‌ها به ضدیت انجامید. در چنین شرایط خفقان‌آور و اوضاع ناعادلانه‌ای، مردم به هر طریق ممکن نارضایتی خود را نسبت به عملکرد رژیم ابراز می‌کردند. این انتقادات ابتدا به صورت مبارزه منفی و عدم همکاری در پرداخت‌های مالی به مأموران دولت تجلی یافت و گاهی هم کار به نامه‌نگاری‌های رسمی اعتراض‌آمیز به مقامات و دخالت مأموران ژاندارمری در برخورد با مردم منجر می‌شد. چنان که دهیان قریه «کفشگیری» طی نامه‌ای در تاریخ ۱۳۵۱/۸/۱ خطاب به بخشداری گرگان از عدم همکاری روستاییان نسبت به پرداخت حقوقش شکایت کرد.^۱ اما اعتراضات مردم همیشه توأم با آرامش نبود بلکه چه بسیار روستاییان محروم و بی‌پناهی که برای دفاع از اراضی خود در مقابل متجاوزان درباری کتک خوردند، زندان رفتند و طعم تلخ شکنجه‌های روحی و جسمی مأموران امنیتی رژیم را چشیدند. روستای محمدآباد گرگان از جمله روستاهایی است که در مقابل مأموران اصلاحات ارضی و تیمسارهای درباری و سایر زمین‌خواران سرسختانه مقاومت کرد. آقای عباس حمزه‌ای یکی از اهالی این روستا خاطرات و مشاهدات خود را از آن دوره چنین شرح می‌دهد:

ژاندارمری هم کم‌کم به حمایت از غاصبین و بر علیه مردم وارد کار شد. وقتی مردم متوجه شدند که غصب زمین‌های آنها بسیار جدی است، به مبارزه با حکومت و ژاندارمری برخاستند. مرد و زن روستا وارد عمل شدند و با مأموران زد و خورد نمودند. فردی به نام «تیمسار منیعی» یکی از آجودان‌های دربار شاه، از اولین کسانی بود که در زمین‌های غصبی شروع به خانه‌سازی نمود، ولی مردم با او مخالفت کردند و خانه او را خراب کردند، به طوری که او می‌ساخت و مردم خراب می‌کردند. چون ژاندارمری قادر نبود به تنهایی جلوی مردم را بگیرد، ارتش دخالت کرد و نظامی‌های لشکر پیاده گرگان هم برای سرکوب مردم آمدند، اما مردم محمدآباد خشمگین‌تر شدند و

همزمان با مأموران ژاندارمری و ارتش درگیر شدند. مردم مأموران را کتک زدند و تفنگ‌های آنها را شکستند. درگیری حالت جنگ و گریز داشت.

یکی دیگر از روستاییان محمدآباد گرگان به نام آقای قاسم مکتبی می‌گوید:

تیمسار مزین نماینده شاه با تمام قوا برای سرکوب کردن مردم وارد عمل شد و از نیروهای ارتش، ژاندارمری و حتی شهربانی و همچنین ساواک هم استفاده کرد... سربازها و ژاندارم‌ها به مردم حمله کردند و با شلیک تیر هوایی و کتک‌کاری کشاورزان را متفرق نمودند و مردم بیچاره هم از ترس با گریه و فریاد یا حسین یا حسین فرار می‌کردند... روزهای بعد عوامل رژیم با تمام قوا وارد روستا گردیدند و با همکاری جاسوسان ساواکی و محلی جوان‌ها را شناسایی می‌کردند و به عنوان سرباز فراری می‌گرفتند و هر یک از مسن‌ترها را هم در کوچه و خیابان می‌دیدند دستگیر کرده و به زندان می‌انداختند. به خاطر همین عده‌ای از مردم از ترس به روستاهای مجاور مثل کریم‌آباد، کماسی، علی‌آباد و رستم کلاته و... رفتند و در منازل اقوام خود پناهنده شدند. برخی هم روی پشت بام‌های منزل خود مخفی گردیدند، به طوری که کسی جرئت نمی‌کرد از خانه‌اش بیرون بیاید.^۱

یکی دیگر از روستاهایی که اعتراضاتشان به زندان و شکنجه منجر شد روستای دوزالوم بود؛ زیرا به دنبال غصب اراضی این روستا توسط شاهپور عبدالرضا پهلوی، برادر شاه، جمعی از اهالی آن روستا در تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۳۵۴ به مجلس آن وقت و مرزبانی کل کشور و نخست‌وزیر آن زمان شکایتی نوشتند که نویسنده شجاع نامه بدون هیچ ترسی، اعمال غیرانسانی مزین و وعده‌های پوچی را که به زارعان داده بود افشا کرد و اهالی روستا هم آن را با اثر انگشت و امضا تأیید نمود و برای مقامات بالا فرستادند. هنگامی که این شکایت به رؤیت سرلشگر مزین رسید با کمال عصبانیت دستور داد عوامل اصلی آن را شناسایی و معرفی نمایند و تأکید نمود از ساواک، شهربانی و ژاندارمری برای شناسایی و برخورد با

۱. متن مصاحبه مکتوب مؤلف با نامبرده.

نویسنده و عوامل این شکایت کمک گرفته شود. لذا به دنبال فرمان سرلشگر مزین، ژاندارمری و مخصوصا ساواک گنبدکاووس، سه نفر از کشاورزان روستای دوزالوم را به عنوان عوامل اصلی تحریک و شکایت مردم، شناسایی و زندانی کردند و مورد شکنجه و آزارهای شدید قرار دادند.^۱

البته دامنه اعتراضات مردمی تا پیروزی انقلاب ادامه یافت، ولی در آخرین ماههای باقیمانده تا پیروزی انقلاب، به ویژه در پاییز و زمستان سال ۱۳۵۷ که تنور مبارزات سیاسی مردم به رهبری حضرت امام علیه رژیم داغ شده بود، مردم ستمدیده که از پشتیبانی دستگاههای دولتی و قضایی و امنیتی ناامید شده بودند، خود وارد عمل شدند و گاهی به تنهایی اقدام به بازپس‌گیری زمین‌هایشان می‌کردند. چنان که نمونه‌ای از این اقدامات را در روستای حاجی بیک علیا و سفلی و پاشای کلالة در آذر ۱۳۵۷ شاهد بودیم که به بازداشت و زندانی شدن ۳۴ نفر از روستاییان ستمدیده توسط مأموران رژیم منجر گردید. در نتیجه خانواده این زندانیان طی تلگرافی به فرماندار، رئیس دادگستری، دادستان، مرزبانی اترک و سازمان اطلاعات و امنیت گنبد به دادخواهی پرداختند.^۲

۱. خارکوهی، همان.

۲. غلامرضا خارکوهی، استان گلستان در نهضت امام خمینی (قم: رازبان [به اضافه بنیاد شهید و امور ایثارگران]،

۱۳۸۷)، ص ۲۶.

دانشگاه تبریز در نهضت امام خمینی^(س)

محمد طاهری خسروشاهی

جنبش دانشجویی در ایران قصه‌ای دراز دارد. پرفراز و نشیب است و فراوان مورد سوء استفاده قرار گرفته است. متأسفانه در سال‌های اخیر نیز به واسطه پاره‌ای اغراض، نسبت به جنبش دانشجویی دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شد که موجب گردید خواسته‌های این حرکت مترقی در برابر آرمان‌های اصیل انقلاب اسلامی قرار داده شود. به همین دلیل کالبدشکافی صادقانه جنبه‌های گوناگون مطالبات دانشجویی، نه تنها موجب تبیین رسالت تاریخی این جنبش است، بلکه خواسته‌های سیاسی و فرهنگی اصیل آن را از تفاسیر غیرواقعی می‌پیراید.




با آغاز نهضت امام خمینی^(س)، جنبش دانشجویی گفتمان بازگشت به هویت معنوی و احیا و بررسی شخصیت دانشجوی اسلامی را پذیرفت و در یک انتخاب تعیین‌کننده و آگاهانه به

عنوان نخستین گام به سوی رستاخیز دینی حرکت کرد.

خیلی محرمانه

شماره: ۲۲۳ ۲۵
تاریخ: ۰۲/۱/۱۳
پست: _____


سخت‌فروزی
 سازمان اطلاعات امنیت کشور
 سی.دو.یک

ر.باست شهرداری کل کشور
(اداره اطلاعات)
لا: _____

خیلی محرمانه

دبیر: ... دانشگاه تبریز

بازگشت بشماره ۱۳۰۲/۱/۱۱-۲۰۰۴-۱-۲۲

بهش بهنی میشود بعضی از دانشجویان محرك در بايان تمطيلات نپروزی نیز تحت عنوان آزادی
 در دانشجویان بازداشت شده و باطرح خواسته ها و غیر منطقی و منظره ارامه دم حفر
 در کلاسهای مربوط اقدام به تحریک سایر دانشجویان بنمایند بهمین جهت مساوات مربوط
 ابلاغ کرده است با استفاده از کلیه امکانات موجود بهرامون شناسائی کلیه دانشجویان
 اخلاک اقدامات لازم معمول و ضمن تماس با مقامات دانشگاه موصوف نیز از نظر امور آموزشی
 و اجرای مقررات دانشگاهی تدابیر لازم اتخاذ نمایند. خواهشمند است دستور فرمائید
 شهرداری محل بویژه گارد دانشگاهی را نیز بنحو مقتضی توجه نمایند تا متناسب با مقررات مطهای
 احتمالی دانشجویان و جهت غشی نمودن اقدامات آنان گماکان با ساواک و مقامات دانشگاه
 تبریز همکاریهای لازم را بعمل آورند.

رئیس سازمان اطلاعات امنیت کشور - ارتشبد نصری
از طرف

ان.د. یکم. ش.د.
۱۳۰۲/۱/۱۹

۵۰-۱۱۶

آمادگی ساواک برای درگیری‌های احتمالی با دانشجویان دانشگاه تبریز

در پی پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری روحانیت شیعه، غلبه گرایش اسلامی در کلیت جنبش دانشجویی مشاهده شد و این جنبش ضمن پیوند با حرکت‌های مردمی، برای نخستین بار در تاریخ حیات خود، از حالت «کناره‌گیری از توده‌ها» خارج شد و جایگاه مهم خود

را در جریان نهضت اسلامی به دست آورد؛ به گونه‌ای که نخستین بازتاب این پیوند در تسخیر لانه جاسوسی تبلور یافت و بدین‌سان جنبش دانشجویی گام دوم حیات را با حرکت به سوی مبارزه صریح با دنیای امپریالیسم برداشت.

دانشگاه تبریز یکی از کانون‌های فعال سیاسی در شهر تبریز بود.

این جنبش در سال‌های دفاع مقدس با پیروی از رهبری امام خمینی (س)، روحیه ایثار و آرمان‌گرایی و شهادت‌طلبی را به نمایش گذاشت و با حضور فعال در جبهه دفاع، شور میهن‌پرستی خویش را اثبات کرد.

اکنون جنبش دانشجویی ایران با الهام از ارزش‌های اسلامی، خود را مدافع باورها و اصول انقلاب مردم ایران می‌داند و با وجدان بیدار در حیات سیاسی و اجتماعی حضور دارد.

* * *

نگارنده در این نوشتار به تبیین مراحل همراهی جنبش دانشجویی تبریز با نهضت امام خمینی (از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷) پرداخته است.

◆ آغاز توزیع اعلامیه‌های امام خمینی در دانشگاه تبریز

با آغاز تلاش برای استقرار حکومت اسلامی و در پی ورود علما و مراجع تقلید ایران به صحنه مبارزات سیاسی، اعلامیه‌های انقلابی که نشان‌دهنده موضع صادرکنندگان آنها در مسائل سیاسی بود، از سوی مراجع منتشر شد. دانشگاه تبریز یکی از کانون‌های فعال سیاسی در شهر تبریز بود. دانشجویانی که تعلقات مذهبی داشتند و در خانواده‌های متدین پرورش یافته بودند، خود به خود وارد فعالیت توزیع اعلامیه در سطح دانشگاه می‌شدند.

با شدت یافتن مبارزه علیه حکومت پهلوی همچنان که چهره شاخص و قاطع امام خمینی

مطرح می‌شد، در تبریز هم یکی از شاگردان قدیمی ایشان، آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی، محور فعالیت‌های ضد رژیم گردید. وی با تشکیل هسته‌ای از جوانان پرشور و مسلمان که عمدتاً از دانشگاه تبریز بودند، به سازماندهی تظاهرات، تهیه، تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها در سطح آذربایجان و حتی برخی از شهرها چون اصفهان و شیراز و تهران می‌پرداخت.^۱

◆ دستگیری امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد

سخنرانی تاریخی عصر عاشورای امام خمینی^(س) که به طور صریح شاه و اسرائیل را منشأ گرفتاری‌های مردم معرفی کرد، رژیم را در مخمصه عجیبی قرار داد. رژیم پس از بررسی‌های فراوان چاره کار را در دستگیری و بازداشت شخص امام دانست. اعتراض مردم تهران در صبح پانزدهم خرداد به خاک و خون کشیده شد.

پس از انتشار خبر دستگیری امام خمینی در تبریز، مردم در اطراف منزل آیت‌الله قاضی طباطبایی و میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی گرد آمدند تا کسب تکلیف کنند. بازار تبریز دست به اعتصاب یک هفته‌ای زد. جلسات متعددی در اتاق بازرگانی تبریز و منزل بعضی از افراد با حضور علما و مسئولین شهر تشکیل شد.^۲

◆ دستگیری علمای تبریز و واکنش دانشجویان

در پی تداوم مخالفت‌های عده‌ای از وعاظ و علمای تبریز با انتخابات فرمایشی شاه و ادامه زندانی بودن امام خمینی و سایر علما، مقامات ساواک در ۱۳/۹/۱۳۴۲، آیت‌الله قاضی طباطبایی، آیت‌الله سید احمد خسروشاهی و سه تن از وعاظ تبریز را دستگیر و به تهران منتقل کردند.

۱. رحیم نیک‌بخت و صمد اسماعیل‌زاده، زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۱۴۳.

۲. اصغر حیدری، طوفان در آذربایجان (تبریز: احرار، ۱۳۸۱)، ص ۱۹۷.

«پس از دستگیری علمای تبریز، اعلامیه‌ای با عنوان «آفرینندگان مشروطه بر ضد استعمار به پا خاستند» تهیه و توزیع شد. طبق نوشته آقای جلال‌الدین فارسی این اعلامیه در ۱۶ آذر ۴۲ تهیه شده است. در همین روز تظاهراتی از سوی دانشجویان دانشگاه تبریز، تهران و مشهد علیه رژیم انجام شد.^۱

۱ - از بنویس: - تهران (اطلاعات)	۷ - شماره گزارش: ۴/۷۷۰۴
۲ - به ریاست اداره اطلاعات	۸ - تاریخ گزارش: ۵۱/۱۲/۲۳
۳ - منادو:	۹ - تاریخ وقوع:
۴ - منبع: ۱۱۱	۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع:
۵ - پیوسته:	۱۱ - تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات:
۶ - ملاحظات: - نقلی: انتشار لامانع	
موضوع:	
تلف/پیرو:	

ساعت ۲۱:۱۵ روز ۲۳/۱۲/۵۱ در اتموس خط ۲۱۲ و نفر ضمن صحبت اظهار میداشتند دانشجویان دانشگاه تبریز که چند روز پیش اعتصاب کردند با مامورین انتظامی زد و خورد نمودند که حدود سی نفر دانشجویان تبریز نیز از مامورین انتظامی کشته شدند تمام پیشه‌های دانشگاه را خرد کردند که حدود دو دست هزار تومان خسارت وارد شد مگر این هم در دانشگاه وابسته اند هیچکس راه نمیدهند و چند در بهرستان هم در تبریز تعطیل شده چون شاگردان در بهرستان هم با دانشجویان همکاری نموده بودند. ص

۱۱۴۴

۳۲-۱-۴

۵۱/۱۲/۲۳

حجر مانده

اندر بگس شد

۳۵/۱۲/۲۳

گزارش ساواک از درگیری با دانشجویان

۱. جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک (تهران: حدیث، ۱۳۷۳)، ص ۹۴.

◆ خیزش دانشگاه تبریز علیه کاپیتولاسیون

تصویب کاپیتولاسیون یا اعطای حق قضاوت کنسولی به اتباع امریکایی، امام خمینی را در ۱۴ آبان ۱۳۴۳ به سخنرانی شدید علیه رژیم واداشت. سحرگاه ۱۳ آبان امام خمینی دستگیر و به ترکیه تبعید شد. پس از تبعید رهبر نهضت، اعلامیه‌های بسیاری از سوی مبارزان مسلمان در محکومیت اقدام رژیم صادر شد. متن سخنرانی امام خمینی علیه کاپیتولاسیون در میان

دانشجویان دانشگاه تبریز دست به دست می‌گشت و مطالعه می‌شد. یکی از دانشجویان می‌گوید:

سخنرانی تاریخی عصر عاشورای امام خمینی^(س) که به طور صریح شاه و اسرائیل را منشأ گرفتاری‌های مردم معرفی کرد، رژیم را در مخمصه عجیبی قرار داد.

سخنرانی امام را در یک عده تشکیلات و جمعاعات اسلامی، به نام «سیره» هیئت پخش کرده بودند. یک نسخه از آن را به انجمن اسلامی دانشجویان پزشکی آورده بودند و

آن را بندبند نوشته بودند... حتی جایی که حضرت امام در مورد کاپیتولاسیون به رژیم حمله می‌کند که «تو شرف ایرانی‌ها را به امریکایی‌ها می‌فروشی، می‌دانی چه کار می‌کنی؟» این جمله را با خط درشتی نوشته بودند. «شرف ایرانی‌ها» را هم با خط سبز رنگی نوشته بودند و بین دانشجویان پخش می‌کردند که دستنویس بود...^۱

◆ طنین نخستین اذان در دانشگاه تبریز

از جمله فعالیت‌های بچه‌های مذهبی این بود که هنگام نماز، در نمازخانه دانشگاه اذان پخش می‌کردند. یکی از دانشجویان قدیمی در این باره می‌نویسد:

یکی از دانشجویان دانشگاه تبریز با خود ضبط صوتی می‌آورد و نوار اذان را جلوی نمازخانه پخش می‌کرد. هر کسی هم که نماز می‌خواند می‌آمد و می‌خواند. ولی مانع نماز جماعت می‌شدند. این کارها توسط بچه‌های مسلمان صورت می‌گرفت. کارمندان و بچه‌های مسلمان نمازشان را در نمازخانه به صورت انفرادی می‌خواندند. حتی ما پیشنهاد کردیم چون نمی‌گذارند از روحانیون کسی را بیاوریم، یک نفر امام جماعت شود و بقیه به او اقتدا کنند. گفتند چون نماز جماعت از نظر ساواک در دانشگاه حساسیت ایجاد می‌کند و به همین علت جلوی کار ما را که نماز خواندن است می‌گیرند، بگذارید مدتی به صورت انفرادی باشد. همین که در دانشکده نمازخانه‌ای هست، خودش یک سنگ زیربناست.^۱

◆ استقبال با گوجه‌فرنگی از فریده دیبا در دانشگاه تبریز!

وضعیت بحرانی دانشگاه تبریز در ۱۳۴۶، باعث شد تا فریده دیبا، رئیس هیئت امنای دانشگاه و مادر فرح، به تبریز سفر کند. وی در روز ۲۳ بهمن به همراه سایر اعضای هیئت امنای بیمارستان پهلوی و دانشگاه تبریز بازدید کرد.^۲

یکی از دانشجویان آن سال‌ها، در مورد این سفر و واکنش دانشجویان می‌گوید: این خاطره برایم خیلی جالب است، در آن زمان این اولین و آخرین باری بود که مادر فرح به تبریز آمد، ما را جلو یک رستوران مخصوص استادان جمع کرده بودند. در خیال او این‌طور بود که رئیس دانشگاه یک مژگن بچه را جمع کرده است که او بیاید و آنها

۱. آرشیو دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، مصاحبه با دکتر جلیل واعظ.

۲. مهدآزادی، (۲۳/بهمن/۱۳۴۶).

هورا بکشند و دست بزنند و استقبال کنند. ما هم بودیم. به ما گفته بودند آبروریزی نکنید، خوب دست بزنید، گفتیم: چشم! بعد نمی‌دانم چه شد. یک مرتبه آن حالت عوض شد. تا مادر فرح آمد، شروع کردند به فحش دادن و مقداری هم گوجه‌فرنگی، نمی‌دانم از کجا گیر آمد. پرتاب کردیم، مادر فرح هم به درون رستوران مخصوص استادان رفت و دیگر بیرون نیامد.^۱

◆ تأسیس نمازخانه؛ نخستین مطالبه دانشجویان

«نمازخانه به عنوان اولین خواست دانشجویان مذهبی دانشگاه تبریز از سال‌های دور در دانشکده فنی و دانشکده پزشکی مطرح بود.»^۲ با گسترش دانشگاه و افزایش پذیرش دانشجو در رشته‌های مختلف، تعداد دانشجویانی که از خانواده‌های مذهبی وارد دانشگاه می‌شدند نیز افزایش می‌یافت. آنها در دانشکده‌هایی که فاقد نمازخانه بود، خواستار ایجاد مکانی برای اقامه فریضه می‌شدند.

◆ شعارنویسی بر دیوارهای دانشگاه

تا اوایل پیروزی انقلاب مهم‌ترین روز اعتراض به رژیم روز دانشجو بود. اما رفته‌رفته ماهیت اعتراض تغییر می‌کرد و شعارهای اسلامی هم کم‌کم در این روز مطرح می‌شد. یکی از کارآمدترین شیوه‌های اطلاع‌رسانی دانشجویان دانشگاه تبریز شعارنویسی در دستشویی‌ها بود. چند روز قبل از ۱۶ آذر شعارهای زیر در دستشویی‌های دانشکده فنی نوشته شده بود:

زنده باد اسلام، ۱۶ آذر فراموش نمی‌شود؛ مرگ بر جیره‌خواران استعمار؛ ۱۶ آذر

۱. آرشیو دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، مصاحبه با منوچهر فرهمند.

۲. نیک‌بخت، همان، ص ۲۵۴.

اعتصاب کنید؛ ۱۶ آذر بزرگداشت یاد شهدای دانشگاه؛ علیه دولت خائن قیام کنید؛ انفجارهای بمب و صدای ملت ایران است که اوج می‌گیرد.
با برنامه‌ریزی‌هایی که صورت گرفته بود، تظاهرات شانزدهم آذر از دانشکده فنی آغاز شد.^۱

درجه فوریت	طبقه بندی حفاظتی
۱- از : شماره انبیا استان آذربایجان خاوری	۷- شماره گزارش : ۵۲۱-۱۱۱
۲- به : ریاست اداره اطلاعات	۸- تاریخ گزارش : ۵۶/۱۰/۳
۳- منشاء : -	۹- تاریخ وقوع : -
۴- منبع : ۲/۱	۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع : ۱۳/۱۰/۳۸
۵- پیوست : -	۱۱- تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات : ۳/۱۱/۳۸
۶- ملاحظات حفاظتی : -	۱۲- گیرندگان : -

موضوع : عطف / پیرو

اخیراً دانشجویان ضمن نوشتن شعارهای متعدد در توالی های دانشگاه در دیوار تابلو مطالعه کتابخانه دانشگاه عکس از یک پلیس در مقابل آن عکس از یک دانشجو رسم کرده اند و پلیس سر نیزه ای در گروی دانشجو فرو کرده و وزیر عکس نوشته شده پلیس در خدمت سرور که شعارها مزبور عکرها توسط مامورین پاک گردیده است %

ارزیابی : صحیح است
نظریه : -

۱۰ ✓
۵۴-۱-۳۲

طبقه بندی حفاظتی

گزارش ساواک از درگیری با دانشجویان

♦ حمایت مردم تبریز از دانشجویان

در دانشگاه تبریز هر گاه که نیروهای انتظامی دانشجویان را از ورود به دانشگاه بازداشتند، مردم تبریز با شیوه‌های مختلف به حمایت از دانشجویان پرداختند.

شماره ۱۳۷۴-۳۵۳	به هیأت شهرداری کلدکسر
تاریخ ۲۹-۸-۵۰	از
پوست	اداره

مخت زری
خیابان آذربایجان تبریز
کمیته مردمی

فوری

درباره دانشگاه تبریز

توجه به عکس العمل و اقدامات دستجمعی دانشجویان دانشکده فنی
 دانشگاه مورد بحث، امکان دارد اقدامات مزبور در آن دانشگاه گسترش
 یافته و سایر مراکز عالی آموزشی شهری باشد. طبعاً مراتب جهت استحضار و
 انجام مراقبت و هرگونه پیش‌بینی لازم اعلام میگردد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نسیمی
 از طرف

خیلی محرمانه

گزارش مبارزات دانشجویان دانشکده فنی

یکی از دانشجویان در خصوص حمایت‌های مردمی می‌گوید:

این اتفاقات که در کشور و حتی در جو شهر تبریز بی‌نظیر بود، آدم را تحریک می‌کرد. آدم وقتی می‌دید مدام این‌قدر از یک حرکت سیاسی حمایت می‌کنند، ترغیب می‌شد مردانه‌تر وارد صحنه مبارزه علیه حکومت پهلوی بشود. وقتی می‌دیدیم مثلا این مادرها، اینهایی که زن بودند، چنین مثل یک شیرزن، چه روحیه مردانه‌ای داشتند، بر روی ما به شدت اثر می‌گذاشت که کاری کنیم تا دیگر کمتر از این مادرها نباشیم. یک عامل عمده تحرک دانشگاه تبریز که پرشورتر از بقیه دانشگاه‌ها بود، جوی بود که در شهر وجود داشت و ما این جو را کاملا احساس می‌کردیم که مردم مسائل سیاسی را دنبال می‌کنند.^۱

◆ تبدیل مسابقه ورزشی به تظاهرات ضد رژیم

در جریان برگزاری مسابقات فوتبال بین تیم‌های دانشکده فنی و کشاورزی در روز ۲۱ آبان در زمین فوتبال دانشگاه، عده‌ای از دانشجویان تماشاچی، ضمن اعتراض به حضور مأموران گارد در اطراف زمین بازی شعارهای زیر را سر دادند:

کشاورزی و فنی برادرند و برابر،

پیروز باد هر دوتاشون لعنت به

دشمناشون، بازی پلیس نمی‌خواد،

مزدور برو گم شو، پیروز اتحاد ما،

جاوید اجتماع ما.

محرکین اصلی این اعتراض به

وسيله گارد شناسایی و به ساواک

تصویب کاپیتولاسیون یا اعطای حق
قضاوت کنسولی به اتباع امریکایی،
امام خمینی را در ۱۴ آبان ۱۳۴۳ به
سخنرانی شدید علیه رژیم واداشت.

معرفی شدند.^۱

◆ تبلور نام امام خمینی در تظاهرات دانشجویی تبریز

در ماه اردیبهشت بنا به دعوت رئیس انجمن علمی مذهبی دانشگاه تبریز، آیت‌الله مرتضی مطهری به تبریز آمد و در ۲۶ اردیبهشت در سالن دانشکده کشاورزی سخنرانی کرد.

با قدرتمندتر شدن نیروهای مذهبی در دانشگاه تبریز مبارزات سیاسی دانشجویان چهره مذهبی به خود می‌گرفت. دایره اطلاعات شهربانی کل کشور در گزارش محرمانه‌ای به ساواک اعلام کرد:

خبر رسیده گویاست در تظاهرات اخیر دانشجویان دانشگاه تبریز که شدید بود، اعتصاب‌کنندگان علاوه


بر ذکر عبارت «مرده باد یهودی، مرگ بر اسرائیل» می‌گفتند که آیت‌الله خمینی را می‌خواهیم؛ خمینی باید برگردد».

یکی از دانشجویان در همین مورد می‌گوید:

تا آن موقع همواره تظاهرات و راهپیمایی‌ها در دانشگاه دست چپی‌ها بود و شعارهای چپی داده می‌شد. در آن سال بچه مذهبی‌ها فرصتی پیدا می‌کنند و دور دانشگاه می‌چرخند. در محوطه وسط دانشگاه جلوی کتابخانه مرکزی آقای به نام علی قیامت‌یون روی پله‌های کتابخانه مرکزی می‌رود و شعری راجع به حضرت امام خمینی می‌خواند و در پایان شعار «یا مرگ یا خمینی» را تکرار می‌کند.^۲

۱. تاریخچه چهل ساله (تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۶۶)، ص ۱۲۸.

۲. نیک‌بخت و اسماعیل‌زاده، همان، ص ۷۸.


وزارت کشور
 شهرداری کل کشور

شهرستانهای استان آذربایجان شرقی (تلفن: تهران خاوری)

از ریاست آراء و اطلاعات شهرداری کل کشور

موضوع: اعلامیه

شماره: ۵۲۱-۱۱۱


تاریخ: ۱۳۸۵-۱۰-۲۹

پیوست: مستر

شماره پرونده: ۵۲۱-۱۱۱

تاریخ: ۱۳۸۵/۱۰/۲۹

بدینوسیله سه برگ نمونه اعلامیه های اشاره شده بهیوست ابلاغ
 می‌دارد.

رئیس شهرستانهای استان آذربایجان شرقی: 

اعلامیه شماره
 ۵۲۱-۱۱۱
 تاریخ: ۱۳۸۵/۱۰/۲۹

از اعصاب دانشجویان
و دانشکده‌ها، تبریز که برای
آزادی دانشجویان زندانی
و حمایت‌کنندهٔ زنجیر

مردم انقلابی تبریز

اعصاب دانشجویان دانشگاه تبریز بنظر آمار با
 بایدین دانشگاه‌ها همای ایران و حمایت از حقوق انسانیت
 شاست. با همکاری و پشتیبانی موجود آنها را
 در رسیدن به این آرمان مدتی ماری کنیز.
 تفویض بر آنهاست که این آمار و مبارزه را به عوامل
 فاعلی نسبت می‌کنند. هدف آزادی دانشجویان زندانی
 است. آهنگین باد پیوند ملی و دانشجویان دانشگاه تبریز

مردم دلمو و انقلابی تبریز

آکون که دانشجویان بکارجوی دانشگاه‌های
 ایران پناهنده اند و حقوق خلق را خواستارند.
اعصاب دانشجویان دانشگاه تبریز بنظر آمار با
 آنها در عافی زندانیان راه آزادی اعلام می‌گردد
 از ناپستی و کینه زبونی و ترمیم شایسته
 مانیت. پیروز باد انقلاب خلق و دانشگاه تبریز.

متن اعلامیه‌های انقلابی دانشجویان دانشگاه تبریز و گزارش ساواک

به: ۳۱۶
از: ۵۳

تاریخ: ۲۹/۹/۲
شماره: ۵۳/۱۴۸۲۴

موضوع: سخنرانی میرزا محمد تقی جعفری در دانشکده کشاورزی تبریز

روز شنبه مورخ ۲۹/۸/۳۰ مطابق با ۲۱ ماه رمضان آقای محمد تقی جعفری در سالن آمفی تئاتر دانشکده کشاورزی تبریز سخنرانی نمودند سخنرانی ایشان ساعت ده شروع و ساعت ۱۱ خاتمه یافت بیانات وی درباره توحید و سرنوشت بشر بود که سرنوشت بشر فقط منحصر به فعالیت و کار مثبت خودش میباشد و دیگر به صالح بودن اجتماع و افراد آن اجتماع پس از ختم سخنرانی، آقای مدرس آقای جعفری را با اتومبیل شخصی خود هدایت و سپس با اتفاق مسحوطه دانشگاه را ترک گفتند. مستمعین خیلی زیاد بودند و از بازاربان و اطرابیون مذهبی جهت استماع بیانات وی جمع شده بودند.

نظریه شنبه = تمام صحبت‌های میرزا محمد تقی جعفری آموزنده بوده و مشارالیه هیچ مطلبی مغایر با مصالح مملکت و با تحریک آمیز ابراد ننمود.

پروستار
آقای... بهره‌برداری شود ۹/۳
دفینش بنام محمد تقی جعفری بررسی و ارائه شود ۹/۵
بایگانی شود

گزارش ساواک از سخنرانی علامه جعفری در دانشگاه تبریز

◆ سخنرانی شهید مطهری در دانشگاه تبریز

در ماه اردیبهشت بنا به دعوت رئیس انجمن علمی مذهبی دانشگاه تبریز، آیت‌الله مرتضی مطهری به تبریز آمد و در ۲۶ اردیبهشت در سالن دانشکده کشاورزی سخنرانی کرد. یکی از دانشجویان توضیح می‌دهد:

آن زمان شهید مطهری آمد و در دانشگاه صحبت کرد. شهید مطهری وقتی سخنرانی می‌کرد سالن پر شده بود و در حیاط بلندگو گذاشته بودند. آن زمان انجمن اسلامی در این شکل نبود و بچه‌های مسلمان متشکل بودند.

چون جراندلغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی
مورخه ۱۴/۷/۴۱ را از طرف دولت دیروز اعلام
نمودند لذا بنشر این پیام اقدام شد

پیام حضرت آیه الله العظمی

آقای حاج آقا روح اله خمینی

به ملت مسلمان

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت عموم برادران ایمانی ایدهم الله تعالی

با کمال توقیر معروض میدارد پس از اهداء سلام و تحیت از احساسات پاک
و عواطف عموم مسلمانان در این امر حیاتی که برای همه پیش آمد کرده بود تشکر
میکنم و توفیق و سلامت و تأیید همرا از خداوند تعالی خواستارم
الحق در این نهضت اسلامی خود را در پیشگاه مقدس خداوند تعالی سر بلند و
در نزد حضرت ولی عصر و سلطان دهر عجل الله تعالی فرجه رو سفید نمودید دست
توانای خداوند تعالی باشما است امید است از ثمرات این نهضت دینی در دنیا و آخرت
بهرمند شوید

قیام عمومی دینی شما موجب عبرت برای اجازب گردید
لکن لازم است متذکر شوید که باید مسلمین بیش از پیش بیدار و هشیار بوده و مراقب
اوضاع خود و مصالح اسلام باشند و **صفوف خود را فشرده تر کنند**
که اگر خدای نخواستند **دستم‌های ناپاکی** بسوی مقدسات آنها دراز شود قطع
کنند و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۴ رجب - ۱۳۸۲ مطابق ۱۱/۹/۴۱ روح الله الموسوی الخمينی

نصب اعلامیه امام خمینی (س) بر دیوارهای دانشگاه تبریز

در پی الغای «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی»

یکی از مأموران ساواک می‌افزاید:

در این مجلس دانشگاه تبریز آقای مطهری، یکی از روحانیون مقیم مرکز، درباره خدشناسی سخنرانی نمود و حدود یک هزار و پانصد نفر از دانشجویان و افراد متفرقه در این مجلس شرکت داشته‌اند، ضمناً شرکت مردم در این مجلس آزاد بود.^۱

از نمونه‌های چشمگیر تغییر کیفی نیروهای مخالف حکومت در دانشگاه، گرایش دانشجویان به گوش دادن «صدای روحانیت» است که از طرف طلاب طرفدار نهضت امام خمینی از عراق پخش می‌شد.

دانشجویان مذهبی قصد داشتند پس از پایان سخنرانی آیت‌الله مطهری با قطع برق اقدام به سردادن شعار کنند که در انجام آن موفق نمی‌شوند. دعوت از ایشان برای سخنرانی در دانشگاه تبریز مقارن سالگرد اعدام عده‌ای از سران مبارز علیه رژیم بود. خضاب نکردن استاد مطهری باعث خوشحالی دانشجویان مذهبی شده بود، زیرا معلوم بود که ایشان به این

مناسبت و به نشانه عزادار بودن خضاب نکرده است.^۲

◆ صدای روحانیت؛ در کلاس‌های دانشگاه

از نمونه‌های چشمگیر تغییر کیفی نیروهای مخالف حکومت در دانشگاه، گرایش دانشجویان به گوش دادن «صدای روحانیت» است که از طرف طلاب طرفدار نهضت امام خمینی از عراق پخش می‌شد. یکی از دانشجویان چنین می‌گوید:

۱. گزارش فعالیت‌های انجمن علمی - مذهبی دانشگاه آذربادگان به مناسبت پانزدهمین سالگرد تأسیس (تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۲)، ص ۹۴.

۲. علی کردی، استاد شهید به روایت اسناد (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۲۲۵ (شهید مطهری در این ایام شدیداً تحت مراقبت و کنترل ساواک بود و مأموران ویژه‌ای وی را در این سفرها تحت نظر داشتند).

یک رادیو بود به نام رادیو صدای روحانیت مبارز ایران تقریباً ساعت یکونیم - دو پخش می‌شد که ساعت دو هم‌زمان با شروع کلاس‌ها بود. بچه‌ها واقعا تشنه مسائل مذهبی و اسلامی و سیاسی بودند. آن موقع هم رادیو ترانزیستوری کم بود. یادم است رادیو را وسط می‌گذاشتیم و بچه‌ها دورش جمع می‌شدند و اخبار گوش می‌دادند.^۱

طبقه بندی حفاظتی

برگه خبر	صفحه	از
۴-۱	تاریخ وقوع:	
۲- از:	ملاحظات حفاظتی	
۳- شماره:	گیرندگان (سید رسبا (اسرا))	۵۰۱/۱/۴۸، ۸۱۸، ۳۲۲
۴- تاریخ:	ریاست شهریاران کشور	۵/۹/۳۸
۵- پیوست	صفحه پیرو	
موضوع: خبررسیده گویا		

۱- در تظاهرات اخیر در انجمن دانشجویان دانشگاه تبریز که شدید بود ما صاحب کنندگان علاوه بر ذکر عبارت «مرد بهاد یهودی مرگ بر اسرائیل» می‌تواند آیت‌الله خمینی را می‌خواهیم خمینی باید برگردد.»

۳۲-۱-۴ ۸ ص

۵۲۹، ۲۱

از تاریخ: ۱۳۸۷/۹/۲۹

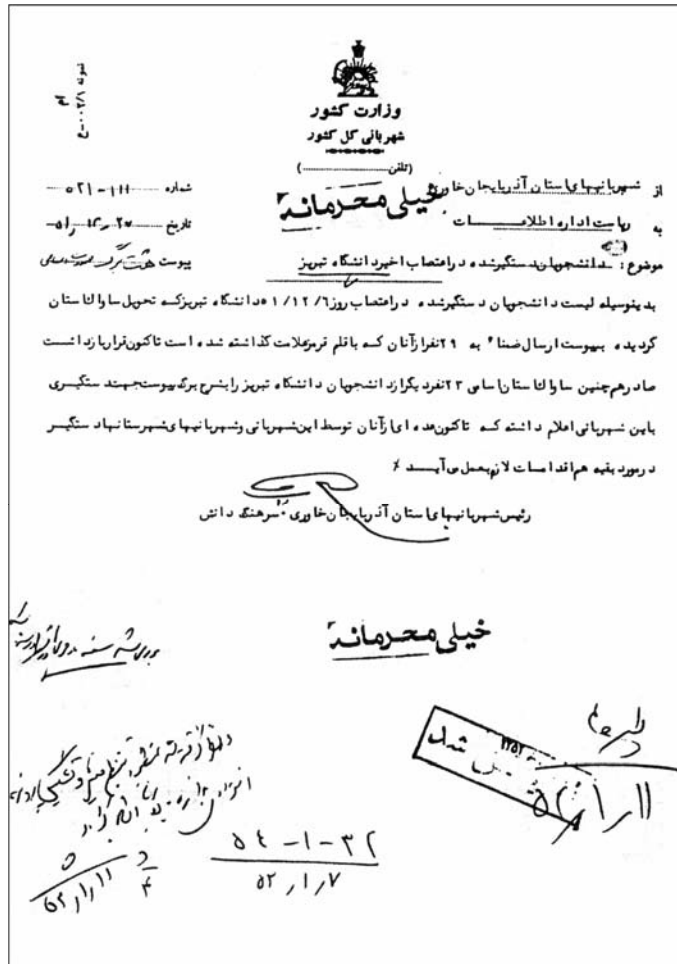
انجام خبر: **صحت و اعتبار خبر معلوم نیست**
نظر: **نفسه**
فرم ۰۸۱۸ - **ویژه اطلاعیه‌ها و اطلاعیه‌ها**

گسترش شعار «درود بر خمینی» و «مرگ بر اسرائیل» در دانشگاه تبریز - سال ۱۳۵۲

۱. نیک‌بخت، همان، ص ۵۴.

◆ برگزاری پرشکوه مراسم ۱۵ خرداد در دانشگاه تبریز

سالگرد پانزدهم خرداد مهم‌ترین مناسبت دانشجویان مذهبی دانشگاه تبریز برای تظاهرات و اعتصاب بود.^۱



ارسال اسامی دانشجویان مبارز تبریز به سازمان امنیت

۱. علی باقری، خاطرات ۱۵ خرداد تبریز (تهران: حوزه هنری دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴)، ص ۳۸.

قبل از فرا رسیدن پانزدهم خرداد، جنب و جوش عجیبی در بین دانشجویان مذهبی دیده می‌شد. میراسد مؤمنی از دانشجویان فعال در خاطرات خود، به تلاش عده‌ای از دانشجویان اشاره می‌کند که قرار می‌گذارند در کوه، به برنامه‌ریزی بپردازند. اما با حضور یکی از دانشجویان غیر مطمئن چپی در جمع آنها موفق به برنامه‌ریزی نمی‌شوند. حسین علایی در این مورد توضیح می‌دهد:

قرار گذاشتیم که برای روز پانزدهم خرداد، برنامه‌ریزی بکنیم و به همه اطلاع دادیم که از کجا و چگونه شروع کنیم. این اولین سالی بود که یک تظاهرات درست و حسابی به صورت دسته‌های وسیع راه افتاد. شعار این بود «درود بر خمینی، سلام بر خمینی»^۱

◆ شکستن عکس بزرگ شاه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز

سالگرد پانزدهم خرداد مهم‌ترین مناسبت دانشجویان مذهبی دانشگاه تبریز برای تظاهرات و اعتصاب بود.

عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تبریز در اعتراض به جشن سالروز انقلاب سفید شاه و مردم، تصمیم گرفتند تصویر بزرگ محمدرضا پهلوی و فرح را که در سالن ساختمان کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز نصب شده بود بشکنند. محمدباقر فرهادیان چگونگی این اقدام را چنین شرح

می‌دهد:

حدود ساعت ده صبح تصمیم گرفته شد. صبح آن روز عده‌ای از دانشجویان را مطلع کردند و هر یک سنگ و یا پاره آجری را برداشتیم آماده این کار شدیم. پس از پرتاب سنگ و آجر کاملاً شکست و پایین افتاد. بعد از چند لحظه محل را ترک کردیم ولی گارد

۱. آرشیو دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، مصاحبه با دکتر حسین علایی.

مطلع شد و دانشجویان را تعقیب کرد.^۱

◆ آخرین سفر شاه و فرح به تبریز و اوضاع امنیتی دانشگاه

محمدرضا پهلوی و فرح دیبا آخرین سفر خود را به تبریز در تاریخ دوم مهر ۵۶ انجام دادند. آنها این سفر خود را در اجرای سیاست‌های جدید رژیم و با توجه به اوضاع بحرانی و حرکت‌های مکرر دانشجویان دانشگاه‌های کشور و هم‌زمان با افتتاح سال تحصیلی جدید انجام می‌دادند. در این مراسم پیشنهاد شد که گارد دانشگاه از آنجا خارج شود. برای سفر شاه به تبریز تدابیر امنیتی بسیار شدیدی اتخاذ شده بود. در سطح شهر به هر چیزی مشکوک می‌شدند بازرسی می‌کردند.

رضا آیت‌اللهی از دانشجویان دانشگاه

تبریز به این تدابیر امنیتی اشاره می‌کند:

مقرر کرده بودند که هر گونه

عناصر ناراضی که ممکن بود در

طول سفر شاه مسئله ایجاد کنند در

سطح شهر نباشند. بالاخره سفر

انجام شد. خانه‌هایی که من و

دوستان جداگانه اجاره کرده بودیم



شهادت حاج آقا مصطفی، مریدان
امام را در تبریز - که در رأس آنها
آقای قاضی قرار داشت - به تحرک
واداشت.



در کنار خیابان پهلوی قرار داشت. در طول مدتی که شاه در تبریز بود، مأمورین زیادی در خیابان‌ها بودند. به در خانه‌های کنار خیابان مراجعه کردند و گفتند هیچ‌وقت پرده‌ها را کنار نزنید. بچه کوچک ما که نشسته بود زمین با خطکش می‌زد به پرده، چند دقیقه بعد پاسبان در را زد و گفت در اتاق بالا کیست؟ گفتیم: «خودمان هستیم» گفت: «بگویید

پرده را تکان ندهند.» خلاصه شهر را در این حد کنترل می‌کردند.^۱

◆ بازتاب شهادت حاج آقا مصطفی خمینی در دانشگاه تبریز

خبر بهت‌آور شهادت حاج آقا مصطفی خمینی، ایران را در اندوه فرو برد. در وضعیتی که تا چندی پیش بردن نام آیت‌الله خمینی جرم محسوب می‌شد، خبر شهادت فرزند ارشد ایشان

روند جریان‌ها را تغییر داد. مبارزان

مسلمان از فرصتی که با این فقدان یافته

بودند، مجلس بزرگداشت ارتحال ایشان

را در بسیاری از شهرهای ایران باشکوه

و عظمت خاص برگزار نمودند.

شهادت حاج آقا مصطفی، مریدان امام

را در تبریز - که در رأس آنها آقای

قاضی قرار داشت - به تحرک واداشت. از طرف دیگر دانشجویان مسلمان دانشگاه تبریز هم که

به امام خمینی عشق می‌ورزیدند، در حسرت برگزاری مراسم شکوهمند ترحیم فرزند رهبر

خود بودند. حسین علایی در مصاحبه با مرکز اسناد انقلاب اسلامی می‌گوید:

رفتیم خدمت آیت‌الله قاضی طباطبایی که نماینده امام بود و آقایان دیگر در آنجا بودند.

از آقای قاضی خواهش کردیم شما بیایید مجلس بگیرید برای حاج آقا مصطفی خمینی و

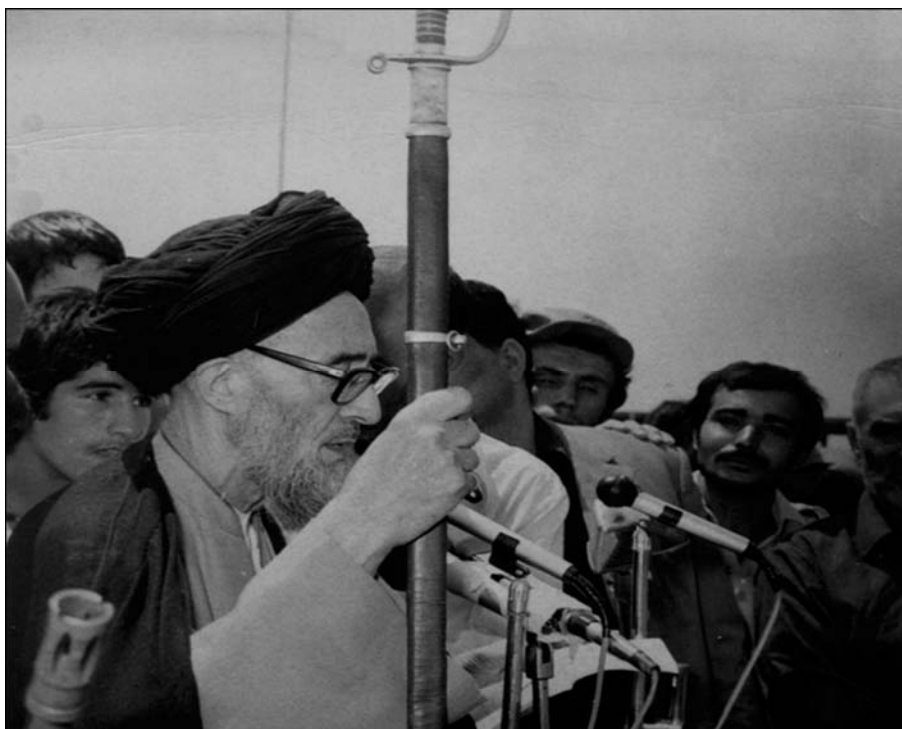
اطلاعیه بدهید. البته گروه‌های دیگر هم تقاضا کرده بودند و خود ایشان هم مصمم

بودند؛ ما از ایشان خواهش کردیم که شما مجلس بگیرید، ما هم اطلاعیه را توزیع

می‌کنیم و هم مجلس را برگزار می‌کنیم. یعنی بچه‌ها را از دانشگاه می‌آوریم و حتی

سخنران هم می‌آوریم. ایشان هم قبول کردند.

۱. همان، مصاحبه با رضا آیت‌اللهی.



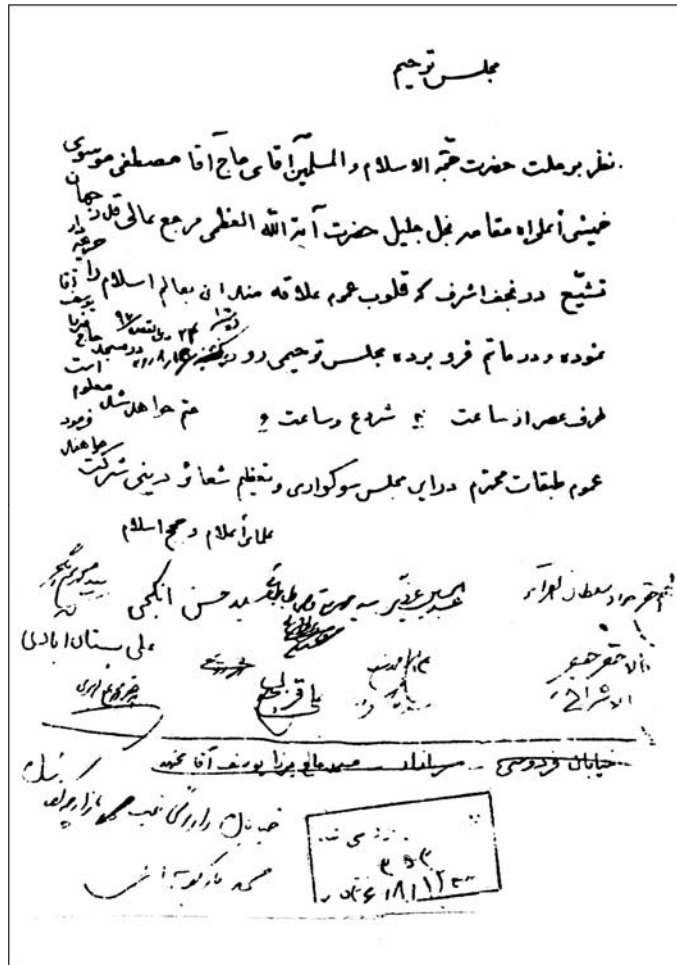
آیت‌الله قاضی طباطبایی برای سخنرانی در این مراسم از حجت‌الاسلام فلسفی دعوت کرد؛ وی به دلیل ممنوعیت منبر رفتن از آمدن خودداری کرد و به جای خود آقای سید احمد حسینی همدانی را به آقای قاضی معرفی نمود و از ایشان برای سخنرانی در تبریز دعوت به عمل آمد. سرانجام مجلس ختم در ساعت مقرر در مسجد آیت‌الله بادکوبه‌ای برگزار شد. آقای حسینی همدانی به منبر رفت و چندین مرتبه نام امام خمینی را بر زبان آورد.^۱

◆ دانشجویان دانشگاه تبریز؛ پیشتازان قیام ۲۹ بهمن

چهار روز بعد از حوادث قم و اعتراض به مقاله روزنامه اطلاعات، دانشجویان دانشگاه تبریز،

۱. حسین نجفی، قیام ۲۹ بهمن (تبریز: ستاد یادواره شهدای منطقه حکم‌آباد تبریز، ۱۳۸۲)، ص ۶۲.

در اعتراض به حوادث ۱۹ دی قم به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات با دخالت نیروهای پلیس به صحنه درگیری دانشجویان و پلیس و مجروح شدن افرادی از دو طرف منجر شد.^۱



نصب اعلامیه شهادت حاج آقا مصطفی خمینی (س) بر دیوارهای دانشگاه

دانشجویان به موازات انجام حرکت های اعتراض آمیز در داخل دانشگاه، حرکت هایی هم در

۱. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران (تهران: سروش، ۱۳۶۹)، ص ۵۸.

سطح شهر داشتند. در تاریخ ۲۵ دی، عده‌ای از دانشجویان با به دست گرفتن چوب‌هایی به صورت دسته‌های «شاخسی واخسی» [شاه حسین - وای حسین] در بازار تبریز به حرکت درآمدند.^۱

درجه نوبت	طبقه بندی، حفاظتی
نسخه شماره ۱ از ۳ نسخه	هرگز خیر
۱ - به ریاست اداد و احتلاصات	۶ - تاریخ وقوع، چهره
۲ - از هیئت نمایندگان استان آذربایجان خاوری	۷ - ملاحظات حفاظتی
۳ - شماره ۱۱۱-۵۲	۸ - محرمانه
۴ - تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۰۵ خیل محرمانه	۹ - تاریخ و نحوه ثبت
۵ - پوست	

موضوع: مظهر/پروژه:

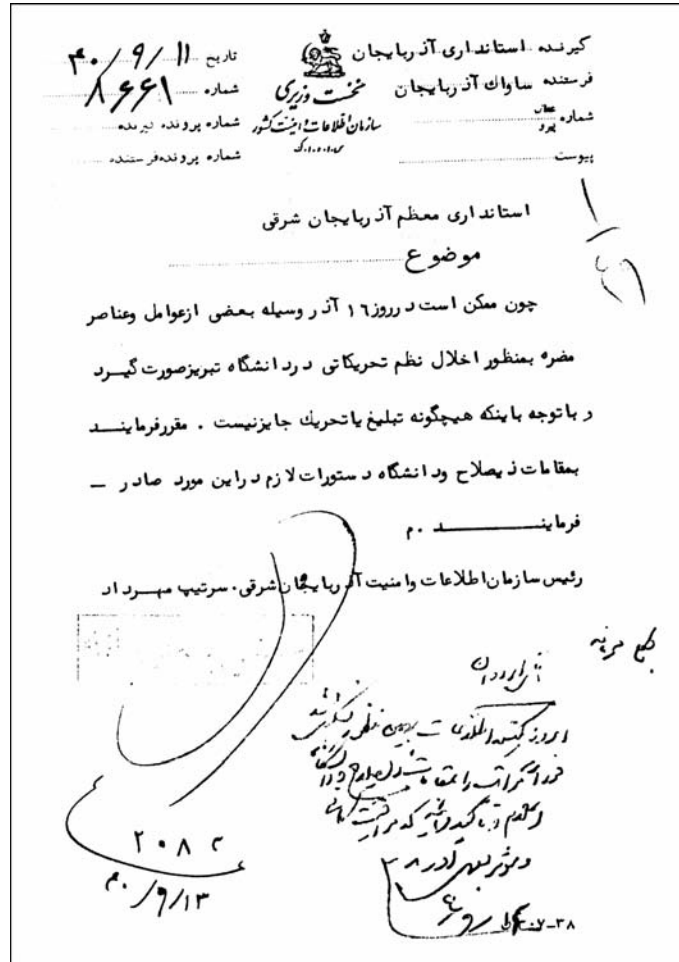
آگاهی رسیده حاکم است. دانشجویان دانشگاه تبریز تصمیم دارند ضمن بخش اعلامیه و تماس با روحانیون تبریز از آنها بخواهند چنانچه امتصاف کردند آنان را پشتیبانی نمایند %

ک. د. ک.
ل. م. م.
۵۴-۱-۲۲
۵۰/۱۲/۲۹
خیلی محرمانه
۳۳۱۱۲۹

ادزبای خیر، آتول قهرت رود
ل. م. م. ر. م. م. م.
اندیس شده
طبقه بندی، حفاظتی

درخواست دانشجویان از علمای تبریز

دانشجویان برای برنامه‌هایی که می‌خواستند در سطح شهر اجرا کنند، جلساتی با آیت‌الله قاضی داشتند. در داخل دانشگاه هم برنامه به این شکل بود که کلاس‌ها را تعطیل کنند و عده‌ای از دانشجویان داخل دانشگاه به تظاهرات بپردازند و گروهی دیگر به مردم شهر ملحق شوند و در مراسم ختم شرکت کنند.^۱



۱. علی شیرخانی، حماسه ۲۹ بهمن تبریز (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۹۸.

<p>کتابخانه اداره کل علوم فرهنگد ساریان آذربایجان شماره پرونده ۴۳/۸/۲۴ تاریخ ۴۳/۸/۲۴ شماره پرونده گزیده شماره پرونده سند</p> <p>تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور موضوع: محرران</p> <p>بد بنویسه روزی وقت متن تلگرافات آقای ملائی و خمینی و شهاب الدین نجفی که ورود آقای قاضی طباطبائی را به تبریز تبرئه گفته اند بصورت اعلامه ای چاپ و در بازار انتشار یافته است جهت استحضار به بیست تقدیم شد سلم است که تلگراف های واصله وسیله آقای قاضی در اختیار مایل مربوطه اش گردانده شده است م. رقیب سازمان اطلاعات و امنیت آذربایجان نشری . سردار</p> <p>۴۳/۸/۲۴ ۵۴۷</p>	<p>متن تلگرافات تبریک حضرات آیات اهل العظام، راجع تقلید اهالی آذربایجان</p> <p>مقدمه - تبریز شماره ۱۰۷۷ تاریخ ۴۳/۸/۱۲</p> <p>حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد علی قاضی دامت برکاته بامالی آذربایجان مقدم مبارک را تبریک و تهنیت گویمان . و ارتداد نعت وجود عالی را خواستارم</p> <p>المیلانی</p> <p>قر - تبریز شماره ۱۲۷ تاریخ ۴۳/۸/۱۱</p> <p>حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد علی قاضی دامت برکاته پیران تبریک ورود جنابعالی دوام برکن و موفقیت سرنگرا در املاک کلمه حق و از مقام باطل از خداوند تعالی خواستارم</p> <p>خمینی</p> <p>قر - تبریز شماره ۱۲۶ تاریخ ۴۳/۸/۱۴</p> <p>حضرت مستطاب آیتاه آقای حاج سید محمد علی قاضی دامت برکاته از مراجعت آن جناب و استقامت مسوئین کمال مسرت حاصل دوام توفیقنا را در ترویج اسلام مستثلت مینمائیم شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی</p>
--	---

تبریک ورود آیت الله قاضی طباطبائی به تبریز و بازگشت از تبعید

قیام شورانگیز مردم تبریز به رهبری آیت الله قاضی و هدایت دانشجویان مسلمان شروع شد. دیگ سنگی تبریز می جوشید و در اولین ساعات قیام، نیروهای پلیس و شهربانی با گسترده‌گی تصور نکردنی از کنترل اوضاع عاجز شدند. شعارهایی که مردم می دادند بسیار جالب بود: «یاشاسین خمینی (زنده باد خمینی)، صلوات، مرگ بر دیکتاتور، بیز بو شاهی ایسته میروخ والسلام» (این شاه را نمی خواهیم والسلام). با وجود قهرآمیز بودن قیام مردم، نظم خاصی بر حرکت توفنده آنها حاکم بود. آیت الله قاضی از دانشجویان مبارز خواسته بود که کنترل قیام را در دست داشته باشند و نگذارند به مدارس، بیمارستان‌ها، مهد کودک‌ها و اموال مردم آسیبی وارد شود. از این رو، دانشجویان در هدایت و سازماندهی این خیزش مردمی نقش حساسی ایفا کردند.^۱

◆ اردیبهشت خونین دانشگاه تبریز، نقطه عطف در پیروزی انقلاب

اندک‌اندک چهل شهدای یزد و جهرم نزدیک می‌شد. نوزدهم اردیبهشت چهلیم این شهدا بود. چهل‌هایی که در هر کدام حادثه‌ای و حماسه‌ای به دنبال هم آتش انقلاب را به سراسر کشور تسری می‌داد.

دکتر اصغر نیشابوری یکی از اساتید مذهبی دانشگاه تبریز در همین مورد توضیح می‌دهد: یادم است یازدهم اردیبهشت که مصادف با اول ماه مه بود، دانشجویان چپی تبریز داخل دانشگاه تظاهراتی برپا کردند. دانشجویان مسلمان یک هفته بعد که روز هجدهم اردیبهشت بود، تظاهرات کردند. اولین بار بود که شعار مرگ بر شاه با آن شکل در دانشگاه طنین می‌انداخت.^۱

آنچه شاهدان عینی از حادثه ۱۸ اردیبهشت تبریز گزارش کرده‌اند تأکید بر دو نکته است: نخست، حضور عده زیادی از دختران دانشجو با پوشش اسلامی یعنی چادر و مقنعه در صف‌های دانشجویان و دیگری، کثرت تعداد شرکت‌کنندگان.

دانشجویان برای برنامه‌هایی که می‌خواستند در سطح شهر اجرا کنند، جلساتی با آیت‌الله قاضی داشتند.

بعد از قیام بهمن در تبریز که دو تن از

شهدای آن دانشجو بودند و یک دانشجو که در ۱۳۵۷/۱/۲۳ در دانشگاه به شهادت رسید و نام او را نمی‌دانیم؛ سومین واقعه خونین دانشگاه، سه شهید داشت.^۲

۱. اصغر نیشابوری، بیانیه‌های دانشگاهیان تبریز در جریان انقلاب (تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۷۸)، ص ۱۵ به بعد.
۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده وقایع دوران انقلاب، ش ب ۹۶، ص ۴۴.

◆ نامه استادان دانشگاه تبریز به رئیس جمهور فرانسه

هفتم آبان دانشجویان دانشکده کشاورزی در دانشگاه تبریز اجتماع کردند و عده‌ای از استادان سخنرانی‌هایی در مورد همبستگی نیروهای مبارز ایراد کردند. در ضمن تلگرافی به رئیس جمهوری فرانسه در مورد پذیرایی از امام خمینی مخابره نمودند. در تاریخ دهم آبان از دانشگاهیان تبریز نامه‌ای به رئیس جمهوری فرانسه به شرح زیر در روزنامه کیهان چاپ شد:

جناب آقای ژیسکار دستن، رئیس جمهور محترم فرانسه، یگانه رهبر عالیقدر ملت ایران و شیعیان جهان اینک میهمان کشور و ملت شماست... ما دانشگاهیان دانشگاه تبریز مانند همه آحاد ملت ایران به اقدامات دولت و ملت فرانسه چشم دوخته‌ایم. امیدواریم رفتار شما با سمبل مبارزه و آزادی ملت ایران مایه مباهات امروز و فردای ملت فرانسه باشد.^۱

◆ اعتراض به تأخیر در بازگشت امام خمینی (س)

دولت شاهپور بختیار به منظور ممانعت از بازگشت امام

۱. روزنامه کیهان، (۱۰/آبان/۱۳۵۷): ص ۳.

روزنامه کیهان

صفحه ۳
پهارشنبه ۱۰ آبان ۱۳۵۷
شماره ۱۰۶۰۱-۱۳۹۸۰

نامه دانشگاهیان
تبریز به رئیس
جمهوری فرانسه و
سفیر انگلیس در
ایران

تبریز- خبرنگار کیهان-
دولت‌گرم از طرف دانشگاهیان
تبریز در اجتماع همبستگی
دانشگاهیان تبریز پس از تصویب
بر رئیس جمهوری فرانسه و سفیر
انگلیس در ایران مخابره شده
است.

متن تلگرام دانشگاهیان تبریز
به سفیر کبیر بریتانیا در ایران چنین
است:

سفیر کبیر محترم دولت انگلیس
در ایران، ملت ایران در طول تاریخ
صدمات فراوانی از دخالت‌های ناروای
دولت‌های استعمارگر و حکومت‌های
آنها در این کشور تحمل کرده است.
مایه تفر و خشم عمیق ما است که
هنوز وزیر امور خارجه حکومت
انگلیس با تأیید نارواکیها و مظالم
روزهای اخیر و با علم اینکه تانکهای
چفتن در برابر ملت ایران موضع
گرفته‌اند، به دخالت در امور کشور و
سرنوشت ملت ایران ادامه میدهد. ما
خواستار کوتاه شدن دست اجانب از
کلوی ملت ستمدیده ایران هستیم و
همراه با همه هممیهنان خود بتلاش
و کوشش مجدانه خویش در این راه
ادامه خواهیم داد.

نامه به رئیس جمهوری

جناب آقای ژیسکار دستن
رئیس جمهور محترم فرانسه

یگانه رهبر عالیقدر ملت ایران و
شیمان جهان اینک میهمان کشور و
ملت شماست، دولتی که همیشه در
طول تاریخ بسدفاع از آزادی و
آرمانهای انسانی افتخار کرده است.
ما امضاکنندگان زیر دانشگاهیان
دانشگاه تبریز مانند همه آحاد ملت
ایران به اقدامات دولت و ملت فرانسه
چشم دوخته‌ایم. امیدواریم رفتار شما
با سمبل مبارزه و آزادی ملت ایران
مایه مباهات امروز و فردای ملت
فرانسه است.

دانشگاهیان آذربایجان

بزرگداشت سالروز شهادت دانشجویان مبارز (آذر ۱۳۳۲)

آنچه شاهدان عینی از حادثه ۱۸ اردیبهشت تبریز گزارش کرده‌اند تأکید بر دو نکته است: نخست، حضور عده زیادی از دختران دانشجو با پوشش اسلامی یعنی چادر و مقنعه در صف‌های دانشجویان و دیگری، کثرت تعداد شرکت‌کنندگان.

خمینی به ایران، فرودگاه‌ها را به روی پرواز هواپیماها بست. در اعتراض به این اقدام، عده کثیری از روحانیان سرشناس ایران در مسجد دانشگاه تهران متحصن شدند. دانشگاهیان و دانشجویان دانشگاه تبریز هم به همین انگیزه در ۹ بهمن در محوطه دانشگاه متحصن شدند و روز بعد از ساعت ۱۰ صبح به همراه هزاران نفر از مردم در داخل دانشگاه به تظاهرات پرداختند.

هم‌زمان با این تحصن دو تلگراف یکی خطاب به جمع متحصنین و دیگری خطاب به آیت‌الله طالقانی از طرف دانشگاهیان تبریز مخابره شد.^۱

◆ جشن پیروزی انقلاب اسلامی ایران در دانشگاه تبریز

آخرین بیانیه‌ای که از طرف دانشگاهیان تبریز صادر شد روز ۲۳ بهمن تهیه و توزیع گردید. در این بیانیه دانشگاهیان تبریز پیروزی نهضت اسلامی را تبریک گفتند. این پیروزی اولین ثمره خون‌های گرانبهایی است که برادران و خواهران ما با نهایت شرافت و سربلندی در راه ایمان و اعتقاد و بهروزی و بهفروزی ملت مسلمان ایران فدا کرده‌اند و همه ما وظیفه داریم که نهال پرشکوه آزادی را پاس بداریم و آن را به درخت تنومندی مبدل کنیم. در پایان هم خود را موظف می‌دانیم که مانند همه آحاد ملت از دستورات و رهنمودهای رهبر

۱. نیشابوری، همان، ص ۱۱۱.

عالیقدر انقلاب ایران با منتهای صمیمیت و صداقت اطاعت کنیم.^۱

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۸)

آزمایش‌های خدایی و روسیاهی‌های نازدودنی

دکتر سید حمید روحانی^۱

آزمون و آزمایش، کلیدی‌ترین راه و روش و کارآمدترین شیوه و شگرد برای شناخت سره و ناسره، وارسته و وابسته و خودی و بیگانه است. با آزمون می‌توان انسان‌های از خودرسته را از خودپرستان افسارگسسته، آزاداندیشان راستین را از مدعیان دروغین، دیده‌بانان همیشه بیدار را از خواب‌زدگان و لنگار و پاکبختگان هوشیار را از خودبختگان زشت‌کردار به درستی بازشناخت.

آزمودن انسان‌ها قانونی است گریزناپذیر، و سنتی است جاویدان برای عینیت بخشیدن به سرشت‌ها، نیت‌ها، ویژگی‌ها و انگیزه‌های آنان که در صحنه‌های گوناگون با چهره‌های دینی،

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

مردمی، عدالتخواهی، آزاداندیشی و... خودنمایی می‌کنند. انسان‌ها از بزرگ و کوچک، خرد و کلان، پیر و جوان در کوران حوادث و بوته پالایش مورد آزمایش قرار می‌گیرند «تا سیه‌روی شود هر که در آن غش باشد».

انسان‌ها تا روزی که در بوته آزمایش حقیقی قرار نگرفته‌اند، خود را پارسایان پاکدامن و برجسته‌ای می‌نمایانند که از قدرت و شهرت دست شسته، از نام و نوا دوری گزیده، در راه خدا و خلق به‌پا خاسته و جز یاری دین خدا و خدمت به توده‌ها اندیشه و انگیزه‌ای نداشته‌اند و ندارند و چنین می‌نمایانند که هرگز بر آن نیستند کار و تلاش خالصانه و بی‌آلایش خویش را به نمایش بگذارند و به خودنمایی پردازند و اگر مقام و مسئولیتی می‌پذیرند برای خدمت به ملت

در پی پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم که آزمایش خداوندی و زیر و رو کردن در «دیگ بزرگ طبیعت» و به غلیان درآوردن گروه‌ها، اشخاص و افراد، به شکل زنده و برجسته‌ای نمایان گردید و صحنه‌های دیدنی، پندآمیز و عبرت‌انگیز از آزمایش‌های خدایی در پهنه سیاسی کشور به نمایش درآمد.

و کشور است و عشق به مردم، آنان را بر آن داشته است که بر خلاف کشش درونی به پذیرش مقام و منصب تن در دهند و مسئولیت‌هایی! بر دوش بگیرند و گرنه هیچ‌گاه نمی‌خواستند - و نمی‌خواهند - در جامعه مطرح باشند و سری در میان سرها داشته باشند. در چنین جو آشفته، بازشناسی راست‌قامتانی که شیفته خدمت‌اند از ورشکسته‌هایی که تشنه قدرت و شهرت‌اند، بسی دشوار و مایه سردرگمی بسیار می‌گردد و اگر آزمون خدایی در کار نباشد، چه بسا نابکارانی بتوانند سرشت زشت خویش را پوشیده دارند و با ماسک اسلام‌پناهی، عدالتخواهی و مردم‌گرایی بر موج سوار شوند و جایگاه شایستگان را به اریکه قدرت‌پرستان بدل کنند و توده‌ها را به بیراهه بکشانند. اینجاست که ژرفایی کاربرد آزمون و

آزمایش خدایی به درستی نمایان می‌شود و نقش آن در بازداشتن مردم از دنباله‌روی‌های نسنجیده و نابجا به درستی آشکار می‌گردد. قرآن اعلام می‌دارد:

آیا مردم پنداشتند همین که گویند ایمان آوردیم [به حال خود] رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ ما پیشینیان آنان را آزمایش کردیم [و اینها را نیز آزمایش می‌کنیم] تا برای خداوند آشکار شود [تحقق عینی یابد] که چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ‌گویند.^۱



گروهک «نهضت آزادی» در آن روزگاری که بوی قدرت را در کنار امام احساس کرد، بی‌درنگ خود را به امام نزدیک کرد و کوشید که به عنوان سخنگو، نماینده و «سکرتر» امام آبرو و اعتباری برای خود کسب کند.



تا بندگان را در روز رستاخیز بر خدای خویش منت و چشمداشتی نباشد و کسی در آن بازپرسی نیازموده گام نگذارد و در مرحله دوم شناساندن وارسنگان و پاکبختگان و ممتاز ساختن آنان از خودپرستان و خودبختگان است، تا مردم به گمراهی دچار نشوند و آن عناصر ناشایسته و نان به نرخ روز خور را «رهبر» و پیشوا نپندارند و سر در راه آنان نگذارند و به بیراهه نروند.

مولای پرهیزکاران و پیشوای آزادگان حضرت امام علی (علیه‌صلوات‌الله) چنین هشدار

بی‌تردید برای خداوند، که دانا به راز و رمز درونی و برونی انسان‌ها می‌باشد، سرشت همگان آشکار است و او برای آگاهی از اینکه «چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ‌گویند» به آزمون و آزمایش نیازی ندارد، لیکن نکته نهفته در این آزمون‌ها، در گام نخست به نمایش گذاشتن سرشت انسان‌ها برای خودشان است تا حجت بر همه تمام شود، تا بندگان را در روز رستاخیز بر خدای

می‌دهند:

سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به شدت مورد آزمایش قرار می‌گیرد و غربال می‌شوید و همانند محتویات یک دیگ جوشان زیر و رو خواهید شد، به گونه‌ای که بالایی‌های شما پایین و پایینی‌های شما بالا قرار خواهند گرفت.^۱

اگر هوشیاری ملت و آگاهی و استواری مقام معظم رهبری راه را بر سازشکاران و تسلیم‌طلبان نبسته بود، امریکا به آرزوی دیرینه خود می‌رسید و آرمان‌های انقلاب اسلامی را یکی پس از دیگری از عرصه سیاسی کشور کنار می‌زد

امام نیز از نجف اشرف در خرداد سال ۱۳۴۶ در نامه‌ای به ایران با اشاره به این کلام حضرت امام علی (ع) همراه با نوید پیروزی چنین هشدار داده است:
... من به شما اطمینان فیروزی می‌دهم، اطمینان غلبه حق بر باطل می‌دهم با احساسات یک ملت نمی‌توان مبارزه کرد، لکن مهم امتحان باریتعالی است و الله لتغربلن غربله. ماها را در این دیگ

بزرگ طبیعت که باطنش جهنم است ریخته و زیر و بالا می‌کنند و به غلیان می‌آورند تا جهنمی‌ها ممتاز شوند. خدای نخواستہ از جهنمی‌ها نشوید. سازش با ظالمی جهنمی، بزرگ‌ترین و بارزترین آثار جهنمی است. شماها از آنها نباشید...^۲

در پی پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم که آزمایش خداوندی و زیر و رو کردن در «دیگ بزرگ طبیعت» و به غلیان درآوردن گروه‌ها، اشخاص و افراد، به شکل زنده و برجسته‌ای نمایان گردید و صحنه‌های دیدنی، پندآمیز و عبرت‌انگیز از آزمایش‌های خدایی در پهنه سیاسی کشور به نمایش درآمد و آن گروه‌ها و عناصری که دچار ناخالصی‌ها و پلیدی‌ها بودند، یکی پس از

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی (س)، دفتر دوم (تهران: عروج، ۱۳۸۱، چ ۵)، ص ۴۹۰.

دیگری به شیوه‌هایی سرشت خویش را نمایان ساختند و چهره اصلی خود را نشان دادند و روسیاهی‌های ابدی و نازدودنی برای خود به بار آوردند.

گروهک منافقین که خود را سازمانی ضد امریکا و ضد امپریالیسم می‌نمایاند و ادعا داشت که «با امریکا مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر دارد!» و بارها طی نامه‌های سرگشاده به «پدر خمینی»!! همه نیروهای سازمان را برای مبارزه با «امپریالیسم امریکا» در اختیار آن «پدر»! قرار می‌داد، آن‌گاه که از این طرف‌ها، طرفی برنیست و نتوانست به مقام و منصب دست یابد، دیدیم چگونه سر بر آستان امریکا سایید و به دریوزگی برای امریکا پرداخت و به انقلاب اسلامی و «خلق ایران» پشت کرد، در خدمت «امپریالیسم امریکا» قرار گرفت،

برای سازمان‌های سیا و موساد جاسوسی پیشه کرد، در کنار دیکتاتور خون‌آشام بغداد ایستاد و در صف بعثی‌های جنایت‌پیشه، برای تجزیه ایران و جدا کردن خوزستان از مام میهن با ملت ایران جنگید و خون سربازان ایران را ریخت. این گروهک که از «خلق‌ها» دم می‌زد و برای خلق‌ها اشک تمساح می‌ریخت، دیدیم چگونه خلق ستمدیده و به‌پا خاسته عراق را با تانک‌های ارتش صدام به خاک و خون کشید و خون خلق بی‌گناه عراق را ریخت.

گروهک «نهضت آزادی» در آن روزگاری که بوی قدرت را در کنار امام احساس کرد، بی‌درنگ خود را به امام نزدیک کرد و کوشید که به عنوان سخنگو، نماینده و «سکرتر» امام آبرو و اعتباری برای خود کسب کند و برخلاف باور دیرینه خود: «اسلام منهای روحانیت»، از

شیخ علی تهرانی که روزگاری خود را شاگرد مخلص امام می‌پنداشت و به اصطلاح درس اخلاق می‌گفت و پیشینه زندان و تبعید نیز داشت، از نیاز نفسانی و شهوت شهرت و مقام به گونه‌ای او را ناتوان ساخت که همه ارزش‌های اسلامی، انسانی و وجدانی را زیر پا نهاد، به آغوش صدام پناه برد و زشت‌ترین ناسزاهای و دروغ‌ها را بر ضد امام بر زبان آورد.

ولایت و امامت دم زد و در اطلاعیه خود به آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» تمسک کرد.^۱ رهبر این گروه آقای مهندس بازرگان در سخنرانی خود امام را حسین زمان خواند و از بختیار خواست همانند حر بن ریاحی در برابر حسین زمان سر تسلیم فرود آورد و «بختیار لر، بختیار حر شود»^۲ لیکن آن روز که این گروهک دریافت با این ترندها نمی‌تواند بر موج انقلاب سوار شود و انقلاب را به آن سو که خود می‌خواهد و سیاست این گروه اقتضا می‌کند بکشاند و به گفته امام زیر پای امریکا قربانی کند، به همه گفته‌ها، نوشته‌ها، ادعاها و شعارهای خود پشت

کسانی را نیز دیدیم و می‌بینیم که روز و روزگاری خود را یار و مرید امام می‌نمایاندند و در نهضت و انقلاب نیز نقش بسزایی داشتند، لیکن آن گاه که دریافتند ملت ایران نسبت به آنان بی‌اعتنا شده است و دیگر در میان مردم از جایگاه برجسته‌ای برخوردار نیستند، به جای اینکه به خود آیند، عملکردهای ناپسند خویش را اصلاح کنند و به راه مردم بازگردند، به خودنمایی دست زدند.

پا زد و با پخش شبنامه‌ها و روزنامه‌ها بر ضد امام و ملت ایران و انقلاب اسلامی آب به آسیاب دشمن ریخت و به امریکا چراغ سبز نشان داد.

ابوالحسن بنی‌صدر که روزگاری به خود می‌بالید که نشریه او (خبرنامه) به «خمینی‌نامه» معروف است و پیام‌ها و اعلامیه‌ها و نامه‌های امام زینت‌بخش صفحه‌های این نشریه است و در کتاب‌ها و نوشته‌های خود، سازمان منافقین را به اتهام زورمداری مورد نکوهش قرار

۱. روزنامه کیهان، (۱۸ بهمن ۱۳۵۷): ص ۳.

۲. همان، (۲۱ بهمن ۱۳۵۷): ص ۳.

می‌داد و بر ضد آنان «زور علیه عقیده» را منتشر ساخته بود، آن‌گاه که آرمان‌های انقلاب اسلامی را با آز و آرزوی نفسانی خویش و با بند و بست‌های سیاسی خود با سازمان سیا^۱ ناهمگون دید و در راه اجرای سیاست امریکا در ایران تحت فشار قرار گرفت، برای حفظ قدرت به هر قیمت، دیدیم چگونه به امام و ملت پشت کرد، آرمان‌های انقلاب اسلامی را زیر پا گذاشت و با سرکرده‌های سازمان منافقین همدست شد و به زور بر ضد عقیده روی آورد و تنها در یک حرکت تروریستی منافقین بیش از ۷۲ تن از بهترین عزیزان ملت ایران به خاک و خون کشیده شدند و او نه تنها این جنایت ننگین را نکوهش نکرد، بلکه پس از فرار از ایران در فرودگاه پاریس رسماً اعلام کرد: «این‌گونه عملیات تا زمان بازگشت ما به ایران باید ادامه یابد.»!!



برخی نیز برای به دست آوردن دل گروهک‌ها و راه یافتن به مجلس، هشدار امام درباره گروهک «نهضت آزادی» را نادیده گرفتند و امام و آرمان‌های او را به «ثمن بخش» (۶۰هزار رأی) فروختند و ناتوانی‌های روحی و درونی خویش را آشکار ساختند.



صادق قطب‌زاده که روزی وانمود می‌کرد، یک لبخند رضایت‌بخش امام را به هر پست و مقام و شهرت و قدرت ترجیح می‌دهد! و در راه آرمان‌های اسلام و انقلاب اسلامی سر از پا نمی‌شناسد! آن‌گاه که دریافت در نظام جمهوری اسلامی مقام و منصبی عاید او نخواهد شد و چهره اصلی او برای مقامات ایرانی رو شده است و دیگر حنای او رنگی ندارد، دیدیم چگونه نقشه کودتا بر ضد نظام جمهوری اسلامی و از میان بردن

امام و انقلاب را در دست اقدام قرار داد و به خیانت دست زد.

۱. درباره ارتباط ابوالحسن بنی‌صدر با سازمان سیا نک: اسناد لانه جاسوسی، ج ۹.

شیخ علی تهرانی که روزگاری خود را شاگرد مخلص امام می‌پنداشت و به اصطلاح درس اخلاق می‌گفت و پیشینه زندان و تبعید نیز داشت، آز و نیاز نفسانی و شهوت شهرت و مقام به گونه‌ای او را ناتوان ساخت که همه ارزش‌های اسلامی، انسانی و وجدانی را زیر پا نهاد، به آغوش صدام پناه برد و زشت‌ترین ناسزاهای و دروغ‌ها را بر ضد امام بر زبان آورد.

سید کاظم شریعتمداری که بر وجهه مرجعیت تکیه زده بود، دیدیم در راه حفظ قدرت به چه رسوایی‌هایی روی آورد و دین خود را در راه چه آزمندی‌های بی‌ارزشی سودا کرد.^۱

امروز برخی عناصر ورشکسته و از همه‌جا مانده با خاطره‌نویسی و لاف زدن‌ها و بزرگ‌نمایی‌ها، می‌کوشند از خود اسطوره بسازند و این روزها بسیاری از خاطره‌نویسی‌ها و خاطره‌گویی‌ها، کارنامه سیاهی است که سرشت زشت خودپرستان را آشکار می‌سازد و عناصری را که دچار بیماری منیت و کیش شخصیت هستند به نسل امروز و نسل‌های آینده می‌شناساند و هیچ ارزش تاریخی ندارد.

دیگر کسانی را نیز دیدیم و می‌بینیم که روز و روزگاری خود را یار و مرید امام می‌نمایاندند و در نهضت و انقلاب نیز نقش بسزایی داشتند، لیکن آن‌گاه که دریافتند ملت ایران نسبت به آنان بی‌اعتنا شده است و دیگر در میان مردم از جایگاه برجسته‌ای برخوردار نیستند، به جای اینکه به خود آیند، عملکردهای ناپسند خویش را اصلاح کنند و به راه مردم بازگردند، به خودنمایی دست زدند، سراسیمه و سرگشته به تکاپو افتادند که با مظلوم‌نمایی و پشت هم اندازی و نگارش خاطرات اغراق‌آمیز، نقش خود را بزرگ و برجسته بنمایانند، برای گرفتن رأی

۱. درباره نامبرده نک: سید حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ (قم: دفتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱).

از مردم سناریوی مسخره‌آمیز به راه انداختند، خود را با شهید بهشتی مقایسه کردند، در خاطرات خود نارواها گفتند، دروغ‌ها بافتند گزافه‌گویی کردند تا به نسل امروز و نسل‌های فردا بیاوراند که آنان ستون استوار انقلاب‌اند! رمز استقلال کشورند! امام مجری دید حکیمانه آنها بوده است!! اگر آنها نبودند که به امام خط بدهند، حتما انقلاب به پیروزی نمی‌رسید! و تداوم نمی‌یافت! اگر آنها امام را به خطر آقای بنی‌صدر آگاه نمی‌ساختند، انقلاب از دست می‌رفت! و ایران سقوط می‌کرد!... برخی نیز برای به دست آوردن دل گروهک‌ها و راه یافتن به مجلس، هشدار امام درباره گروهک «نهضت آزادی» را نادیده گرفتند و امام و آرمان‌های او را به «ثمن بخر» (۶۰هزار رأی) فروختند و ناتوانی‌های روحی و درونی خویش را آشکار ساختند.

امروز برخی عناصر ورشکسته و از همه‌جا مانده با خاطره‌نویسی و لاف زدن‌ها و

بزرگ‌نمایی‌ها، می‌کوشند از خود اسطوره بسازند و این روزها بسیاری از خاطره‌نویسی‌ها و خاطره‌گویی‌ها، کارنامه سیاهی است که سرشت زشت خودپرستان را آشکار می‌سازد و عناصری را که دچار بیماری منیت و کیش شخصیت هستند به نسل امروز و نسل‌های آینده می‌شناساند و هیچ ارزش تاریخی ندارد و آکنده از دروغ و تحریف است.

شماری نیز در برابر توپ و تشر توخالی شیطان بزرگ خود را باختند، توان از کف دادند و به رغم هشدار امام مبنی بر اینکه «سازش با ظالمی جهنمی،

بگذریم از میراث‌خواران انقلاب که نه پیشینه‌ای در نهضت و مبارزه داشتند و نه در راه اسلام و انقلاب حتی یک سیلی خوردند و نه از الفبای سیاست و حکومت آگاهی داشتند که تلاش کردند با شعار تشنج‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها آرمان‌های امام و ملت را به مسلخ بکشانند، خودباوری و کرامت انسانی و هویت اسلامی را از نسل امروز بگیرند.

بزرگ‌ترین و بارزترین آثار جهانی است»، گفتگو با امریکا و «تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای» را زمزمه کردند، که اگر هوشیاری ملت و آگاهی و استواری مقام معظم رهبری راه را بر سازشکاران و تسلیم‌طلبان نبسته بود، امریکا به آرزوی دیرینه خود می‌رسید و آرمان‌های انقلاب اسلامی را یکی پس از دیگری از عرصه سیاسی کشور کنار می‌زد و زمینه را برای نفوذ در ایران و سلب استقلال کشور هموار می‌ساخت.

بگذریم از میراث‌خواران انقلاب که نه پیشینه‌ای در نهضت و مبارزه داشتند و نه در راه اسلام و انقلاب حتی یک سیلی خوردند و نه از الفبای سیاست و حکومت آگاهی داشتند که تلاش کردند با شعار تشنج‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها آرمان‌های امام و ملت را به مسلخ بکشاند، خودباوری و کرامت انسانی و هویت اسلامی را از نسل امروز بگیرند و شعار مرگ بر امریکا را زشت و ناپسند بنمایانند و روحیه سازشکاری، تسلیم‌طلبی و بند و بست با دشمنان سوگندخورده اسلام و انقلاب را زیر پوشش «اصلاح‌طلبی» در مردم ایران زنده کنند، برخی از آنها در ننگین‌نامه خود (از روزنامه‌های زنجیره‌ای) از کنار آمدن با رژیم صهیونیستی و به رسمیت شناختن آن دم زدند و با کمال بی‌شرمی حتی در دادگاه نیز از این موضع رذیلانه و نلت‌بار خود دفاع کردند و با عنوان «شوکران اصلاحات» تلاش کردند خط و راه امام را پایان‌یافته بنمایانند و خط سازش، کرنش و تسلیم در برابر شیطان بزرگ را تنها راه‌هایی ایران از مشکلات اقتصادی و اجتماعی وانمود کنند که «عرض خود بردند و زحمت ما داشتند». چنان‌که می‌بینیم در آزمایش‌های خدایی و به گفته امام «در این دیگ طبیعت» برخی از کسانی که انقلابی، خلقی، خط امامی، ضد امریکایی، سردمدار پارسایی و آراستگی و... شناخته می‌شدند، چگونه زیر و رو شدند، رنگ باختند، سرشت خودپرستی، خوی قدرت‌طلبی و خصلت‌های شیطانی خویش را آشکار ساختند و در این آزمون مردود شدند. البته آزمایش مدعیان هوادار امام و انقلاب در همین حد و مرز پایان نیافته و هر روز گروه‌ها، جمعیت‌ها، افراد و اشخاصی در بوته آزمایش گوناگون قرار می‌گیرند، تا پیروان راستین راه امام از مدعیان دروغین به درستی امتیاز یابند و خودپرستانی که کبر و نخوت، و شهوت مقام و قدرت آنان را از خود

بی‌خود ساخته است، نتوانند با عنوان «یاران امام» مردم را فریب دهند و انقلاب اسلامی را دستخوش آز و نیاز نفسانی و شیطانی خویش سازند.

♦ آقای منتظری و آزمایش خداوندی

در این میان، از همه اسفناک‌تر و دردآورتر سرنوشت آقای شیخ حسینعلی منتظری است که در برابر امتحان الهی با رسوایی و روسیاهی نمره رد گرفت و از کلاس آزمایش خدایی شرمنده و درمانده رانده شد.

آقای منتظری آن‌گاه که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، رشته شکیبایی و بردباری را به گونه‌ای از دست داد که به انقلاب پشت کرد و در صف دگراندیشان و اپوزیسیون ایستاد و هم‌صدا با رادیوهای بیگانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی به سمپاشی و جوسازی دست زد.

در آزمایش خدایی و به گفته امام «در این دیگ طبیعت» برخی از کسانی که انقلابی، خلقی، خط امامی، ضد امریکایی، سردمدار پارسایی و آراستگی و... شناخته می‌شدند، چگونه زیر و رو شدند، رنگ باختند، سرشت خودپرستی، خوی قدرت‌طلبی و خصلت‌های شیطانی خویش را آشکار ساختند و در این آزمون مردود شدند.

کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری اگر به راستی از زبان او بیرون آمده باشد و یا اگر دیگران آن را گفته و نوشته‌اند، مورد تأیید او قرار داشته باشد، باید گفت که آقای منتظری رسماً رویاروی نظام جمهوری اسلامی ایستاده و در توطئه براندازی با دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی هم‌صدا شده و دانسته یا ندانسته به رویارویی با انقلاب برخاسته است. با

نگاهی به برخی از آنچه در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است می‌بینیم دروغ‌هایی در راه براندازی نظام اسلامی و به زیر سؤال بردن انقلاب مطرح گردیده است که شرم‌آور است و اکنون به عنوان نمونه برخی از آن را بازگو می‌کنیم:

... آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه است دائم می‌گوید هیچ‌جا در دنیا مثل کشور ما آزادی نیست، محاکمات علنی است و افراد وکیل می‌گیرند و هیئت منصفه هست؟ خوب ما که می‌بینیم افراد را سری محاکمه می‌کنند، بعد هم به هر چه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند، آقایان چرا حرف‌هایی می‌زنند که خودشان می‌دانند دروغ است...^۱

البته این ادعای دروغ را که «افراد را سری محاکمه می‌کنند، بعد هم هر چه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند»، رادیوهای صدای امریکا، سلطنت‌طلبان و رژیم صهیونیستی و... بارها پخش کرده و روی آن مانور داده‌اند، لکن از یک روحانی که خود را مجتهد و متشرع می‌داند انتظار می‌رفت که دست کم یک مورد از محاکمات سری را نام می‌برد و

در این میان، از همه اسفناک‌تر و دردآورتر سرنوشت آقای شیخ حسینعلی منتظری است که در برابر امتحان الهی با رسوایی و روسیاهی نمره رد گرفت و از کلاس آزمایش خدایی شرمنده و درمانده رانده شد.

اعلام می‌کرد که فلانی را به طور سری محاکمه کردند و «بعد هم به هر چه می‌خواستند محکوم کردند» تا به عنوان یک «آخوند دروغگو» معروف نشود. از آقای منتظری با آن لاف و گزاف روا نبود که دروغ‌پردازی‌های زشت بوق‌های ضد ایرانی دشمنان این ملت و کشور را تکرار کند و بدون نشان دادن سند و مدرکی بگذارد و بگذرد.

آقای منتظری در دفاع از مهدی قاتل می‌گوید (یا از زبان او می‌گویند):

... حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بوده ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد. نظیر این قول همکاری‌هایی که آقایان می‌گویند به ساواک داده من می‌دانم بسیاری از این شخصیت‌هایی که الان سر کار هستند و مطرح‌اند در دوران زندان و زیر بازجویی داشته‌اند، این اعلان وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از

آقای منتظری آن‌گاه که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، رشته شکیبایی و بردباری را به گونه‌ای از دست داد که به انقلاب پشت کرد و در صف دگراندیشان و اپوزیسیون ایستاد و هم‌صدا با رادیوهای بیگانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی به سمپاشی و جوسازی دست زد.

فلان کس از چیزهایی بود که خیلی افراد داشته‌اند و من الان نمی‌خواهم اسم بیاورم و پرده‌ری کنم!! او هم لابد مثل دیگران به خیال خودش می‌خواست کلاه سر ساواکی‌ها بگذارد و به اسم همکاری با آنها کارهایش را پیش ببرد...!!^۱

آن روز که اسناد همکاری مسعود رجوی با ساواک برملا شد، سازمان منافقین ترفندی را که برای رهایی نامبرده از بی‌آبرویی و رسوایی به کار گرفت این بود که این‌گونه قول و قرار با ساواک را بسیاری از زندانی‌ها داشته‌اند و این روش به عنوان یک تاکتیک در میان زندانیان در آن شرایط خفقان‌بار متداول بوده است! و اکنون می‌بینیم که این دروغ از زبان آقای منتظری تکرار شده و «بسیاری از شخصیت‌ها» با این دروغ مورد اتهام قرار گرفته‌اند! از آنچه در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است - که در بالا آمد - به دست می‌آید که

۱. همان، ص ۶۰۵.

نامبرده اصولاً نه از نوع همکاری مهدی قاتل با ساواک آگاهی داشته و نه از قول و قراری که با ساواک بسته اطلاعی به دست آورده است. از این رو، در آغاز می‌گوید: «بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد!» در گام بعدی می‌گوید: «نظیر این قول همکاری... من می‌دانم بسیاری از این شخصیت‌ها... داشته‌اند!! بدون اینکه بررسی کند که آیا مهدی قاتل تنها قول همکاری داده یا همکاری هم کرده است؟! و بدون اینکه برای این اتهام سنگین و ننگین خود یک نمونه بیاورد و بنمایاند که کدامین شخصیت امروز ایران قول همکاری به ساواک داده است؟! و آن‌گاه برای تیرئه نامبرده موضوع را به «وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از» امام پیوند می‌دهد و روی حقدی که از امام دارد با عنوان «فلان‌کس» آن را مطرح می‌کند. در صورتی که جریان «وفاداری به اعلیحضرت» و قول همکاری به ساواک دو جریان جدای از هم بوده است و اگر کسی از روی تاکتیک و یا به هر علتی «به اعلیحضرت» اعلام وفاداری کرد، قول همکاری به ساواک نمی‌باشد. بگذریم از اینکه این نگارنده که عمری را به مطالعه اسناد ساواک و شهربانی و دیگر اسناد دوران ستمشاهی سپری کرده، حتی برای یک مورد ندیده است که یک مقام برجسته روحانی و حتی مذهبی در زندان نسبت به «اعلیحضرت» اعلام وفاداری کرده و نسبت به امام بی‌زاری جسته باشد.

این ادعا نیز از ذهنیت آلوده عناصری ریشه می‌گیرد که نسبت به روحانیت کینه دیرینه دارند و با هر بهانه‌ای می‌کوشند که عالمان اسلامی و مقامات روحانی را به زیر سؤال ببرند. نکته در خور توجه اینکه آقای منتظری آن‌گاه که «بسیاری از این شخصیت‌هایی [را] که الان سر کار هستند و مطرح‌اند» مورد اتهام قرار می‌دهد و به آنان تهمت می‌زند که «در دوران زندان و زیر بازجویی» به ساواک قول همکاری داده‌اند، برای گریز از این چالش که از شخصیت‌ها کسی را نمی‌شناسد که به ساواک قول همکاری داده باشند، چهره در زهد و پارسایی و پرهیزکاری می‌کشد که بله «من الان نمی‌خواهم... پرده‌داری کنم!! شگفتا! به زیر سؤال بردن دسته‌جمعی «بسیاری از این شخصیت‌هایی که الان سر کار هستند و مطرح‌اند» پرده‌داری نیست؟! و تنها آوردن نام کسی که به ادعای او «قول همکاری به ساواک» داده است که موجب تیرئه دیگر

شخصیت‌هایی خواهد شد که مورد اتهام قرار گرفته‌اند، «پرده‌داری» است؟! آقای منتظری که از آغاز تا پایان خاطرات که به نام او تنظیم شده است از روحانیان و مراجع بزرگ گذشته تا به امروز بسیاری را به شیوه‌های گوناگون به زیر سؤال برده و «پرده‌داری» کرده است، در این مرحله یکبار به مقدس‌مآبی دست زده تا خود را از تنگنا برهاند.



**از آقای منتظری با آن لاف و گزاف
روا نبود که دروغ‌پردازی‌های زشت
بوق‌های ضد ایرانی دشمنان این
ملت و کشور را تکرار کند و بدون
نشان دادن سند و مدرکی بگذارد و
بگذرد.**



جای تردید نیست اگر آقای منتظری از روحانیان زندانی کسی را سراغ داشت که از دید او گام کج گذاشته باشند در بی‌آبرو کردن آنان پروا نمی‌کرد و تردید به خود راه نمی‌داد. این شیوه همه عناصر از خدا بی‌خبر و نفاق‌پیشه است، آن‌گاه که سند و مدرکی برای ادعای دروغ خود ندارند، عابد و زاهد می‌شوند و از عنوان پرهیز از «پرده‌داری» راه‌گریزی برای خود هموار می‌کنند.

نگارنده هیچ‌گاه باور نمی‌کرد که آقای منتظری به پست و سمت قائم‌مقامی تا این پایه وابسته و دلبسته باشد که داغ از دست دادن آن او را به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی و انتقام از کیان روحانیت بکشاند و نه تنها بکوشد از امام و روحانیانی که او را از قائم‌مقامی عزل کردند انتقام بگیرد، بلکه بخواهد اساس روحانیت را به زیر سؤال ببرد. در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... البته این مطلب را هم بگویم که الحمدلله از این جریانات [عزل از قائم‌مقامی] ناراحت نیستم... و بسیار هم از وضع خودم راضی هستم...^۱

آن روز که اسناد همکاری مسعود رجوی با ساواک برملا شد، سازمان منافقین ترفندی را که برای رهایی نامبرده از بی‌آبرویی و رسوایی به کار گرفت این بود که این‌گونه قول و قرار با ساواک را بسیاری از زندانی‌ها داشته‌اند و این روش به عنوان یک تاکتیک در میان زندانیان در آن شرایط خفقان‌بار متداول بوده است!

لیکن موضع‌گیری‌های پیاپی او بر ضد نظام جمهوری اسلامی و گفتگوهایی که با رسانه‌های بیگانه صورت می‌دهد و پرخاشگری‌ها و پیرایه‌تراشی‌ها بر ضد عالمان دینی، پیشوایان روحانی و مقامات نظام جمهوری اسلامی و... نشان می‌دهد که او از اینکه از قائم‌مقامی کنار گذاشته شده تا آن پایه در رنج است که اگر توان داشته باشد در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی از هیچ توطئه‌ای پروا نخواهد کرد، حتی اگر به قیمت نابودی اسلام تمام شود. او برای به زیر سؤال

بردن مقامات روحانی با هر دستاویزی می‌کوشد که از مهره‌ها و چهره‌های روشنفکر مآب و گروهک‌های مرموز ستایش کند و به آنها آبرو و اعتبار بخشد.

عصبیت و حساسیتی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری، نسبت به عناصر گروهکی و مخالفان نظام و انقلاب اسلامی دیده می‌شود، گویای عقده‌های دیرینه و چرکینی است که دست‌اندرکاران خاطرات نامبرده نسبت به پیشوایان روحانی، حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی دارند، تا آنجا که از هر بهانه و دستاویزی برای نکوهش روحانیان و ستایش دگراندیشان بهره‌برداری کرده‌اند و کینه‌توزی خود را نسبت به روحانیت آشکار ساخته‌اند. در خاطرات منسوب به او آمده است:

... بعد که آدمم بند عمومی با آقای دکتر پیمان هم‌غذا شدیم، گاهی چند تا کلمه انگلیسی هم با هم صحبت می‌کردیم و من کمی انگلیسی نزد او خواندم. خیلی اهل مطالعه بود تا ساعت یازده شب می‌نشست مطالعه می‌کرد، انگلیسی می‌خواند، عربی می‌خواند، تاریخ

مطالعه می‌کرد، فقه مطالعه می‌کرد، با اینکه ایشان طلبه نبود، من طلبه‌ای ندیدم این قدر مطالعه کند...^۱

کسانی که چند صبحی را در حوزه‌های علمی گذرانده باشند می‌دانند مطالعات طولانی، نه تا ساعت ۱۱، بلکه تا اذان صبح در میان طلاب و اساتید حوزه پیشینه فراوان دارد، در زندگی بسیاری از بزرگان حوزه می‌خوانیم: به گونه‌ای در مطالعه غرق می‌شدند که یکباره صدای اذان صبح بلند می‌شد. مرحوم ابوالقاسم گرجی از مجتهدان عصر ما روایت می‌کرد که شب‌ها به گونه‌ای سرگرم مطالعه می‌شدم که از آبگوشتی که برای شام

این نگارنده که عمری را به مطالعه اسناد ساواک و شهربانی و دیگر اسناد دوران ستم‌شاهی سپری کرده، حتی برای یک مورد ندیده است که یک مقام برجسته روحانی و حتی مذهبی در زندان نسبت به «علیحضرت» اعلام وفاداری کرده و نسبت به امام بی‌زاری جسته باشد.

خود روی چراغ خوراک‌پزی که جنبه بخاری نیز داشت گذاشته بودم، غفلت می‌کردم که یکباره بوی سوخته آن مرا به خود می‌آورد و چه بسا شب‌هایی بدون شام تا آن پایه مطالعه را ادامه می‌دادم که صدای اذان صبح بلند می‌شد. برخی از دوستان پدر این نگارنده (مرحوم آیت‌الله سید احمد زیارتی) روایت می‌کردند که آن مرحوم خیلی از شب‌ها تا اذان صبح به مطالعه سرگرم بود و آن‌گاه که صدای اذان صبح بلند می‌شد این بیت را زمزمه می‌کرد:

من بودم و کاری و کتابی و کناری^۲ آن نعره‌زن حی علی را که خبر کرد
از مرحوم سید کاظم قریشی، که دیرزمانی هم‌حجره آقای حاج شیخ یوسف صانعی بود،

۱. همان، ص ۳۴۷.

۲. مصرع اول این بیت در اصل چنین است: من بودم و یاری و نگاری و کناری.

شنیدم که ایشان هر شب دست کم هفت ساعت مطالعه می‌کنند.

چنان‌که اشاره شد کسانی که با حوزه‌های علمی سر و کار داشته باشند می‌دانند که تا ساعت ۱۱ شب به مطالعه نشستن کار عادی طلابی است که چندان جدی به درس نمی‌پردازند و آوردن این‌گونه خاطره از زبان آقای منتظری، نشان دیگری است که کتاب خاطرات از زبان و قلم او نیست و کسانی که به تنظیم این خاطرات دست زده‌اند با حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی سر و کار نداشته و از شیوه درس و بحث و مطالعه آنان بی‌خبر بوده‌اند و تنها غرض آنان از این خاطره‌بافی‌ها عقده‌گشایی، چهره‌سازی از ورشکسته‌ها و لیبرال -

جای تردید نیست اگر آقای منتظری از روحانیان زندانی کسی را سراغ داشت که از دید او گام کج گذاشته باشند در بی‌آبرو کردن آنان پروا نمی‌کرد و تردید به خود راه نمی‌داد. این شیوه همه عناصر از خدا بی‌خبر و نفاق‌پیشه است، آن‌گاه که سند و مدرکی برای ادعای دروغ خود ندارند، عابد و زاهد می‌شوند و از عنوان پرهیز از «پرده‌داری» راه‌گریزی برای خود هموار می‌کنند.

دموکرات‌ها و خوار داشتن حوزه‌های علمی، مقامات روحانی و طلاب علوم اسلامی بوده است. البته دار و دسته وابسته به هادی و مهدی هاشمی نیز از این‌گونه خاطره‌سازی‌ها غرض دیگری را دنبال می‌کنند، آنها می‌بینند که آقای منتظری ارزش و اعتبار خود را در میان نیروهای انقلابی، مسئولان جمهوری اسلامی و روحانیان متعهد از دست داده و مردم نیز به او پشت کرده‌اند. از این رو، بر آنند با مجیزگویی و چاپلوسی در برابر گروهک‌ها و عناصر به اصطلاح ملی‌گرا و ستایش فراوان از زبان آقای منتظری، برای آنان کفه ترازو را به سود باند خویش سنگین کنند و چنین بنمایانند که نامبرده اگر پایگاه مردمی را از دست داده و در میان حوزه‌های علمی و مجامع و مقامات روحانی بی‌آبرو و اعتبار شده است، در عوض از پشتیبانی

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و قبیله روشنفکری برخوردار است! غافل از اینکه این گروه‌ها و باندها در دوران قائم‌مقامی آقای منتظری به او به چشم یک «لاده» نگاه می‌کردند و سخنان او پیوسته با پوزخند و استهزای آنان روبه‌رو می‌شد.



نگارنده هیچ‌گاه باور نمی‌کرد که آقای منتظری به پست و سمت قائم‌مقامی تا این پایه وابسته و دلبسته باشد که داغ از دست دادن آن او را به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی و انتقام از کیان روحانیت بکشاند و نه تنها بکوشد از امام و روحانیانی که او را از قائم‌مقامی عزل کردند انتقام بگیرد، بلکه بخواهد اساس روحانیت را به زیر سؤال ببرد.



به یاد دارم که یکبار در میان سخنرانی مرحوم مهندس بازرگان آن‌گاه که حاضران همراه با تکبیر گفتند: «درود بر منتظری، امید امت و امام». بازرگان نتوانست نفرت خود را از نامبرده پنهان سازد، از این رو، با صراحت اظهار کرد: «امیدوارم خداوند به امام آن‌قدر عمر دهد که هیچ‌گاه نوبت رهبری به این امید امت و امام نرسد.» (چیزی به این مضمون) چون او و بسیاری دیگر از گروه‌ها و چهره‌ها سالیان درازی با آقای منتظری در زندان و در محافل و مجامع گوناگون سیاسی - مذهبی نشست و برخاست داشتند و می‌دانستند که نامبرده تا چه پایه پیاده و ساده و بی‌مایه است.

◆ توطئه روحانی‌ستیزی

اگر امروز برخی از این گروه‌ها و چهره‌های ورشکسته و به تعبیر مهدی قاتل، «ترکش‌خورده‌ها» از آقای منتظری دم می‌زنند و به سراغ او می‌روند تنها برای بهره‌برداری

ناروا از او در برابر نظام اسلامی است و در واقع از او به عنوان یک چماق استفاده می‌کنند و به دست و زبان او و به نام خاطرات او بر روحانیت متعهد می‌تازند و آنچه در درازای سده‌های فراماسون‌ها، روشنفکر مآب‌ها و گروه‌های مرموز غرب‌گرا و به اصطلاح ملی - مذهبی‌ها بر ضد روحانیت بافتند و رواج دادند، یکجا از زبان او در کتاب خاطرات بازگو می‌سازند و در راه پیشبرد توطئه‌های روحانی‌ستیزی و اسلام‌زدایی او را آلت دست قرار داده‌اند. با نگاهی به کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم از یک‌سو، هم‌زبانی با صدای امریکا، رژیم

صهیونیستی، سلطنت‌طلبان، عناصر لائیک و گروهک‌های لیبرال - دموکرات و ستایش از آنان خودنمایی می‌کند و از سوی دیگر، نیش و طعنه و سرزنش و نکوهش مقامات روحانی همراه با افترا و نسبت‌های ناروا صفحات این خاطرات را همانند دل دست‌اندرکاران آن سیاه کرده است.

در شماره گذشته بخش‌هایی از اهانت‌ها، ناسزها و دهن‌کجی‌ها به بزرگان روحانی و عالمان دینی را که از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات

آمده است بازگو کردیم، اکنون بخش دیگری از آن را پی می‌گیریم:



عصبیت و حساسیتی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری، نسبت به عناصر گروهکی و مخالفان نظام و انقلاب اسلامی دیده می‌شود، گویای عقده‌های دیرینه و چرکینی است که دست‌اندرکاران خاطرات نامبرده نسبت به پیشوایان روحانی، حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی دارند.



◆ دست انداختن آقای طالقانی

... آقای طالقانی (رحمت‌الله علیه) مرد بسیار وارسته‌ای بود... اهل تهجد بود، شب‌ها بلند می‌شد نماز شب می‌خواند، مقید بود نمازش را اول وقت بخواند... خیلی با نظام و

حکومت شاه و دولتی‌ها بد بود حتی ساعت را که تغییر داده بودند، ایشان ساعتش را تغییر نداده بود، با اینکه ساعت طبق احتیاج است. یک روز ما یواشکی ساعت ایشان را تغیر دادیم ایشان پا شد سر ساعت نمازش را خواند، بعد به ایشان گفتیم نمازتان را قضا کنید، ایشان ناراحت شد که چرا ساعتشان را تغیر دادیم...^۱

تغییر ساعت یک مقام روحانی که مقید به نماز اول وقت است و او را از نظر وقت به اشتباه انداختن که نماز را پیش از فرا رسیدن وقت آن به جا آورد و نماز او قضا شود یک خلاف شرع آشکاری است که از انسانی مسلمان و باورمند هیچ‌گاه سر نمی‌زند. این‌گونه کارها نشان از بی‌بندوباری درونی کسانی دارد که چنین عمل حرامی را مرتکب می‌شوند. آن‌گاه که انسان در زندگی خود تا آن حد بی‌پروا شد که یک عالم دینی و پیرمرد روحانی را چنین به استهزا بگیرد و نماز او را باطل کند، طبیعی است که چنین سرنوشت شومی

در انتظار او خواهد بود که رویاروی ولی فقیه عصر و عارف زمان - که تالی‌تو امام معصوم است - بایستد و خاطرات او در ستایش از کفرگویان و نفاق‌پیشگان به نمایش درآید و با گفته‌ها و نوشته‌های سراپا دروغ و تحریف‌جهنم را برای خویش تضمین کند.

به یاد دارم که یک‌بار در میان سخنرانی مرحوم مهندس بازرگان آن‌گاه که حاضران همراه با تکبیر گفتند: «درود بر منتظری، امید امت و امام». بازرگان نتوانست نفرت خود را از نامبرده پنهان سازد، از این رو، با صراحت اظهار کرد: «امیدوارم خداوند به امام آن قدر عمر دهد که هیچ‌گاه نوبت رهبری به این امید امت و امام نرسد.»

◆ دهن کجی به حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی

... یک روز من یک اعلامیه بردم پیش مرحوم آیت‌الله حاج سید ابوالحسن رفیعی گفتم این را امضا بفرمایید، ایشان گفتند پس مراجع دیگر چی؟ گفتم آنها مثل اینکه برای خودشان اعلامیه می‌دهند. شاید می‌خواست بگوید من هم جزو مراجع هستم...^۱

◆ استهزای دو تن از مراجع بزرگ قم

... در آن ایام در تهران سمیناری به عنوان حمایت از فلسطین تشکیل شده بود و در همین رابطه تعدادی از نمایندگان مجلس به قم آمده بودند که به اصطلاح با مراجع راجع به مسئله فلسطین دیداری داشته باشند. این افراد در قم به منزل من هم آمدند... بعد آقایان رفته بودند منزل آیت‌الله کلپایگانی، بر حسب نقل آقایان ایشان پیرمرد و

بیمار اصلا اول متوجه نشده بودند که اینها آمده‌اند برای اظهار هماهنگی با فلسطینیان. فرموده بودند در فلسطین مگر چه خبر شده است؟ بعد رفته بودند منزل آیت‌الله اراکی، پسر ایشان هر چه خواسته بود به ایشان کلمه فلسطین را بفهماند اصلا گوش ایشان نشنیده بود که چه می‌گوید و ایشان همین جور که نشسته بودند اشعاری را زیر لب زمزمه می‌کرده‌اند. بعد خود

آوردن این‌گونه خاطره از زبان آقای منتظری، نشان دیگری است که کتاب خاطرات از زبان و قلم او نیست و کسانی که به تنظیم این خاطرات دست زده‌اند با حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی سر و کار نداشته و از شیوه درس و بحث و مطالعه آنان بی‌خبر بوده‌اند.

۱. همان، ص ۳۲۹.

این نمایندگان گفته بودند ما تنها جایی که استفاده کردیم منزل فلانی بود...^۱

این‌گونه در میان دعوا نرخ تعیین کردن و بزرگان را به سخره گرفتن، دون شأن عالمان وارسته و انسان‌های برجسته است. آقای منتظری با زبان بی‌زبانی می‌خواهد بگوید من را که می‌توانم درباره فلسطین این‌گونه داد سخن دهم، از منصب ولایت و مرجعیت کنار زدند و دو

پیرمرد... را که حتی از گفت و شنود عادی عاجزند به عنوان مرجع تقلید شیعیان رسمیت بخشیده‌اند، لیکن از یک نکته مهم و سرنوشت‌ساز غفلت کرده است و آن نکته با اهمیت این است که در بیت آن دو مرجع بزرگ یک جاسوس سیا به نام قربانی‌فر لانه نکرده بود تا آنان را بر آن دارد که فلسطینی‌ها را پند و اندرز دهند که با صهیونیست‌ها به مذاکره بنشینید و از شعار آزادی فلسطین دست بردارید و با اشغالگران کنار بیایید و بدین‌گونه دامن مرجعیت را آلوده سازند.

اگر امروز برخی از این گروه‌ها و چهره‌های ورشکسته و به تعبیر مهدی قاتل، «ترکش خورده‌ها» از آقای منتظری دم می‌زنند و به سراغ او می‌روند تنها برای بهره‌برداری ناروا از او در برابر نظام اسلامی است و در واقع از او به عنوان یک چماق استفاده می‌کنند و به دست و زبان او و به نام خاطرات او بر روحانیت متعهد می‌تازند.

◆ به زیر سؤال بردن چند تن از مراجع

... مریدها همان وقت‌ها که ما تازه آمده بودیم قم یک اشعاری به نفع یا علیه هم ساخته بودند و این اشعار در دهان طلبه‌ها بود. مثلاً راجع به مرحوم حجت می‌گفتند: سیدنا الحجة ذوالجلاله الله یشفیه من الکساله و یا... در آن زمان آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی

۱. همان، ص ۷۲۱ و ۷۲۲.

اراکي ملازم آيت‌الله حاج سيد محمدتقي خوانساري بود، معروف بود كه آنان هم‌مباحثه بوده‌اند ولي از بس به ايشان علاقه‌مند بود درس ايشان هم مي‌آمد، حتي دخترش را با اينكه حاج سيد محمدتقي خوانساري زن داشت به ازدواج ايشان درآورده بود...^۱

بايسته يادآوريم كه آيت‌الله خوانساري (اعلي‌الله مقامه) پس از درگذشت همسرش با دختر آيت‌الله اراكي ازدواج كرد.

◆ نيشي به آقاي حاج آقا حسن قمي

... من شنيدم آقاي قمي از من و مرحوم آقاي رباني هم خيلي دل خوشي نداشت و گفته بود كه آقايمان فقط به آقاي خميني توجه دارند و آقايمان ديگر را در نظر نمي‌گيرند...^۲

◆ نيشخند به شهيد سعیدی

... در همان زمان كه من در سلول بودم مرحوم آيت‌الله سيد محمدرضا سعیدی را هم آوردند... وقتي ايشان را مي‌آوردند من ديدم خيلي ناراحت‌اند و سرشان را پايين انداخته‌اند... ايشان يك دفعه سرش را بلند كرد و ديد من هستم خيلي خوشحال شد... بعد با لحن شوخي گفت ولحيه طويله عريضه، الضراط في امثالها فريضه... بعد ايشان را به سلول بردند و در را بستند، يك كتاب دعا مي‌خواست به او داديم، بنا كرد دعا خواندن و گريه و زاري كردن. آقاي رباني فهميد خودش را يك جوري رسانيد پشت سلول و گفت باباجون... آخه اين قدر دعا و گريه ندارد... آن روز من به آقاي رباني گفتم آقاي سعیدی چنين شعري خواند آقاي رباني گفت آقاي سعیدی كجايي براي انجام وظيفه آمده‌ام...^۳

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

... ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود ما خوابیده بودیم دیدم آقای دکتر واعظی آمد مرا بیدار کرد و گفت آقای سعیدی است همراه با سه چهار نفر. من بلند شدم آمدم دیدم آقای سعیدی گفت: ببخشید اینها آمده‌اند می‌گویند آن مرد آبادانی ظهر منزل ما بوده است یا نه؟ من اینها را پیش شما آوردم که شهادت بدهید که ایشان ظهر منزل ما بوده است. من گفتم بله آن مرد ظهر منزل ایشان بوده است. گفتند نه شما چند دقیقه تشریف بیاورید در سازمان امنیت شهادت بدهید که این مرد آنجا بوده است، گفتم من همین‌جا دارم شهادت می‌دهم گفتند نه شما تشریف بیاورید و در آنجا شهادت بدهید، خلاصه مرا سوار ماشین کردند و بردند. ما در دلمان به آقای سعیدی می‌خندیدیم که آخر بنده خدا ساعت یک بعد از نصف شب اینها را می‌آوری در خانه مردم که من شهادت بدهم؟^۱

◆ اتهام به منبری‌های قم

... کتاب شهید جاوید کتابی بود تحلیلی راجع به زندگی و شهادت امام حسین علیه السلام که حجت‌الاسلام و المسلمین آقای شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی آن را نوشته بود... بالاخره ایشان از ما خواست که چند کلمه تقریظ بر آن بنویسیم، اول آقای مشکینی چیزی بر آن نوشته بود، من هم چند سطر نوشتم... از همان‌جا تحریکات شروع شد... منبری‌های قم را تحریک کرده بودند که فشار بیاورند به مراجع و آنها را وادار کنند که مطلبی در این رابطه بگویند یا چیزی بنویسند...^۲

چنان‌که می‌بینید به همه منبری‌های قم - نه بعضی و نه عده‌ای - این اتهام را وارد می‌کند که از جای دیگری تحریک می‌شدند و مخالفت هیچ‌کدام از آنان با کتاب شهید جاوید از روی نظر، برداشت و تشخیص خودشان نبوده است.

◆ اهانت به طلاب علوم اسلامی

... از جمله اینکه به ایشان [آیت‌الله بروجردی] خبر داده بودند که طلبه‌ها بعضی وقت‌ها کارهای زشتی انجام می‌دهند، مثلاً با مردم درگیر می‌شوند یا بددهنی می‌کنند یا گدابازی درمی‌آورند. ایشان دستور داده بودند که افرادی مأمور سری باشند که ضمن اینکه درسشان را می‌خوانند در حوزه بگردند و این تیپ افراد را شناسایی کنند و گزارش بدهند...^۱

در این فراز از خاطرات - چنان‌که می‌بینید - به همه طلاب علوم اسلامی، بدون استثنا این نسبت‌های ناروا را می‌دهد که «... بعضی وقت‌ها کارهای

با نگاهی به کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم از یک‌سو، هم‌زمانی با صدای امریکا، رژیم صهیونیستی، سلطنت طلبان، عناصر لائیک و گروهک‌های لیبرال - دموکرات و ستایش از آنان خودنمایی می‌کند و از سوی دیگر، نیش و طعنه و سرزنش و نکوهش مقامات روحانی همراه با افترا و نسبت‌های ناروا صفحات این خاطرات را همانند دل دست‌اندرکاران آن سیاه کرده است.

زشتی انجام می‌دهند، مثلاً با مردم درگیر می‌شوند یا بددهنی می‌کنند، یا گدابازی درمی‌آورند...!! در صورتی که بیشتر طلاب در حوزه قم در آن روز و روزگار با اینکه نادار بودند و بیشتر ایام را با سختی می‌گذرانیدند پیوسته با متانت، مناعت و وزانت حرکت می‌کردند و کارهای ناشایست از آن‌گونه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است هیچ‌گاه از آنان سر نمی‌زد، به ویژه گدایی و گدابازی که هیچ‌گاه و هرگز از آنان دیده نمی‌شد. نگارنده از طلاب آن روز کسانی را می‌شناسد که تا آن حد دارای طبع بلند و کرامت و

۱. همان، ص ۱۶۶.

شخصیت ذاتی بودند که حتی هم‌حجره و هم‌مباحثه آنان از ناداری‌شان باخبر نمی‌شدند؛ در ساعات شام و نهار به کتابخانه می‌رفتند تا هم‌حجره از وضع آنان آگاه نشود و درنیابد که آنان «آه در بساط» ندارند.

یکی از بزرگان روایت می‌کرد که در دوران طلبگی از شدت ناداری روزه گرفتم و تنها قوت من در سحر و افطار آب بود و نگذاشتم هم‌مباحثه و دوستان نزدیک من از وضع من آگاه شوند. کسانی از طلاب به رغم اینکه «آه در بساط» نداشتند و با گرسنگی روزگار می‌گذرانیدند، نه تنها از کسی (حتی از دوستان و آشنایان) چیزی طلب نمی‌کردند، بلکه از پذیرفتن پولی که

برخی از مردم به عنوان خیرات در میان طلاب تقسیم می‌کردند، خودداری می‌ورزیدند. چقدر جفا و نارواست که انسان‌های بلندهمت و باشرافت، از روی انتقام‌جویی و کینه‌توزی به «گدابازی» متهم شوند و به زیر سؤال بروند؟!

◆ نسبت‌های ناروا به علمای بزرگ حوزه‌ها

... واقع مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب شهید جاوید سردمدار قضیه شده بود و اصل قضیه بزرگ کردن ماجرای

بیشتر طلاب در حوزه قم در آن روز و روزگار با اینکه نادار بودند و بیشتر ایام را با سختی می‌گذرانیدند پیوسته با متانت، مناعت و وزانت حرکت می‌کردند و کارهای ناشایست از آن گونه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است هیچ‌گاه از آنان سر نمی‌زد، به ویژه گدایی و گدابازی که هیچ‌گاه و هرگز از آنان دیده نمی‌شد.

کتاب شهید جاوید هم توسط ساواک برنامه‌ریزی شده بود... ساواک هم در قم و هم در

اصفهان و هم در دیگر حوزه‌های علمیه علما را تحریک می‌کرد...^۱

نگارنده در سال ۱۳۴۵ با شهید مفتاح در منزل او دیداری داشت. کتابی خطی در روی میز مطالعه او بود، گفت: «کتابی است که آقای صالحی نجف‌آبادی درباره امام حسین^(ع) نوشته است به نظر من کتاب خوبی است لیکن اگر چاپ شود سر و صدای زیادی به همراه خواهد داشت.»

بنابراین دیدگاه، اگر دست ساواک در کار نبود، علمای قم و اصفهان و دیگر حوزه‌ها از کتاب شهید جاوید به عنوان یک کتاب معتبر و در خور استفاده، استقبال می‌کردند و هیچ‌گونه بحث و جدالی به میان نمی‌آمد!! و جار و جنجالی به همراه نداشت!! این ماجراجویی و «تحریک» ساواک بود که موجب شده‌ها کتاب در رد کتاب یادشده به رشته نگارش کشیده شود!! آن‌گاه که انسان دین و ایمان خود را در راه انتقام‌جویی سودا کرد می‌تواند چشم خود را ببندد و هر

آنچه نفس سرکش او می‌خواهد بر زبان و قلم آورد و به کائنات ناسزا بگوید و همگان را به شیوه و شگردی به زیر سؤال ببرد.

نگارنده در سال ۱۳۴۵ با شهید مفتاح در منزل او دیداری داشت. کتابی خطی در روی میز مطالعه او بود، گفت: «کتابی است که آقای صالحی نجف‌آبادی درباره امام حسین^(ع) نوشته است به نظر من کتاب خوبی است لیکن اگر چاپ شود سر و صدای زیادی به همراه خواهد داشت.» نویسنده کتاب یادشده نیز چون از سر و صداهایی که آن کتاب ایجاد خواهد کرد، آگاهی داشت از مرحوم آیت‌الله مشکینی و نیز از آقای منتظری تأییدنامه‌ای گرفت تا از بار فشار بر خود بکاهد. بنابراین، بسیاری از سر و صداها و بحث و گفتگوها ریشه در دیدگاه‌ها،

برداشت‌ها و تحلیل و تفسیرهای گوناگون نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران اندیشمند حوزه‌های علمی داشت و این‌گونه نبود که همه آن مخالفت‌ها با کتاب شهید جاوید به «تحریک» ساواک صورت گرفته باشد. البته جای تردید نیست که ساواک نیز همانند همه سازمان‌های جاسوسی جهان از درگیری‌ها و کشمکش‌ها بهره‌برداری می‌کرد و به اختلاف‌ها دامن می‌زد، لیکن همه مخالف‌خوانی‌ها را به ساواک نسبت دادن سخنی درست و مطابق واقع نیست و از زبان یک انسان متعهد و خردمند بیرون نمی‌آید.

◆ نسبت جوزدگی به آیت‌الله فاضل (ره)

... آقای فاضل لنگرانی به نام شورای عالی مدیریت حوزه یک نامه به آقای وافی

می‌نویسد که بر حسب واگذاری امام، ایشان متصدی قسمت تربیت مدرس شود... و یک نامه هم به آقای ملک... از سؤال آقای دکتر احمدی و جواب امام معلوم می‌شود ایشان نظر به ساختمان دارالشفای نداشته‌اند بلکه نظرشان به تشکیلات تربیت مدرس بوده و... آقای فاضل نامه مرحوم امام را ندیده و تحت تأثیر جو ایجادشده و شایعات دو حکم مذکور را صادر کرده است...^۱

اگر بنا بر ادعای آقای منتظری، حاج سید احمد خمینی با عبدالرضا حجازی «خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیاله بودند»! این افتخار او را بس که چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاقی از آن رفیق نااهل رنگی نگرفت و به لغزش و لرزش دچار نشد و کرامت و شخصیت خانوادگی خود را تباه نکرد و از راه اسلام و امام بازماند.

۱. همان، ص ۵۱۳.

◆ نسبت دروغ و مسائل اخلاقی به یادگار امام!

... آخر در زمان ما این چه مطبوعاتی است که مثلا احمد آقای خمینی یک سری حرف‌های بی‌اساس و دروغ به اسم «رنجنامه» به هم بافت و همه مطبوعات هم از اول تا آخر آن را نوشتند...^۱

اکنون حدود هفده سال از انتشار «رنجنامه» می‌گذرد و در درازای این سال‌ها آقای منتظری و نور چشمان او فراوان با رادیوهای بیگانه از جمله رادیو رژیم صهیونیستی گفتگو و مصاحبه داشته‌اند و بر ضد نظام و انقلاب اسلامی سخن‌پراکنی کرده‌اند و در سایت خود هر آنچه را که خواسته‌اند مطرح کرده‌اند، چرا تاکنون یک مورد - آری تنها یک مورد - از «حرف‌های بی‌اساس و دروغ»! حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی (ره) را بازگو نکرده‌اند؟! چرا نتوانسته‌اند حتی ایرادات و اشکالات مستند و منطقی آن بزرگوار به آقای منتظری را پاسخ گویند؟ گویا آقای منتظری در برابر انتقادات و اشکالاتی که بر رفتار و گفتار او وارد می‌شود، جز ادعای اینکه «بی‌اساس و دروغ است» پاسخی بلد نیست و حرفی ندارد! آن روز که نگارنده به همراه حجج اسلام حاج آقای کروبی و حاج آقای جمارانی آن نامه تاریخی را از سر دلسوزی به او نوشتیم تنها پاسخی که پس از گذشت حدود سه ماه، از جانب او انتشار یافت، این بود که در این نامه «چندین تهمت و دروغ واضح وجود» دارد! بدون اینکه به یکی از آن «چندین تهمت و دروغ» اشاره‌ای داشته باشد! آیا آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او مردم را تا این پایه عوام و نادان پنداشته‌اند و بر این باورند که در برابر انتقادات و اشکالات اصولی، منطقی و مستند، صرف ادعای اینکه «یک سری حرف‌های بی‌اساس و دروغ» می‌باشد می‌توان نسل امروز، نسل‌های آینده و تاریخ را فریب داد و روی واقعیت‌ها پرده کشید؟! آیا با ادعاهای واهی و بی‌پایه می‌توان کاستی‌ها، نادرستی‌ها، لغزش‌ها، باندبازی‌ها، جانبداری از آدمکشان و منافقان و تأثیرپذیری از لیبرالیست‌ها و بیگانه‌پرست‌ها را پوشیده

داشت و نفوذ پادوهای سازمان سیا را در بیت خویش پنهان کرد و خیانت به کشور، ملت و آرمان‌های ملی را خدمت نمایاند؟

خاطره‌بافان و دروغ‌سازان کتاب خاطرات از آنجا که در برابر رنجنامه مستند یادگار امام خود را خلع سلاح دیدند و پاسخی به خرده‌گیری‌های اصولی و منطقی آن مرحوم نداشتند طبق شیوه همه عناصر ورشکسته و بی‌منطق به تهمت و ناسزا رو آورده‌اند و کوشیده‌اند با نسبت‌های ناروا و بهتان‌تراشی‌ها از او انتقام بگیرند و حقایق را که در رنجنامه آمده است به زیر سؤال ببرند، از این رو، با یک پرسش و پاسخ ردیلانه این‌گونه لجن‌پراکنی کرده‌اند:

آیا آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او مردم را تا این پایه عوام و نادان پنداشته‌اند و بر این باورند که در برابر انتقادهای و اشکالات اصولی، منطقی و مستند، صرف ادعای اینکه «یک سری حرف‌های بی‌اساس و دروغ» می‌باشد می‌توان نسل امروز، نسل‌های آینده و تاریخ را فریب داد و روی واقعیت‌ها پرده کشید؟!

س: نکته دیگری که شاید در تشدید این قضایا^۱ نقش داشته این بوده که چندی قبل از این جریانات آقای سید عبدالرسول حجازی - برادر سید عبدالرضا که اعدام شد - در سپاه اصفهان و خمینی‌شهر به اتهام مواد مخدر و فساد بازداشت می‌شود و در بازجویی‌های خود علیه آقای سید احمد خمینی اعتراف‌هایی داشته که این اوراق از کیف آقای میرزایی که نماینده قهریجان در مجلس بوده توسط وزارت اطلاعات به سرقت می‌رود و بعد در بازجویی‌های وی این مسائل مورد پرسش واقع می‌شده است. به نظر

۱. مخالفت با حضور مهدی قاتل در بیت آقای منتظری.

۲. بازداشت مهدی قاتل.

شما آیا مرحوم حاج سید احمد خمینی وحشت داشته که این اوراق توسط سید مهدی منتشر شود؟

ج: من این قضیه آقای سید عبدالرسول حجازی را خیلی اطلاع ندارم، ولی آقای سید عبدالرضا حجازی با مرحوم حاج سید احمد آقا خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیماله بودند و با ماشین سید عبدالرضا به تفریح می‌رفتند، قبل از انقلاب هم که آقای سید احمد خمینی را از مرز گرفته بودند و به زندان قزل‌قلعه آوردند در آنجا آقای سید عبدالرضا حجازی هر روز برای او ناهار می‌آورد، خوب این خیلی مهم بود که کسی از خارج زندان هر روز برای یک زندانی ناهار بیاورد. بعد از انقلاب هم اینها روابطشان محفوظ بود. بعد یک دفعه دیدیم سید عبدالرضا را گرفتند و بعد از چند روز اعدامش کردند و سید احمد هم برای او کاری نکرد! این مسئله سؤال برانگیزی بود...^۱

خاطره‌بافان و دروغ‌سازان کتاب
خاطرات از آنجا که در برابر رنجنامه
مستند یادگار امام خود را خلع
سلاح دیدند و پاسخی به
خرده‌گیری‌های اصولی و منطقی آن
مرحوم نداشتند طبق شیوه همه
عناصر ورشکسته و بی‌منطق به
تهمت و ناسزا رو آورده‌اند و
کوشیده‌اند با نسبت‌های ناروا و
بهتان تراشی‌ها از او انتقام بگیرند.

بی‌تردید این پرسش و پاسخ از پایه
ساختگی و نمایشی است و جز اتهام و
افترا و دروغ ناروا، مایه‌ای در آن نیست و
پرسش‌کنندگان و پاسخ‌گویندگان حاکم در
بیت آقای منتظری بهتر از دیگران می‌دانند
آنچه در این پرسش و پاسخ به یادگار
امام نسبت داده‌اند عاری از حقیقت و دور
از واقعیت است و اینکه «سید عبدالرسول
حجازی در سپاه اصفهان و خمینی‌شهر
در بازجویی‌های خود علیه آقای سید
احمد خمینی اعتراف‌هایی داشته و این
اوراق از کیف آقای میرزایی نماینده

۱. همان، ص ۶۰۹.

قهدریجان توسط وزارت اطلاعات به سرقت رفته» و... و... جنبه خیالبافی، صحنه‌سازی و شعبده‌بازی دارد که البته شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و باند مهدی و هادی در این‌گونه خیالبافی‌ها، افسانه‌سرایی‌ها، سندسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها زبردستاند و تجربه طولانی دارند، لیکن آنچه بایستی مورد بررسی و ارزیابی قرار بگیرد این است که غرض و انگیزه اصلی از این پرسش و پاسخ ساختگی چه می‌باشد و شبکه حاکم در بیت آقای منتظری با این شعبده‌بازی چه اندیشه‌ای را می‌خواهد به بار بنشاند و چه برآیندی به دست آورد؟ جریان انتقام‌گیری از امام و حاج سید احمدآقا از انگیزه‌های دیرینه این شبکه است و در آن تردیدی نیست، لیکن به نظر می‌رسد غرض از طرح این پرسش و پاسخ جریانی فراتر از انتقام‌جویی در کار است که نبایستی از آن غفلت ورزید.

به نظر می‌رسد انگیزه اصلی از این پرسش و پاسخ ساختگی را بایستی در محورهای زیر جستجو کرد:

۱. دفاع از مهدی قاتل

باند مهدی قاتل از اینکه لیدر فقیدشان آدمکش جنایت‌پیشه‌ای بوده است در رنج‌اند و تمام تلاش و کوششان این است که به نحوی او را از این اتهام میرا سازند و به نسل امروز و به تاریخ بباورانند که نامبرده به جرم آدمکشی و جنایت اعدام نشده است، بلکه قربانی یک سلسله اطلاعات و اخبار و اسنادی شده است که علیه مقامات نظام اسلامی در دست داشته

البته شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و باند مهدی و هادی در این‌گونه خیالبافی‌ها، افسانه‌سرایی‌ها، سندسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها زبردستاند و تجربه طولانی دارند.

و مسئولان از بیم اینکه مبادا آن اطلاعات را برملا کنند پیش‌دستی کردند و او را از میان بردند!! یکی از پادوهای بیسواد باند مهدی و هادی هاشمی به نام مصطفی ایزدی در نامه‌ای که در آبان سال ۸۶ به نگارنده نوشت، در دفاع از مهدی قاتل آورد: «... چه شد سید مهدی هاشمی را دستگیر کردید و اعترافاتی از او به نفع خود گرفتید و سریع هم اعدامش کردید...!!!»

آقای منتظری نیز به رغم اینکه از مهدی قاتل به سبب اعترافاتی که داشت و حقایقی را در تلویزیون برملا کرد، دل خوشی ندارد و از این رو، هر گاه از او نامی به میان آورده و می‌آورد همراه با طلب رحمت و مغفرت نمی‌باشد، با وجود این برای او سنگین و دشوار است بپذیرد که یک آدمکش جنایتکار سالیان درازی در کنار او بوده و او با همه نیرو از او حمایت کرده و او را بزرگ شمرده و رسماً اعلام کرده است:

... من مهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث بود و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم... من تمام خصوصیات او را می‌دانم، او مردی است مخلص اسلام و انقلاب... در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا از آنان کمتر نیست...^۱

از این رو، بر خود وظیفه! می‌داند که از نامبرده به هر قیمتی دفاع کند و چنین بباوراند که اعدام او نه از این سبب که او آدم کشته بود و دستش به خون انسان‌های بی‌گناه و عالمان دینی آغشته بود، بلکه جنبه سیاسی داشت! او یک سلسله اسنادی داشت که اگر رو می‌شد برای مسئولان و مقامات نظام آبروریزی به بار می‌آورد!! او قربانی «قضیه مکه‌فارلین شد»!^۲

«قضیه سید مهدی بهانه بود و می‌خواستند به بهانه او نیروهای خوب را سرکوب کنند...»^۳

«هدف اصلی من بودم، نه سید مهدی شاید هدف اصلی تثبیت موقعیت آینده احمدآقا بود...»^۴

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۶۰۷.

۳. همان، ص ۶۰۰.

۴. همان، ص ۶۱۰.

آقای منتظری از روزی که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی برخاست و با همدستی منافقین حاکم در بیت و دیگر عناصر به اصطلاح ملی - مذهبی، غربگرا و دگراندیشان وابسته به امریکا و مأموران نفوذی سازمان سیا مانند قربانی‌فر، کوشید که همه عملیات نظامی، سیاسی، قضایی و... در نظام جمهوری اسلامی را ناروا و غیرقانونی بنمایاند.

منافقین جرم نابخشودنی است! که بایستی آقای منتظری به یقه‌درانی برخیزد! و فریاد و اسلاما سردهد!!

طرح این پرسش و پاسخ نیز برای این است تا بافته‌های بی‌پایه و بی‌مایه‌ای را که در خاطرات منسوب به او آورده‌اند استواری ببخشند و چنین بیاوراند که سید مهدی را به جرم اینکه اوراق و اسنادی از اعترافات سید عبدالرسول حجازی و اوراق بازجویی او علیه مرحوم حاج سید احمدآقا در دست داشت دستگیر و اعدام کردند و او در واقع قربانی اطلاعات و اسنادی شد که در اختیار داشت و گرنه جرم او (آدمکشی‌ها) که تا این حد سنگین نبود! تا به دستگیری و تعقیب و کیفر نیازی داشته باشد! کشتن چند تن از افراد بی‌سر و پا! که جرم شمرده نمی‌شود! تنها محاکمه و اعدام

۲. به زیر سؤال بردن نظام جمهوری اسلامی

چنان‌که در آغاز این فرگرد اشاره شد آقای منتظری از روزی که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی برخاست و با همدستی منافقین حاکم در بیت و دیگر عناصر به اصطلاح ملی - مذهبی، غربگرا و دگراندیشان وابسته به امریکا و مأموران

نفوذی سازمان سیا مانند قربانی‌فر، کوشید که همه عملیات نظامی، سیاسی، قضایی و... در نظام جمهوری اسلامی را ناروا و غیرقانونی بنمایاند و از مخالفان انقلاب اسلامی به هر شیوه و بهانه‌ای پشتیبانی به عمل آورد، از این رو، می‌بینیم که در خاطرات منسوب به او اعدام قطب‌زاده و رویارویی با توطئه کودتا، برخورد با جریان سید کاظم شریعتمداری، مجازات منافقین، اعدام مهدی هاشمی، اعدام فتح‌الله امید و سرانجام کیفر عبدالرضا و عبدالرسول حجازی را به گونه‌ای به زیر سؤال برده و چنین وانمود کرده است که همه این اعدام‌ها، کیفرها و مجازات ریشه در تسویه حساب‌های شخصی مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی با اعدام‌شدگان داشته است و با زبان بی‌زبانی کوشیده است و انمود کند که اعدام‌شدگان همگی بی‌گناه و معصوم بوده‌اند!! و قربانی بند و بست‌هایی شده‌اند که مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی و شخص حاج سید احمدآقای خمینی در آن نقش داشتند!

۳. همدستی عبدالرسول حجازی با باند مهدی قاتل

بنا بر برخی از گزارش‌ها و اطلاعات به دست آمده، عبدالرسول حجازی در منطقه قهدریجان با باند مهدی و هادی همکاری‌ها و بند و بست‌هایی داشته و مهدی قاتل نامبرده را به عنوان «ترکش خورده انقلاب» به کار گرفته بوده است. از این رو، با این پرسش و پاسخ ساختگی تلاش شده است به عنوان «فرار به جلو» پیشاپیش ارتباط او با باند مهدی قاتل را انکار کند و او را از همدستان مرحوم سید احمد خمینی بنمایاند و ننگ را با رنگ بزداید.

۴. به زیر سؤال بردن امام و انقلاب اسلامی

اتهام به مرحوم حاج سید احمد خمینی به عنوان چهره برجسته و مورد اعتماد امام، نه تنها به منظور انتقام‌جویی، بلکه در راستای رویارویی با امام و انقلاب اسلامی، از دیگر انگیزه‌های مطرح کردن پرسش و پاسخی است که در بالا آمد.

واقعیت این است که وارستگی، آراستگی، پاکدامنی و بی‌آلایشی شادروان حاج سید احمد خمینی و پاکیزگی و درخشندگی بیت امام، برای عناصر ضد انقلاب و دشمنان سوگندخورده اسلام و عناصر و گروه‌های مخالف و معاند انقلاب اسلامی، مایه رنج و درد و آشفتگی است و زندگی شفاف امام و فرزندان او، راه هر گونه پیرایه بستن را بر روی بداندیشان و یاوه‌گویان می‌بندد. خردورزان و اندیشمندان آن‌گاه که ساده‌زیستی و بی‌اعتنایی یادگار امام به دنیا و ریاست را می‌بینند، چگونه می‌توانند دروغ‌های خیانت‌باری را که در

وارستگی، آراستگی، پاکدامنی و بی‌آلایشی شادروان حاج سید احمد خمینی و پاکیزگی و درخشندگی بیت امام، برای عناصر ضد انقلاب و دشمنان سوگندخورده اسلام و عناصر و گروه‌های مخالف و معاند انقلاب اسلامی، مایه رنج و درد و آشفتگی است و زندگی شفاف امام و فرزندان او، راه هر گونه پیرایه بستن را بر روی بداندیشان و یاوه‌گویان می‌بندد.

کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان او آمده است که «غوغای برکناری» برای این بوده است که حاج احمدآقا به قائم‌مقامی منصوب شود^۱ و در واقع قدرت‌طلبی حاج سید احمدآقا مایه کنار زدن او از آن مقام گردیده است! و این‌گونه اراجیف را باور کنند؟ یکی از شگردهای دروغ‌سازان این است که برای باوران‌دان یک دروغ به شنوندگان، دروغ بزرگ‌تری می‌بافند تا دروغ نخست را استواری بخشند. خاطره‌نویسان با اتهام ناروایی که در پرسش و پاسخ بالا به شادروان حاج سید احمد روا داشتند، می‌خواهند او را همدست مافیای مواد مخدر و باند فساد بنمایانند تا اتهامات دیگر به آن مرحوم برای مردم پذیرفتنی باشد و بدین‌گونه امام

۱. همان، ص ۲۹۷.

و بیت او و در واقع انقلاب اسلامی و مردم انقلابی به زیر سؤال روند و عناصر ورشکسته، از همه‌جا رانده و از همه‌جا مانده و به گفته مهدی قاتل، «ترکش خورده‌ها!» تیرئه شوند.

◆ پاسخی مستدل به پرسش و پاسخ مبتذل

پرسش‌کنندگان فرومایه ادعا کرده‌اند که دستگیری و اعدام مهدی هاشمی برای این بوده است که حاج احمد آقا وحشت داشت که اوراق و اسناد همدستی او با باند مواد مخدر و فساد «توسط سید مهدی منتشر شود»! لکن از این نکته غافل بوده‌اند که اگر فرضاً چنین وحشتی در کار بود، با دستگیری و اعدام مهدی قاتل برطرف نمی‌شد. مهدی هاشمی اعدام شد، آقا هادی هاشمی که اعدام نشد، او می‌توانست آن اوراق را برملا کند. اتفاقاً شادروان حاج سید احمد خمینی، آقا هادی را استاد و مربی مهدی می‌دانست و بر این باور بود که خط‌دهنده و طراح، آقا هادی است و در بسیاری از برنامه‌ها و جریان‌ها مهدی مجری دیدگاه و نقشه‌های آقا هادی

است. مهدی هاشمی اعدام شد، شبکه او که از میان نرفت، اگر اسنادی در کار بود بی‌تردید آن شبکه به انتشار آن اسناد دست می‌زد، مگر با از میان بردن یک نفر یا چند نفر می‌توان اسناد را از میان برد؟! اگر به راستی چنین اوراقی در دست باند مهدی قاتل بود، چرا تاکنون انتشار نیافت؟ چرا بی‌بی‌سی، رادیو امریکا و رادیو اسرائیل تا کنون از محتوای آن

آن روز که شادروان سید احمد خمینی دستگیر و به زندان کشیده شد (۱۳۴۶) تنها ۲۲ سال از عمر او می‌گذشت و در سنی نبود که با عبدالرضا حجازی رفیق و هم‌پیماله باشد.

آگاهی نیافتند؟ و آن را انتشار ندادند؟! باید دید همدستان مهدی قاتل و شبکه حاکم در بیت آقای منتظری که تا کنون بارها با رادیوهای بیگانه به گفتگو و درد دل نشستند و بر ضد نظام

اسلامی لجن‌پراکنی‌ها کردند، چرا از این اوراق سخنی به میان نیاوردند؟! و آن را انتشار ندادند؟

این ادعا که «آقای سید عبدالرضا حجازی با مرحوم حاج سید احمدآقا خمینی خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پایاله بودند»! از دروغ‌ها و اتهاماتی است که از سر داغ از دست دادن سمت قائم‌مقامی مطرح شده است. شادروان حاج سید احمد هیچ‌گاه با نامبرده ارتباط تنگاتنگی نداشت. نامبرده در دورانی از شاگردان امام بود و از مبارزان باسابقه و از همراهان شهید نواب صفوی به شمار می‌رفت و طبعا با چهره‌های مبارز، از

اگر اجل به رژیم شاه مهلت داده بود و انقلاب چند مدتی دیرتر به پیروزی رسیده بود، هم‌پایاله آقای منتظری، مهدی قاتل، که به ساواک سرسپرده بود، بی‌تردید هر روز برای آقای منتظری در زندان ناهار می‌برد و از او در زندان پذیرایی ویژه‌ای به عمل می‌آورد.

جمله آیت‌الله شهید حاج سید مصطفی خمینی در ارتباط بود و آن‌گاه که امام نهضت را آغاز کرد، او نیز در صحنه مبارزه حضوری فعال داشت و با مردان مبارز همراهی می‌کرد و بارها دستگیر و زندانی شد. رژیم شاه توانست از برخی ضعف‌ها و سستی‌های درونی نامبرده بهره‌گیری کند و او را به هماهنگی و همدستی با رژیم بکشاند. آن روز که شادروان سید احمد خمینی دستگیر و به زندان کشیده شد (۱۳۴۶) تنها ۲۲ سال از عمر او می‌گذشت و در سنی نبود که با عبدالرضا حجازی رفیق و هم‌پایاله باشد و اگر عبدالرضا حجازی طبق خواست شخصی و یا به اشاره رژیم به منظور نفوذ در سیداحمدآقا «هر روز برای او ناهار می‌آورد» نقطه ضعفی برای آن مرحوم به شمار نمی‌رود. اگر اجل به رژیم شاه مهلت داده بود و انقلاب چند مدتی دیرتر به پیروزی رسیده بود، هم‌پایاله آقای منتظری، مهدی قاتل، که به ساواک سرسپرده بود، بی‌تردید هر روز برای آقای منتظری در زندان ناهار می‌برد و از او در زندان

پذیرایی ویژه‌ای به عمل می‌آورد. لیکن یکی از صدها تفاوت حاج سید احمد خمینی با آقای منتظری این بود که آن مرحوم به رغم خدمات و محبت‌های عبدالرضا حجازی، از او تأثیر نگرفت و در راستای هماهنگی و همراهی با رژیم شاه حرکت نکرد، لیکن اگر رژیم شاه به دست ملت ایران واژگون نشده بود، ساواک می‌توانست از راه مهدی هاشمی، آقای منتظری را ناخودآگاه و ندانسته به خدمت گیرد و گام به گام سیاست شیطانی خود را به دست او اجرا کند.

چنان‌که آشنایی و شناخت دیرینه حاج سید احمد خمینی با آقای حجازی نتوانست آن مرحوم را بلغزاند و به حمایت نادرست و غیرقانونی از نامبرده وادارد، از این رو، دیدیم هنگامی که نامبرده به اتهام فساد بازداشت، محاکمه و اعدام شد. به گفته آقای منتظری «سید احمد هم برای او کاری نکرد!» چون در مکتب امام پرورش یافته بود و این حقیقت را به درستی باور داشت که در آیین اسلام حسب، نسب، دوستی، رفاقت و... نمی‌تواند و نباید مانع اجرای قانون باشد، لیکن آقای منتظری نسبت به مهدی هاشمی تا آن پایه سمپاتی داشت که همه حیثیت، شخصیت، دیانت، آبرو و اعتبار خود را در راه نجات آن قاتل قربانی کرد.

یکی از صدها تفاوت حاج سید احمد خمینی با آقای منتظری این بود که آن مرحوم به رغم خدمات و محبت‌های عبدالرضا حجازی، از او تأثیر نگرفت و در راستای هماهنگی و همراهی با رژیم شاه حرکت نکرد، لیکن اگر رژیم شاه به دست ملت ایران واژگون نشده بود، ساواک می‌توانست از راه مهدی هاشمی، آقای منتظری را ناخودآگاه و ندانسته به خدمت گیرد و گام به گام سیاست شیطانی خود را به دست او اجرا کند.

حاج سید احمد خمینی این پرورش یافته مکتب امام، تا آن پایه نفوذناپذیر، باصلابت، بافضیلت، آراسته، صاحبنظر و اندیشمند بود که در سنین نوجوانی توانست به تنهایی بیت امام در قم را به مدت ۱۴ سال با آبرومندی اداره کند و رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک و دیگر سازمان‌های جاسوسی و گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی به رغم به کارگیری همه ترفندها و توطئه‌ها نتوانستند در او نفوذ کنند.

حاج سید احمد خمینی این پرورش یافته مکتب امام، تا آن پایه نفوذناپذیر، باصلابت، بافضیلت، خودساخته، آراسته، صاحبنظر و اندیشمند بود که در سنین نوجوانی توانست به تنهایی بیت امام در قم را به مدت ۱۴ سال با آبرومندی اداره کند و رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک و دیگر سازمان‌های جاسوسی و گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی به رغم به کارگیری همه ترفندها و توطئه‌ها نتوانستند در او نفوذ کنند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های شیطانی خویش را به دست او به اجرا درآورند و یا بیت امام را به بی‌آبرویی بکشند.

اگر بنا بر ادعای آقای منتظری، حاج سید احمد خمینی با عبدالرضا حجازی

«خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پایاله بودند!» این افتخار او را بس که چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاقی از آن رفیق نااهل رنگی نگرفت و به لغزش و لرزش دچار نشد و کرامت و شخصیت خانوادگی خود را تباه نکرد و از راه اسلام و امام بازماند، به بیراهه کشیده نشد و از آزمایش‌ها روسفید و سربلند بیرون آمد، لیکن آقای منتظری با آن همه ادعاها و خودنمایی‌ها در گذشته اگر در کنار شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله ربانی شیرازی (اعلی‌الله مقامه) قرار نمی‌گرفت معلوم نبود به چه سمت و سویی می‌رفت و چه سرنوشتی پیدا می‌کرد و آن‌گاه که با ترفند هادی و مهدی از آزادمردانی همانند ربانی شیرازی جدا شد، می‌بینید و می‌بینیم چه

سرنوشت شومی یافت و در آزمایش‌ها چگونه همه ارزش‌ها را باخت و همه باورمندی‌های دینی، اخلاقی و انسانی را از دست داد.

«احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا یفتنون»

نقدی بر کتاب «مأموریت مخفی هایزر در تهران»

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

ژنرال رابرت اداچ هایزر خاطرات خود را از مأموریت به تهران در آستانه پیروزی انقلاب، در سال ۱۹۸۶ تحت عنوان «MISSION TO TEHRAN» به رشته تحریر درآورده است. این کتاب در سال ۱۳۶۵ توسط آقای محمدحسین عادل ترجمه شده و چاپ چهارم آن در سال ۱۳۷۶ در شمارگان ۲۲۰۰ نسخه توسط مؤسسه خدمات فرهنگی رسا انتشار یافته است.

◆ زندگینامه

رابرت اداچ هایزر در سال ۱۹۲۴ در کلرادو امریکا متولد شد. وی در سال ۱۹۴۳ پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان برای خدمت در ارتش ثبت نام کرد و در طول جنگ جهانی دوم به عنوان خلبان بمبافکن تا درجه افسری ارتقا یافت. اوایل سال ۱۹۴۶ پس از آنکه دولت امریکا

تصمیم به ایجاد یک فرماندهی استراتژیک هوایی گرفت، هایزر برای کمک به ایجاد بخش بمبافکن فرماندهی استراتژیک داوطلب شد. وی در جنگ کره و ویتنام نیز فعالانه شرکت جست و در این دوران به فرماندهی عملیات ضربتی در فرماندهی بمبافکن‌های خاور دور ارتش امریکا رسید. در این پست، برنامه‌ریزی مأموریت بمبافکن‌های استراتژیک و صدور دستور عملیات روزانه آنها بر عهده هایزر قرار داشت. او بعد از بیست سال خدمت در ارتش امریکا در سال ۱۹۷۲ به درجه سرلشگری رسید و مأمور خدمت در پنتاگون شد. مسئولیت هایزر در این دوره نظارت بر برنامه‌های فروش نظامی نیروی هوایی در سراسر جهان بود. در همین دوره، چند بار برای فروش ادوات نظامی نیروی هوایی به رژیم پهلوی، به ایران سفر کرد. در سال ۱۹۷۵ از سوی رئیس‌جمهور وقت امریکا به درجه ژنرالی چهار ستاره منصوب شد و برای تصدی پست معاون فرماندهی کل نیروهای امریکا در اروپا تحت فرماندهی ژنرال الکساندر ال - هیگ به اشتوتگارت آلمان رفت. وی در این مسئولیت، اداره بیش از ۳۲۰ هزار نیروی نظامی امریکایی و نظارت بر آنها و نیز تمامی فروش‌های نظامی خارجی و برنامه‌های کمک نظامی به ۴۴ کشور را عهده‌دار بود. هایزر در جریان اوج‌گیری نهضت انقلابی مردم ایران و پس از ناامیدی امریکا از نتیجه تلاش مقامات داخلی کشور، با هدف جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی در روز ۱۴ دی ۱۳۵۷ به طور مخفیانه وارد ایران شد و در مدت اقامت خود تلاش گسترده‌ای جهت دستیابی به هدف مأموریتش کرد. وی در نهایت بدون کسب موفقیت ناگزیر در ۳ فوریه ۱۹۷۹ - ۱۴ بهمن ۵۷ - از ایران خارج شد و شش سال بعد خاطرات خود را درباره این مأموریت به رشته تحریر درآورد.

◆ مقدمه

برای پی بردن به اهمیت و عظمت انقلاب اسلامی، از زوایای مختلف می‌توان به این پدیده شگرف در ربع پایانی قرن بیستم نگریست و به تحلیل و تفسیر وقایع، رویدادها و

دستاوردهای مختلفی پرداخت که پیرامون این واقعه شکل گرفته یا حاصل آمده‌اند. در این میان بی‌شک بررسی خاطرات شخصیت‌هایی که به نحوی در جریان این نهضت بزرگ بوده یا قرار گرفته‌اند نیز می‌تواند منبع بسیار خوبی برای ارزیابی انقلاب اسلامی به شمار آید، هر چند همواره در مرور خاطرات شخصیت‌های مختلف، باید دقت داشت تا مبادا برخی بزرگنمایی‌ها و کوچک‌نمایی‌ها، یا کم و زیادهای عمدی یا سهوی در بیان مسائل، موجب نقش بستن تصویری غیر واقعی در ذهن ما شوند.

خاطرات ژنرال رابرت ا. داج‌هایزر از جمله منابعی است که در آن می‌توان از یک‌سو، نهایت تلاش امریکا را برای مهار نهضت مردم ایران در سال ۵۷ و از سوی دیگر، قدرت عظیم انقلاب اسلامی را به نظاره نشست؛ به همین دلیل باید گفت ارزش خاطرات ژنرال هایزر و امثال آن، در زمان نگارش و انتشار مشخص نگردیده است، اما پس از فاصله گرفتن از مقطع حرکت و پیروزی انقلاب، در شرایطی که غبار فراموشی بر اذهان می‌نشیند و هم‌زمان با فعالیت گسترده دستگاه تبلیغاتی قدرتمند بیگانگان برای شائبه‌آفرینی در افکار عمومی - به ویژه نسل جوان که خود از نزدیک شاهد قضایا نبوده‌اند - این خاطرات می‌تواند روشنگر ابهامات و پاسخگوی سؤالات و شائبه‌ها باشد. قبل از آنکه به متن خاطرات این ژنرال چهارستاره امریکایی بپردازیم و از درون آن، نقبی به سوی حقایق انقلاب اسلامی بزنیم، جا دارد به شخصیت و موقعیت نگارنده خاطرات توجه لازم را بنماییم؛ هایزر بنا به آنچه خود در ابتدای خاطراتش بیان می‌کند، پس از بیست سال شرکت مستمر در مأموریت‌های نظامی در نقاط مختلف جهان در چارچوب سیاست‌های سلطه‌گرانه دولت امریکا، از سال ۱۹۷۲ با کسب درجه سرلشگری، فعالیت جدیدش را در پنتاگون - که عبارت بود از نظارت بر برنامه‌های فروش تجهیزات نظامی نیروی هوایی به کشورهای مختلف - آغاز کرد. این سال‌ها، اوج دوران جنگ سرد میان امریکا و شوروی بود، لذا به راحتی می‌توان دریافت که هایزر در موقعیت جدید خود، ناگزیر ارتباط تنگاتنگی نیز با سیاست بین‌الملل و همچنین مسائل و تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای مختلف پیدا می‌کند و از این پس نمی‌توان وی را صرفاً یک چهره نظامی به شمار آورد. از طرفی، ارتقای

درجه هایزر در سال ۱۹۷۵ به ژنرال چهارستاره از سوی رئیس‌جمهور و سپس انتصاب وی به معاونت فرماندهی کل نیروهای امریکایی در اروپا و در واقع معاونت ژنرال الکساندر هیگ (فرماندهی کل ناتو)، حاکی از قابلیت‌های شخصی این ژنرال امریکایی در انجام مأموریت‌های محوله است.

هایزر حوزه مسئولیت خود را در این پست چنین بازگو می‌کند:

علاوه بر نظارت و اداره بیش از ۳۲۰ هزار پرسنل امریکایی، مسئولیت تمام فروش‌های نظامی خارجی و برنامه‌های کمک نظامی به ۴۴ کشور را هم به عهده داشتیم. در خلال تصدی این پست حدود ۸۵ درصد فروش‌های نظامی خارجی امریکا در محدوده اروپا صورت گرفت. تقریباً سالانه حدود ۱۲ میلیارد دلار با کشورهای تحت مسئولیت من معامله می‌کردیم. این کار ابعاد سیاسی و دیپلماتیک وسیعی داشت.^۱

به این ترتیب پیداست که ژنرال هایزر به دلیل مسئولیت خاص خود، به یک عنصر ورزیده نظامی - سیاسی تبدیل می‌شود. برای درک بهتر این مسئله باید به این نکته توجه شود که فرمانده وی - ژنرال هیگ - در سال‌های بعد، مسئولیت‌های بسیار مهم سیاسی از جمله وزارت امور خارجه را در هیئت حاکمه این کشور بر عهده گرفت.

نکته دیگری که در مورد هایزر باید به آن توجه داشت، آشنایی وی با مسائل نظامی و سیاسی ایران است؛ چرا که از سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، شاه بر مبنای سیاست‌های کلان بین‌المللی ایالات متحده، به یکی از عوامل وابسته درجه اول این کشور و در نتیجه به یکی از خریداران اصلی تسلیحات امریکایی تبدیل می‌شود، به ویژه پس از ارائه دکترین نیکسون، همراه با افزایش درآمدهای نفتی ایران، سیل تجهیزات نظامی روانه کشور ما می‌گردد تا آن را به پایگاه اصلی امریکا در منطقه حساس خلیج فارس و خاور میانه مبدل سازد. قاعدتا در چهارچوب این برنامه، هایزر بنا به مسئولیت خویش دارای ارتباطات گسترده با ایران در عالی‌ترین سطوح نظامی و سیاسی بود:

۱. رابرت هایزر، مأموریت مخفی هایزر در تهران (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶، چ ۴)، ص ۲۹.

در اوایل سال ۱۹۷۸ شاه از امریکا خواست تا او را برای ایجاد یک سیستم کنترل و فرماندهی و ایجاد دکترین و اصول و وظایف عملیاتی سازمان نیروهای مسلح کمک کند... در اواسط آوریل ۱۹۷۸ وزارت دفاع مرا برای همکاری با اعلیحضرت به ایران اعزام داشت.^۱

آنچه شاه در ملاقات با هایزر به وی بیان می‌دارد، حاوی نکته پراهمیتی است که توجه به آن در ادامه این بحث کاملاً ضروری است:

شاه به من گفت که از اینکه سرپرستی این پروژه را به عهده دارم خوشحال است، زیرا فکر می‌کند من شیوه حکومت و نیروهای مسلح او را دریافته و تفاوت بین سیستم امریکایی و سلطنت در ایران را درک کرده‌ام. گفت که یکی از نیازمندی‌های اصلی او در طراحی سیستم کنترل فرماندهی این است که او کنترل کامل و مطلق (استبدادی) خود را بر نیروها حفظ نماید. او یک سیستمی می‌خواست که او را صددرصد در برابر کودتا حفظ کند.^۲

نتیجه این مأموریت برای هایزر، آن بود که وی را بیش از پیش بر امور نظامی و نیز سیاسی و اجتماعی ایران واقف کرد؛ چرا که به منظور کسب اطلاعات لازم برای طراحی این سیستم، گروهی عازم ایران شده، کلیه اطلاعات لازم را جمع‌آوری کرده و در اختیار وی قرار داده بودند. به دنبال آن هایزر شخصا «دکترین و مفاهیم عملیاتی» مناسب برای نیروهای نظامی ایران را تدوین می‌کند. پذیرش تام و تمام این طرح از سوی تمامی فرماندهان عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی و سرانجام محمدرضا (که با حساسیت فوق‌العاده‌ای امور نظامی را پیگیری می‌کرد و خواستار حاکمیت مطلق خویش بر آن بود)، گذشته از مهارت‌های برنامه‌ریزی نظامی و عملیاتی هایزر، حکایت از احاطه کامل وی بر زوایای مسائل سیاسی ایران نیز داشت: «قضاوت شاه، روی گزارش من هنوز هم تا امروز مرا شگفتزده کرده است. او آن را به طور کلی و

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۲.

بدون هر گونه تغییری پذیرفت. این اتفاق به ندرت برای کسی که با شاه کار می‌کرد، می‌افتاد.^۱ علاوه بر این، هایزر در طول روابط خود با مقامات بلندپایه نظامی شاه، توانسته بود روابط کاری و عاطفی عمیقی نیز با آنها برقرار سازد تا جایی که به گفته او، سپهبد ربیعی (فرمانده نیروی هوایی) خود را «برادر» کوچکتر او قلمداد می‌کرد: «فرمانده نیروی هوایی دوست قدیمی من تیمسار امیرحسین ربیعی بود. او مدت دو سال بود که عهده‌دار این پست بود. پیوند بسیار نزدیکی بین ما وجود داشت و او خود را برادر کوچکتر من می‌دانست.»^۲

ارتشبد طوفانیان، معاون وزیر جنگ و مسئول کل خریدهای نظامی ایران نیز احساساتی مشابه نسبت به هایزر داشت: «او با من به صورت یک دوست قدیمی سلام و احوالپرسی کرد و به سبک ایرانی مرا در آغوش گرفته و گونه‌هایم را بوسید.»^۳



خاطرات ژنرال رابرت ا. داچ هایزر از جمله منابعی است که در آن می‌توان از یک‌سو، نهایت تلاش امریکا را برای مهار نهضت مردم ایران در سال ۵۷ و از سوی دیگر، قدرت عظیم انقلاب اسلامی را به نظاره نشست.

با در نظر گرفتن مجموع این مسائل - از توانمندی‌های شخصی هایزر گرفته تا روابط او با شاه و فرماندهانش و نیز آشنایی وسیعش با مسائل سیاسی و نظامی ایران - به قطعیت می‌توان اظهار داشت که انتخاب او برای انجام یک مأموریت بسیار حساس در ایران، کاملاً دقیق و حساب شده بود و بی‌شک او کارآمدترین و مجرب‌ترین فرد برای انجام مأموریت جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی و تداوم بخشی به سلطه امریکا بر ایران محسوب می‌شد. از طرفی انتخاب چنین فردی، بیانگر اوج اهتمام کاخ سفید برای مقابله با نهضت انقلابی

۱. همان، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۶۶.

موجود در ایران نیز بود. هایزر در روز ۱۴ دی ۱۳۵۷، در شرایطی به ایران آمد که کشور در التهاب روزافزونی به سر می برد و سررشته کارها از کف دولتمردان شاهنشاهی خارج شده بود. اعزام چنین مقام بلندپایه ای به درون یک موقعیت بحرانی با در نظر داشتن خطراتی که ممکن بود متوجه جان وی شود، نشان از اهمیت فوق العاده مسئله برای کاخ سفید دارد. حتی اگر این نکته را هم در نظر داشته باشیم که هایزر به طور پنهانی با رعایت کلیه مسائل امنیتی و حفاظتی وارد ایران شد تا به انجام مأموریت خود بپردازد^۱ اما به فاصله اندکی خبر حضور این ژنرال بلندپایه امریکایی در ایران به مطبوعات درز پیدا کرد و حتی درباره مأموریت وی نیز حدس و گمان هایی زده شد.^۲

جالب اینکه حضور هایزر و مأموریت او از نظر مقامات مسکو نیز دارای آنچنان اهمیتی است که گویا بخشی از دستگاه جاسوسی و عوامل وابسته آنها در ایران، فعالیت خود را بر تعقیب و مراقبت جدی از مأمور ویژه امریکا متمرکز می سازند و سایه به سایه او را دنبال می کنند تا بتوانند در اسرع وقت دقیق ترین اخبار را راجع به مأموریت او در ایران کسب کنند و آنچه مصلحت می بینند به طرق مختلف منتشر سازند. اما به نظر می رسد بر خلاف اصول و قواعد حفاظتی در این موارد که ایجاب می کند تا مأمور به اصطلاح «سوخته» از میدان خارج و فرد دیگری جای او را بگیرد، کاخ سفید همچنان بر حضور هایزر در ایران تأکید دارد؛ چرا که مهار انقلاب اسلامی چنان اهمیتی برای امریکا دارد که بقیه مسائل در مقابل آن رنگ می بازند. البته ناگفته نماند که طرح ها و برنامه های هایزر در تهران برای جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی، از چنان دقت و مهارتی برخوردار بود که بر درستی انتخاب وی از سوی کاخ سفید مهر تأیید می زند. درست است که مأموریت هایزر در مقابل موج عظیم انقلاب اسلامی ناکام ماند، اما این نباید باعث شود (فارغ از علایق خود به انقلاب اسلامی)، کیفیت کار هایزر را در

۱. همان، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۸۹.

مدت مأموریت یک ماهه‌اش در تهران نادیده بگیریم. برای آنکه بتوانیم به ارزیابی این اقدامات بپردازیم، نگاهی به احوال عمومی کشور و نیز وضعیت نیروهای مسلح و دربار و دولت در آن برهه ضروری است:

هایزر تقریباً در سالگرد حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران وارد کشور شد. یک سال پیش از این، در شب ژانویه سال ۱۹۷۸، جیمی کارتر مطالب اغراق‌آمیزی نسبت به شاه بر زبان آورد. در همین سخنرانی بود که وی از شاه به عنوان رهبر محبوب ملتش نام برد و ایران را یک جزیره ثبات در منطقه خواند.^۱ تنها به فاصله چند روز پس از آن، به دنبال

طرح‌ها و برنامه‌های هایزر در تهران برای جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی، از چنان دقت و مهارتی برخوردار بود که بر درستی انتخاب وی از سوی کاخ سفید مهر تأیید می‌زند.

انتشار مقاله‌ای توهین‌آمیز درباره امام خمینی در یک روزنامه، حرکتی اعتراض‌آمیز و انقلابی از بطن جامعه در مقابل نظام استبدادی، فاسد و وابسته پهلوی آغاز شد. رفتار و رویه دربار و نظامیان وابسته به آن در قبال این حرکت، ابتدا سرکوب شدید و کشتار معترضان بود. هم‌زمان با اوج‌گیری تظاهرات و اعتراضات، بر شدت سرکوب نیز افزوده شد که در ۱۷ شهریور پس از اعلام حکومت نظامی در ده شهر بزرگ کشور به اوج خود رسید. اما بر خلاف آنچه شاه، درباریان، نظامیان و مسئولان امنیتی تصور می‌کردند، این کشتارها نه تنها نتوانست از گستره اعتراضات بکاهد بلکه بر عمق و شدت آن نیز افزود. تغییر و تبدیل نخست‌وزیران و دولت‌ها نیز کوچک‌ترین اثری در پی نداشت و دستگیری و بازداشت جمعی از مقامات سیاسی و امنیتی رژیم به جرم فساد اقتصادی هم از نگاه مردم جز یک فریبکاری نبود، زیرا اعضای

۱. ویلیام سولیوان، آنتونی پارسونز، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی (تهران: علم، ۱۳۷۵، چ ۳)، ص ۱۲۸.

خاندان سلطنتی و مهره‌های نورچشمی آنها که بزرگ‌ترین و مؤثرترین عوامل فساد اقتصادی و سیاسی و اخلاقی در کشور به شمار می‌رفتند، آزاد و رها بودند و با اوج‌گیری حرکت مردمی، هر یک در اندیشه انتقال اموال و دارایی‌های خود به خارج از کشور بودند. سپردن حکومت به نظامیان که پیرامون آن جنجال و هیاهوی بسیاری به راه افتاده بود و چنین وانمود می‌شد که در صورت قدرت‌یابی نظامیان، همه مسائل به ضرب و زور گلوله و آتش حل خواهد شد نیز داروی کاملاً بی‌اثری بود که دردی از پیکر آفت‌زده رژیم پهلوی نکاست. به این ترتیب، به تعبیر ارتشبد قره‌باغی در خاطرات خویش، آخرین تیر ترکش محمدرضا نیز به سنگ خورد:

طرز عمل ارتشبد ازهارای نخست‌وزیر (با وجود تشکیل دولت نظامی) و ادامه روش نامعلوم حکومت نظامی در کشور سبب شدند عملاً به مردم ایران و مخالفین و همچنین به تمام دنیا نشان داده شود که حتی آخرین اقدام نظامی سیاسی مهم اعلیحضرت یعنی تشکیل دولت نظامی به نخست‌وزیری رئیس ستاد بزرگ و با عضویت فرماندهان نیروها هم نمی‌تواند جلو اغتشاشات، اعتصابات و آشوب‌های مخالفین و آشوبگران را بگیرد.^۱

بنابراین، واضح است که شاه تمام تیرهای ترکش خود را در طول نزدیک به یک سال انداخته بود؛ از سرکوب شدید مردم تا بیان «شنیدن صدای انقلاب آنها» و حتی اعلام پشتیبانی از آن؛ «انقلاب شما نمی‌تواند مورد پشتیبانی من نباشد.»^۲ از طرفی او پس از کشته و زخمی شدن هزاران نفر، در نهایت به این نکته پی برده بود که امکان سرکوب این جنبش از طرق خشونت‌آمیز وجود ندارد و مردم نه تنها از گلوله باکی ندارند بلکه به استقبال شهادت نیز می‌روند:

در این موقع شاه که گویی ناگهان به وخامت اوضاع پی برده باشد، با حالتی منفعل و تسلیم

۱. عباس قره‌باغی، اعترافات ژنرال (تهران: نی، ۱۳۶۵، چ ۵)، ص ۶۵.

۲. همان.

شده، به سمت من خم شد و گفت: «با این تظاهرکنندگانی که از مرگ هراسی ندارند، چه کار می‌توان کرد، حتی انگار، گلوله آنها را جذب می‌کند»^۱.

ژنرال هایزر در شرایطی که شاه و درباریان و نظامیان از مهار و سرکوب انقلاب عاجز مانده بودند، وارد تهران شد، اما مردم اگر چه متحمل خسارات و تلفات فراوانی شده بودند، پرامیدتر و پرنشاطتر از قبل به حرکت خود ادامه می‌دادند و پیروزی بر رژیم وابسته استبدادی را در نزدیکی خود احساس می‌کردند. باید اذعان کرد که هایزر مأموریت سختی بر عهده داشت.

ورود هایزر به تهران تقریباً هم‌زمان با معرفی بختیار از سوی شاه به مجلس به عنوان نخست‌وزیر جدید است. در این زمان اتفاق مهمی بر اوضاع و احوال کشور تأثیر می‌گذارد؛ شاه تصمیم به خروج از کشور گرفته است. این مسئله با توجه به شرایط زمان، معنای مشخصی برای درباریان و نظامیان داشت و لذا روحیه و اراده آنها را به شدت تحت تأثیر قرار داد. پیش از این نیز البته دورنمای وقایع کشور چندان ناپیدا نبود، به همین دلیل موج خروج وابستگان رژیم از کشور به همراه سرمایه‌های کلان، از مدت‌ها پیش شروع شده بود و هر زمان شدت بیشتری می‌گرفت. آنچه در این میان، به خصوص بر روحیه مقامات ارشد نظامی شاه تأثیر گذارد، فرار برخی هم‌تایان آنها از کشور به بهانه‌های گوناگون بود. تیمسار ازهارای که سال‌ها ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران را بر عهده داشت و دولت نظامی هم به نخست‌وزیری او تشکیل شده بود، پس از کناره‌گیری از این منصب، عارضه قلبی‌اش را بهانه کرد و راهی امریکا شد. اما واقعه‌ای که قبل از این، به شدت روحیه نظامیان را تضعیف کرد، فرار ارتشبد غلامعلی اویسی - فرماندار نظامی تهران - بود که چه بسا به دلیل قساوت قلب و بی‌پروایی در کشتار مخالفان رژیم و سرکوب گسترده مردم، نقطه امیدی برای شخص شاه و

۱. احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۲، چ ۵)،

گام نخست مأموریت ژنرال هایزر آن بود که ضمن فراهم آوردن مقدمات خروج چنین شخصیت ترسوئی از کشور، از فرار سران ارتش که دست کمی از شاه نداشتند، جلوگیری به عمل آورد و در نهایت، او توانست به این امر موفق شود؛ بنابراین، می توان ادعا کرد چنانچه هایزر از سوی رئیس جمهور امریکا به ایران اعزام نشده بود، بلافاصله پس از خروج شاه، فرماندهان ارتش نیز به هر نحو در صدد خروج از کشور برمی آمدند و حکومت بختیار با از دست دادن پشتوانه نظامی خویش، به سرعت فرومی پاشید. هایزر در حقیقت فرصت بقای حکومت بختیار - به عبارت بهتر نظام سلطنتی - را پس از فرار شاه فراهم آورد.

دیگر نظامیان به شمار می آمد. وی که در نخستین اعلامیه فرمانداری نظامی خود نوشته بود: «من تا آخرین لحظات حیات به سوگندی که ... یاد کرده ام وفادار خواهم بود و تا آخرین لحظه حیات برای برقراری نظم در تهران و حومه تلاش خواهم کرد» پس از آنکه جنایت ۱۷ شهریور را مرتکب شد و در ادامه به بی نتیجه بودن سرکوب و حتی نتیجه معکوس دادن آن پی برد، با به یغما بردن ۲۸۰ میلیون تومان، و با کسب موافقت محمدرضا از کشور خارج شد.^۱

اگر چه قره باغی از این مسئله به عنوان واقعه ای که «لطمه شدیدی به حیثیت ارتش و به خصوص به نیروی زمینی شاهنشاهی وارد آورد»^۲ یاد می کند، اما باید گفت بیشترین تأثیر آن بر «روحیه» پرسنل ارتش، از بالاترین مقامات تا پایین ترین رده ها بود؛ به همین دلیل هایزر به محض ورود به تهران، اولین و

۱. قره باغی، همان، ص ۱۰۷.

۲. همان.

ضروری‌ترین اقدام را تلاش برای جلوگیری از فرار و خروج فرماندهان عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی در پی شخص شاه می‌بیند:

اولین مسئله‌ای که باید به آن فکر می‌شد رفتن شاه بود. ما می‌بایستی حدس می‌زدیم که در صورت چنین اتفاقی هر یک از رهبران چه می‌کنند. واشنگتن ارزیابی صحیحی از اوضاع داشت. اولین کار ما بر اساس تعلیمات رئیس‌جمهوری این بود که جلوی ترک آنها را بگیریم.^۱

سخنانی که در اولین جلسه ملاقات هایزر با این فرماندهان به میان می‌آید، حاکی از ترس شدید حاکم بر آنها و درخواست عاجزانه‌شان برای خروج از کشور به همراه محمدرضا یا در اولین فرصت پس از اوست و به خوبی وضعیت وخیمی را که هایزر با آن مواجه بود، تصویر می‌کند: «قره‌باغی گفت که نخواهد توانست انسجام ارتش را در صورت ترک کشور توسط شاه آن هم با این سرعت حفظ کند... و گفت اگر اعلیحضرت کشور را ترک کند من نیز به همراه او خواهم رفت.»^۲ طوفانیان نیز در ملاقات با هایزر به چیزی جز رفتن نمی‌اندیشد: «نگرانی اصلی من این است که اگر [امام] خمینی به کشور بازگردد کار ما تمام است. او این مطلب را با اضطراب و وحشت می‌گفت و ادامه داد هیچ راهی برای زنده ماندن وجود ندارد. باید برنامه ترک کشور را بریزیم.»^۳ سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی نیز در ترس و وحشتی فوق‌العاده به سر می‌برد:

وقتی که گوشی را گذاشت با صدایی لرزان به من گفت اعلیحضرت به من دستور داد که برنامه عزیمت او را فراهم کنم. ربیعی به مرز جنون رسیده بود. با تأکید گفت که او هم باید برود. اگر می‌خواست بماند می‌بایست از جانش می‌گذشت.^۴

۱. هایزر، همان، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۱۰۲.

۴. همان، ص ۷۸.

ارتشبد طوفانیان در خاطراتش موضوع اصرار برای ترک کشور را به صراحت عنوان داشته است: «گفتم اعلیحضرت من هیچ وظیفه میهنی ندارم دیگر. وقتی که من یک عمر گفتم اعلیحضرت فرمانده کل قوا، اگر اعلیحضرت بروید بیرون من نمی‌مانم تو این مملکت، من هم باید بروم.»^۱

اما در کنار این مسئله طرح جلوگیری از خروج شاه نیز به طور جدی در دستور کار مقامات نظامی قرار داشت. قره‌باغی در خاطراتش از تلاش مکرر خود برای انصراف محمدرضا از مسافرت به خارج سخن می‌گوید:

از زمانی که مسئله مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور مطرح شد در هر فرصتی که مقدور بود در جهت انصراف ایشان از مسافرت مطلبی عرض می‌کردم... در یکی از شرفیابی‌های روزهای اول پس از شرح مشکلاتی که در صورت خروج اعلیحضرت از ایران، نیروهای مسلح با آن روبه‌رو خواهند بود عرض کردم... معلوم نیست وضع روحی نیروهای مسلح شاهنشاهی با این کیفیت بعد از مسافرت اعلیحضرت به چه وضعی خواهد بود و استدعا کردم که از مسافرت صرف‌نظر نمایند. با تعجب فرمودند: چه می‌گویید الان سفیر امریکا و ژنرال هاینر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود و با ناراحتی اضافه کردند: نمی‌فهمیم منظور اینها چیست و چه می‌خواهند.^۲

البته محمدرضا خود بهتر از هر کس می‌دانست که وجود و حضور او در ایران نه تنها هیچ کمکی به بهبود اوضاع نمی‌کند، بلکه باعث اوج‌گیری اعتراضات مردمی خواهد شد و این نکته‌ای بود که سیاستمداران امریکایی و اروپایی نیز به آن رسیده بودند، بنابراین، طرح خروج محمدرضا از کشور نه تنها گامی بر ضد او محسوب نمی‌شد، بلکه اقدامی در جهت نجاتش از

۱. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، به کوشش ضیاء صدقی، برای طرح تاریخ شفاهی ایران به سفارش دانشگاه

هاروارد (تهران: زیبا، ۱۳۸۱)، ص ۸۱

۲. قره‌باغی، همان، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

وضعیت وخیم موجود و جلوگیری از افتادن وی به دست مردم و محاکمه به خاطر سال‌ها خیانت به کشور و ملت خویش بود. از طرفی، خروج از کشور در آن شرایط، در انطباق کامل با روحیه ترسو و بزذل محمدرضا قرار داشت، کما اینکه در واقعه کودتای ۲۸ مرداد نیز، او بلافاصله پس از شکست موج اول کودتا در ۲۵ مرداد و بحرانی شدن وضعیت، فرار را بر قرار ترجیح داد و راهی خارج از کشور شد. بنابراین تمامی آنچه تحت عنوان فشار امریکا و اروپا بر شاه برای خروج از کشور مطرح می‌شود، در نهایت جز تحت پوشش قرار دادن آن روی چهره «خدايگان پهلوی» نیست:

[احسان] نراقی: یه روزی من می‌رفتم پیش شاه، برخوردم به پاکروان، آدم روشن و واردی بود، دست منو گرفت گفت می‌روی پیش شاه؟ گفتم آره، گفت نذارین بره‌ها، این آدم ترسویییه در می‌ره‌ها، نذارین بره، این باید بمونه تا درست کنه. [او شاه را] می‌شناخت بنابراین میلش به رفتن بود...^۱

علی امینی نیز در گفتگو با بی‌بی‌سی بر ترس و خودباختگی شاه در مواقع بحرانی تأکید می‌ورزد:

آدم باهوشی بود، با فهم بود، ولی واقعا ضعف کاراکتر [شخصیت] داشت، یه آدمی بود در مواقع آرامش برای مملکت ایده‌آل بود ولی به محض اینکه به یه مشکلی بر می‌خورد، خودشو می‌باخت، کما اینکه در همون سال‌های مصدق و این ترتیبات خودشو باخت و بعد فرار کرد. در این روزهای آخر هم واقعا ناخوش هم بود خودشو باخت.^۲

گام نخست مأموریت ژنرال هایزر آن بود که ضمن فراهم آوردن مقدمات خروج چنین شخصیت ترسوئی از کشور، از فرار سران ارتش که دست کمی از شاه نداشتند، جلوگیری به عمل آورد و در نهایت، او توانست به این امر موفق شود؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد چنانچه

۱. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش ع. باقی

(تهران: تفکر ۱۳۷۳)، ص ۳۹۹.

۲. همان، ص ۳۹۶.

هایزر از سوی رئیس‌جمهور امریکا به ایران اعزام نشده بود، بلافاصله پس از خروج شاه، فرماندهان ارتش نیز به هر نحو در صدد خروج از کشور برمی‌آمدند و حکومت بختیار با از دست دادن پشتوانه نظامی خویش، به سرعت فرومی‌پاشید. هایزر در حقیقت فرصت بقای حکومت بختیار - به عبارت بهتر نظام سلطنتی - را پس از فرار شاه فراهم آورد.

در این فرصت، دو خط و جریان، به طور جدی حفظ منافع امریکا را دنبال کردند؛ خط نخست توسط ویلیام سولیوان از مدتی پیش فعالیت خود را آغاز کرده و خط دوم به رهبری هایزر گام در این راه نهاده بود. آنچه مشهور است اینکه این دو خط اگر چه برای یک هدف - حفظ منافع نامشروع ایالات متحده - تلاش می‌کردند، اما هماهنگ با یکدیگر نبودند و بلکه در تضاد با هم قرار داشتند. ویلیام سولیوان با اشاره به تماس‌های هر روز خود و هایزر با مقامات ارشدشان در واشنگتن می‌گوید:

هر یک پای یکی از دو خط تلفن اختصاصی به واشنگتن می‌نشستیم. در یکی از این دو خط من با مقامات وزارت امور خارجه صحبت می‌کردم و با خط تلفنی دیگر هایزر گزارشات روزانه خود را به رئیس ستاد کل نیروهای مسلح امریکا، دیوید جونز، یا وزیر دفاع، هارولد براون، می‌داد و دستورات لازم را از آنها می‌گرفت... بعضی اوقات دستوراتی که به من و هایزر داده شده بود به قدری با هم متفاوت بود که گویی ما با دو شهر مختلف و یا مقامات دو کشور مختلف صحبت کرده‌ایم.^۱

اگر چه می‌توان وجود چنین اختلاف نظرهایی را پذیرفت، اما چنانچه از ورای این اختلافات، نگاهی کلان به کلیت ماجرا بیندازیم می‌توان یک حرکت همه‌جانبه را از سوی امریکا و نمایندگانش برای مهار انقلاب اسلامی مشاهده کرد. هایزر همان‌گونه که بیان داشته است پیش از هر کاری، جلوگیری از فرار فرماندهان ارتش را در دستور کار خود قرار داد و بالاخره موفق به انجام آن شد. سپس در جهت حمایت از دولت بختیار به سه مسئله اصلی پرداخت: «شکستن اعتصابات، مستحکم نمودن رابطه ارتش و بختیار، اتخاذ اقدامات احتیاطی در صورت

۱. سولیوان، همان، ص ۲۰۸.

شکست دولت غیر نظامی.»^۱ از سوی دیگر سولیوان نیز اگر چه بر اساس دستورالعمل‌های صادره از سوی کاخ سفید وظیفه حمایت از شاه و سپس دولت بختیار را بر عهده داشت اما با توجه به اینکه در متن حوادث و رویدادها بود، می‌دانست که دولت بختیار توان ایستادگی در برابر موج خروشان و پر قدرت انقلاب اسلامی را ندارد:

در آن گزارش نوشتم که بختیار به نظر من دون کیشوتی بیش نیست و نمی‌داند که پس از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، سیل انقلاب، او و دولتش را با خود خواهد برد. پس از مخابره این پیام یک مقام ارشد وزارت خارجه امریکا تلفنی به من گفت که کاخ سفید از نظرات من استقبال نکرده و سیاست رسمی دولت امریکا همچنان مبتنی بر حمایت از حکومت بختیار است.^۲

بر اساس این ارزیابی، سولیوان بهترین راه را برای حفظ منافع دراز مدت امریکا در ایران، تلاش برای نفوذ به درون بافت نیروهای مخالف رژیم پهلوی و برقراری نوعی رابطه با آنها می‌دانست تا پس از سرنگونی محتوم آن رژیم، کمترین ضربه و آسیب به جایگاه و موقعیت امریکا وارد آید. حال اگر برنامه هایزر و برنامه سولیوان را در کنار یکدیگر قرار دهیم ملاحظه می‌کنیم از مجموع آن دو، برنامه‌ای جامع به دست می‌آید که قدرت مانور زیادی را برای امریکا در حالات گوناگون فراهم می‌آورد. اگر هایزر موفق به اجرای موفقیت‌آمیز برنامه خود می‌شد، طبعا حکومت بختیار بر سر کار باقی می‌ماند و با برخورداری از نیروی ارتش به تدریج بر اعتصابات و تظاهرات فائق می‌آمد و حاکمیت از دست رفته را دوباره احیا می‌کرد. این چیزی نبود که سولیوان هم با آن مخالفتی داشته باشد، اما اگر برنامه هایزر شکست می‌خورد - که خورد - آن‌گاه بر اساس برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های پیشین سولیوان، راه‌های ارتباطی نسبتا مناسبی با دولت تازه استقرار یافته، از پیش تدارک دیده شده بود که امکانات و راهکارهایی برای دستگاه دیپلماتیک امریکا به منظور فعالیت در جهت حفظ منافع این کشور فراهم می‌آورد.

۱. هایزر، همان، ص ۱۲۷.

۲. سولیوان، همان، ص ۲۱۵.

واقعیت‌ها حاکی از آنند که روابط و فعالیت‌های سولیوان در این دوره، دستاوردهای بسیاری را برای ایالات متحده به دنبال داشت. به عبارت دیگر اگر تمام تخم‌مرغ‌های امریکا در سبدهایزر و تز کودتای نظامی و سرکوب و حمایت مطلق از بختیار چیده شده بود، پس از پیروزی انقلاب، کاخ سفید هیچ حرفی برای گفتن به دولتمردان جدید نداشت، اما دقیقاً بر مبنای این‌گونه روابط پیش از پیروزی انقلاب است که سولیوان در مقاطع بعدی می‌تواند با دولت موقت ارتباط نسبتاً دوستانه‌ای برقرار کند و شوروی را به عنوان خطر اصلی برای ایران جلوه‌گر سازد: من، بازرگان، رئیس دولت موقت را قانع کردم که نگاهداری این پست‌های مراقبت و ادامه کار آنها به نفع ایران است، زیرا اطلاعاتی که به وسیله این دستگاه‌ها درباره نقل و انتقال نیروهای نظامی شوروی و آزمایشات موشکی آنها دریافت می‌شود برای امنیت ایران مفید است.^۱

وی سپس بر مبنای همین‌گونه تحلیل‌ها، البته با توجه به دیدگاه نخست‌وزیر و همکاران او درباره مسائل بین‌المللی، قادر به تثبیت موقعیت مستشاران نظامی امریکا در شرایط انقلابی جدید، البته در مقیاسی محدودتر از قبل می‌گردد:

ما می‌بایست خود را با واقعیت‌ها و نتایج حاصله از انقلاب تطبیق دهیم و به ایفای نقش محدودتری در ایران اکتفا کنیم. درباره سیاست کلی امریکا در ایران من بر این اعتقاد باقی بودم که باید همکاری و اعتماد متقابلی بین گروه حاکم جدید و نیروهای مسلح ایران به وجود آورد و رهبران جدید ایران را قانع کرد که برای مبارزه با خطر کمونیسم به یک ارتش قوی احتیاج دارند... مسئله‌ای که برای من اولویت داشت تعیین تکلیف هیئت مستشاری ما در ایران و امکان محدودیت فعالیت آنها با توجه به از هم پاشیده شدن نیروهای مسلح ایران بود... پس از مباحثات بسیار سرانجام ما در مورد تقلیل تعداد اعضای هیئت نظامی خود در ایران به ۲۵ نفر به توافق رسیدیم و قرار شد

رئیس این هیئت هم نسبت به رئیس فعلی درجه پایین‌تری داشته باشد.^۱

بنابراین، بر خلاف آنچه سعی می‌شود شکست امریکا در برابر انقلاب اسلامی از طریق بزرگنمایی غیر واقعی تضاد و تخالف رویه‌ها و برنامه‌های هائیز و سولیوان در ایران و نیز برژینسکی و ونس در کاخ سفید، عنوان و بدین طریق عظمت انقلاب اسلامی حتی‌المقدور مکتوم نگاه داشته شود، باید گفت هیچ راه و روش و هیچ امکان و برنامه‌ای برای مقابله با حرکت انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی از نظر سیاستمداران و نظامیان امریکایی دور نماند. اگر این همه با شکست مواجه شد، دلیلش را باید در جای دیگری جستجو کرد و نه پاره‌ای اختلاف روش‌ها و بینش‌های مقامات امریکایی. در واقع اگر سولیوان به ناپایداری موقعیت شاه و پس از او بختیار اعتقاد داشت، بدان معنا نبود که در ابلاغ حمایت‌های بی‌دریغ کاخ سفید از محمدرضا و نخست‌وزیرش کوتاهی کند یا در مسیر تزلزل بیشتر موقعیت آنها بکوشد. همان‌گونه که در خاطرات وی مشهود است، سولیوان بارها حمایت قاطع امریکا را از محمدرضا شخصا به وی ابلاغ نمود و به او اطمینان خاطر بخشید که کاخ سفید در حفظ دست‌نشانده خود از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد بود. اما مسئله اینجا بود که شاه و دربار و حکومت وی به حدی از تزلزل و سستی رسیده بودند که امکان حفظ آن وجود نداشت، لذا سولیوان را به تعبیر خود وی، وامی‌داشت مقامات واشنگتن را راضی به «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» بکند. در دوران حکومت ۳۷ روزه بختیار نیز دیدگاه سولیوان مبنی بر دون کیشوتی بودن تفکرات و سست بودن پایه‌های حکومت وی، به معنای ایجاد اختلال در مأموریت هائیزر نبود، بلکه تمامی کمک‌ها و مساعدت‌های لازم نیز به این ژنرال امریکایی برای موفقیت در مأموریتش شد، کما اینکه در خاطرات هائیزر نیز به وضوح این مسئله مشاهده می‌شود، بنابراین باید دقت کرد تا مبادا اظهارات و ادعاهای پس از هزیمت و فرار شکست‌خوردگان، واقعیات را مخدوش سازد.

۱. همان، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

در همین چهارچوب، یکی از مسائلی که باید به آن پرداخته شود، اظهاراتی است که تلویحا یا صریحا، مخالفت شاه با کشتار مردم را مطرح می‌سازد و سعی دارد چهره‌ای انسانی و مردم‌دار از کسی که ۲۵ سال در نهایت استبداد و سرکوب و خشونت بر ایران حکم راند، ارائه دهد. به عنوان نمونه، فرح دیبا در خاطرات خود می‌گوید:

روز یکشنبه ۱۴ آبان، هزاران نفر در خیابان‌های تهران به تظاهر پرداختند. پادشاه که از کشتار دو ماه پیش میدان ژاله سخت متأثر و منقلب شده بود، ضمن دستور جلوگیری از تظاهرات تأکید نمود که از تیراندازی مگر در نهایت لزوم، خودداری شود.^۱

یا ارتشبد قره‌باغی یکی از آخرین توصیه‌های محمدرضا را هنگام خروج از کشور چنین بیان می‌دارد:

ضمنا اعلیحضرت مجدداً به موضوع حل مشکل مملکت به وسیله دولت از طریق سیاسی اشاره فرموده و در مورد جلوگیری از خونریزی تأکید نمودند و اوامری که قبلاً فرموده بودند، تکرار کردند: مواظب باشید که فرماندهان یک وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتا نیفتند.^۲

درباره این دست اظهارات باید گفت اگر «اعلیحضرت»! به راستی مایل به کشتار و خونریزی نبود، باید همان ابتدای سرکوب خونین حرکت مردم در قم، یعنی ۱۹ دی ۱۳۵۶، بلافاصله پس از اطلاع از این واقعه، چنین دستوراتی را صادر می‌کرد، اما نه تنها چنین نشد بلکه هر روز بر شدت سرکوب‌ها و کشتارها افزوده گشت به این امید که سکوت و سکون بر جامعه تحمیل گردد. از سوی دیگر، اگر وی مخالف کشتار مردم بود، دست‌کم تنی چند از مسئولان این کشتارها را دستگیر و مجازات می‌کرد، اما در این زمینه نیز هیچ اقدامی نشد و جالب اینکه ارتشبد اویسی، قصاب ۱۷ شهریور، به راحتی و با کسب اجازه از «اعلیحضرت» توانست با ۲۸۰ میلیون تومان پول - که در آن زمان رقم هنگفتی به شمار می‌آمد - از کشور خارج شود.

۱. فرح پهلوی، کهن‌دیارا (پاریس: فرزاد، ۲۰۰۴)، ص ۲۷۸.

۲. قره‌باغی، همان، ص ۱۸۱.

اما مهم‌تر از همه اینکه حتی اگر بپذیریم محمدرضا پهلوی چنین اظهاراتی هم داشته است، این‌گونه توصیه‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که اولاً برای همه و خود وی به اثبات رسیده بود کشتار و خونریزی ثمری ندارد و بر وخامت اوضاع می‌افزاید، ثانیاً اتخاذ سیاست‌های مدبرانه از سوی امام و انقلابیون برای ایجاد پیوند عاطفی با ارتش، تأثیرات جدی بر روحیه بخش عظیمی از آنها گذارده بود. در ضمن به هیچ وجه، امکان کودتا وجود نداشت و توصیه محمدرضا به قره‌باغی در واقع جز «روغن ریخته را نذر امام‌زاده کردن نبود».



آنچه امریکا و مأمور ویژه آن، هایزر را با شکست مواجه ساخت، پدیده‌ای بود به نام روح‌الله خمینی که حرکتی را با نام خدا آغاز کرده بود و این حرکت به هیچ‌وجه در قالب‌های متعارف و معلوم برای امریکا، مقامات آن و تحلیل‌گرانش نمی‌گنجید.

خاطرات هایزر در مورد میزان توانایی ارتش برای کودتا نیز، نکته‌های در خور توجهی دارد. هنگامی که ارتشبد طوفانیان شرط خود را برای ماندن در کشور پس از فرار محمدرضا، دست زدن ارتش به یک کودتا عنوان می‌کند، تنها با یک سؤال ساده هایزر مشخص می‌شود که زیربنای چنین ادعا و درخواست بزرگی تا چه حدی از استحکام برخوردار است: «تنها راه ماندن من این است که روز رفتن شاه، ارتش کودتا کند. بلافاصله پرسیدم آیا رهبران ارتش آماده چنین کاری هستند؟ او به آرامی و با صداقت مخصوص به خود پاسخ داد خیر، هیچ برنامه‌ای برای کودتا وجود ندارد.»^۱ این پاسخی است که دیگر فرماندهان ارتش نیز به رغم برخی سخنان احساسی و پرحرارت درباره ضرورت دست زدن به کودتا، در مقابل سؤال ساده هایزر بیان می‌کنند و مشخص می‌گردد که نه تنها هیچ برنامه‌ای برای کودتا وجود

۱. هایزر، همان، ص ۱۰۳.

ندارد بلکه مقامات عالیرتبه ارتش شاهنشاهی حتی معنا و مفهوم کودتا را نیز به درستی نمی‌دانند.

چندان بعید به نظر نمی‌رسد که اعزام مأمور عالیرتبه و کارشناسی مانند هایزر به ایران نیز مبتنی بر شناختی بوده است که مقامات امریکایی از فرماندهان شاهنشاهی داشته‌اند. در واقع اگر این افراد از سطح دانش و مهارت بالایی در امور نظامی و سیاسی برخوردار بودند، شاید یک ژنرال معمولی امریکایی هم به عنوان هماهنگ کننده و نیز رابط این گروه با مسئولان مربوطه امریکایی می‌توانست هدف مورد نظر رئیس‌جمهوری ایالات متحده را برآورده سازد، اما ویژگی‌های شخصیتی، سطح مهارت‌های نظامی و میزان دانش سیاسی این فرماندهان به حدی نازل و اندک بود که چاره‌ای جز اعزام یک «معمار کودتا» نبود. به این ترتیب هایزر می‌بایست در فرصتی که برای ادامه بقای دولت بختیار از طریق راضی کردن فرماندهان نیروها به ماندن در کشور و اعلام پشتیبانی آنها از دولت فراهم آورده بود ترتیبات یک کودتا را (از مسائل زیربنایی تا عملیات اجرایی آن) فراهم می‌آورد.

هایزر در خاطرات خود به تفصیل درباره چگونگی پی‌ریزی یک کودتای موفق سخن گفته و گرد هم آوردن فرماندهان عالیرتبه ارتش و تشکیل یک گروه را نخستین گام در این زمینه برشمرده است:

پیشنهاد کردم که این گروه به صورت یک شورا مرکب از ریاست ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای سه‌گانه درآید و این فکر را پسندید... چیزی که من در واقع دنبالش بودم این بود که نهادی شبیه ستاد مشترک خودمان ایجاد کنم که همه با هم در آن کار کنند.^۱

این کاری بود که محمدرضا در طول دوران سلطنت خویش به شدت از آن جلوگیری می‌کرد و ارتباط هر یک از فرماندهان نیروها و مقامات ارشد نظامی را صرفاً با خود مجاز می‌دانست.

البته ارتشبد قره‌باغی نیز در خاطراتش مدعی است که او پس از انتصاب به ریاست مشترک، همزمان با نخست‌وزیری بختیار، اقدام به تشکیل «کمیته بحران» کرده است:

پس از بررسی و مشورت با فرماندهان نیرو، شورایی به نام کمیته بحران به منظور ایجاد هماهنگی بین نیروها تشکیل دادم که کلیه مسائل مربوط به ارتش شاهنشاهی و مشکلات حاصله از اغتشاشات و اعتصابات عمومی کشور در ارتش را در این کمیته مطرح [می‌کردیم] تا پس از تجزیه و تحلیل، تصمیمات لازم اتخاذ گردد.^۱

البته با توجه به رویه موجود در ایران و تبعیت فرماندهان ارشد از دیسپلین حاکم، بعید به نظر می‌رسد که قره‌باغی شخصا مبدع این گروه بوده باشد، زیرا زمانی که وی به ریاست ستاد مشترک منصوب می‌شود، شاه همچنان در کشور حضور داشت و بسیار بعید و بلکه ناممکن به نظر می‌رسد که در این حالت قره‌باغی حتی به خود جرئت دهد تا اقدامی بر خلاف رویه ۲۵ سال گذشته در پیش گیرد. از طرفی قره‌باغی تا آخرین لحظات خروج محمدرضا از کشور بی‌آنکه اساسا به شرایط و وضعیت موجود فکر کند به شدت در پی اجرای ترتیبات و رویه‌های گذشته در مورد اختیارات «رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران» در زمان عدم حضور شاه در کشور است، در حالی که محمدرضا خود به خوبی واقف است که در شرایط جدید، اساسا بازگشتی در کار نیست تا نیازی به اتخاذ رویه گذشته باشد:

در شرفیابی همان روز، بعد از اتمام گزارشات به اعلیحضرت عرض کردم که فرمان اختیارات رئیس ستاد تا به حال ابلاغ نگردیده است. فرمودند: «فکر نمی‌کنیم که احتیاج داشته باشید!» من که فکر می‌کردم اعلیحضرت در این وضعیت بحرانی علاوه بر اختیارات معمول همیشه، راهنمایی‌هایی نیز خواهند فرمود، انتظار چنین جوابی را نداشتم بنابراین خیلی متعجب شدم.^۲

بدیهی است از چنین شخصیت و ذهنیتی بر نمی‌آید که یکی از اصول و قواعد محکم و مسلم

۱. قره‌باغی، همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۵۹.

«اعلیحضرت!» را زیر پا گذارد و گامی در مسیر نقض آن بردارد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد پذیرفتن سخن هایزر که برای به دست‌گیری سکان عملیات نجات رژیم شاهنشاهی و جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی، وارد ایران شده بود در مورد تشکیل گروه مشترک فرماندهان نظامی در زمان حضور محمدرضا، پذیرفتنی باشد، اما نکته‌ای که از وجه مشترک اظهارات هایزر و قره‌باغی به دست می‌آید - تشکیل گروه کاری فرماندهان، هم‌زمان با نخست‌وزیری بختیار - این است که دست‌کم تا قبل از این زمان، هر گونه ادعایی در مورد کودتا یا توصیه‌های شاه و دیگران به ضرورت جلوگیری از کودتا و مسائلی از این قبیل، صرفاً ادعا یا توصیه‌ای توخالی بیش نیست؛ چرا که اساساً تا پیش از این فرماندهان ارشد حتی یک جلسه مشترک با یکدیگر برای هماهنگی درباره ساده‌ترین مسائل نظامی و سیاسی ندارند تا چه رسد به انجام کودتا که نیازمند برنامه‌ریزی‌ها و هماهنگی‌های بسیار دقیق و حساب شده است.

در پی تشکیل این گروه به عنوان یک اقدام زیربنایی، هایزر با جدیت در پی طرح‌ریزی و اجرای دیگر بخش‌های مأموریت خود برمی‌آید که به طور خلاصه عبارت‌اند از: جلب حمایت ارتش از بختیار پس از خروج محمدرضا، شکستن اعتصابات و به دست‌گیری کنترل مراکز حساس اقتصادی و صنعتی به منظور تثبیت حاکمیت دولت بختیار،^۱

خروج هایزر از ایران، پیش از به ثمر رسیدن برنامه‌هایش، بی‌تردید تحت تأثیر تحولات ناشی از حضور امام در کشور و ایجاد اختلالات جدی در برنامه‌ریزی‌های امریکا صورت گرفت.

۱. هایزر، همان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۹۲.

حل مسائل و مشکلات ارتش از جمله کمبود سوخت،^۱ تقسیم وظایف بین نیروهای سه‌گانه برای مقابله با جریان انقلاب و آمادگی برای کودتا^۲ و نیز طراحی اقدامات لازم تبلیغاتی و روانی و سپردن رهبری آن به یک افسر امریکایی.^۳ هاینر در چهارچوب اقدامات خود و با توجه به شرایط عینی جامعه، حتی ضرورت یک برخورد خشن نظامی و دست زدن به یک کشتار بزرگ را نیز از نظر دور نداشته بود:

براون می‌خواست برآورد را از میزان خونریزی در صورت وقوع کودتا بدانند. گفتم که به نظرم نسبتاً بالاست. اضافه کردم که این نکته را باید برای آینده در نظر داشت. فدا کردن جان یک انسان تصمیم بسیار سختی است اما وقتی صحبت از یک جنگ می‌شود باید خسارات را با خسارت‌های دیگر مقایسه کنیم. شاید مرگ ۱۰ هزار تن بتواند جان یک میلیون را نجات دهد.^۴

این سخنان هاینر دقیقاً در قالب همان ادبیاتی قرار دارد که هر گاه دولتمردان امریکایی قصد دست زدن به یک جنایت بزرگ و توجیه آن را دارند، از آن بهره می‌گیرند. در واقع با منطقی که در این سخن نغز! هاینر وجود دارد، می‌توان هر تعداد از انسان‌ها را کشت و سپس چنین توجیه کرد که اگر این عده کشته نمی‌شدند، چه بسا در آینده ده‌ها برابر آن می‌بایست نابود شوند. مبنای توجیحات مقامات کاخ سفید برای صدور بمباران اتمی دو شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را همین کلام بی‌منطق! و پوچ تشکیل می‌داد؛ بنابراین هنگامی که هاینر به وزیر دفاع امریکا چنین توضیحی ارائه می‌دهد، در حقیقت هر دو به خوبی معنای نهفته در پشت آن را درک و توافق می‌کنند که به منظور جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی، کشتار مردم ایران به هر میزان مجاز است.

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۴۷.

۳. همان، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۲۲۷.

بنابراین طرح و برنامه هایزر در مقام یک متخصص بلندپایه امور نظامی، برای دستیابی به هدف، ظاهراً از همه‌جانبه‌نگری برخوردار بود و هر چند مشکلاتی در سر راه اجرایی کردن آن به چشم می‌خورد، اما قابلیت اجرا و کسب موفقیت را داشت. در این میان، آنچه امریکا و مأمور ویژه آن، هایزر را با شکست مواجه ساخت، پدیده‌ای بود به نام روح‌الله خمینی که حرکتی را با نام خدا آغاز کرده بود و این حرکت به هیچ‌وجه در قالب‌های متعارف و معلوم برای امریکا، مقامات آن و تحلیلگرانش نمی‌گنجید.

همان‌گونه که هایزر در خاطراتش بیان می‌دارد، پس از خروج شاه از کشور، مهم‌ترین و حساس‌ترین مسئله برای او و تیم فرماندهی تحت نظرش، «زمان» بود تا بتوانند طبق برنامه، به آمادگی‌های لازم دست یابند. این نکته‌ای بود که امام خمینی با فراست خاص خود که مبتنی بر ایمان و اتکال به خداوند بود، به خوبی دریافت و بازگشت به ایران را در رأس برنامه‌هایش قرار داد.

این در حالی بود که همین مرحله از پیروزی - یعنی خروج شاه از کشور - نیز در تصور غالب شخصیت‌های سیاسی و انقلابی نیز نمی‌گنجید و چه بسا که همین مقدار را حد نهایت پیروزی ممکن به حساب می‌آوردند؛ بنابراین اگر چه خواهان بازگشت امام به ایران بودند، اما تعجیل در آن را ضروری نمی‌دانستند. همچنین کم نبودند کسانی که به دلیل خطرات موجود در آن شرایط بحرانی، چه بسا از سر دلسوزی و ارادت به امام و به خاطر حفظ جان ایشان، ورود ایشان را به کشور مستلزم فراهم آمدن تمهیدات و مقدمات ویژه‌ای می‌دانستند. هایزر در خاطرات خود اشاره‌ای به برخی از این مسائل دارد:

براون - وزیر دفاع - در این مورد خبر خوشحال‌کننده‌ای داشت. در اثر تلاش‌های امریکا که از طریق فرانسه انجام شده بود، یکی از افراد [امام] خمینی (که به نظر من ابراهیم یزدی بود) او را تشویق کرده بود که مراجعت خود را لااقل چند روز به تأخیر بیندازد...

گفتم همکاران ایرانی من از شنیدن این خبر خوشحال خواهند شد.^۱

از سوی دیگر اقدام بختیار به بستن فرودگاه‌های کشور در چهارچوب تصمیمات کلی اتخاذ شده از سوی مقامات سیاسی و نظامی، عملاً امکان بازگشت امام را به کشور از بین برده بود و مسئله زمان را به نفع خود و گروه هایزر به پیش می‌برد. در چنین شرایطی عزم امام و تأکید مکرر ایشان بر بازگشت به کشور، فشار داخلی بر دولت بختیار را از طریق تظاهرات گسترده، درگیری‌های خشونت‌آمیز و سرانجام تهدید جدی انقلابیون به مقابله مسلحانه با دولت به حدی افزایش داد که چاره‌ای برای بختیار جز دستور بازگشایی فرودگاه باقی نماند. البته قره‌باغی در خاطرات خود در قبال این تصمیم بختیار به نوعی موضع‌گیری می‌کند که گویی وی در این زمینه خودسرانه عمل کرده و قصد همراهی با جریان انقلاب را داشته است:

آقای بختیار بدون اینکه با شورای سلطنت، ارتش و شورای امنیت ملی مشورتی نماید در مصاحبه مطبوعاتی مورخه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ خود با خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار داشت: «فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی برای بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی به عمل نخواهد آمد...»^۲

قره‌باغی این را نیز می‌افزاید که بختیار در پاسخ به سؤال او درباره علت این تصمیم، ضمن اشاره به مشورت با سفرای امریکا و انگلیس، ورود امام را به ایران موجب کاهش محبوبیت ایشان در بین مردم ارزیابی می‌کرد: «مردم حالا خیال می‌کنند که ایشان واقعا امام است، اما وقتی آمد خواهند دید که خبری نیست و مثل سایر آیات است، شور و غلیان خواهد خوابید.»^۳ به هر حال، ورود امام به کشور به دنبال تصمیم قاطع ایشان، در حقیقت برنامه ضد کودتا را در مقابل بختیار، هایزر و فرماندهان ارتش کلید زد و به رغم تمامی تلاش‌های قبلی و برنامه‌های در حال اجرای آنها، امکان دستیابی به موفقیت را از آنها ستاند.

۱. همان، ص ۲۰۷.

۲. قره‌باغی، همان، ص ۲۷۷.

۳. همان، ص ۲۷۸.

خروج هایزر از ایران، پیش از به ثمر رسیدن برنامه‌هایش، بی‌تردید تحت تأثیر تحولات ناشی از حضور امام در کشور و ایجاد اختلالات جدی در برنامه‌ریزی‌های امریکا صورت گرفت. به عبارت دیگر، چنانچه امام - به هر دلیل - اقامت در پاریس را ادامه می‌داد و وارد کشور نمی‌شد، بی‌تردید هایزر تا به ثمر رسیدن طرح‌هایش خاک ایران را ترک نمی‌کرد. هایزر البته سعی داشت و انمود کند که خروجش از ایران پس از انجام تمام آنچه لازم بود و نیز به خاطر کاستن از حساسیت‌ها، به دستور مقامات کاخ سفید صورت گرفته است؛ بدین‌ترتیب او چهره شکست خورده خود را پس از ورود امام به ایران در پشت این عبارات پنهان می‌سازد و از سوی دیگر مسئولیت شکست را به عهده فرماندهانی می‌اندازد که با وجود مهیا بودن مقدمات لازم، توان و تدبیر لازم را برای وارد آوردن ضربه نهایی نداشتند:

ژنرال جونز سپس پرسید آیا ارتش بدون حضور من قادر به کودتای نظامی هست یا خیر؟ گفتم هر کس می‌تواند حدسی بزند، اما من فکر می‌کنم که قادر به این کار هستند و اگر بختیار به آنها دستور بدهد به این کار اقدام خواهند کرد.^۱

وی همچنین بر این نکته تأکید می‌ورزد که اگر چه قره‌باغی را فرد ضعیفی برای انجام این کار تشخیص می‌داده است، اما به هر حال در بین فرماندهان اشخاص دیگری بوده‌اند که از عهده این کار برآیند:

تیمسار ربیعی که سال‌ها مرا برادر خطاب می‌کرد، یک مرتبه دهان باز کرد و گفت برادرم [!] اگر چنین اتفاقی بیفتد و لازم باشد کشور را نجات دهیم من اقدام لازم را انجام خواهم داد و مسئولیت کار را به عهده خواهم گرفت... احساس می‌کردم که تیمسار طوفانیان و تیمسار بدره‌ای نیز آماده بودند هر کاری که لازم باشد، انجام دهند.^۲

اما به رغم این‌گونه ادعاها، از اظهارات آقای سولیوان سفیر امریکا در تهران به خوبی برمی‌آید که هایزر پس از ورود امام به ایران از آنجا که دیگر امید چندانی به پیروزی طرح‌های

۱. هایزر، همان، ص ۴۱۹.

۲. همان، ص ۴۲۷.

خود نداشت، چاره‌ای جز خروج هر چه سریع‌تر از ایران ندید:

با تشدید بحران، هایزر هم برای بازگشت از ایران بیقراری می‌کرد و در گزارشات روزانه خود به واشنگتن درخواست می‌کرد با خاتمه مأموریت وی در ایران موافقت کنند. من هم فکر می‌کردم که دیگر حضور هایزر در تهران مثمر ثمر نیست ولی کاخ سفید هنوز معتقد بود که او می‌تواند کارها را در تهران سرپرستی کند... هایزر و فن‌مار بود سرانجام موافقت واشنگتن را برای خروج از ایران به دست آوردند و بی‌سروصدا از تهران رفتند.^۱

به این ترتیب معمار کودتا با وجود تمامی سوابق و تجربیاتش در امور سیاسی و نظامی و حوزه اختیارات وسیعی که در ایران به وی داده شده بود، در برابر معمار انقلاب، شکست سختی را متحمل شد و او نیز فرار را بر قرار ترجیح داد. البته ناگفته نماند که پس از خروج هایزر در ۱۴ بهمن و اوج‌گیری روند انقلاب با حضور امام خمینی در داخل کشور، هر چند که امکان انجام کودتا بر طبق طرح‌ها و برنامه‌های هایزر فراهم نیامد، اما به هر حال حرکتی در روزهای آخر عمر رژیم پهلوی با هدف سرکوب شدید و کشتار مردم صورت گرفت که اگر چه به شهادت جمعی از مردم و نظامیان پیوسته به انقلاب انجامید، اما به دلیل هوشیاری حضرت امام و صدور فرمان حضور مردم در خیابان‌ها و بی‌اعتنایی به حکومت نظامی اعلام شده از ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن ۵۷، این طرح نیز با شکست مواجه شد و فرماندهان ارشد ارتش چاره‌ای جز صدور بیانیه اعلام بیطرفی در روز ۲۲ بهمن در پیش روی خود ندیدند.^۲ در پایان این نوشتار، هر چند به مسائل ریز و درشت مختلفی در خاطرات هایزر می‌توان پرداخت اما به منظور پرهیز از طولانی شدن مطلب به دو مورد به طور مختصر اشاره می‌شود:

یکی از مسائلی که در این خاطرات، جلب توجه می‌نماید مأموریت اریک فن‌ماربند در شرایط

۱. سولیوان، همان، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۲. نک: قره‌باغی، همان، ص ۲۸۷-۲۹۳.

حساس و بحرانی اواخر عمر رژیم پهلوی است که هدف از آن تأمین منافع امریکا در فروش‌های تسلیحاتی به ایران بود:

دستورات واشنگتن به اریک کاملا واضح بود: تهیه و انعقاد یک یادداشت تفاهم با ایران. او با بررسی مجدد برنامه‌ها و مشخص کردن پروژه‌هایی که قابل توقف بود و به کاهش هزینه منجر می‌شد یک کار بسیار عالی کرده بود. اما از این نگران بودم که کسی این یادداشت را امضا نکند.^۱

این رویه امریکا به حدی منفعت‌طلبانه بود که نه تنها صدای اعتراض فرماندهان ارتش را هم بلند کرد بلکه نارضایتی خود هایزر را نیز در پی داشت: «از آنها خواستم که در مورد انعقاد یادداشت تفاهم برای برنامه‌های فروش نظامی کوتاه بیایند. در این مورد گفتم مثل این است که بعضی‌ها در واشنگتن متوجه نیستند که دولت ایران چگونه فلج و درمانده شده است.^۲ هنگامی که دولت امریکا در زمان درماندگی و بحران‌زدگی رژیم پهلوی، همچنان بر کسب حداکثر منافع خود اصرار دارد، می‌توان دریافت در زمان سکون و استقرار این رژیم و کسب درآمدهای هنگفت نفتی، چه بر سر این کشور آمده است.

نکته در خور توجه دیگر، نحوه تعامل بدنه ارتش با حرکت انقلاب است. اگر چه فرماندهان ارشد ارتش در هماهنگی با هایزر در اندیشه خونریزی و کشتار مردم بودند، اما مسلماً در بدنه ارتش حرکت معکوسی وجود داشت که هر روز بر شدت و گستره آن افزوده می‌شد. مطالبی که هایزر در خاطرات خود به نحوه رفتار همافران با مستشاران نظامی امریکا در پایگاه هوایی اصفهان می‌نویسد، گوشه‌ای از این واقعیت را به نمایش می‌گذارد: «پیام دیگر حکایت از بروز مشکلات و حوادث بیشتری در پایگاه خاتمی می‌کرد. وقتی که افراد ما پایگاه را ترک می‌کردند همافران آنها را بازرسی کرده بودند تا مبادا وسیله یا قطعه‌ای همراه خود ببرند.»^۳ وجود این

۱. هایزر، همان، ص ۳۲۷.

۲. همان، ص ۳۶۸.

۳. همان، ص ۳۹۵.

روحیه در بین قشری از نیروهای ارتش که عمدتاً دوره‌های آموزشی خود را در امریکا گذرانده و از حقوق و مزایای بهتری نسبت به دیگر نیروهای ارتشی برخوردار بودند، حاکی از عمق نفوذ تفکر، اندیشه و انگیزه‌های انقلابی به درون بدنه ارتش در آن هنگام است. به طور کلی خاطرات هایزر می‌تواند گوشه‌هایی از عظمت انقلاب اسلامی را به ویژه برای نسل‌هایی که خود از نزدیک شاهد این واقعه بزرگ نبوده‌اند، به تصویر کشد، زیرا نشان می‌دهد امریکا هر آنچه در توان داشت برای سد کردن راه انقلاب به کار گرفت، اما در نهایت شکست خورد.

«بیگانه‌ای میان ما» (۲)

نقد کتاب «شیطان بزرگ، شیطان کوچک»
خاطرات آخرین مأمور اطلاعاتی موساد در ایران

علیرضا سلطانشاهی

◆ علل سقوط شاه به زعم گیزی

گیزی در سراسر کتاب از چند عامل مهم در وقوع انقلاب و سقوط شاه به عنوان دلایل اصلی سخن به میان می‌آورد و آن را در جای‌جای کتاب نیز تکرار می‌کند. گویی این دلایل به عنوان یافته‌های گیزی شدیداً مورد اعتقاد وی است. این دلایل عبارت‌اند از:

۱. عدم شناخت از حضرت امام^(س)

گیزی از این دلیل به عنوان یک دلیل مبنایی یاد می‌کند و بی‌توجهی به آن را بسیار ناگوار می‌داند. وی در یکی از فرازهای کتاب خود می‌نویسد:

[حضرت امام] خمینی [س] چهار کتاب مهم نوشته بود: در سال ۱۹۴۲ کشف اسرار را منتشر کرده بود که هنوز به دست ما نرسیده بود [!] ولایت فقیه و حکومت اسلامی از دیگر کتاب‌های مهم او بودند. اگر عوامل دست‌اندرکار جهان و ایران با دقتی شایسته محتوای این کتاب‌ها را خوانده بودند، شاید روند رویدادها سمت و سوی دیگر می‌یافت. ولی چه سود که این پند بعد از اتفاق افتادن آن حوادث ناخوشایند گرفته می‌شود و شاید هنوز جهان باید شاهد ماجراهای دردناک دیگری به خاطر وقوع انقلاب اسلام در ایران باشد. (ص ۴۴)

گیزی در حالی این سخنان را مطرح می‌کند که با گستاخی تمام از تکرار چنین غفلت و اشتباهی در قبال هیتلر و آثار وی نیز یاد می‌کند و می‌گوید: «تاریخ مملو از عبارات حکمت‌آموز است مانند اینکه اگر به دقت فلان کتاب (مانند تراوشات آدلف هیتلر) را خوانده بودیم و به دقت آن را بررسی کرده بودیم، حوادث تاریخ رو به سوی دیگری داشت.» (ص ۴۴)

از سخنان گیزی می‌توان چنین برداشتی نمود که ظاهراً در جهان باید عده‌ای باشند که دیدگاه و آرای دیگران را رصد کنند و مواظب باشند که علیه یهودیت کس یا کسانی اقدام نکنند. این عده ظاهراً تنها از اقداماتی حمایت می‌کنند که مطابق با منافع یهود باشد. چنین روحیه و تکبر سلطه‌طلبانه‌ای را جز در فراماسونری که با حمایت و مدیریت یهودیان ایجاد شد، در مرام و مسلک دیگری نمی‌توان یافت و اگر به ۲۴ بند از پروتکل‌های زعمای صهیون^۱ نگاهی هر چند

۱. عجاج نویهض نویسنده کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون» می‌گوید: «پروتکل‌ها برنامه‌ای است که سرمایه‌داران و اقتصاددانان و متفکران و علمای یهود آن را برای ویران کردن بنای مسیحیت، قلمرو پاپ و دست آخر اسلام تنظیم کرده‌اند. یهودیان صهیونیست معتقدند که بعد از این ویرانی که به گفته اصحاب پروتکل‌ها طی صد سال انجام خواهد شد، آنها بر جهان استیلا خواهند یافت و سلطنتی یهودی-داوودی برقرار خواهند کرد که با تدابیر و امکانات خود یهودیان، با آنکه اقلیتی ناچیز هستند، امکان خواهد داد تا بر تمام جهان مستبدانه حکومت کنند و هیچ دینی، نه مسیحیت و نه اسلام در کنار آیین یهودی-داوودی باقی نخواهد ماند. (الله کریمی، اسرائیل شکستنی است (تهران: مؤسسه فرهنگی شهید آوینی، ۱۳۸۷)، ص ۷۱). این ۲۴ پروتکل بنا بر نقل محققان، به‌رغم خواست زعمای صهیونیست که نمی‌خواستند متن آن منتشر شود، در سال ۱۸۹۷م به نگارش درآمده و در سال

کوتاه داشته باشیم به این واقعیت آگاه خواهیم شد. از جمله در پروتکل اول آمده است: «منطق ما زورگویی و متقاعد کردن است. در مسائل سیاسی تنها زور است که پیروز می‌شود، به ویژه اگر رهبران سیاسی بتوانند آن را مخفیانه اعمال کنند.» و به دنبال آن در پروتکل دوم می‌خوانیم: «اطاعت بی‌چون و چرا از مهم‌ترین شرایطی است که ما برای انتخاب مدیران در نظر می‌گیریم و هیچ ضرورتی ندارد که آنها در زمینه مدیریت، تحصیلات و اطلاعاتی داشته باشند. این‌گونه مدیران همچون مهره شطرنج در دست مشاوران و متخصصانی خواهند بود که ما از کودکی آنها را برای اداره امور جهان تربیت خواهیم کرد.»^۱

به هر حال، حضرت امام درخشیده بود و صحنه سیاسی منطقه و جهان وجود او را منکر نبود و حتی افرادی همچون اندرویانگ، نماینده ایالات متحده در سازمان ملل و دوست جیمی کارتر، امام را مرد مقدس قرن بیستم لقب دادند. (ص ۲۹۸)

اسرائیلی‌ها در عین ارزیابی صحیح از جایگاه امام در میان مردم و انقلابیون مسلمان و غیرمسلمان (ص ۲۹۸) حقد و کینه خود را به سبب دشمنی عمیق با امام پنهان نمی‌داشتند. گیزی در جای‌جای کتاب و به بهانه‌های مختلف امام را با قلم خود مورد بی‌احترامی قرار می‌دهد و سطح دشمنی خود را با ایشان در سطح و اندازه هامان عمالیقی^۲ قرار می‌دهد و از عبوس بودن هامان نسبت به یهودیان در عصر حاضر همچون امام مثال می‌آورد و در بسیاری از

۱۹۰۵ به زبان روسی توسط سرگئی نیلوس ترجمه شده است و کم‌کم از آن سال به بعد متن آن عمومی و به زبان‌های دیگر منتشر می‌شود.

۱. کریمی، همان، ص ۷۶.

۲. هامان، وزیر خشایارشا، طبق داستان عهد عتیق مندرج در کتاب «استر» شدیداً مغضوب یهودیان واقع شد و همراه با ده فرزندش طی یک توطئه توسط مردخای یهودی، عموی استر، ملکه خشایارشا، به دار آویخته می‌شود. یهودیان از دیرباز نسبت به عمالقه و نوادگان عمالیقی عمیق‌ترین کینه‌ها را ابراز داشته‌اند و ظاهراً این کینه به این دلیل بوده است که بنی‌اسرائیل در دوره داوران «شدیدترین ذلت را فراگرفت و آنان را آواره غارها کرد. این ذلتی بود که مدینه‌ها و عمالقه برای مدت هفت سال پیاپی بر سر آنها آوردند.» (عجاج نویهض، پروتکل‌های زعمای صهیون، ترجمه حمیدرضا شیخی (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳)، ص ۴۴۳).

موارد چهره جدی و مصمم حضرت امام^(س) را که از اطمینان درون و ابهت شخصیت ایشان نشان داشت مورد طعن و کنایه قرار می‌دهد و گستاخانه آن را نشان از بی‌اعتنایی به مردم ارزیابی می‌کند. (ص ۳۱۰)

اغراق‌گیزی و تحمل‌ناپذیر بودن چهره حضرت امام^(س) آن‌قدر برای صهیونیست‌ها سخت بود که گیزی به گزاف سخن از دستور جمع‌آوری عکس‌های خندان امام را به دستور ایشان به میان می‌آورد؛ چرا که به قول وی این تصاویر از جدیت ایشان می‌کاسته است. (ص ۳۱۴ و ۳۱۵)

گیزی در جای دیگر از کتاب خود صفتی را که خود بدان گرفتار بوده است، به حضرت امام نسبت می‌دهد و دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی را در ایران فرصت مناسب برای امام در گرفتن انتقام از کسانی می‌داند که به وی بدی کردند. از جمله انتقام از کویت و شیخ‌نشین‌ها و حکومتگرانی که عامل تبعید وی بودند. (ص ۳۱۹)

متأسفانه صهیونیست‌ها فقط تحت تأثیر قدرت حضرت امام در صحنه سیاسی قرار گرفتند و اینکه اساساً وی به سیطره بلامنازع یهودیان در ایران پایان داد و این شخصیت، به زعم آنها، شایسته عمیق‌ترین کینه‌هاست. در واقع آنها هیچ شناختی از ابعاد شخصیت و ظرفیت وجودی حضرت امام^(س) نداشتند و همین امر سبب تکرار اشتباهات آنها پس از انقلاب اسلامی در ایران شد.

در این اثر گیزی به گونه‌ای وانمود می‌کند که ترور حضرت امام از زمان ورود ایشان به ایران مطرح بوده است و اتفاقاً عده‌ای از طرفداران شاه خواستار اجرای چنین طرحی از سوی صهیونیست‌ها بوده‌اند و ظاهراً اسرائیلی‌ها از آن پرهیز کرده و این مأموریت را نپذیرفته‌اند، ولی خشنودی خود را از تحقق این اقدام پنهان نکردند. آنجایی که حضرت امام با هواپیمای فرانسوی در فرودگاه مهرآباد نشست، گیزی این سؤال را مطرح کرد: «راستی به چه دلیل سرلشگر ربیعی فرمانده نیروی هوایی که گفته بود در صورت آمدن هواپیمای امام آن را با چند جنگنده منحرف کرده و در صورت لزوم سرنگون می‌کند، این کار را نکرد؟» (ص ۳۱۶)

کتاب گیزی در جای دیگر با افسوس فراوان این سؤال را به دنبال وظیفه‌شناسی ربیعی مطرح می‌کند که:

اگر هر عاملی، ایرانی یا غربی تلاش می‌کرد روند تاریخ ایران را، هنگامی که هنوز احتمال انجام آن وجود داشت، تغییر دهد چه می‌شد؟ به عبارت دیگر آیا لازم نبود که خمینی را ساکت کرد و او را از راه برداشت تا مانع از وقوع انقلاب شد؟ با گستاخی و شهادت روشن‌تری بنویسم آیا ضروری نبود که او را نابود کرد (ص ۵۰۵) ... حتی در بررسی‌های به دور از هر گونه هیجان‌زدگی و غلیان احساسات نیز این نتیجه به دست می‌آید که با توجه به ابعاد فاجعه‌ای که بر ملت ایران و کشور ایران رفت، هیچ انسان عاقلی نمی‌بایست از نابودی خمینی ماتمزده شود... گرفتاری ناشی از راندن او به هر نحوی از صحنه، در مقایسه با آن فجایعی که او عامل آن گردید، حتما بسیار کمتر بود. (ص ۵۰۶)



حضرت امام درخشیده بود و صحنه سیاسی منطقه و جهان وجود او را منکر نبود و حتی افرادی همچون اندرویانگ، نماینده ایالات متحده در سازمان ملل و دوست جیمی کارتر، امام را مرد مقدس قرن بیستم لقب دادند.



از کتاب گیزی می‌توان استنباط کرد که دستور ترور حضرت امام^(س) تا قبل از ورود ایشان و حتی پس از آن نیز مطرح بوده است؛ چرا که گیزی حتی از آشپزخانه حضرت امام در مدرسه رفاه و امنیت حاکم بر آن نیز سخن می‌گوید. ظاهراً این مأموریت خطیر بر عهده خود اسرائیلی‌ها بوده است ولی در تمام مدت قادر به انجام آن نبودند. این واقعیت را می‌توان در اعترافات دیوید کیمچه قبل از

فوت حضرت امام در خرداد ۱۳۶۸ به گونه‌ای واضح دریافت. کیمچه، نزدیک‌ترین مقام امنیتی

اسرائیل به مسائل ایران،^۱ در آن سال‌ها از این جریان پرده برمی‌دارد که ما در جماران چندین بار از طریق مسموم کردن حضرت امام^(س) قصد ترور ایشان را داشتیم ولی موفق نشدیم. شاید بتوان با تحقیق و کنکاش در اسناد، از نقش موساد در جریان گزارش کنت دمرانش رئیس سازمان اطلاعات فرانسه به هنگام اقامت حضرت امام^(س) در نوفل لوشاتو که خواستار ترور امام در ایتالیا^۲ شده بود نیز به حقایق دست یافت و یا طرح یک‌ساله و نیمه صادق قطب‌زاده را در براندازی و ترور حضرت امام با همدستی یکی از علما - که رابطه وی با صهیونیست‌ها در منابع موجود است - در همین راستا ارزیابی کرد.

البته جای تحقیق در این واقعیت وجود دارد که ضایعه معدوی حضرت امام^(س) چگونه در مدت زمانی اندک ایجاد و گسترش یافت و منجر به رحلت ایشان شد. سؤالی که برای پزشکان حضرت امام^(س) نیز همچنان مبهم است.

به هر ترتیب گیزی در کتاب خود ضمن توجه دادن به این مهم که باید تا پیش از اقدام حضرت امام^(س) وی را می‌شناختیم، به این مسئله نیز اشاره می‌کند که باید حضرت امام^(س) از صحنه انقلاب حذف یا ترور می‌شد؛ چرا که اوضاع بسیار راحت‌تر از آن حدی که تصور می‌کردیم، قابل کنترل و مدیریت بود.

۲. کوتاهی‌های امریکا با اقدامات سفیر آن

گیزی اقدامات نه چندان قابل دفاع امریکا را در قبال انقلاب اسلامی ایران در شکست شاه و

۱. دستگاه اطلاعاتی موساد، حذف فیزیکی و ترور مخالفان خود را در هر وضعیت بهترین راه برخورد با مشکلات می‌داند. از جمله اظهارات اخیر موشه یعلون، رئیس سابق ستاد ارتش اسرائیل، در ضرورت ترور و کشتن آقای محمود احمدی‌نژاد، مؤید این ادعاست و یا اینکه در پروتکل پانزدهم از زعمای صهیون این‌گونه می‌خوانیم که: «مرگ برای همه یک امر اجتناب‌ناپذیر است. آنهایی که مانع انجام برنامه‌های ما می‌شوند، بهتر است که مرگشان را جلو بیندازیم و آنها را نابود کنیم.» (کریمی، همان، ص ۹۳)

۲. سایت تابناک، ۱۳۸۶/۱۱/۴.

اضمحلال پهلوی بسیار مؤثر می‌داند. در واقع گیزی معتقد است که سولیوان به عنوان سفیر امریکا در تهران برآورد صحیحی از اوضاع حکومت در ایران نداشته است و به همین دلیل اقدامات صحیح و سنجیده‌ای نیز به هنگام بحران از خود بروز نداده است. او همچنین نسبت به عملکرد کارتر انتقاد اساسی داشت و می‌گفت:

از سایر گفته‌ها یا آنچه کارتر بعدها گفت و نوشت هیچ‌گاه پی نبردم که او آینده سیاست فشاری را که بر حکومت شاه وارد می‌کرد، چگونه ارزیابی می‌کرد. به راستی او فکر می‌کرد که نتیجه فشار به کجا خواهد انجامید؟ (ص ۵۰۵)



نیکسون، معاون آیزنهاور در کنار محمدرضا شاه پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد

گیزی در جای دیگر این‌گونه از اظهارات ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور اسبق امریکا، برای اثبات مدعای خود بهره می‌گرفت که «دولت جیمی کارتر سیاست قاطعی در مورد حمایت از

شاه نداشت و در ابراز هر گونه پشتیبانی جدی از او قویا مردد بود.» (ص ۵۰۴) گیزی معتقد است که کارتر ناآگاهانه علم حقوق بشر را بلند کرد و با آن ایران را به قربانگاه برد. (ص ۵۰۴) گیزی برای اینکه حمله علیه کارتر و انتقاد از او را صرفاً شخصی و یا حتی اسرائیلی نکند باز هم از نیکسون شاهد مثال می‌آورد. در آنجا که نیکسون می‌گوید:

تراژدی ایران یک نمونه تاریخی از این امر است که ایالات متحده تفاوت بین حکومت فردگرا و خودکامه را با حکومت دیکتاتوری مطلق‌گرا و توتالیتر درک نمی‌کند. فرق است میان حکومتی که تا حدی حقوق بشر را رعایت می‌کند، با آنکه کاملاً آن را لگدمال می‌نماید. بین حاکمی که هم‌پیمان با ثبات و دوست خوبی است، با کسی که آشکارا در صف دشمن قرار گرفته است. (ص ۵۰۱)

گیزی در جای دیگر با انتقاد از سیاست حقوق بشری کارتر، هم‌زمان سولیوان را خطاب قرار می‌دهد و حمله به آنها را به این صورت ادامه می‌دهد و می‌گوید:

پرزیدنت جیمی کارتر و سفیرش، ویلیام سولیوان حق بود که بنشینند و به ارزیابی درست اوضاع و بررسی عمقی احتمالات پیش رو بپردازند. اگر آنها به این حقیقت آگاه بودند^۱ - حقیقتی که ما اسرائیلی‌ها از آن بی‌خبر مانده بودیم - که شاه مبتلا به سرطان است و بیماری در وجودش ریشه دوانده، و در نتیجه بیماری نیز در حال از دست دادن اعتماد به نفس خویش است، لذا می‌بایست به این نتیجه قطعی برسند که وارد کردن فشار زیاد بر شاه، در مورد حقوق بشر، می‌تواند به چه فاجعه‌ای بینجامد. (ص ۵۰)

گیزی در جای دیگر می‌گوید: «آقای جیمی کارتر این امر را تا سرحد یک وضعیت غم‌انگیز سوق داد. به جای پاک کردن کودک از نجاست، او را به آب متلاطم دریا انداخت تا غرق شد.» (ص ۴۹۹)

انتقاد گیزی از عملکرد کارتر در جاهای دیگر به یک بغض تبدیل می‌شود تا اینکه او را در

۱. ویلیام شوکراس در کتاب آخرین سفر شاه بر این نکته تصریح می‌کند که حتی امریکایی‌ها نیز از بیماری شاه اطلاع نداشتند.

تمام مصیبت‌های تهران مقصر و به ظاهر بی‌کفایت می‌داند و می‌گوید:

کارتر در واقع همان کسی بود که بیش از هر عامل دیگر، شاه را زیر منگنه فشار قرار داد تا هر چه بیش و بیشتر به خاطر رعایت حقوق بشر از سخت‌گیری‌های حکومت خود بکاهد. کارتر همانی بود که اعتماد به نفس شاه را شدیداً مختل کرد. همانی بود که بیش از همه به مخالفان شاه کمک عملی رساند تا آنان درک کردند که می‌توانند مخالفت را به نهایت درجه افزایش دهند و خواهان تسلط بر همه حکومت شوند. کارتر همانی بود که وقوع انقلاب اسلامی بنیادگرایان را شتاب بخشیده بود، انقلابی که فجایع عظیمی برای ایران و برای جامعه جهانی به بار آورد[۱]؛ در حالی که در ایام حکومت شاه - علی‌رغم پاره‌ای نابسامانی‌ها - مصیبتی از سوی ایران، دامنگیر جهان نشده بود. (ص ۴۷۲)

گیزی با تکرار مصیبت خواندن انقلاب اسلامی برای جهان، در واقع از ناگواری و وقوع انقلاب برای رژیم صهیونیستی به صورت غیرمستقیم سخن به میان می‌آورد و طبیعی است که تبدیل یک دوست کاملاً خوش‌خدمت به یک دشمن سازش‌ناپذیر در واقع برای این رژیم مصیبت است و طبیعی‌تر اینکه تمام مقصرین این انقلاب از ریز و درشت باید به این صورت محاکمه و هتک شوند، حتی امریکا و رئیس‌جمهوری آن؛ چرا که همین رئیس‌جمهور به نقل از سفیرش سولیوان در تهران می‌نویسد:

سولیوان به من پیشنهاد کرد که با تمامی طرح‌های ارائه شده از سوی شاه مخالفت کنیم و قاطعانه از او بخواهیم که کشور را فوراً و بدون فوت وقت ترک کند، و تلاش کنیم که نوعی ارتباط، چه رابطه‌ای دوستانه چه رابطه‌ای قوی‌تر و در سطح اتحاد، با [حضرت امام] خمینی [س] شالوده‌ریزی نماییم. (ص ۲۵۹ و ۲۶۰)

در واقع گیزی عملکرد متناسب با منافع ملی امریکا و عدم تعهد به شخصی همچون شاه را با توجه به سابقه روابط - که بسیار خیانت‌بار بود - درک نکرد و طبیعی بود که پس از آن نیز این پیام کارتر به دولت جدید ایران نیز، مانع ناخرسندی گیزی شود، در آنجا که کارتر می‌گوید: «هدف اصلی واشنگتن، همچنان وجود ایرانی با ثبات و مستقل و برخوردار از مناسبات حسنه با ایالات متحده است.» (ص ۳۸۳)

**گیزی با تکرار مصیبت خواندن
انقلاب اسلامی برای جهان، در واقع
از ناگواری وقوع انقلاب برای رژیم
صهیونیستی به صورت غیرمستقیم
سخن به میان می‌آورد.**

گیزی به دلیل شرمندگی امریکا، از ذکر
بیشتر جزئیات خیانت امریکا به شاه
صرف نظر می‌کند و به نقل از کارتر
می‌نویسد: «سولیوان به من می‌گفت ما بر
خلاف شاه باید با اپوزیسیون وارد گفتگو
شویم و مسلما من نمی‌توانستم این
توصیه و دیدگاه سفیرمان را ناشنیده
بگیرم.» (ص ۲۲۰)

انتقاد از عملکرد و دیدگاه کارتر در کتاب گیزی بسیار فراتر و وسیع‌تر از آن است که در این
مقاله به صورت مفصل بیاید ولی آنچه حائز اهمیت و تأمل بیشتری است، آن است که گویی
امریکا و اسرائیل در آن برهه حساس هیچ ارتباط و مشورتی با یکدیگر در قبال برخورد
صحیح با اوضاع نداشته‌اند و حتی گیزی معتقد است که از خروج نیروها و اتباع امریکایی از
تهران از طریق اخبار رادیو اسرائیل مطلع شده است. (ص ۲۰۶) در حالی که این ناهماهنگی
بسیار بعید و دور از ذهن می‌نماید؛ چرا که در جای دیگر، تناقض این گفتار با تلاش یوری
لوبرانی در سفر به امریکا و انتقال پیش‌بینی خود مبنی بر سقوط رژیم تا ۳ سال بعد (ص ۷۱)



از پرده درمی‌آید (ص ۱۷۴) مقوله‌ای که
اسرائیلی‌ها به عنوان هشدار در چند مورد به
امریکایی‌ها متذکر شده و اتفاقا امریکایی‌ها
نسبت به آن بی‌توجهی نشان می‌دهند، از
جمله در مذاکرات کمپ دیوید که کارتر را
نسبت به مسائل ایران بی‌میل در می‌یابند
(ص ۱۶۱) و وقتی موضوع را با وی در میان

می‌گذارند کارتر می‌گوید: «بگذارید هر بار به یک موضوع معین رسیدگی کنیم.»^۱ به هر ترتیب گیزی در کتاب خود به شکلی گسترده، سیاست امریکا و به ویژه کارتر را در قبال شاه نابخشودنی ارزیابی می‌کند و می‌گوید:

در ایالات متحده هیچ‌گاه کمیسیون تحقیقی برپا نشد تا نقش و سهمی را که دولتمردان امریکا در این سقوط بزرگ شاه ایفا کردند، مورد بررسی قرار دهد و میزان مسئولیت امریکا را مشخص نماید، زیرا ایالات متحده با دست خود موجب دردسر بزرگی برای جامعه جهانی و ملل دنیا شد. (ص ۹۳)

با مرور این رویه گیزی در برخورد با امریکا، می‌توان رشته تحولات و عملکرد وی را در اوضاع داخلی رژیم صهیونیستی نیز با وقایع دوران انقلاب و مسئولیت امریکا مقایسه کرد. در واقع در زمانی که دولت‌های استکباری اعم از امریکا و صهیونیست‌ها با شکست در بعد وسیعی مواجه شوند عمدتاً با برپایی یک کمیسیون تحقیق، تمام ناکامی‌ها بر گردن و مسئولیت یک فرد نهاده می‌شود، گویی هیچ دستگاه مشاوره‌ای و امنیتی و اطلاعاتی نیست که این فرد را از انجام رفتار نسنجیده نهی کند. در واقع آنها با قربانی کردن یک فرد، سیستم و عیب بنیانی آن را مبرا از آسیب و اشتباه جلوه می‌دهند و همان سیاست غلط را در جای دیگر تکرار می‌کنند. همچون کمیسیون تحقیق وینوگراد پیرامون جنگ ۳۳ روزه در اسرائیل که در پی آن اولمرت و پرتز و حالوتس، به بی‌کفایتی متهم و از کار برکنار شدند. در حالی که سیستم دفاعی و امنیتی این رژیم از حجم اتهامات اساسی و ریشه‌ای مصون ماند.

هم اکنون بسیار طبیعی است که پس از ۳۰ سال از وقوع انقلاب اسلامی، امریکا و شخص کارتر مقصر اصلی جلوه داده شوند و حتی قربانی این شکست تلقی گردند، به ویژه آنکه افرادی همچون کارتر با نوشتن کتابی ناخوشایند علیه صهیونیست‌ها در مورد نژادپرستی آنها^۲ موجبات ناخرسندی یهودیان را نیز فراهم کرده‌اند و بی‌دلیل نیست که گیزی در بخشی از

۱. یعنی حل و فصل مذاکرات صلح میان مصر و رژیم صهیونیستی فعلاً در اولویت است.

۲. متأسفانه این کتاب نه چندان ارزشمند که یک آبروی پوشالی را نیز برای کارتر به ارمغان آورد، در ایران ترجمه

کتاب پیرامون ژست حقوق بشری کارتر می‌گوید:

چه سهل و ساده است کسانی که از حقوق انسانی افراد غیر غافل شوند؛ چرا که خودت در جای گرم نشسته‌ای و حقوق انسانی‌ات محفوظ است و کسی آن را در کشورت به خطر نمی‌اندازد. کارتر در جنوب ایالت جورجیا، در جامعه‌ای که در آن سیاهان رسماً تحت تبعیض قرار داشتند زاده و بزرگ شد. ولی او و دوستانش هیچ مسئولیتی در قبال این تبعیض احساس نمی‌کردند و حکم دیوان عدالت ایالت مبنی بر اینکه سیاهان «افراد متمایز ولی متساوی» هستند، برایشان کافی بود و آنان را اقناع می‌کرد. هنگامی که دانش‌آموز بود، با سایر دانش‌آموزان سفیدپوست سوار اتوبوسی می‌شد که ویژه سفیدپوستان بود و دانش‌آموزان را به مدرسه خودشان می‌برد، در حالی که سیاهان حق سوار شدن به آن را نداشتند و می‌بایست با پای پیاده به مدرسه بروند. در آن دوره کارتر به نبود تساوی حقوق برای این افراد غیر توجهی نداشت. تنها هنگامی که خدمت در ارتش را به پایان برد و در پی تشکیل خانواده، فرزند خود را به مدرسه فرستاد و خود در آن دوره در شمار اعضای هیئت امنای آموزشی بود، سرانجام متوجه شد که سیاهان هنوز با پای پیاده به مدرسه مخصوص خود می‌روند. (ص ۵۰۴)

* * *

سرآمدان نظریه توطئه در عین رد هر گونه دست خارجی در تحولات داخلی قبل و بعد از انقلاب در برخی موارد با طرح تمایل امریکا برای سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی، به دنبال آن هستند که بخشی از آبروی رفته خود را از این طریق بازیابند و اراده امریکا را در پیروزی انقلاب اسلامی دخیل بدانند. عده زیادی از سلطنت‌طلبها و حتی درباریان و افسران عالی‌رتبه شاه در دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی ترجیح می‌دادند بی‌کفایتی خود را در اداره کشور و اوضاع نابسامان ناشی از انقلاب اسلامی بر گردن اراده و طرح امریکا بگذارند. این

و توسط ۴ ناشر به بازار عرضه شده است، در حالی که ترجمه و نشر یکبار آن نیز اضافه بود. جیمی کارتر همچنین در سال ۲۰۰۲م برنده جایزه صلح نوبل گردید.

عده همراهی اروپا و حتی رادیو BBC را نیز تا حد بسیار زیادی در این امر دخیل می‌دانستند. اگرچه نیازی به توضیح این حقیقت آشکار نیست که همه حامیان شاه به نحوی از افول قدرت او در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی عاجز بودند و همگی به نحوی به دنبال بهانه‌ای جهت توجیه این آبروریزی برآمدند و طبیعی بود که مقصر و یا حتی توطئه‌پرداز را کس دیگری پنداشتند ولی در میان مورخان انقلاب بهترین تشخیص آن بود که انقلاب با حقانیت راستین خود و با رهبری امام(ره) و در صحنه بودن مردم، با قدرت تمام پیش می‌رفت و شرایط و زمینه‌های بین‌المللی نیز به گونه‌ای فراهم شد که انقلاب اسلامی به دور از تصور خیلی‌ها به پیروزی رسید. کلیه شرایط و زمینه‌ها را عده‌ای «قران میمون» نام نهاده‌اند که عبارت بیراهی نیست.

در عین حال سیاست امریکا بعد از انقلاب اسلامی و دشمنی بی‌دلیل آن با خواست مردم که به زعم عده‌ای از سران آن باید ریشه مردم ایران سوزانده شود،^۱ خود حاکی از آن است که مخالفت سران ایالات متحده دشمنی ذاتی با انقلاب اسلامی داشتند و تنها به ذهن یک بیمار سیاسی می‌آید که اراده امریکا را در پیروزی انقلاب دخیل بداند. ضمن آنکه اساساً گیزی و سران دیگر از رژیم صهیونیستی در عین انتقادات شدید از سیاست‌های قبلی و فعلی ایالات متحده، هیچ‌گاه سطح تحلیل خود را به این صورت تنزل نداده‌اند که امریکا در پیروزی انقلاب حضور داشته یا حتی با کوتاه آمدن در برابر قدرت هسته‌ای ایران به دنبال تقویت و پیروزی ایران در صحنه است. در واقع حقیقت برای آنها و تمامی آگاهان صحنه منازعات بین‌المللی آشکار است که حرکت‌های امریکا در قبال ایران در آستانه انقلاب و حتی بعد از پیروزی انقلاب ناشی از انفعال و عجز آن است و نه حاکی از سیاستی فعالانه و هدفمند.

۱. وارن کریستوفر، وزیر خارجه کلینتون و کاسپار واینبرگر وزیر جنگ [۱] امریکا در دوره ریگان چنین عباراتی را در سخنان خود بارها تکرار کرده‌اند.

۳. بی‌کفایتی ارتش و بی‌وفایی نزدیکان

گیزی در کنار اهمال امریکا و عدم شناخت از حضرت امام^(س)، عامل سومی را در فروپاشی رژیم پهلوی مؤثر و مهم می‌دانست و آن بی‌کفایتی و همچنین بی‌وفایی دوستان شاه در بدنه حکومت از جمله در میان دربار ایران و امرای ارتش است.

وی در فرازی از کتاب خود، اردشیر زاهدی را عامل اصلی سیاست‌هایی می‌داند که شاه در آخرین ماه‌های حکومت خود اتخاذ می‌کرد، از جمله دستگیری برخی از مصادر گذشته و متهم کردن آنها به فساد و سوء استفاده از قدرت و بالطبع تیره‌شاه از عملکرد آنها.

قصه گیزی از انتقاد به عملکرد زاهدی زمانی واضح‌تر می‌شود که وی را عامل اصلی دستگیری حبیب‌الله القانین، بنیانگذار بورس الماس در رمتگان (در تل‌آویو) می‌داند. (ص ۲۱۸) اگرچه القانین که در لیست ممنوع‌الخروج‌ها بود و در آن دوره در ایران نبود و به سفارش برادرش هم نباید به ایران بازمی‌گشت ولی برگشت و دستگیر شد و بعدها جزء اولین اعدامی‌ها پس از انقلاب اسلامی قرار گرفت. در واقع گیزی نارضایتی خود را از عملکرد زاهدی در این فرصت به



حبیب‌الله القانین

خوبی نمایان می‌کند و معلوم نیست که این نارضایتی که از سوی عزری نیز در خاطراتش مطرح شده است به چه دلیل است. در واقع زاهدی‌ها با داشتن روابط خاص خود با محافل یهودی در امریکا، آن‌چنان که باید رضایت خاطر یهودیان داخل و خارج و صهیونیست‌های مرتبط با ایران را فراهم نکرده‌اند و معلوم نیست که این ارتباط به چه دلیل وجود ندارد.

گیزی از خیانت و اهمال سران ارتش به سادگی نمی‌گذرد و موارد متعددی از آن را در کتاب خود بیان می‌کند. از جمله آمادگی یکی از امرای معروف ارتش جهت بازگشت خمینی و همچنین ارتباط برخی از آنها با روحانیان را نکر می‌کند. (ص ۲۸۵) در واقع این ارتباط و

زمینه‌ها در ارتش جزء واقعیاتی بود که به ویژه در رده‌های میانی و پایین وجود داشت و گیزی به آنها نیز اشاره می‌کرد. ولی گیزی امید به ارتش جهت برپایی کودتایی با حضور هایزر در تهران و یا وقوع یک قتل‌عام با حضور قدرتمند ارتش و یا حداقل قلع و قمع سران انقلاب به دست نظامیان را دور از انتظار نداشت. مثلاً احتمال کودتا توسط خسرو داد و یا نقل قول‌هایی از طوفانیان در میان اسرائیلی‌ها، آب از لب و لوجه آنها به راه می‌اندازد ولی اینها همه در حد یک حرف است (ص ۲۸۸) و اسرائیلی‌ها در واقع با این موارد خود را دلخوش نشان می‌دهند چنان‌که گیزی عمق فاجعه را آنجا می‌داند که یکی از امرای ارتش با بی‌شرمی تمام می‌گوید اسرائیل باید ما را نجات دهد. (ص ۲۹۵) این ضعف ارتش در برابر انقلاب زمانی برای اسرائیلی‌ها مشهودتر شد که تقریباً کار تمام بود و در ساعت ۱۰:۳۰ صبح روز ۲۲ بهمن، ۲۵ تن از امرای ارتش به فرماندهی رئیس ستاد ارتش، ارتشبد قره‌باغی، طی اعلامیه‌ای از یگان‌های ارتش خواستند که به پادگان‌ها برگردند. (ص ۳۴۸) و به این نحو در مقابل انقلاب عقب‌نشینی و شکست را برگزیدند.

گیزی در شرح این شکست برای

اسرائیل می‌نویسد:

رویدادهای آن روز یکشنبه یازدهم فوریه (۲۲ بهمن) هرگز از خاطر ما نخواهد رفت و همواره با ما خواهد بود. به نظر می‌رسد که هیچ‌کس حتی [امام] خمینی نمی‌توانست حدس بزند چه اتفاقی خواهد افتاد و انتقال حکومت و لحظه انقلاب چگونه صورت خواهد گرفت. به باور هیچ‌کس نمی‌رسید که ارتش آن

گیزی در جای جای کتاب خود ضمن اعتراف به فساد حاکم بر رژیم، به جواب سؤالات خود مبنی بر بی‌وفایی حامیان شاه می‌پردازد و ضمن اشاره به فساد حاکم، فاصله طبقاتی و خروش واقعی مردم را اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

ایران عظیم، آن ایرانی که یک قدرت منطقه‌ای بود، این‌گونه چون کوه یخی آب شود و اثری از

آن باقی نماند. احتمالاً ارتشبد قره‌باغی آن روز قصد داشت جلسه‌ای با شرکت اعضای شورای امرای ارتش برای بررسی اوضاع تشکیل دهد تا قدرت به طور منظم منتقل شود. اما همه ژنرال‌ها جرئت شرکت در آن را نیافتند و به نشست روباهان پیر و فاقد ثبات و متزلزلی مبدل شد که از ترس [امام] خمینی و انقلابیون فرار را ترجیح دادند. (ص ۳۵۴)

البته گیزی در جای جای کتاب خود ضمن اعتراف به فساد حاکم بر رژیم، به جواب سؤالات خود مبنی بر بی‌وفایی حامیان شاه می‌پردازد و ضمن اشاره به فساد حاکم، فاصله طبقاتی و خروش واقعی مردم را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. در واقع گیزی به عنوان یک عنصر اطلاعاتی ضمن وقوف به تمام نازیبایی‌های موجود در عرصه اقتصاد، سیاست و فرهنگ رژیم پهلوی، تنها به دنبال آن است که این رژیم همچنان بماند و این ماندن نیز به هر قیمتی باشد. چون اسرائیل به این رژیم تنها با این ویژگی نیاز دارد که تنها قدرت پیرامونی^۱ در استراتژی صهیونیستی است.

◆ خروج اسرائیلی‌ها از ایران

بکرترین موضوع کتاب، خروج اسرائیلی‌ها از ایران است که گیزی در بخش‌های مختلف به ابعاد و زوایا و شرح عملیات آن پرداخته است. در واقع آنها زمانی به فکر خروج افتادند که پیش‌بینی لوبرانی مبنی بر وقوع انقلاب را جدی گرفتند و طبق دستور از مرکز، مقدمات این عملیات را فراهم کردند.

گیزی به دلیل حساسیت طرح خروج و صلاح و مشورت با مرکز، مسئولیت عملیات را به عنوان مأمور موساد بر عهده می‌گیرد در حالی که سفیر مقامی بالاتر از او با اختیارات

۱. استراتژی پیرامونی از مهم‌ترین استراتژی‌های رژیم صهیونیستی است که در خلال آن کشورهای غیرعرب منطقه از جمله ایران، ترکیه و اتیوپی و همچنین اقوام غیرعرب نظیر اکراد، مارونی‌ها و... با رژیم صهیونیستی پیمان‌هایی با هدف تحکیم روابط علیه اعراب امضا کنند.

صهیونیست‌ها با اطلاع از جایگاه برجسته آیت‌الله حکیم و پرورش انقلابی ایشان در ایران، به این نتیجه رسیده بودند که دیگر نباید تجربه ایران در عراق تکرار شود و به همین دلیل با اتهامی سخیف ایشان را از مدار تحولات اصلی عراق خارج کردند.

بیشتری داشته است ضمن آنکه هارملین به عنوان رئیس سابق شاپاک، به عنوان یک نیروی اطلاعاتی نیز محسوب می‌شده و پذیرش این مسئولیت از سوی گیزی بسیار سخت و بدون بزرگواری [۱] هارملین امکان‌پذیر نبوده است. (ص ۱۲۳ - ۱۲۰)

گیزی ضمن مسئولیت‌ناپذیری این مهم از سوی شاپاک و وزارت خارجه، عملاً موساد را عهده‌دار طرح خروج معرفی می‌کند و می‌گوید:

حساسیت بر سر این امر به جایی رسید که مدیر کل وزارت خارجه تلگرام شخصی برای یوسف هارملین فرستاد و از سفیر و وزارت خارجه هر گونه مسئولیتی را در این زمینه سلب کرد و مسئولیت عملیاتی را کتبا به موساد (یعنی به من) سپرد. یوسف هارملین حاضر نبود این امر را بپذیرد. (ص ۱۲۳)

در واقع گیزی در مدت کوتاه از زمان ورود خود به ایران، همچون سابقه‌اش در کردستان، باید مقدمات خروج تمام اسرائیلی‌ها را از ایران فراهم نماید. اسرائیلی‌هایی که درگیر فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، کشاورزی، صنعتی و حتی فرهنگی بودند و این سوای ۳۴ دیپلماتی بود که به عنوان سفارت در ایران فعالیت می‌کردند و به عنوان آخرین گروه از ایران خارج شدند.

گیزی از ویژگی‌های طرح خروج در حالت بحران سخنی به میان نمی‌آورد و تنها با مرور این کتاب می‌توان به بخش‌هایی از آن پی برد. از جمله مراحل این طرح، توجیه تمام اسرائیلی‌های پراکنده در سراسر ایران با لحاظ نمودن نکات امنیتی و همچنین عدم ایجاد رعب و هراس در

آنها بود. گیزی رقم دقیق آنها را ذکر نمی‌کند ولی در فرازی از کتاب بیان می‌کند که تعداد آنها بیش از یک‌هزار نفر است. (ص ۱۲۴) گیزی در مرحله بعد به این نکته اشاره می‌کند که خروج آنها باید پیش از موعد باشد. (ص ۱۲۴) و اینکه نباید از این مسیر خسران مالی متوجه فعالیت‌های آنها شود. (ص ۱۲۴)

به گفته گیزی عملیات می‌بایست پاسخگوی سه مأموریت ذیل می‌شد:

۱. برقراری ارتباط دوجانبه با همه اسرائیلی‌ها در ایران تا به طور منظم در جریان وضعیت آنها باشند.

۲. متمرکز ساختن خانواده‌های اسرائیلی‌ها - اگر شرایط ایجاب می‌کرد - در مقرهای منطقه‌ای در تهران و شهرهای دیگر به منظور دفاع از آنان در صورت وقوع حمله یا خطر عمدی یا اتفاقی.

۳. تخلیه همه یا بخشی از اسرائیلی‌ها از ایران، طبق موقعیت و مقتضیات زمانی و هنگامی که تصمیم الزامی می‌شد. (ص ۱۲۵)

گیزی در ادامه به معرفی چند ستاد اضطراری منطقه‌ای در تهران با ذکر وظایف و مسئولان آن به شرح ذیل می‌پردازد:

۱. ستاد اجرای عملیات - سفارت اسرائیل و مسئولان ارشد آن «یوسف هارملین»، «حییم» افسر ارشد امنیتی سفارت، «ایتسخاک» وابسته نظامی و گیزی.

۲. ستاد جایگزین مرکز اصلی عملیات ایرانیس بود که اسرائیلیان ساکن نواحی خیابان بخارست را نیز بر عهده می‌گرفت و فرمانده آن «یوسکامنشه» و معاون او «ایگال پازی» بود.

۳. ستاد منطقه‌ای کامپاوند در محله مسکونی بهجت‌آباد و تحت پوشش قرار دادن اسرائیلیان منطقه یوسف‌آباد با فرماندهی «عدی لوی» و «موسی بن الی»، به عنوان معاون.

۴. ستاد منطقه‌ای «فارم کیمیکالز» با تحت پوشش قرار دادن ساکنان اسرائیلی منطقه عباس‌آباد با فرماندهی «یخی عام مرحییم».

۵. ستاد منطقه‌ای خدیش با فرماندهی «گابی نوی برگر» و معاونت «آوی شدور».

۶. ستاد منطقه‌ای «سولل‌بونه» برای تحت پوشش قرار دادن اسرائیلیان خیابان گاندی با فرماندهی ناتان فرانکل و معاونت «زوه‌ر کاپلان».

۷. ستاد ویژه تخلیه اسرائیلی‌ها در فرودگاه مهرآباد با مسئولیت رئیس شعبه ال‌عال «اریه بنکشتین» و «دانی سعدون». (ص ۱۲۶ و ۱۲۷)

از نکات جالب در این طرح آن بود که فرماندهان منطقه‌ای در هر یک از ستادها به اندازه کافی غذاهای کنسرو شده، کمک‌های اولیه دارویی و پزشکی و آب و نفت انبار کردند و هفته‌ای یک بار آب را تعویض می‌کردند تا تازه باشد و مراقب بودند که انبار نفت بی‌خطر بماند. (ص ۱۲۸)

اسرائیلی‌های مقیم ایران پس از گفتگو با مسئولان سفارت طی دو حالت آماده و مصر به رفتن از ایران و یا ماندن و اعزام خانواده‌هاشان می‌شدند و در هر دو حال سفارت به آنها کمک می‌کرد (ص ۱۳۰) ضمن آنکه آنها باید یک بلیط OPEN با اعتبار یکسال تهیه و آماده داشته باشند (ص ۱۳۱) گیزی در خصوص مهم‌ترین بخش طرح خروج به یک واقعیت تلخ اشاره می‌کند و آن به آتش کشیدن اسناد سفارت و یا خروج مرحله‌ای آنهاست. وی در این خصوص می‌گوید:

در ارتباط با مسائل امنیتی، هر یک از واحدهای سفارت کار نابودی مطالب آرشیوی و اسناد و مدارک را آغاز کرد یا اینکه آنها بسته‌بندی می‌شدند و به صورت محموله به کشورمان فرستاده می‌شد. در باغ سفارت شعله‌های بسته‌های مدارکی که می‌سوخت به آسمان بلند بود. تو گویی جشن «لاگ بعمر» داریم (یک جشن سنتی یهودی، شبیه به چهارشنبه سوری که در آن کودکان بوته‌ها را آتش می‌زنند و دور آن می‌نشینند و ترانه می‌خوانند. - مترجم) (ص ۱۳۱) در واقع این واقعیت به هنگام تسخیر سفارت و تحویل آن به فلسطینی‌ها کاملاً به مذاق مراجعان تلخ آمد. چرا که حتی یک سند از این سفارت با آن همه سوابق خیانت به ملت ایران کشف نگردید. گیزی در خصوص تصمیم خود در این مورد می‌گوید:

بعدها معلوم شد که تا چه حد این توصیه ما درست بوده است. ما نیز در سفارت سند و

مدرکی را که غیرضروری است می‌سوزانیم و نابود می‌کنیم و اسناد و مدارک مهم را نیز گردآوری کرده آن را به اسرائیل می‌فرستیم. من بسیار خوشحالم از اینکه سفارت تطهیر شد. (ص ۲۴۹)

مسئولان سفارت اسرائیل به موازات تمرین و تکمیل مراحل طرح عملیات خروج از ایران، مسیر ارتباط با اپوزیسیون و حتی دولت موقت را نیز از رؤس برنامه‌های خود حذف نکردند و به صورت جدی در آن مسیر نیز فعالیت می‌کردند ضمن آنکه به مسئولان وقت نیز وانمود می‌کردند که همچنان با قوت در صحنه حضور دارند و در پاسخ به این درخواست مقامات ایران که خواستار تعطیل سفارت بودند، می‌گفتند:

ما منافع امنیتی، اقتصادی و سیاسی بسیار مهمی در ایران داریم. در کنار اینها یکی دیگر از وظایف وجدانی و اخلاقی ما حمایت و دفاع از امنیت جامعه و یهودیان ایران است مگر می‌شود که در این شرایط بار خود را ببندیم و تسلیم شویم. (ص ۲۶۵)

در واقع گیزی نسبت به یهودیان ایران و تمام اسرائیلیانی که می‌خواست از ایران خارج کند این احساس از این اعتقاد را داشت که «هر کس بنی بشری از یهودیان را نجات دهد، تو گویی که دنیایی را نجات داده است.» (ص ۱۵۳)

اسرائیلی‌ها در واپسین روزهای سقوط رژیم پهلوی در بالاترین سطوح ممکن از جمله دیوید کیمخی (یا کیمچه) با وزرای بختیار و خود بختیار در ارتباط بودند (ص ۳۲۸) و البته در همین زمان ترتیب دیداری را با یکی از افراد اپوزیسیون - که از او به امیر یاد می‌کند - می‌دهد و ظاهراً وی همان فروهر از اعضای جبهه ملی است. در این دیدار فروهر وجهه نسبتاً مثبتی از اسرائیل البته به نقل از گیزی به دست می‌دهد. گیزی در این خصوص می‌گوید:

توسط دوست بسیار عزیزی که موافقت او را با ملاقات به دست آورده بود، و با این شرط که دیدار کاملاً محرمانه تلقی می‌شود به جلسه ملاقات با وی رفتیم. همسر بسیار فرزانه و فرهیخته او نیز که در حین پذیرایی، در گفتگوی دو ساعته ما مشارکت فعالی داشت، از منافع مشترک ملی ایران و اسرائیل در قبال منطقه سخن گفت و ادامه آن را حیاتی می‌دانست. هر

دوی آنها هم عقیده بودند هر چند که امیر خود محتاط‌تر و واقع‌بین‌تر بود و می‌گفت «من این احتمال را رد نمی‌کنم که امکان ملاقات شما را با رهبر ترتیب دهم. (ص ۳۳۰) علاوه بر این دیدار، گیزی به تنهایی با بختیار ملاقات می‌کند. (ص ۳۳۳) و حتی موفق به گرفتن قول دیدار مجدد از او نیز می‌شود. ولی اوضاع بعد از آن بسیار بدتر می‌شود و امید اسرائیلی‌ها کمتر (ص ۳۳۶) چرا که در این زمان این بختیار است که خواهان کمک اسرائیلی‌ها است. (ص ۳۳۴)

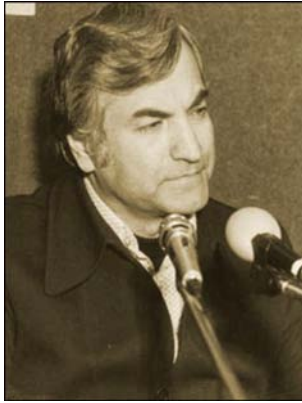
با پیروزی انقلاب اسلامی، تنها اعضای سفارت و اعضای اصلی ستاد بحران در ایران باقی ماندند. با انتصاب سرلشگر محمد قره‌نی، ایتسیگ سگو در صدد صحبت با وی بر آمد: در پی چندین تلفن سرانجام ایتسیگ موفق شد با مدیر کل دفتر ریاست ستاد گفتگو کند. او با شایستگی و مهربانی و رعایت آداب با ایتسیگ تماس تلفنی گرفته بود و در پاسخ به این نیاز ایتسیگ که در صورت نیاز شخص او باید مسئول جان اسرائیلی‌ها باشد گفته بود: رئیس ستاد بسیار متأسف است، او دارنده اختیار ارتش نیست لذا شما خود باید مراقب جان خویش باشید. (ص ۳۷۱) این وضع در حالی برای اسرائیلی‌ها پیش آمده بود که عرفات به عنوان اولین میهمان خارجی انقلاب اسلامی در ۲۸ بهمن وارد تهران شد و در دیداری از سفارت تسخیر شده اسرائیل که پرچم فلسطین پیش از این با حضور حاج احمد آقا و هانی الحسن بر آن افراشته شده بود، آن را به عنوان سفارت فلسطین رسمیت بخشید. (ص ۳۴۴)

و بدین ترتیب، هیچ امیدی برای اسرائیلی‌ها جهت ماندن در ایران وجود نداشت. در این زمان برای اسرائیلی‌ها راهی جز گرفتن ارتباط مستقیم با معتمدین در دولت موقت باقی نمی‌ماند، چرا که مسیر امریکایی‌ها نیز به دلیل بدبینی انقلابیون به عملکرد سفارت مسیر امیدوارکننده‌ای نبود.

امیرانتظام^۱ اولین کانال جهت این ارتباط بود که از طریق یک کانال مطمئن از وی تلفنی

۱. وی بعد از آزادی از زندان طی یک مصاحبه مفصل چند قسمتی در رادیو اسرائیل اتهامات بی‌اساس و زیادی را

خواسته شد که موجبات ادامه فعالیت سی و چند دیپلمات اسرائیلی در ایران فراهم شود، ولی امیرانتظام با گرفتن یک شماره تلفن از گیزی به آنها اطلاع می‌دهد که باید به فکر خروج باشند و به همین دلیل از طریق همین تلفن مقدمات خروج آنها به اطلاعشان می‌رسد. (ص ۳۹۴)



تماس بعدی با امیرانتظام پس از هماهنگی جهت خروج با هواپیمای امریکایی، برقرار شد، زمانی که او از قطعی شدن خروج اسرائیلی‌ها سخن گفت و با این درخواست گیزی مواجه شد که: «شما دولت جدید ایران مجوز لازم را صادر کنید و بنویسید که این امر با موافقت و آگاهی شما صورت می‌گیرد.» (ص ۳۹۹) امیرانتظام نیز، پاسخ این درخواست را به بررسی مجدد موکول نمود تا اینکه از طریق کریم سنجابی به

عنوان وزیر خارجه دولت موقت به ایشان اطلاع داده شد که فهرست اسرائیلی‌های باقیمانده همراه با گذرنامه‌ها و عکس در اندازه پاسپورت برای هر یک از آنها، تهیه و به ایشان تحویل شود. (ص ۳۹۹)

در واقع اطلاعات ریز مربوط به خروج اسرائیلی‌ها در هیچ منبع دیگری نیامده است. از یک سو نمی‌توان به برخی اطلاعات ارائه شده از سوی گیزی اعتماد کرد و از سوی دیگر نمی‌توان نسبت به برخی از تطابق‌های اطلاعاتی از نحوه عملکرد اعضای هیئت دولت موقت به سادگی گذر نمود. به هر حال این اطلاعات که برای اولین بار به این صورت مطرح شده است، هم یک اتهام است و هم یک واقعیت که باید با تحقیقات بیشتر به عنوان وقایع قابل اعتماد تاریخی به اثبات برسد و در تاریخ انقلاب اسلامی ایران ثبت شود.

تعداد اسرائیلی‌هایی که باید مدارک خود را تحویل دهند ۳۴ نفر است اما فردی یهودی که در شمار اسرائیلیان است با پاسپورت و شناسنامه عراقی ولی مقیم ایران با کارت موقت نیز

وجود دارد که او نیز باید خارج شود. نام او «جدا» است که در امر خروج اسرائیلی‌ها در مهرآباد حضوری جدی داشته است. ولی در این زمان مدرکی برای او موجود نیست. (ص ۴۰۰ و ۴۰۱)

به اسرائیلی‌ها در ۲۸ بهمن ۵۷ اطلاع داده می‌شود که در هتل هیلتون جهت تشریفات خروج رأس ساعت ۵ بعد از ظهر حاضر شوند. (ص ۴۱۴) پس از انجام تشریفات یکی از همان وقایعی که می‌تواند در زمره یک اتهام محسوب شود، از قول گیزی مطرح می‌گردد و آن حضور شهید بهشتی در هتل است و اساسا این شائبه را در ذهن متبادر می‌کند که علاوه بر امریکایی‌ها و دولت موقت برخی از سران روحانی انقلاب نیز از این خروج مطلع بوده‌اند و این واقعیت کمی عجیب به نظر می‌رسد و عجیب‌تر سخنان شهید بهشتی به نقل از گیزی است که خطاب به مهندسان و مسئولان این عملیات می‌گوید:

با اسرائیلی‌ها به طرز شایسته و محترمانه‌ای، آن‌گونه که زیننده آداب ایرانیان در قبال میهمانان است، رفتار کنید تا با احساس خوبی ایران را ترک کنند و تلخ‌کام نشوند. اینها مقصر نیستند و خطایی نکرده‌اند، کسی که متهم است، کشور و دولت اینهاست. (ص ۴۱۸)

پس از انجام تشریفات و بازرسی اسباب و چمدان‌ها و مصاحبه‌های مربوطه با یک اتوبوس که تنها روی آن نوشته شده بود فقط برای اسرائیلی‌ها به فرودگاه مهرآباد منتقل می‌شوند. (ص ۴۲۱) هواپیمای GR که از سوی شرکت هواپیمایی پان امریکن فرستاده شده بود این تعداد را سوار کرد و غروب همان روز این هواپیما در فرودگاه فرانکفورت به زمین نشست و ۳۴ مسافر فراری به وسیله هواپیمایی مخصوص از شرکت ال‌عال به سمت تل‌آویو حرکت کردند. این هواپیما در فرودگاه بن‌گوریون در تل‌آویو با استقبال دولتی‌ها به زمین نشست و از اینکه ۳۴ اسرائیلی توانسته بودند خود را از معرکه‌ای که مستحق مجازات سختی در آن بودند، برهانند، خوشحال بودند. این واقعیتی بود که مناخیم بگین هم بعدها به آن اشاره کرد و در واقع فرار اسرائیلی‌ها را موفقیت‌آمیز قلمداد کرد. (ص ۴۳۱)

◆ پرونده‌های سؤال برانگیز

گیزی در طول وقایع و حوادث مورد اشاره در کتاب خود از برخی پرونده‌ها سخن به میان می‌آورد که اگر نمی‌آورد جای سؤال بود و البته با ذکر آنها و تبرئه موساد و یا حداقل عدم اطلاع موساد از آن فرار به جلو کرده است. از جمله پرونده امام موسی صدر که گیزی در فرازی از کتاب خود این‌گونه سر سخن باز می‌کند که:

باید یادآور گردید که مداخلات ایران در طایفه شیعه لبنان از دوران حکومت محمدرضاشاه پهلوی و با تشویق ساواک آغاز شد. در آن ایام ایران بر این باور بود که امام موسی صدر که ایرانی‌تبار بود، می‌تواند موجب بهبود وضعیت زندگی شیعیان شود که نفس این اندیشه برای ارتقای سطح زندگی هر قومی به جای خود نیکو و شایسته تحسین است.

با توجه به حقد و کینه صهیونیست‌ها نسبت به امام و خط امام و انقلاب اسلامی، به سادگی می‌توان گمان برد که توطئه‌های پیدا و پنهان آنها در تمام عرصه‌ها در حال جریان است.

ایران در آن دوره فکر می‌کرد که از این طریق می‌تواند شیعیان لبنان را به شاهراه اعتدال بکشاند و آنها را به ایران نزدیک کند، ولی امام موسی صدر با کاربرد خدعه در واقع شیعیان لبنان را به سوی نظامی‌گری سوق داد. او با شعار «مستضعفین فی الارض» امور را به سویی کشاند که خود می‌خواست و ابتدا موجب تشکیل گروه امل شد و سپس، در پی آنکه امام صدر ناپدید شد و به دنبال نبرد «صلح گالیل» حزب‌الله این پرچم را بلند کرد و به یکی از نیروهای جنگجو و به شدت افراطی در تمام کره خاک مبدل گردید. در آن دوره مدتی چند، من در خط مقدم امور مرتبط با لبنان قرار داشتم و گرفتار شدن پای کشورمان را در این باتلاق به چشم شاهد بودم. (ص ۴۸۱)

گیزی با تعریف جایگاه و عملکرد امام موسی صدر و ثمره فعالیت او همچون حزب‌الله به عنوان افراطی‌ترین گروه جنگجو در تمام کره خاک، دیدگاه سران رژیم صهیونیستی را درباره امام موسی صدر بیان کرد و بدون اینکه از این سابقه و دیدگاه که حتماً با اطلاعات دقیق‌تر و مهم‌تری همراه است سخنی به میان آورد، در پاسخ به نیاز اطلاعاتی «فولادی»، از امرای نظامی رکن اطلاعات نظامی ارتش شاهنشاهی، در مورد جریان ناپدید شدن امام موسی صدر می‌گوید: «ما این پرسش را بررسی خواهیم کرد.» (ص ۱۷۶) در واقع جواب کوتاه و مبهم و سؤال‌برانگیز بررسی توسط ما گویای مسائل پشت پرده خاصی است که دیگر در طول کتاب به آن اشاره نشد.



ولی با شناختی که از اسرائیلی‌ها می‌توان داشت و نیز آشنایی آنها از عملکرد امام موسی صدر می‌توان حدس زد که نقش اساسی موساد در این ماجرا کلیدی و البته با اجرای افراد مشکوکی همچون قذافی باشد. پرونده دیگر مربوط به شهادت حاج آقا

مصطفی بود که حضرت امام از او به عنوان امید اسلام یاد کرده بود و جالب اینکه گیزی در برخورد با دو پرونده مشکوک شهادت حاج آقا مصطفی و مرحوم شریعتی می‌گوید: به نظر می‌رسد که حداقل در مرگ مصطفی خمینی، ساواک نقش نداشت و طبق شواهد بسیار، او بر اثر سکت قلبی درگذشت. حتی خود او احساس می‌کرد مرگش نزدیک است وصیتنامه خویش را نوشته بود. (ص ۹۵)

این اظهار نظر دقیق درباره نوشتن وصیتنامه و احساس ایشان مبنی بر نزدیک بودن زمان مرگ، بسیار عجیب است و عجیب‌تر اینکه در مقایسه دو پرونده شهادت حاج آقا مصطفی و دکتر شریعتی، گیزی این امکان را تقویت می‌کند که مرحوم شریعتی توسط رژیم از میان رفته است و حاج آقا مصطفی با اطلاع از زمان مرگ خود بر اثر سکت قلبی درگذشت [۱] به هر حال

این هم با شواهد و قرائنی که پیش از این برای آگاهان از نحوه شهادت ایشان مسجل و آشکار است جای تأمل و دقت دارد.



پرونده سوم شهادت آیت‌الله سید محمدباقر حکیم در یک بمبگذاری وحشیانه در عراق به هنگام خروج از مسجد [حرم] امام علی در شهر نجف، آن هم به اتهام فروختن خود به امریکایی‌ها و قصد همکاری با آنان در بازسازی عراق است. (ص ۴۱۵)

در واقع صهیونیست‌ها با اطلاع از جایگاه

برجسته آیت‌الله حکیم و پرورش انقلابی ایشان در ایران، به این نتیجه رسیده بودند که دیگر نباید تجربه ایران در عراق تکرار شود و به همین دلیل با اتهامی سخیف ایشان را از مدار تحولات اصلی عراق خارج کردند.

نتیجه سه پرونده فوق، پیش‌بینی اسرائیلی‌ها از ظهور سه خمینی در آینده نزدیک در قطب‌های مهم جهان تشیع با محوریت تفکر انقلابی در ایران بود که با طراحی یک اقدام اطلاعاتی پیچیده انجام شد، بدون اینکه تا کنون سرخ‌های محکمه‌پسندی از آن به بیرون درز

کند. در واقع صهیونیست‌ها با حذف



ناجوانمردانه رهبران انقلابی جهان تشیع به این شکل با هراس از درخشیدن خمینی‌های دیگر همچون حکیم در عراق و صدر در لبنان و امید اسلامی همچون حاج آقا مصطفی در ایران، در اندیشه باطل انحراف مسیر اسلام ناب محمدی(ص) بودند، ولی خود شاهد

بودند که از خون به ناحق ریخته این عزیزان ثمرات بس ارزنده‌تری نصیب اسلام و مسلمین

گردید و موجبات عجز روزافزون صهیونیست‌ها در مقابل جبهه اسلام را فراهم نمود.

◆ پرونده‌های پراکنده

گیزی پس از فرار از ایران تا کنون اخبار و تحولات انقلاب اسلامی ایران را پیگیری می‌کند. اگرچه در چند مورد نسبت به برخی مسئولیت‌ها و عناوین اشتباهات فاحشی را در کتاب ذکر کرده است ولی با مرور کتاب به ویژه در بخش‌های پایانی، با ذکر مطلبی از پرونده «ایران‌گیت»، تسخیر لانه جاسوسی، قتل‌های زنجیره‌ای، حمله آمریکا به ایران و جریان واقعه طبس، کودتاهای پس از انقلاب، جریان ۱۸ تیر، بحث مسائل هسته‌ای ایران و غرب، دوران پر تب و تاب حکومت اصلاح‌طلبان، جنگ ایران و عراق خروج قالیچه‌های ایرانی، جایگاه بهائیان و وضعیت آنها در ایران، می‌توان حدس زد که وی همچنان به عنوان یک نیروی کارشناس اطلاعاتی مورد مشورت و هم‌صحبتی با ناظران تحولات ایران در اسرائیل است. اگرچه ممکن است تاکنون بازنشسته شده باشد.

با مرور این پرونده‌های پراکنده که ذکر آن در این مقال ممکن نیست، می‌توان تا حدی به حضور و عملکرد اسرائیل در جریان هر یک از آنها به صورت مستقیم و غیرمستقیم پی برد. مثلاً در جریان حمله آمریکا و شکست آنها در طبس خود را این‌گونه تبرئه می‌کنند که اگر قبیل از حمله با اسرائیل مشورت می‌کردند افرادی از یگان ویژه تحت فرماندهی «ایهود باراک»^۱ تضمین موفقیت آنها در این حمله بود. (ص ۶۹) و یا در جای دیگر با نمک‌پاشی به زخم تسخیر لانه جاسوسی و حقارت امریکایی‌ها و کنایه به کارتر و عملکرد او، کار دانشجویان پیرو خط امام مبنی بر بازیابی اسناد رشته شده را تحسین می‌کند. (ص ۶۸) اما اگر برگگی از اسناد موجود در سفارت اسرائیل به دست انقلابیون می‌افتاد این‌قدر از این هنر دانشجویان تقدیر نمی‌شد.

۱. نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی و رئیس فعلی حزب کار و وزیر جنگ رژیم صهیونیستی.



با توجه به حقد و کینه صهیونیست‌ها نسبت به امام و خط امام و انقلاب اسلامی، به سادگی می‌توان گمان برد که توطئه‌های پیدا و پنهان آنها در تمام عرصه‌ها در حال جریان است و ساده‌لوحی است اگر بپنداریم که آنها دیگر اقدامی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی نخواهند کرد. در واقع آنها پس از پیروزی انقلاب، با آسیب‌شناسی در هر جریان انقلابی رو به نقاط ضعف آوردند و در ابتدا با راه انداختن جنگ تحمیلی و محاصره اقتصادی و هم‌اکنون فشار در جریان هسته‌ای در صدد مهار و سپس شکست ایران اسلامی هستند که در هیچ‌یک از راه‌هایی که رفته‌اند موفق نشده‌اند و به یاری خدا نخواهند شد. ولی این ناکامی‌ها به معنای ساکت نشستن آنها نیست. با مرور بخشی از مطالب پشت جلد این کتاب همچون مطلب ذیل به این حقیقت می‌توان بیش از پیش آگاه‌گشت که رژیم صهیونیستی تمام توان خود را برای ضربه زدن به ایران حتی پس از تحمل شکست‌های سنگین ادامه خواهد داد، چرا که بقای خود را از سوی ایران زیر سؤال می‌بیند.

◆ بخشی از مطالب پشت جلد

دولت سرزمینی که تا دیروز، دوستی و همکاری با اسرائیل را از پایه‌های اساسی سیاست خارجی خویش برای حفظ امنیت و تمامیت ارضی ایران می‌دانست، با به روی کار آمدن حکومت ستیزخوی دینی در ایران، دشمنان اسرائیل را زیر بال خویش گرفت و سیاست خارجی ایران «فلسطینی‌زده» شد و همه چیز در راه حمایت از آنان و در راستای زیان‌رسانی به اسرائیل بسیج گردید.

◆ نتیجه

بسیاری با خواندن این متن یا احیانا خواندن متن اصلی کتاب ممکن است با این سؤال مواجه شوند که هدف از نگارش این کتاب چه بوده است؟

در پاسخ به این سؤال با توجه به مرور آثاری از این دست می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که این اثر چند هدف اصلی ذیل را در نظر داشته است:

۱. نشان دادن اشراف و فعالیت جدی آنها به موضوعات مهم جاری در منطقه و پرداخت هزینه‌های لازم با هدف مرعوب ساختن طرف مقابل.
۲. اطلاع‌رسانی مسموم از اهداف و عملکرد انقلاب اسلامی ایران برای ناظران مسائل ایران.
۳. تبرئه خود از اقدامات سبعانه و دور از انسانیت و همچنین توطئه‌های رسوا که از ابتدای انقلاب اسلامی علیه ملت انقلابی طراحی و اجرا شده است.
۴. بیان اقدامات خود در ایران به عنوان خدمت به ملت و کشور ایران و نه صرفاً چپاول ثروت‌های مادی و معنوی این مرز و بوم.

صهیونیست‌های عرب

درآمدی بر تاریخچه همکاری سران عرب با صهیونیسم

علیرضا رضوی

این طنز تلخ تاریخ است که اعراب را نیز باید در زمره بنیانگذاران دولت یهود به

یهوشافط هارکابی

حساب آورد.

◆ اشاره

حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی در ابتدای سال ۲۰۰۹ میلادی به نوار غزه و ارتکاب جنایات، تخریب و کشتار بی‌سابقه ظرف ۲۲ روز، برگ جدیدی از کارنامه سراسر شوم این رژیم ظرف ۶۰ سال گذشته را ورق زد.

در کنار سکوت مجامع بین‌المللی و حمایت آشکار دول غربی، به ویژه آمریکا در قبال این نسل‌کشی آشکار، این جنگ دو پیامد و ثمره نیکو در بر داشت:

اول آنکه، برای اولین بار یک اجماع جهانی علیه صهیونیسم و آثار زیانبار آن برای جهان و بشریت شکل

گرفت و مخالفت با ددمنشی صهیونیسم در میان تمام ملل و ادیان به گونه‌ای بی‌سابقه گسترده و هویدا شد.

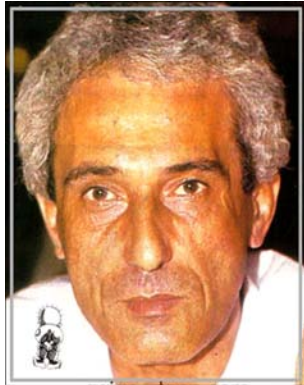
دومین پیامد مثبت این جنگ، برملا شدن چهره واقعی سران عرب در قبال مسئله فلسطین برای مسلمانان، آزادگان و ناظران جهانی بود. در واقع اگر تا پیش از این، این عناصر خودفروخته در پس چهره مزورانه خود، به سیاه‌کاری و نفاق در جبهه ضد صهیونیستی مشغول بودند و عده‌ای ساده‌لوح را دلخوش کرده بودند، جنگ غزه نقاب از این چهره خبثت‌آمیز برداشت و روسیاهی این چهره، امید از دل مبارزان خارج کرد و در واقع جبهه ضد صهیونیستی شفافیت و زلالی خاصی یافت. مقاله حاضر بر آن است تا با مرور عملکرد سران عرب، ریشه این رفتار ناشایست در قبال این آرمان انسانی و اسلامی را واکاوی نماید.

◆ مقدمه

ناجی‌العلی^۱ کاریکاتورریست معروف فلسطینی وقتی در ۲۲ جولای ۱۹۸۷ در لندن ترور شد، بسیاری از افرادی که با آثار وی آشنا بودند، سریعاً مسببین این سوء قصد را سران عرب معرفی کردند، چرا که وی به عنوان یک هنرمند رنج‌دیده و آواره فلسطینی، بیش از آنکه نوک قلم خود را به سمت اشغالگران هدف گیرد، آن را به سمت سران عرب گرفته بود و اکثر

۱. ناجی سلیم علی متولد ۱۹۲۸ در روستای الشجره واقع در منطقه‌ای میان طبریه و ناصره در شمال فلسطین است. او به همراه خانواده خود در سال ۱۹۴۸، پس از اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها، به جنوب لبنان رفت و در اردوگاه عین‌الطوه نزدیک صیدا ساکن شد. سپس پس از دو سال تحصیل در طرابلس به بیروت رفت و در اردوگاه صبرا و شتیلا ساکن شد و به انواع و اقسام مشاغل روی آورد. وی پس از ورود به حرفه مکانیکی دو سال در عربستان سعودی به این کار ادامه داد و در سال ۱۹۵۹ به لبنان بازگشت و پس از فعالیت در جنبش ناسیونالیستی عرب در سال ۱۹۶۱ به آکادمی هنر لبنان وارد شد ولی به دلیل حبس برای مسائل سیاسی موفق به ادامه تحصیل در آنجا نشد و پس از رهایی به صورت رفت و در مدرسه جعفریه مشغول گشت. در سال ۱۹۶۳ به کویت رفت و در ارگان جنبش ناسیونالیستی عرب بنام «الطلیعه» مشغول فعالیت شد و بعد از آن در سال ۱۹۶۸ در السیاسه و السفیر نیز کارهایی ارائه کرد. وی تا زمان ترور در لندن در روزنامه «القبس» فعالیت می‌کرد.

کاریکاتورهایش که بالغ بر ۴۰۰۰۰ اثر است به سمت این عده از خیانتکاران و همدستان اشغالگران، نشانه رفته بود.



شهید ناجی العلی

به غیر از ناجی العلی، کم نیستند افرادی که سران عرب را در شکل‌گیری و استمرار بقای رژیم صهیونیستی، مقصر بدانند و کم و بیش در تمام عرصه‌های هنری، فرهنگی و علمی راه ناجی العلی ادامه دارد و همواره یک عده حقیقت‌بین و آزاده، خیانت سران عرب را در کنار توطئه‌های صهیونیستی و حمایت قدرت‌های غربی و امریکا در ایجاد این معضل اساسی در خاورمیانه مؤثر می‌دانند.

حضرت امام^(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران الگوی جدیدی از مبارزه علیه اشغالگری با ابتنا بر تعالیم ناب اسلامی در منطقه و جهان ارائه داد که اتفاقاً بسیاری از سران کشورهای عربی، تحقق این الگو را خطری اساسی برای تاج و تخت خود می‌دیدند.

حضرت امام^(س) با توجه به ناکارآمدی الگوهای سوسیالیستی و کمونیستی و از سوی دیگر ناسیونالیستی جهان عرب، باعث ایجاد حرکت‌های اسلامی در منطقه شد. این حرکت‌ها با گسترش این دیدگاه به جنبش‌های مهمی همچون حزب‌الله، جهاد اسلامی و حماس و... تبدیل شدند که هم اکنون بیشتر موجبات نگرانی سران عرب را فراهم کرده است تا صهیونیست‌ها. در واقع حضرت امام^(س) حل ریشه‌ای مسئله فلسطین را تسویه حساب در جبهه خودی و پالایش عناصر نامطلوب و هرزه در این جبهه می‌دانند، ضمن آنکه ملت عرب را برادر و مستحق رفتار همچون یک برادر دانسته^۱ آنها را در جمع مسلمین دارای یک قدرت بزرگ و

۱. فلسطین از دیدگاه امام خمینی (س) (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۴)، ص ۶۱.

واحد می‌دانند که اگر هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می‌ریختند او را سیل می‌برد^۱ در واقع، حضرت امام^(س) مانع این اتحاد را دولت‌ها و جدایی آنها از ملت‌هایشان می‌دانند، به طوری که در سال ۱۳۵۸ می‌فرماید:

یکی دیگر از مشکلات مسلمین، مشکله [مشکل] دولت و ملت است، و دولت‌ها در آن قدری که ما اطلاع داریم و شما هم مطلع هستید، دولت‌ها، دولت‌هایی هستند که با ملت‌شان تفاهم ندارند، معامله دولت‌ها با ملت‌ها معامله دشمن با دشمن است، ملت پشت می‌کند بر دولت و دولت می‌خواهد تحمل کند بر ملت، از این جهت ملت‌ها پشتوانه دولت‌ها نیستند بلکه معامله دشمن با دشمن می‌کنند و این موجب ضعف دولت‌هاست.^۲

در جای دیگر حضرت امام^(س) باز هم بر مشکل دولت‌ها و حکومت‌ها تأکید می‌کند و می‌فرماید:

مشکل مسلمین، حکومت‌های مسلمین است. این حکومت‌ها هستند که مسلمین را به این روز رسانده‌اند، ملت‌ها مشکل مسلمین نیستند. ملت‌ها با آن فطرت ذاتی که دارند، می‌توانند مسائل را حل کنند، لکن مشکل دولت‌ها هستند.^۳

سرسپردگی و وابستگی دولت‌ها، پس از این مورد نظر حضرت امام^(س) است، آنجا که می‌فرماید:

فلسطین رأس مصیبت‌هاست. اختلاف نظر و مزدوری بعضی سران کشورهای اسلامی، به هفتصد میلیون مسلمان، علی‌رغم معادن و ثروت‌ها و امکانات طبیعی‌شان، فرصت و امکان کوتاه کردن دست استعمار و صهیونیسم و محدود کردن نفوذ بیگانگان نمی‌دهد. خودخواهی‌ها و دست‌نشانگی و تسلیم بعضی از دولت‌های عربی در برابر نفوذ مستقیم بیگانگان مانع این می‌شد که ده‌ها میلیون عرب بتوانند سرزمین فلسطین را از

۱. همان، ص ۶۳.

۲. همان.

۳. همان.

اشغال و غضب اسرائیل برهاند.^۱

صراحت حضرت امام^(س) در برخورد با این مسئله اساسی بدانجا می‌رسید که آن را یک مصیبت می‌داند:

مصیبت و تأسف و غم و درد برای ابتلای مسلمانان به این حکومت‌های خودفروخته و دلباخته به ابرقدرت امریکا و چشم و گوش بسته به فرمان دشمنان اسلام و مسلمانان است.^۲



حضرت امام^(س) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران الگوی جدیدی از مبارزه علیه اشغالگری با ابتنا بر تعالیم ناب اسلامی در منطقه و جهان ارائه داد که اتفاقا بسیاری از سران کشورهای عربی، تحقق این الگو را خطری اساسی برای تاج و تخت خود می‌دیدند.



حضرت امام^(س) در حالی به ذکر این مصائب می‌پردازند که حتی خود نیز می‌دانند که در ضمیر سیاه این خیانتکاران، روزنه‌ای از امید و ایمان وجود ندارد:

ابتلای اسلام، امروز این است که گوش‌هایی که باید به مسائل، به مشکلات مسلمین گوش بدهند، کر شده‌اند و زبان‌هایی که باید برای مصالح مسلمین به کار بیفتند لال شده‌اند و چشم‌هایی که باید مصیبت‌هایی که بر مسلمین وارد

می‌شود، ملاحظه کنند، کوره شده‌اند. ما با این لال‌ها و کرها و کورها چه بگوئیم.^۳
در عین این مصائب و وجود این شرایط حضرت امام^(س) اقدام بعدی خود را انجام می‌دهد تا

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۶۷.

حجتی باشد بر این خفته‌دلان روسیاه که شاید از این خواب‌زدگی مفرط بیدار شوند. ایشان در سال ۱۳۶۱ در این خصوص با صراحت و شفافیت بی‌نظیر می‌فرماید:

من به دولت‌های عربی منطقه هشدار می‌دهم که با تسلیم شدن در مقابل این‌گونه طرح‌ها، علاوه بر قبول اسارت خویش به دست امریکا و از آن ننگین‌تر اسرائیل، دشمنی ملت و دولت و قوای مسلح نیرومند ایران را برای همیشه به بار می‌آورد و اگر امروز به دامن اسلام برنگردید، فردا دیر است. شما را فریبکاری‌های امریکا و رجزخوانی‌های حسنی و حسن و حسین و قابوس که حقا احتیاج به قیام دارند و سفیهانه جوانان کشورهای خود و اسلحه و مهمات ارتش خویش را که باید در راه نجاتشان از چنگال اسرائیل به کار برند، گول نزنند.^۱

حضرت امام^(س) در ادامه که گویی حوادث و فجایعی نظیر غزه را دیده بود، می‌فرماید:

فاجعه برای مسلمانان آن است که بعضی از دولت‌های به اصطلاح مسلمان، با دیدن این فجایع بزرگ مانع می‌شوند تا مظلومان از دست ستمگران حتی ناله نکنند.^۲

یعنی دقیقا هر آنچه دولت روسیاه مصر در قبال مردم تحت محاصره و مظلوم غزه انجام داد و حتی حاضر به پذیرش مجروحان حملات ددمنشانه صهیونیست‌ها، در خلال ۲۲ روز جنگ نابرابر نشد. و اما راه و چاره این شرایط از زبان حضرت امام^(س) حجت و فصل الخطاب برای همه مسلمین و آزادگان است و آن همانا خیزش ملت‌هاست، آن هم در ابتدا در مقابل دولت‌های هم‌پیمان با دشمنان و اشغالگران:

ملت‌ها اگر نشستند که این دولت‌ها برای آنها جلو اسرائیل را بگیرد و جلو قدرت‌های دیگری که اینها را می‌خواهند به ذلت بکشند و ذخایر آنها را ببرند، این توقع بیجایی است.^۳

۱. همان، ص ۸۴ و ۸۵.

۲. همان، ص ۹۰.

۳. همان، ص ۶۷.

◆ کارنامه غیر قابل دفاع سران عرب

با مرور مواضع حضرت امام^(س) در قبال سران عرب حال این سؤال مطرح است که سران عرب مرتکب چه اشتباه و اساسا خیانتی شده‌اند که این‌گونه دستاوردهای مادی و معنوی جهان اسلام را در معرض تهدید و حتی تهاجم صهیونیستی قرار داده‌اند؟

در واقع برای پاسخ به این سؤال باید به معضل و مسئله اساسی منطقه توجه دهیم که همانا استقرار رژیم صهیونیستی در فلسطین است. در واقع اگر این رژیم به صورتی نامشروع و غیرقانونی به عنوان یک کشور در منطقه جعل شده است باید نقش سران کشورهای عربی را در آن مورد توجه قرار دهیم.

بسیاری از محققان در پیدایی مسئله‌ای به نام فلسطین در خاورمیانه، ابتدا یک توطئه و برنامه صهیونیستی را به عنوان اولین گام و اقدام، مؤثر می‌دانند که بر اساس اسناد تاریخی اولین جلسه رسمی صهیونیست‌ها در ۱۸۹۷ بال سوئیس، مصداق آشکار از اعلان این برنامه و توطئه‌ای برای تشکیل دولت یهود است.

این محققان بر آن هستند که توطئه تشکیل دولت یهود جز با حمایت و تأیید قدرت‌ها در مرحله تأسیسی، انگلیس، و در مرحله تکمیلی، امریکا، میسر نمی‌شد. در واقع دومین عامل برای تحقق ایده و توطئه صهیونیسم پس از اعلان برنامه صهیونیست‌ها، حمایت قدرت‌های غربی از این توطئه است. در اینجا دیگر توضیح این نکته ضروری نیست که این قدرت‌ها نیز به نحوی در چنبره قدرت یهود گرفتار بوده‌اند.

و اما سومین عامل در مسیر تحقق جنبش ملی یهود یا همان صهیونیسم، همراهی، اهمال و اساسا خیانت سران کشورهای عربی است که به عنوان ناظران اجرای این مصیبت در منطقه، اولاً سکوت اختیار کرده و ثانياً در اجرای برنامه‌ای صهیونیستی همکاری نموده و ثالثاً و بدتر

از همه برای حل مشکلات صهیونیسم، خود ارائه طریق کرده و طرح داده‌اند.^۱
از همین رو نحوه خیانت اعراب و کشورهای اسلامی را می‌توان به چند شکل ذیل تقسیم نمود:

۱. مذاکره پنهانی قبل از تأسیس دولت صهیونیستی

- امپراتوری عثمانی



سلطان عبدالحمید

امپراتوری عثمانی تا قبل از فروپاشی خود به زعامت سلطان عبدالحمید در چند مرحله در معرض پیشنهادات رنگارنگ سران صهیونیسم قرار گرفت، ولی سلطان عبدالحمید از همکاری و همراهی با آنان سر باز زد و جمله معروف خود به هرتزل، رهبر صهیونیست‌ها را این‌طور بیان داشت:

من نمی‌توانم حتی یک وجب از خاک کشور را بفروشم، زیرا کشور مال من نیست، بلکه تعلق به ملت دارد. ملت من با ریختن خون خود این امپراتوری را به دست آورده



تئودور هرتزل

است و قبل از اینکه اجازه دهیم کسی آن را به زور از ما بگیرد با خونمان آن را سیراب خواهیم کرد...
امپراتوری ترکیه به من تعلق ندارد بلکه مال ملت ترک است، من اصلاً توانایی آن را ندارم که حتی جزئی از آن را به کسی ببخشم. یهود میلیاردها ثروت خود را حفظ کند و اگر کشور ما بی‌صاحب شد و هر تکه‌اش به دست کسی افتاد، یهود هم

۱. علیرضا سلطانشاهی، «پیدایش صهیونیسم و نقش قدرت‌های جهانی»، روزنامه اطلاعات، (۱۲، ۱۴ و ۱۶ آبان ۱۳۷۹): صفحه سیاسی.

بدون معاوضه بر فلسطین دست خواهد یافت. بدون تردید مگر به قیمت جان ما تمام شود و تحت هیچ شرایطی و به هر منظوری قبول نخواهیم کرد که ما را تکه تکه کنند.^۱

این پاسخ صریح سلطان مانع از آن نشد که صهیونیست‌ها از پای بنشینند، بلکه با توطئه‌های متعدد در صدد فروپاشی سلطنت وی برآمدند و موجبات انقلاب ترک‌های جوان با محوریت حزب اتحاد و ترقی در سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ را فراهم آوردند. آن گونه که بعدها نیز این واقعیت برملا گشت، از جمله لوتر سفیر بریتانیا در آستانه بر این حقیقت این گونه تأکید می‌کند که جمعیت اتحاد و ترقی از نظر تشکیلات سازمانی و درونی خود، هم‌پیمان مشترک یهودیان و ترک‌ها بودند.^۲ یا محمد رشید رضا و جواد رفعت تلخان (فرمانده ترک) یادآور شده‌اند که انقلاب ترکیه در سال ۱۹۰۸ به طور کلی محصول توطئه یهودیان فراماسون بوده است، زیرا یهودیان فراماسون در آن نفوذ فراوانی داشتند.^۳ و بدین ترتیب در سال ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ همه چیز با خلع سلطان از طریق توطئه یهودیان برای صهیونیست‌ها فراهم شد. محدودیت‌های مهاجرت به سرزمین فلسطین و اقامت در آن برداشته شد و سازمان‌های یهودی صهیونیستی شروع به فعالیت در فلسطین کردند و تشکیلاتی به راه انداختند که تعداد آنها به ۲۰ مؤسسه رسید، خرید املاک از طریق واسطه‌های عرب گسترش یافت و سنگ بنای تل‌آویو از همین سال گذاشته شد و حتی چند روزنامه یهودی و عبری زبان همراه با چند مدرسه صهیونیستی تأسیس شد و در سال ۱۹۱۲ نیز دانشگاه صنعتی حيفا بنا نهاده شد.^۴

و متأسفانه با همین سابقه، ترکیه پس از فروپاشی عثمانی نخستین کشور اسلامی بود که در سال ۱۹۴۸ اسرائیل را به رسمیت شناخت و پس از آن در سال ۱۹۵۹ زمینه همکاری اطلاعاتی

۱. حسان حلاق، نقش یهود و قدرت‌های بین‌المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت (۱۹۰۸-۱۹۰۹)، ترجمه حجت‌الله جودکی و احمد درویش (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰)، ص ۶.

۲. همان، ص... ج... .

۳. همان.

۴. علیرضا سلطانشاهی، پان‌ترکیسم و صهیونیسم (تهران: تمدن ایرانی، ۱۳۸۴)، ص ۸۸ و ۸۹.

در چهارچوب استراتژی پیرامونی بن گورین فراهم شد.^۱ و هم اکنون در عین روی کار آمدن یک دولت اسلام‌گرا همچون اردوغان و گل با آن مواضع تند علیه رژیم صهیونیستی^۲ باز هم شاهد آن هستیم که روابط با رژیم صهیونیستی در حدی فراتر از یک دولت عادی با آن رژیم برقرار است.

ملت‌ها اگر نشسته‌اند که این دولت‌ها برای آنها جلو اسرائیل را بگیرد و جلو قدرت‌های دیگری که اینها را می‌خواهند به ذلت بکشند و ذخایر آنها را ببرند، این توقع بیجایی است.

- سران عرب پس از امپراتوری عثمانی

ناسیونالیسم عرب در کنار ناسیونالیسم ترک که بنا بر نظر برنارد لويس توسط ۳ یهودی به نام‌های «آرتور لملی دیوید»، «دیوید لئون کوهن» و «آرمینیوس وامبری»^۳ پایه‌گذاری و ترویج شد، پس از امپراتوری عثمانی به دنبال استقلال بودند و ممالک عربی را علیه ترک‌ها شوراندند و در این داستان با دولت انگلیس برای فروپاشی مهم‌ترین امپراتوری اسلامی همراه شدند. خاندان شریف حسین که خود را در جایگاه مهمی از حجاز تا عراق و شام فرض کرده بود

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر فعلی ترکیه، در پی تظاهرات روزانه مردم مسلمان ترکیه علیه جنایات رژیم صهیونیستی در غزه، در اجلاس داووس سوئیس حمله تنیدی به شیمون پرز رئیس جمهوری فعلی رژیم صهیونیستی نمود. انتظار آن است که متعاقب این انتقاد، روابط دو کشور قطع شود و یا سطح آن تنزل یابد ولی متأسفانه این حرکت اردوغان را تنها باید یک موج سواری به موقع در زمان غلیان احساسات پاک مردم مسلمان ترکیه ارزیابی کرد. آن‌چنان‌که عبدالله گل پیش از این در توجیه روابط گسترده ترکیه با رژیم صهیونیستی به ویژه در عرصه نظامی، هیچ راهی جز انعقاد قرارداد با این رژیم را متصور نبود. (همان، ص ۱۳۱).

۳. علی محمد نقوی، اسلام و ملی‌گرایی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰)، ص ۳۶ - ۳۴.

به همراه لورنس، همکاری تنگاتنگی با انگلیس و سپس یهودیان داشت. به این امید که حاصل این خیانت به امپراتوری عثمانی، تضمین حاکمیت و حکومت این خاندان در آینده منطقه باشد. در حالی که نتیجه این خوش‌خدمتی‌ها غیر از آن بود که اعراب انتظار داشتند؛ به معنای دیگر، مصداق این ادعا را باید در کلام لورنس یافت که می‌گوید:

آن زمان من غافل نبودم و می‌دانستم که وعده‌های ما به اعراب پس از پایان جنگ، جوهری بیش بر کاغذ نخواهد بود، و اگر من مشاور واقعا مخلصی برای اعراب بودم بی‌شک رجال در حال جنگ آنها را نصیحت می‌کردم که به خانه‌هایشان بازگردند و جان‌های خود را در این راه بیهوده (و این وعده توخالی انگلیسی‌ها) در معرض خطر قرار ندهند، ولی من می‌دانستم که آرزوی اعراب تنها وسیله کسب پیروزی است، بنابراین به اعراب تأکید کردم که انگلیس با جان و دل به پای وعده‌های خود ایستاده است. از این رو من همیشه احساس تلخی و شرم می‌نمایم.^۱

اما این تعهدی که بین خاندان شریف حسین و انگلیس رد و بدل شد و بعدها هم انگلیس به آن پایبند نبود از این قرار بود که:

دولت علیه بریتانیا متعهد می‌شود که به استقلال اعراب در عراق، شرق اردن و حکومت عربی موجود در شبه جزیره عربستان به جز عدن اعتراف نماید، اما درباره فلسطین دولت کبیره بریتانیا تعهد داده که در این کشور کاری را که لطمه به حقوق مدنی و دینی مردم عرب وارد می‌کند انجام ندهد. در مقابل اعلیحضرت هاشمی به دیدگاه دولت علیه بریتانیا درباره عراق، شرق اردن و فلسطین احترام گذاشته و متعهد می‌گردد - تا جایی که امور مربوط به این مناطق در حوزه نفوذ دولت هاشمی قرار گیرد - بیشترین تلاش‌ها را در راستای همکاری با دولت علیه بریتانیا و انجام تعهداتش مبذول خواهد داشت.^۲

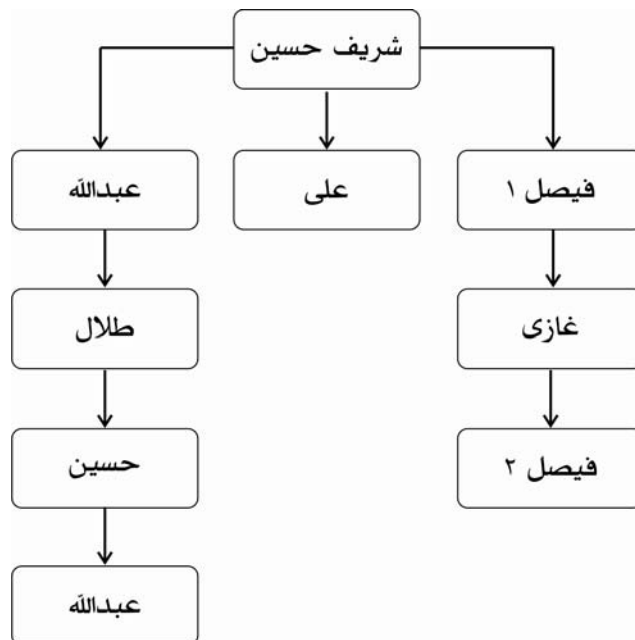
۱. امین مصطفی، دیپلماسی پنهان اسرائیل در کشورهای عربی، ترجمه محمدجعفر سعدیان (قم: مؤسسه انتشارات

حضرت معصومه سلام... علیها، ۱۳۸۲)، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۲.

البته تعهدات مذکور طی مذاکرات و نامه‌نگاری‌های متعدد از جمله میان شریف حسین و مک ماهون، کمیسر عالی انگلیس، در مصر و سودان از سال ۱۹۱۵ آغاز شد و تا انعقاد قرارداد سایکس پیکو میان انگلیس و فرانسه ادامه داشت.

به دنبال خلف وعده انگلیس به شریف حسین، رهبران ترک که او را پس از انقلاب ۱۹۰۸ به عنوان شریف مکه انتخاب و راهی حجاز کرده بودند، سرزنش او را آغاز کردند و او را به خیانت به اسلام متهم نمودند. جمال پاشا نامه‌ای به فیصل پسر حسین نوشت و گفت که او و پدرش به وسیله بیگانگان گمراه شدند و با دلخوش کردن به وعده‌های پوچ به بهانه استقلال اعراب علیه سیادت و برتری اسلام قیام کردند... جمال پاشا به فیصل پیشنهاد کرد تا دیر نشده است به طرف ترک‌ها بازگردد و در خدمت اسلام باشد ولی شریف حسین باز هم در این میان طرف انگلیس رفت تا اینکه دومین ضربه را به هنگام صدور اعلامیه بالفور دریافت کرد.



شریف حسین باز هم به انگلیس‌ها برای به رسمیت شناختن استقلال اعراب چشم امید داشت و از همین رو فرزند خود فیصل را به پاریس و لندن اعزام کرد، غافل از اینکه انگلیس‌ها و صهیونیست‌ها با وساطت لورنس فرصت را مغتنم شمردند و دیداری با وایزمن برای فیصل ترتیب دادند که به توافق فیصل - وایزمن در ۳ ژانویه ۱۹۱۹ منجر شد. در این توافق بر مهاجرت یهودیان و همچنین اعلامیه بالفور تأکید شده است و بعد صهیونیست‌ها آن را سند مهمی دال بر شناسایی دعاوی خود بر فلسطین قلمداد کردند.^۱ سرانجام طی کنفرانس قاهره در سال ۱۹۲۱ سیاست کلی انگلستان در خاور میانه با یک مهره‌چینی آشکار پی‌ریزی شد و فیصل به عنوان حاکم عراق به رسمیت شناخته شد و عبدالله نیز بر ماورا شرق اردن منصوب گردید و حکومت انگلیس در خلال انتخاب میان خاندان سعود و شریف حسین، خاندان سعود را ترجیح داد و شریف حسین در عین اعلان خلافت خود بر مسلمانان در مارس ۱۹۲۴، از ابن سعود شکست خود و علی پسرش تا سال ۱۹۲۵ در مکه باقی ماند و سپس به عراق رفت.^۲



ملک عبدالله (جد پادشاه فعلی اردن)

- اردن

اردن از زمان رسمیت یافتن حکومت ملک عبدالله در شرق اردن تاکنون به‌رغم عبرت‌های آشکار از خیانت در مقابل بی‌وفایی غرب و صهیونیسم همچنان بر مذاکرات و همکاری‌های پنهان و آشکار خود با غرب و صهیونیسم ادامه می‌دهد.

ملک عبدالله به عشق حکمرانی در ماورای شرق و غرب رود اردن، مذاکره و همکاری با صهیونیست‌ها را به حد

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۱۷۶.

اعلای خود رساند و با طرح‌های متعدد خود به انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها، بر آن بود تا با مشروعیت بخشیدن به دولت یهودی، حکومت آتی خود بر غرب رود اردن را نیز تضمین نماید. این طرح‌ها از جمله طرح ۱۲ ماده‌ای ۱۹۳۸، مخالفت شدیدی را در میان اعراب و مسلمانان برانگیخت و همگی از او خواستند که این طرح را رها کند و در راستای نجات فلسطین اقدام

نماید.^۱ ولی عبدالله تحقق آرزوی دیرینه خود را در همکاری و خیانت به اعراب و دوستی با صهیونیست‌ها می‌دید و از همین رو ملاقات‌ها و مکاتبات متعددی با سران صهیونیست از جمله موشه شاروت، دومین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، دایان، گلدامیر، و الیاهو ساسون مسئول بخش عربی آژانس یهود داشت^۲ و حتی به آنها وعده داد که در جنگ ۱۹۴۸ علیه صهیونیست‌ها، همراه اعراب نشود^۳ و حتی پس از آن به راحتی با درخواست صهیونیست‌ها مبنی بر



گلدامیر

آزادی ۷۰۰ اسیر یهودی موافقت کرد^۴ و افرادی همچون عبدالله التل ضمن خوش‌خدمتی از سوی اردن در قبال این اسرا پول هنگفتی به جیب زدند و مصالح اعراب را با پول معاوضه کردند.^۵

و جالب اینکه عبدالله در قبال تمام این خودفروشی‌ها، به هیچ‌یک از وعده‌های داده شده از سوی انگلیس‌ها و صهیونیست‌ها نرسید و به جرم فرمانرانی بیگانگان در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ توسط یکی از اعضای یک سازمان میهنی به هنگام پا نهادن بر پله‌های ورودی مسجدالاقصی

۱. امین مصطفی، همان، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. همان، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۷۷.

۵. همان، ص ۷۸.

مورد حمله قرار گرفت و به هلاکت رسید.^۱

پس از ملک عبدالله فرزندش طلال به حکومت رسید و دیری نپایید که به بهانه بیماری روانی از سلطنت خلع شد و فرزندش حسین به پادشاهی رسید.^۲

ملک حسین نیز همچون پدر بزرگ خود با رویای حکومت بر غرب رود اردن، همکاری با صهیونیست‌ها و مذاکرات پنهانی با آنها را ادامه داد و تا قبل از انعقاد توافقنامه صلح در سال ۱۹۹۳، دیدارهای متعددی با سران صهیونیست داشت، به طوری که تمامی یادداشت‌های رهبران صهیونیست که با ملک حسین ملاقات نموده‌اند بر این گفتگوها تأکید داشته‌اند تا جایی که تمامی آنچه در این گفتگو مطرح شده بود از خواسته‌ها، سخن‌ها و غیره را نقل کرده‌اند. ایگال آلون در تعداد زیادی از ملاقات‌ها حضور داشت، به طوری که وی ۱۴ بار و آبا ابان ۱۲ بار و اسحاق رابین ۸ بار با ملک حسین ملاقات نموده‌اند. این ملاقات‌ها علاوه بر نشست‌های متفرقه‌ای است که ملک حسین با گلدا مایر در پاریس و مرزهای اردن و اسرائیل [تل آویو] و در خلیج عقبه و ایلات داشته است. همچنان که موشه دایان نیز بیش از یک بار در خارج، لندن و در ایلات با وی ملاقات نموده و شیمون پرز نیز بارها مخفیانه با ملک حسین ملاقات کرده است.^۳

ملک حسین همچنین در سال ۱۹۶۷ به طرف صهیونیست خود وعده داده بود که در جنگ علیه رژیم صهیونیستی شرکت نکند و اتفاقاً صهیونیست‌ها نیز به این وعده واقف بودند و تعهد اردن در اجرای آن را به عینه مشاهده کردند ولی معتقد بودند که دستورات ورود ارتش اردن به جنگ از سوی مصر - که مقرر فرماندهی‌اش طی توافقی با اردن در ماه می ۱۹۶۷ در عمان مستقر شده بود - صادر شده است^۴ و این بهانه‌ای بود برای ورود ارتش صهیونیستی به کرانه

۱. محمدحسین روحانی، تاریخ معاصر کشورهای عربی (تهران: توس، ۱۳۶۷)، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۵.

۳. امین مصطفی، همان، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۱۵۲.

غربی و اشغال آن.

حکومت هاشمی اردن حتی تا قبل از توافقنامه ۱۹۹۳ با رژیم صهیونیستی، طی امضای یک پروتکل در ماه اوت ۱۹۶۷، روابط اقتصادی خود را در ۲۹ بند تعریف کرده بود.^۱



موشه دایان

در ادامه طبق اعتراف موشه دایان، اردن در خلال جنگ ۱۹۷۳ صهیونیست‌ها را تهدید نکرد و هنگامی که به فرستادن یک واحد نظامی از ارتش خود برای کمک به ارتش سوریه اکتفا نمود، این موضوع برای آنها ناگهانی نبود.^۲ در واقع توافقنامه ۱۹۹۳ میان اردن و رژیم صهیونیستی، آغاز روابط این دو رژیم نیست بلکه پایان دوران روابط پنهانی است. آن‌چنان‌که «آریه تاور» در هاآرتص می‌نویسد:

آن زمان که آرشیه‌ها باز شده و اسناد مربوط به گفتگوهای سری اردنی - اسرائیلی منتشر شوند، روشن می‌شود که شاه‌حسین بیش از هر رهبر عرب دیگری برای گفتگوهای مستقیم و بدون هرگونه پیش شرطی با اسرائیل تلاش نموده است و چه بسا تعداد ساعت‌هایی که رهبران اسرائیلی در گفتگوهای خود با شاه گذرانده‌اند از مجموع ساعاتی که با دیگر رهبران عرب به گفتگوی مستقیم پرداخته‌اند، بیشتر می‌باشد.^۳

با این اوصاف دیگر نباید از این حکومت حمایت از آرمان آزادی قدس شریف یا دفاع از حقوق مردم مظلوم فلسطین را انتظار داشت؛ به ویژه از زمانی که ساف در سازمان ملل به رسمیت شناخته شد و عرفات نماینده مردم فلسطین تلقی گردید. در واقع از همین زمان که مردم فلسطین هویتی مستقل یافتند امید ملک‌حسین برای تحقق آرزوی دیرینه‌اش به ناامیدی تبدیل شد. از این به بعد دیگر به سختی می‌توان موضعی شرافتمندانه از این رژیم در قبال

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۱۷۸.

تحقق حقوق مردم فلسطین، مشاهده کرد و یا موضعی که رژیم صهیونیستی را به دنبال جنایاتش محکوم کرده باشد.



ملک عبدالله پادشاه اردن در دیدار با کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه سابق امریکا

حکومت فعلی اردن با روی کار آمدن فرزند حسین که از مادری انگلیسی زاده شده است، یقیناً از این به بعد نیز در راستای اهداف صهیونیستی گام خواهد نهاد و بسیار طبیعی است که ادامه حیات و بقا این رژیم وابسته، در گرو حمایت غرب و صهیونیسم باشد.

- مصر

اسناد موجود حکایت از روابط سری میان سران صهیونیست با مقامات مصری از سال ۱۹۴۸ دارد و آن هم عمدتاً پس از جنگ ۱۹۴۸ و مذاکرات پنهانی در قبال منطقه غزه و اعلام آمادگی مصر برای بستن قرارداد صلح از سوی ملک فاروق است.^۱

پس از آن، ۱۲ نامه میان الیاهو ساسون، مسئول بخش عربی آژانس یهود، با ملک فاروق رد و بدل شد که همگی سری ماند و حاکی از آن است که رژیم پادشاهی حاکم بر مصر گزینه

صلح را در قبال جنگ و یا وضعیت نه جنگ نه صلح بهتر می‌پذیرد.^۱ در زمان عبدالناصر سندی حاکی از رابطه و یا گفتگوی طرف مصری با صهیونیستی دیده نشد و اقدامات رژیم صهیونیستی در قبال مصر نیز کاملاً خصمانه بود. ولی پس از دوران ناصر و به ویژه پس از پیروزی اولیه سادات در جنگ ۱۹۷۳ و اعلام آمادگی سادات در سفر به فلسطین اشغالی و سخنرانی در کنست، جهان عرب با یک شوک عظیم مواجه شد، به ویژه آنکه بعدها معلوم می‌شود، زمینه‌های این اقدام مصر از ۱۹۷۱ فراهم شده است.^۲



مناخیم بگین، جیمی کارتر، انور سادات

غیر قابل قبول بودن حرکت سادات در منظر ملت‌های مسلمان و جهان عرب از این رو بود

۱. همان، ص ۲۲۴-۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۳۹.

که این حرکت هم یکطرفه و هم شتابزده و هم غیرمترقبه و هم از سوی رهبر جهان عرب در جبهه ضد صهیونیستی صورت گرفته بود.

جهان عرب با خشم و حیرت شاهد اقدام سادات بود و خواهان انتقام شد. سوریه رسماً عزای عمومی اعلام کرد. ادارات تعطیل شدند، تمام اتومبیل‌ها در اعتراض به سادات پنج دقیقه متوقف ماندند، از مساجد نوای قرآن پخش شد و زنگ تمام کلیساها به صدا درآمد. حافظ اسد چند ساعت پس از ادای فریضه نماز در مسجد امیه [اموی] در قلب دمشق سخنان تند امام جماعت را شنید که سادات را خائنی نامید که خنجر خود را بر پشت مردم عرب فرود آورده است، در عراق مراسم جشن عید قربان لغو شد. در لیبی پرچم این کشور را که هنوز مشابه پرچم مصر بود به آتش کشیدند زیرا این پرچم در اسرائیل در کنار ستاره داوود به اهتزاز درآمده بود. در بیروت روزنامه پرطرفدار و دست چپی السفیر چنین اظهار کرد:

سادات به تاریخ پیوست. از امروز نام او در کنار نام‌هایی همچون هرتسل، بالفور، بن گوریون، گلدمایر و موشه دایان به عنوان یکی از بنیانگذاران کشور اسرائیل، یکی از محکم‌کنندگان پایه‌های این کشور و یکی از قهرمانان رویاهای امپریالیستی آن در یادها باقی خواهد ماند. سادات این بار به تاریخ پیوست ولی آیا بار دیگر هم نامی از او در تاریخ برده خواهد شد؟ این تصمیم بر عهده مردم عرب مصر، ارتش این کشور و در

واقع هر فرد عرب دیگر است. سادات از حالا دشمن همه آنهاست، و این حق هر کسی است که درباره او قضاوت کند و قضاوت خود را به مرحله اجرا درآورد.^۱



شهید خالد اسلامبولی

در واقع این خالد اسلامبولی بود که تاوان امضای قرارداد ننگین صلح در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ را از انور سادات باز ستاند و آن هم با ترور وی در ۶ اکتبر ۱۹۸۱، زمانی که سادات به مناسبت سالگرد پیروزی در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، می‌خواست از

۱. دیوید هرست، تفنگ و شاخه زیتون، ترجمه رحیم قاسمیان (تهران: بنیاد، ۱۳۷۰)، ص ۴۰۹ و ۴۱۰.

نظامیان خود سان ببیند ولی این سان دیدن همان و تاوان اقدامات خود را دیدن همان. خالد اسلامبولی در پاسخ به این سؤال که چرا تصمیم به ترور پرزیدنت سادات گرفت؟ سه پاسخ مشخص داد؛ علت اول: قوانین جاریه کشور منطبق با تعالیم اسلام نبود و در نتیجه مسلمانان از مشقت‌های گوناگون رنج می‌بردند. علت دوم: سادات با یهودیان صلح کرد. علت سوم: علمای مسلمین بازداشت و شکنجه شده و مورد اهانت قرار گرفته بودند.^۱

حسنى مبارك پس از سادات رویه وی را کما فی‌السابق ادامه می‌دهد؛ چرا که مسیر تعیین شده در دوره سادات مسیری غربی صهیونیستی است که مبارک توان تغییر این مسیر را ندارد و وی نیز برای بقای حکومت خود ناگزیر از این سلطه‌پذیری است که فعلا در قامت یک میانجیگر پیرامون مسائل فلسطین نمود یافته است، میانجیگری که بیشتر حافظ منافع



حسنى مبارك (رئيس جمهور مصر) و ايهود اولمرت

صهیونیست‌هاست تا حقوق فلسطینی‌ها؛ زیرا در جریان حمله به غزه توسط اسرائیل در آغاز سال نو میلادی ۲۰۰۹، عده‌ای سفر لیونی در یک هفته قبل‌تر از آن را، اطلاع‌رسانی به مصر بابت حمله رژیم صهیونیستی به غزه ارزیابی کردند. ولی بعدها مشخص شد که وزیر خارجه رژیم

صهیونیستی از این رو به مصر سفر کرده است که از حاکمان مصری تعهد بگیرد که به هنگام افزایش حملات به هیچ عنوان گذرگاه‌های حیاتی غزه به جهان خارج از سمت مصر گشوده نشود و دیدیم که مصر در قبال تمام فشارهای داخلی و خارجی و همچنین جهان اسلام از باز کردن گذرگاه رفع پرهیز نمود و نه تنها از پذیرش مجروحان جنگ سر باز زد، بلکه کمک‌های مردمی از سایر کشورها را نیز به غزه منتقل نکرد و حتی همچون کشتی ایرانی حاضر به

۱. حسنین هیکل، پاییز هشتم، ترجمه محمدکاظم موسایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۳۹۱.

تخلیه بار آنها در العریش نیز نشد.

حسنى مبارك برای استمرار استبداد سنتى خود بر مصر از طريق فرزند خود، جمال نیاز به همراهی غرب دارد و معلوم نیست که با وجود پرورش نیروهای جانشین در مصر که حداقل ظواهر دموکراتیک را در تحقق استبداد و دیکتاتوری خود رعایت می‌کنند، می‌توانند با این رژیم پوشالی و قدیمی کنار آیند یا خیر؟

- عربستان سعودی

گذشته از مطالب مفصل پیرامون تبار یهودی خاندان سعود در عربستان که آن را به «مردخای بن ابراهیم بن موشه یهودی»^۱ منتسب می‌کنند، کارنامه این خاندان از ابتدا تاکنون همواره در منافات کامل با مصالح و خیر مسلمین بوده است و ناظران بیشتر از این رژیم همراهی با غرب و امریکا را با هدف اندوختن و

در زمان عبدالناصر سندی حاکی از رابطه و یا گفتگوی طرف مصری با صهیونیستی دیده نشد و اقدامات رژیم صهیونیستی در قبال مصر نیز کاملاً خصمانه بود.

چپاول ثروت خدادادی نفت را شاهد بوده‌اند تا گره‌گشایی از مشکلات عدیده جهان اسلام. در قبال قضیه فلسطین، عملکرد این خاندان از زمان عبدالعزیز - که به راحتی فلسطین را در گفتگو با «سر پرسی کاکس» به غرب هبه می‌کند -^۲ تا اعلام آمادگی فیصل برای پذیرش دولت صهیونیستی سرشار از خیانت است.^۳ با این عقبه از خوش‌خدمتی به صهیونیسم، طرح فهد در

۱. ناصر السعید، خاندان سعودی را بشناسیم، ترجمه ابومیثم (تهران: فراهانی، ۱۳۶۷)، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۱۵۴.

سال ۱۹۸۱ و اندکی تغییر یافته آن در طرح صلح فاس در سال ۱۹۸۲،^۱ نمونه‌های کوچک‌تری از خیانت به آرمان آزادی قدس شریف است. در این طرح‌ها، رژیم صهیونیستی به رسمیت شناخته می‌شود و در مقابل خواستار تحقق اندکی از حقوق مردم فلسطین، طبق قطعنامه‌های سازمان ملل می‌شوند.



طرح ملک عبدالله نیز که به دنبال عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی است در ازای اجرای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت مبنی بر عقب‌نشینی از اراضی اشغالی ۱۹۶۷ می‌باشد. در این طرح دیگر از بازگشت آوارگان خبری نیست. عربستان سعودی در قبال تحولات منطقه و معضل صهیونیسم، عمدتاً منافع خود با حاکمیت غرب را مد نظر داشته است. از جمله در

۱. محمدباقر سلیمانی، بازیگران روند صلح خاورمیانه (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، ص ۲۶

تحولات لبنان و حمله اسرائیل به لبنان و جنگ ۳۳ روزه، بدون هیچ کم و کاستی، سیاست تفرقه میان اهل سنت و تشیع را - که از سوی صهیونیست‌هایی همچون «مارتین ایندیک» تئوریزه شده بود^۱ - دنبال کرد و در قبال حمله رژیم صهیونیستی به غزه نیز با سکوت خود، خواستار انهدام کامل حماس از عرصه سیاسی فلسطین بود. ملک عبدالله در شدیدترین انتقاد خود از اسرائیل در قبال این حملات می‌گوید:

نه تنها در آیین اسلامی، بلکه در تورات تأکید شده است که قصاص یک چشم تنها در مقابل یک چشم است نه در مقابل چشم‌های مردم یک شهر.^۲ معنای این سخن آن است که اولاً رژیم صهیونیستی در حال انجام مقابل به مثل مشروع است و ثانیاً حماس مرتکب خطایی شده است که مستوجب چنین برخوردی است و ثالثاً اقدام رژیم صهیونیستی تجاوز محسوب نشده و دفاع مشروع حماس نیز مقاومت تلقی نمی‌گردد.

- سایر مناطق عربی

در میان کشورهای عربی مارونی‌ها در لبنان نیز سابقه چندان خوشایندی از تحولات مربوط



بشیر جمیل

به قضیه فلسطین ندارند. این سوابق سوء که عمدتاً با تمرکز فعالیت فلسطینی‌ها در لبنان و مخالفت فالانژها به وجود آمده بود، با حمله رژیم صهیونیستی و همکاری تنگاتنگ خاندان «جمیل» با صهیونیست‌ها نمود می‌یابد. ولی این به معنای نادیده انگاشتن روابط قدیمی مارونی‌ها با رژیم صهیونیستی از ۱۹۲۰ نیست، زمانی که «یهوشوع حانگین»، نماینده سازمان صهیونیستی، قرارداد همکاری با سران مارونی

۱. فصلنامه ۱۵ خرداد، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۸۵): ص ۲۰۶.

۲. روزنامه اطلاعات، (۸۷/۱۱/۱): صفحه آخر.

امضا نمود^۱ و یا در سال ۱۹۳۵ اسقف مارونی دو تن از رجال کلیسا به نام‌های «مطرانین عقل» و «معوشی» را به فلسطین فرستاد، این دو با «حییم وایزمن» جلسه گذاشتند و میان طرفین قراردادی مبنی بر اقدام جهت تبدیل لبنان به وطن ملی مسیحیان، در مقابل اینکه فلسطین وطن ملی یهودیان باشد منعقد نمودند.^۲ از این دست ملاقات‌ها در زمان میشل اده، بشاره الخوری، کامیل شمعون با سران و رابطان صهیونیستی، فراوان ثبت شده است، ولی بارزترین نوع همکاری مارونی‌ها به ویژه «نیروهای لبنانی» به عنوان شاخه نظامی مارونی‌ها، پس از حضور فلسطینی‌ها در لبنان دیده می‌شود که موجبات جنگ داخلی و کشتار وسیع فلسطینی‌ها را به همراه دارد.

مغرب یا مراکش با پادشاهی حسن دوم، از دیگر کشورهای همسو با اهداف صهیونیستی در منطقه است که به عنوان یک کشور عربی تأثیر بسزایی در خیانتکاری علیه منافع مسلمین بر عهده داشت. تا جایی که اسحاق رابین در خصوص اهمیت این روابط می‌گوید:



ملک حسن (پادشاه سابق مراکش)

به راستی جهان در گذشته سخن شاه را که گفته بود صلح میان اسرائیل و همسایگانش در چند مرحله تحقق می‌یابد را تصدیق نمی‌کرد. در حالی که اولین سنگ بنای صلح که منجر به توافقنامه واشنگتن گردید در ملاقات‌هایی که موشه دایان و پرز و خود من با پادشاه مغرب انجام دادیم گزارش شد.^۳

شاید دلیل جایگاه شاه حسن به عنوان معمار اولین سنگ بنای صلح میان اعراب و صهیونیست‌ها، با اندکی بازگشت به سابقه تاریخی این خاندان مشخص شود؛ زمانی که محمد

۱. امین مصطفی، همان، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۰۵.

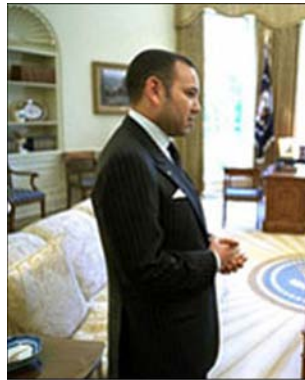
۳. همان، ص ۲۰۱.

پنجم با ممانعت مهاجرت یهودیان مراکش به فلسطین اشغالی، صهیونیست‌ها را عمیقا درگیر یک نگرانی کرد و دیری نپایید که مرگ مشکوک شاه محمد پنجم این نگرانی را از میان برد و بنا بر نظر «یان بلک» و «بنی موریس» در کتاب جنگ‌های نهانی اسرائیل، سیاست مراکش در زمان حسن دوم کاملا دگرگون شد^۱ و مهاجرت یهودیان روان گردید.^۲

در کنار کشورهای فوق برخی اقوام از جمله اکراد و همچنین دروزی‌ها نیز زمینه بسیار مساعدی برای پیشبرد اهداف صهیونیستی در منطقه فراهم کردند.

۲. همراهی با صهیونیست‌ها در سرکوب مقاومت

دومین کارکرد اعراب در مسیر خیانتکاری، همداستان شدن با صهیونیست‌ها در سرکوب مقاومت و جنبش‌های رهایی‌بخش بوده است که به صورت گذرا به نمونه‌های بارز آن در برخی کشورها اشاره می‌شود:



محمد ششم (پادشاه مراکش)

- اردن

به دنبال شکست خفت‌بار اعراب در جنگ ۱۹۶۷، چریک‌های فلسطینی‌ها از خاک اردن حملاتی علیه مواضع صهیونیست‌ها سازماندهی کردند که با موفقیت مواجه شد و به «نبردهای کرامه» معروف شد. از آن پس سایر گروه‌های جهادی فلسطین از طرق مختلف از فرصت‌های موجود استفاده کردند

۱. یان بلک و بنی موریس، جنگ‌های نهانی اسرائیل، ترجمه جمشید زنگنه (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)، ص ۲۲۹.

۲. بی‌شک قطع روابط یکطرفه پادشاهی مغرب با جمهوری اسلامی ایران به بهانه حمایت از موضع کشور بحرین، هیچ دلیلی جز خوش‌خدمتی سران این پادشاهی به صهیونیست‌ها به ویژه هم‌زمان با برپایی کنفرانس بین‌المللی «فلسطین مظهر مقاومت، غزه قربانی جنایت» ندارد.

و برخی نیز راه هواپیماری را از خاک اردن سازماندهی نمودند.

برای شاه حسینی که توافقات پنهانی با اسرائیل داشت، این عملیات‌ها مایه دردسر و گرفتاری بود؛ از این رو در همان سال ۱۹۶۸ رسماً اعلام کرد که محدودیت‌های سختی برای خنثی کردن اقدامات چریک‌ها وضع کرده است.^۱ از شواهد و قرائن بر می‌آید که ملک‌حسین در تدارک یک اقدام اساسی علیه فلسطینی‌های مبارز است.

غیر قابل قبول بودن حرکت سادات در منظر ملت‌های مسلمان و جهان عرب از این رو بود که این حرکت هم یکطرفه و هم شتابزده و هم غیرمترقبه و هم از سوی رهبر جهان عرب در جبهه ضد صهیونیستی صورت گرفته بود.

در اسناد آمده است که ملک‌حسین طی یک نامه سری از سوی اسرائیل در قبال یک اقدام علیه فلسطینی‌ها مطمئن می‌شود که سوء استفاده‌ای نخواهد شد^۲ و آن‌گاه در سپتامبر ۱۹۷۰ ظرف ده روز، پایگاه‌های مقاومت فلسطینی در اردن را از میان برد. در این میان سوریه به دلیل حمایت رژیم صهیونیستی از این کشتار وارد عرصه نشد^۳ و بدین ترتیب اولین قتل‌عام توسط یک کشور عربی علیه چریک‌های مبارز فلسطینی شکل گرفت که بنا بر آمار ارائه شده نزدیک به چهارهزار نفر کشته شدند.

به دنبال این کشتار، واکنش‌های تندی علیه اردن در سطح کشورهای عربی و حتی میان فلسطینی‌ها شکل گرفت، از جمله یاسر عرفات اعلام کرد که این بالاترین خیانتی بود که اعراب

۱. هرست، همان، ص ۲۲۶.

۲. امین مصطفی، همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۳. همان.

نسبت به آرمان مقدس فلسطینی‌ها مرتکب شدند.^۱

در خلال این تهاجم وحشیانه از سوی حکومت اردن، بعضی چریک‌ها در نهایت فرسودگی و ناامیدی ترجیح دادند برای اینکه به دست نیروهای کینه‌توز پادشاه نیفتند تن به آب بزنند و از رودخانه اردن بگذرند. یکی از آنان به سربازان اسرائیلی که او را به اسارت گرفته بود گفت: «من کاملاً آماده‌ام تا به ارتش اسرائیل بپیوندم و علیه اردن و سوریه وارد جنگ شوم زیرا آنان بدترین دشمنان فلسطینی‌ها هستند».^۲

به دنبال این واقعه گروه‌های فلسطینی نقطه تمرکز خود را از اردن به لبنان منتقل کردند و بعد از این حادثه گروهی به نام «سپتامبر سیاه» تشکیل شد که وظیفه آن انتقام از مقامات اردنی و صهیونیستی بود، از جمله ترور وصفی التل، نخست‌وزیر دولت اردن به هنگام ورود به هتل شرایتون قاهره در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۱.^۳ او از هدایت‌کنندگان اصلی کشتار سپتامبر سیاه بود، در حالی که سه سال قبل از آن به ملک‌حسین اصرار می‌کرد که نظام اداره کشور را تغییر بدهد و آن را یکپارچه با فلسطینی‌های مبارز علیه اسرائیلی‌ها بسیج کند.^۴ به غیر از ترور وصفی التل، عملیات‌های دیگری از سوی گروه مذکور سازماندهی شد که مهم‌ترین آن ساماندهی واقعه «المپیک مونیخ» بود که خود کشتارهای پی در پی فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها را به دنبال داشت.

دولت اردن بعدها با اتخاذ همین سیاست در قبال دفتر مرکزی حماس در اردن، موجبات سرکوب مقاومت را فراهم نمود. به نحوی که با اوج‌گیری فعالیت‌های ضد صهیونیستی حماس، سران آن از جمله خالد مشعل، محمد نزال، ابراهیم غوشه و... را از امان اخراج و به قطر منتقل نمود.

۱. هرست، همان، ص ۳۵۶.

۲. همان.

۳. ویکتور استروفسکی، راه نیرنگ، ترجمه محسن اشرفی (تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۳)، ص ۲۴۴.

۴. هرست، همان.

- مصر

با پیروزی حماس در انتخابات دموکراتیک در سال ۲۰۰۶، پروسه تبدیل جنبش به دولت باعث نگرانی اعراب، صهیونیست‌ها و غرب شد. پروسه‌ای که در لبنان کلید خورده بود و در غزه ادامه داشت. بی‌تردید دستور اصلی کنفرانس آنابولیس در پاییز ۲۰۰۷، فشار و یا حذف عناصر جبهه ضد صهیونیستی و مقاومت از جمله ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس بود. برای اجرای این دستور بی‌شک مصر وظیفه سنگین و مهمی را بر عهده داشت و با روسیاهی تمام در خلال جنگ ۲۲ روزه این مسئولیت را به انجام رساند. به این امید که زیرساخت‌های دولت مردمی



حماس تضعیف شود و با حمله رژیم صهیونیستی از میان برود، ولی این آرزو در عین

سختگیری‌های باورنکردنی مصر علیه فلسطینی‌های مظلوم و ناتوان از مقابله با دشمن صهیونیستی، به یأس تبدیل شد و پیروزی از آن مقاومت گردید.

- لبنان

با تمرکز نیروهای فلسطینی در لبنان بی‌سابقه‌ترین سرکوب از سوی یک کشور عربی با همکاری صهیونیست‌ها علیه فلسطینی‌ها شکل گرفت و آن کشتار صبرا و شتیلا در اوت ۱۹۸۲ در بیروت بود. در این قتل‌عام آشکار که در منظر صهیونیست‌ها و توسط فالانژهای وابسته به مارونی‌ها ظرف مدت ۳ روز انجام شد، ۵۰۰۰ فلسطینی در این اردوگاه قتل‌عام شدند. بعدها اگرچه فلسطینی‌ها به دنبال این جنایت، مجبور به تخلیه لبنان و عزیمت به تونس شدند، ولی دستگاه حاکمه رژیم صهیونیستی بر طبق گزارش کمیسیون تحقیق کاهان، شارون را مقصر در این کشتار دانست و چهره بین‌المللی رژیم صهیونیستی را بیش از پیش مخدوش نمود.

خروج فلسطینی‌ها اگر چه پس از کشتار در لبنان حاصل شد، ولی خون به ناحق ریخته آنان، نهالی را بارور کرد که بعدها به نام حزب‌الله اولین شکست قاطع به صهیونیست‌ها را در خلال ۳۳ روز جنگ نابرابر وارد کرد.

یک اسرائیلی در کاخ سفید

نویسنده: هشام بشیر
مترجم: مهدی عزیزی

◆ اشاره

پل فیندلی در کتاب «فریب‌های عمدی»^۱ و پیش از آن «آنها بی‌پرده سخن می‌گویند»^۲ بخشی از سیطره و سلطه صهیونیست‌ها در بدنه حکومتی ایالات متحده را افشا کرده بود. و حتی با این افشاگری سابقه ۲۰ ساله خود به عنوان یک نماینده در مجلس را از دست داده و از آن پس از هر جهت مورد بغض و کینه یهودیان و لابی صهیونیستی در امریکا قرار گرفت.

۱. پل فیندلی، فریب‌های عمدی (حقایقی در روابط امریکا و اسرائیل)، ترجمه محمدحسین آهویی (تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۸).

۲. پل فیندلی، آنها بی‌پرده سخن می‌گویند (ملتها و نهادها در مقابل لابی اسرائیل)، ترجمه حیدر سهیلی اصفهانی (تهران: قومس، ۱۳۷۲).

این لابی در میان دموکرات‌ها سابقه‌ای سنتی و ریشه‌دار دارد، در عین اینکه جمهوریخواهان نیز برای پیشبرد امور خود در سطح جهانی تا حد زیادی در سیطره این لابی هستند. و متأسفانه هیچ‌یک از دو حزب اصلی و رقیب نتوانسته است، ملت امریکا را از چنگال این نفوذ و حضور نامبارک برهاند. تا جایی که بسیاری از سیاسیون ایالات متحده نیز از این وضعیت به عنوان یک واقعیت نام می‌برند و هیچ اقدامی علیه آن نمی‌کنند و به این امر نیز واقف شده‌اند که ایستادگی در برابر این لابی، از دست دادن مال و موقعیت و در نهایت جان را به همراه دارد.

«رام اسرائیل امانوئل» یکی از صدها نمونه زیاده‌خواهی یهودی صهیونیستی در امریکا است که بسیار گستاخانه هزینه آرمان‌های صهیونیستی را از ملت امریکا طلب می‌کند. نمونه‌ای از این دست، مارتین ایندیک، سفیر^۱ سابق امریکا در رژیم صهیونیستی است که به عنوان اولین یهودی در این سمت دو دوره متناوب در این رژیم وظیفه سفیری را بر عهده داشت و در نزدیکی به سران صهیونیستی آن‌قدر افراط کرد که در مظان اتهام به عنوان جاسوس قرار گرفته و از سوی برخی مراجع ذی‌صلاح ایالات متحده تهدید گردید. وی از تئوری پردازان مهار دوگانه^۲ در ده سال گذشته و همچنین ایجاد اختلاف میان اهل تسنن و تشیع در حال حاضر است.^۳

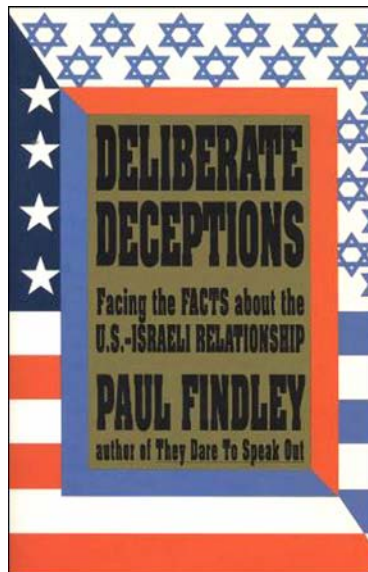
شاید واقعیت آنچه در ایالات متحده در قبال اسرائیل و لابی یهودی و صهیونیستی می‌گذرد، از زبان نوام چامسکی با کتاب «مثلث سر نوشت»^۴ شنیدنی تر باشد.

◆ مقدمه

انتخاب «رام امانوئل»^۵ از سوی باراک اوباما، رئیس جمهور منتخب امریکا، به عنوان رئیس کارکنان کاخ سفید (به دلیل ریشه (ماهیت) اسرائیلی و نیز مواضع وی درباره بحران

۱. علیرضا س، «مارتین ایندیک، و اولویت منافع اسرائیل بر امریکا»، روزنامه جمهوری اسلامی، (۴ مهر ۱۳۷۹).
۲. علیرضا سلطانشاهی، «نگاهی دوباره به استراتژی مهار دوجانبه»، روزنامه جمهوری اسلامی، (۶ تا ۲۵ آذر ۱۳۷۴).
۳. فصلنامه پانزده خرداد، ش ۹ (پاییز ۱۳۸۵): ص ۲۰۶.
۴. نوام چامسکی، مثلث سر نوشت، ترجمه هرمز همایونپور، (تهران: آگاه و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۱).
۵. نام اصلی وی «رام اسرائیل امانوئل» است.

خاورمیانه از هنگامی که مشاور سیاسی دولت «بیل کلینتون» رئیس جمهوری اسبق امریکا بود. بحث و جدل‌های بسیاری را برانگیخت. جایگاه ویژه‌ای که رئیس کارکنان کاخ سفید از آن برخوردار است به این موضوع بازمی‌گردد که وی برجسته‌ترین کارمند کاخ سفید به شمار می‌آید و به عنوان یکی از مشاوران نزدیک رئیس جمهور فعالیت می‌کند و می‌تواند علاوه بر گسترش سیاست‌های دولت در داخل کاخ سفید درباره اینکه چه کسی با رئیس جمهور دیدار کند یا نکند، تصمیم‌گیری نماید.



پل فیندلی نویسنده کتاب «فریب‌های عمدی»

رئیس کارکنان کاخ سفید نقش مهمی در نظارت بر عملکرد تیم (کارکنان) کاخ سفید دارد. وی همچنین می‌تواند درباره دستیابی رئیس جمهور به اطلاعات و توصیه‌هایی که برای اتخاذ تصمیمات لازم به آن نیاز دارد، نظر دهد. وی کسی است که درباره برنامه کاری مربوط به فعالیت‌های مختلف رئیس جمهور، نظر می‌دهد. گفتنی است که «رام امانوئل» سومین یهودی

است که سمت ریاست کارکنان کاخ سفید را پس از «کنت دوبراستاین» - در زمان رونالد ریگان - و «جوشوا بولتون» - در زمان جرج بوش پسر - بر عهده می‌گیرد. این مسئولیت جدید، «رام» را در رده بالاترین مقام دفتر اجرایی رئیس جمهور و دومین مرد قدرتمند واشنگتن قرار می‌دهد.^۱

همچنان‌که گفته شد، انتخاب «رام» بحث و جدلهایی^۲ را به ویژه در میان حزب جمهوریخواه برانگیخت و این موضوع رئیس جمهور منتخب را وادار کرد تا از «رام امانوئل» دفاع کند و بگوید: «کسی را نمی‌شناسم که بتواند آنچه را که انتظار می‌رود بهتر از «رام امانوئل» انجام دهد.» از سوی دیگر «رام امانوئل» شخصا سعی کرد نگرانی جمهوریخواهان برطرف کند. وی گفت: «ما بیشتر اوقات با جمهوریخواهان توافق نداریم ولی من به انگیزه‌های آنان احترام می‌گذارم و این فرصتی برای اتحاد است، من تمامی تلاشم را برای به هم نزدیک کردن سیاست‌هایمان و یکی کردن دیدگاه‌های دو حزب درباره مسائل مشترک، به کار خواهم گرفت.» این در حالی است که دموکرات‌ها در این زمینه چنین اظهار نظر کردند: «این مرد کسی است که می‌توان این جمله را درباره آن صدق داد: مردی مناسب در جایگاهی مناسب».^۳

◆ تولد و مراحل زندگی امانوئل

رام امانوئل در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۹ در شیکاگو متولد شد و در کودکی در یک آموزشگاه «رقص باله» به عنوان رقص آموزش دید. در سال‌های جوانی در یک رستوران «فست فود» مشغول به کار شد و در اینجا بود که گوشه‌ای از انگشت میانی خود را از دست داد که زخم آن

۱. سایت ایلاف، (۱۰ نوامبر ۲۰۰۸).

۲. بی‌شک دلیل مخالفت‌های حزب جمهوریخواه با امانوئل گرایش شدید وی به اسرائیل و یا اسرائیلی‌الصل بودن وی است.

۳. روزنامه الشرق الاوسط، ش ع ۱۰۹۳۸، (۸ نوامبر ۲۰۰۸).

همچنان مشخص است. وی با «امی رول» که یک امریکایی بود و به خاطر ازدواج با او به دین یهود گروید،^۱ ازدواج کرد.^۲

رام در سال ۱۹۸۵م با مدرک کارشناسی ارشد در رشته خطابه و ارتباطات از دانشگاه «نورس وست» فارغ التحصیل شد و سپس یکی از اعضای برجسته ستاد انتخاباتی «کلینتون» شد و به دنبال آن به عنوان مشاور ارشد وی در امور سیاسی و استراتژیک در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸م تعیین گردید. وی در سال ۱۹۹۹م کاخ سفید را ترک کرد تا در بانک سرمایه‌گذاری «دریسنرکلینورت» مشغول به کار شود. وی همچنین در تألیف کتابی به عنوان «اندیشه‌های



بزرگ امریکا» با «بروس رید» رهبر نئودموکرات‌ها و نماینده جناح راست‌گرای حزب دموکرات - که ائتلافی متشکل از ۱۵ سناتور مجلس سنا و ۵۸ نماینده مجلس نمایندگان است - مشارکت کرد.^۳

پدر رام درباره دلایل نامگذاری امانوئل به این نام می‌گوید که وی پسرش را به خاطر تبرک به اسم یکی از اعضای گروه تروریستی لحنی، رام نهاده است که این سازمان در آن زمان با سازمان ایرگون همکاری می‌کرد و همچنین علیه اعراب و انگلیسی‌ها دست به اقدامات تروریستی می‌زد و انگلیس در آن زمان این گروه مخفی را گروهی تروریستی می‌نامید.^۴

«رام» در زبان عبری به معنای «برترین» است و نام خانوادگی امانوئل «خدا با ماست» معنی می‌دهد. وی فرزند یک خانواده اسرائیلی است که پدرش در بیت‌المقدس متولد شد. پدر رام

۱. با توجه به قواعد نژادی حاکمه بر یهودیت، نمی‌توان بر چنین ادعایی صحه گذاشت.

۲. همان، ۱۰۹۳۷.

۳. سایت ایلاف، (۱۰ نوامبر ۲۰۰۸).

۴. باسم خفاجی، «آنچه باید درباره رام امانوئل بدانیم»، سایت محیط، (۸ نوامبر ۲۰۰۸).

عضو گروه شبه نظامی صهیونیستی ایرگون بود که از آغاز دوران قیمومیت انگلیس از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۸ در فلسطین فعالیت می‌کرد.^۲ همچنان‌که روزنامه «هاآرتص» در ۲۰۰۸/۱۱/۶ نوشت:

بنیامین امانوئل - پدر رام - در دهه شصت به همراه خانواده‌اش به ایالات متحده مهاجرت کرد و در شیکاگو مقیم شد. پدر رام وابسته به گروه یهودی ناسیونالیستی افراطی «اتسل»^۳ بود که پیش از تشکیل دولت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ علیه نیروهای انگلیسی^۴ دست به عملیات پراکنده می‌زد.^۵

مادر وی «مارتا سیمولو ویتز» در یکی از مراکز رادیولوژی کار می‌کرد و دختر یک کارگر صنفی بود. وی به عنوان فعال حقوق مدنی نیز فعالیت می‌کرد و مالک یک باشگاه شبانه موسیقی «روک اند رول» در شیکاگو بود. مارتا در دهه پنجاه با امانوئل آشنا شد و با یکدیگر ازدواج کردند و تصمیم گرفتند در شیکاگو باقی بمانند و در آنجا حزقیال (متخصص علوم اخلاقی در تحقیقات علمی) برادر بزرگ‌تر رام را به دنیا آوردند و سپس رام و بعد هم اری

۱. این سازمان به نام «هاگانا» شناخته شده است و این نام خلاصه «سازمان ملی نظامی در اسرائیل است.» هاگانا به انجام عملیات تروریستی علیه اعراب فلسطین و نیز نیروهای نظامی انگلیس که در سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۸م در فلسطین بودند، اقدام می‌کرد. اندیشه تروریستی این سازمان این است: «هر یهودی حق دارد وارد فلسطین شود و تنها از طریق انتقام شدید می‌توان در برابر مقاومت اعراب و انگلیسی‌ها با تشکیل دولت صهیونیستی ایستاد و نیروی نظامی یهودیان تنها ضامن تشکیل این دولت در فلسطین است. (برای آگاهی بیشتر نک: خفاجی، همان، همچنین؛ روزنامه الشرق الاوسط.

۲. <http://www.alhurra.com>، ش ۲۰۱۹۰۸۹.

۳. اتسل کوتاه شده عبارت عبری «ارگون زوی لئومی بارتس اسرائیل» به معنی سازمان قومی نظامی در سرزمین اسرائیل است که ایرگون نیز نامیده می‌شود. این گروه تروریستی بر اساس اندیشه‌های افراطی ولادیمیر ژاپوتنسکی بنیان گذارده شد و از بارزترین جنایاتش می‌توان به کشتار دیر یاسین در ۱۹ آوریل ۱۹۴۸ اشاره کرد. (دائرةالمعارف یهود، «یهودیت و صهیونیسم»، ج ۷، تهران: دبیرخانه کنفرانس انتفاضه، ص ۱۴۷).

۴. این گروه اگرچه از خدمات بی‌کم و کاست قیمومت انگلیس در فلسطین بهره‌های فراوانی بردند، ولی برچیده شدن سلطه بریتانیا را در همین حد نیز برنتابیدند و خواستار خروج انگلیس و استقرار دولت یهودی بودند.

۵. <http://www.alhurra.com>، ش ۲۰۱۹۰۸۹، همچنین؛ روزنامه الشرق الاوسط، ش ۱۰۹۳۷.

(فرزند کوچک خانواده که به عنوان وکیل مدافع هنرمندان در لوس آنجلس فعالیت می‌کرد و شخصیت آری گولد در سریال «انتوراگ» یا حاشیه از وی الهام گرفته شد) به دنیا آمدند. رام در کودکی در یک مدرسه یهودی درس خواند و بعد در مدارس دولتی شیکاگو حضور یافت و در یک تعطیلات تابستانی که به همراه دو برادرش برای شرکت در اردوهای

تابستانی به اسرائیل رفت، احساس عمیق یهودی بودن و وابستگی به اسرائیل در او به وجود آمد.^۱

◆ اخلاق و رفتار

امانوئل در هنگام کار در کنگره، به عنوان یک مرد «بی‌ادب و تندخو» شناخته می‌شد که این موضوع سبب گردید تا «جان بوینز» رهبر جمهوریخواهان در مجلس نمایندگان از انتخاب وی به عنوان رئیس کارکنان کاخ سفید انتقاد کند و بگوید: «تعیین وی از سوی رئیس جمهور منتخبی که برای ایجاد تغییر در واشنگتن و حاکم کردن ماهیت غیرنظامی بر سیاست و حکومت متعهد شده است، تمسخرآمیز است».^۲

از ویژگی‌های دیگر امانوئل این است که وی فردی باهوش و زیرک است که به عنوان یک کارشناس مسائل اقتصادی و استراتژی‌های سیاسی شناخته شده است. وی به عنوان بازیگر

۱. روزنامه الشرق الاوسط، ش ۱۰۹۹۴، (۱۴ نوامبر ۲۰۰۸).

۲. <http://www.alanwar.com.y>، ش ۲۷۰۴۶.

اصلی یا مهندس سیطره دموکرات‌ها بر مجلس نمایندگان در سال ۲۰۰۶ به شمار می‌رود که در آن زمان به عنوان رئیس یک کمیته سیاسی فعالیت می‌کرد که مسئولیت آن کمک به دموکرات‌ها برای دستیابی به کرسی‌های کنگره است. رام با بزرگ‌ترین حامیان مالی اقلیت یهود روابط نزدیک و آشنایی کامل داشت و از این طریق توانست با جمع‌آوری مبلغ ۷۲ میلیون دلار برای تبلیغات انتخاباتی کلینتون به وی کمک کند. که این مبلغ در مقایسه با آمارهای دهه ۱۹۹۰ بسیار زیاد است. (امانوئل) همین نقش را نیز برای اوپاما ایفا کرد و برای مبارزات انتخاباتی او بیش از یک میلیارد دلار هزینه کرد که در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری امریکا یک رکود به شمار می‌رود.^۱



یکی دیگر از ویژگی‌های رام امانوئل تسلط و آشنایی به مسائل کاخ سفید است، چرا که وی در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون به عنوان مشاور ریاست جمهوری مشغول به کار بود. هیچ موضوعی برای او غیرممکن نیست و او هر آنچه بخواهد به دست می‌آورد.

وی همچنین به اصول و آرمان‌های حزب دموکرات تعصب خاصی دارد و معمولاً

انتقادات تندی را به جمهوریخواهان وارد می‌کند که این موضوع «جان بوینز» - رهبر اقلیت جمهوریخواهان در مجلس نمایندگان - را وادار کرد تا اخیراً با صدور بیانیه‌ای درباره انتخاب دشمن دیرینه خود، چنین بگوید: «این یک اقدام شگفت‌انگیز از سوی رئیس جمهور منتخبی است که برای ایجاد تغییر در واشنگتن و مدرنیزه کردن سیاست و میانه‌روی در کارها وعده داده

۱. روزنامه الشرق الاوسط، ش ۱۰۹۲۷.

است.»^۱

علاوه بر آنچه گفته شد، رام امانوئل نه تنها از روابط مستحکم در «وال استریت» در نیویورک برخوردار است بلکه او یکی از شخصیت‌های محبوب در بازار مالی و کار به شمار می‌آید، به ویژه اینکه وی در گذشته برای مدت کوتاهی در این زمینه

روزنامه اسرائیلی «معاریو» رام امانوئل را «مرد ما در کاخ سفید» نامید.

مشغول به کار بود و گمان می‌رود او این روابط را از طریق شغل سابق خود در کاخ سفید به دست آورده است که بی‌تردید این موضوع وی را در پشت سر گذاردن بحران مالی ایالات متحده، کمک خواهد کرد.^۲

رام امانوئل به عنوان شخصی تندخو شناخته می‌شود که در مقابله با تهاجم دشمنان سیاسی‌اش تردیدی به خود راه نمی‌دهد. وی در کارهایش با پشتکار و انرژی عمل می‌کند و در این زمینه گاهی از محدوده عادی خارج می‌شود، به ویژه اینکه او در محافل تندروی شیکاگو، فعالیت‌های سیاسی را فراگرفت.^۳ گفته می‌شود، وی روزی یک «ماهی متعفن» را برای یکی از همکاران سابقش فرستاد، چرا که او گزارشی تهیه کرده بود که برای رام خوشایند نبود.^۴

«رام - بو» نیز یکی از القاب رام است و دلیل آن این است که رام و همکارانش پس از پیروزی کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری، برای انتقامجویی از مخالفان کلینتون در داخل حزب دموکرات، برنامه‌ریزی کردند و در یک شب‌نشینی که در این زمینه برپا شده بود، رام چاقویی را در دست گرفت و آن را بالا برد و در حالی که نام یکی از مخالفان کلینتون را

۱. همان.

۲. همان، (۸ نوامبر ۲۰۰۸): ص ۳۲.

۳. روزنامه القیس، (۸ نوامبر ۲۰۰۸): ص ۳۲.

۴. روزنامه الشرق الاوسط، (۱۴ نوامبر ۲۰۰۸).

می‌برد، فریاد می‌زد: «مرگ بر او... مرگ بر او...» وی از آن هنگام به «رام - بو» شخصیت معروف یکی از فیلم‌های امریکایی نامیده شد.^۱

روزنامه «شیکاگو تریبون» وی را «یک قاتل سیاسی نامید که دشمنانش را بدون ترحم به قتل می‌رساند و هر کس را که بر سر راهش قرار می‌گیرد وحشیانه از میان بر می‌دارد».^۲

◆ وفاداری امانوئل به اسرائیل

«رام امانوئل» به عنوان داوطلب غیرنظامی در پایگاه ارتش اسرائیل، در هنگام جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱م حضور داشت. در سال ۱۹۹۷م امانوئل یک دوره کوتاه خدمت نظامی را در اسرائیل انجام داد. وی تنها عضو دموکرات از ایالت الینوی در کنگره است که به طرح حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ رأی داد.^۳

رام امانوئل یک شخصیت قدرتمند با نفوذ در میان محافل یهودی امریکا به شمار می‌رود و حمایت دائمی وی از اسرائیل برای همه معروف است، همان‌گونه که وی منتقد شدید انتفاضه فلسطین است و به دولت امریکا و کشورهای عربی به خاطر اینکه به زعم وی به فلسطینی‌ها فشار وارد نمی‌کنند، حمله کرده است.

رام به عنوان یک یهودی پایبند به شعائر مذهبی شناخته شده است و در گفتگوهایی که برای تصویب قانون کمک‌های مالی به وال استریت، با هدف غلبه بر بحران مالی - که بالغ بر ۷۰۰

۱. همان و خفاجی، همان.

۲. روزنامه القبس، (۸ نوامبر ۲۰۰۸).

۳. روزنامه الشرق الاوسط، ش ۱۰۹۲۷.

میلیارد دلار بود - انجام شد، از یک خاخام درخواست مجوز خاصی کرد تا بتواند تحت حمایت یهودیت عمل کند. شخصیت «جاش لیمان» مشاور یهودی سریال «بخش غربی» که زندگی روزمره را در کاخ سفید به تصویر می‌کشد، از شخصیت رام الهام گرفته است. روزنامه هاآرتص درباره آشنایی اولیه رام با اوپاما نوشت:

آنها در شیکاگو با یکدیگر آشنا شدند، زمانی که رام ریاست گروه ویژه انتخابات فصلی در سال ۲۰۰۶ را بر عهده داشت در آن دموکرات‌ها اکثریت [آراء] در کنگره را بازپس گرفتند. از سال ۲۰۰۶ امانوئل به عنوان چهارمین عضو برجسته کادر رهبری دموکرات‌ها، ریاست کنگره حزب را بر عهده داشت. وی همچنین عضو کمیسیون بودجه در مجلس نمایندگان بود که این کمیسیون وظیفه تعیین سیاست‌های مالیاتی را بر عهده داشت.

رام، یکی از برجسته‌ترین مذاکره‌کنندگان برای تهیه پیش‌نویس قانونی با هدف نجات مالی وال استریت بود که ارزش آن به ۷۰۰ میلیارد دلار می‌رسید.^۱ عده‌ای عقیده دارند که انتخاب «رام امانوئل» از سوی باراک اوپاما به عنوان رئیس کارکنان کاخ سفید دلایلی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:^۲



– نقش رام در چهارچوب برنامه انتخاباتی اوپاما و موفقیت او در بازگرداندن تسلط دموکرات‌ها بر کنگره در سال ۲۰۰۶.

۱. همان.

۲. سایت ایلاف، (۱۰ نوامبر ۲۰۰۸).

- از سال ۲۰۰۲ وی چهار بار از سوی حوزه انتخابیه الینوی در مجلس نمایندگان انتخاب شد و این همان حوزه‌ای است که سناتور اواما در مجلس سنا نمایندگی آن را بر عهده دارد.

- امانوئل پس از نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان «وستینی هویار» رهبر فراکسیون اکثریت و «جیم کلبورن» نماینده ایالت ساوت کارولینا و رهبر اکثریت دموکرات‌ها در مجلس نمایندگان، چهارمین رهبر حزب دموکرات به شمار می‌آید.

- رام یکی از مقامات برجسته گفتگوکننده برای تسریع در اجرای طرح نجات مالی وال استریت است که ارزش آن به ۷۰۰ میلیارد دلار می‌رسد.

- اندیشه‌ها و مواضع رام درباره مسائل خاورمیانه از هنگامی که در دوران کلیتون مشاور سیاسی بود، تأثیر بسزایی در انتخاب او از سوی اواما داشت که خود را (اواما) دوست نزدیک اسرائیل دانست و آن‌را مهم‌ترین هم‌پیمانان امریکا در خاورمیانه خواند و به همین خاطر ۷۸٪ آرای یهودیان امریکا را به دست آورد.

- آشنایی وی با رازهای پشت پرده

حکومتی و گاهی پنهان.^۱

- مقامات اسرائیلی و رسانه‌های خبری

صهیونیسم از انتخاب رام امانوئل از سوی باراک اواما اظهار رضایت و خرسندی کردند و در این زمینه بر اسرائیلی بودن وی تمرکز کردند.^۲

روزنامه اسرائیلی «معاریو» رام امانوئل

بنیامین امانوئل - پدر رام امانوئل -
در گفتگو با روزنامه اسرائیلی
هاآرتص با ابراز رضایت از انتخاب
رام از سوی اواما گفت: «اواما یک
رهبر هوادار اسرائیل است و دوست
اسرائیل خواهد بود.»

۱. <http://www.synewsdphp> .کد ۴۵۵۸۲

۲. <http://www.alhurra.com> .کد ۲۰۱۹۰۸۹

را «مرد ما در کاخ سفید» نامید.^۱

رام امانوئل یک شخصیت قدرتمند با نفوذ در میان محافل یهودی امریکا به شمار می‌رود و حمایت دائمی وی از اسرائیل برای همه معروف است، همان‌گونه که وی منتقد شدید انتفاضه فلسطین است و به دولت امریکا و کشورهای عربی به خاطر اینکه به زعم وی به فلسطینی‌ها فشار وارد نمی‌کنند، حمله کرده است.



بنیامین امانوئل - پدیر رام امانوئل - در گفتگو با روزنامه اسرائیلی هاآرتص با ابراز رضایت از انتخاب رام از سوی اوپاما گفت: «اوپاما یک رهبر هوادار اسرائیل است و دوست اسرائیل خواهد بود.» بنیامین امانوئل در گفتگو با روزنامه اسرائیلی «ماریو» تأکید

کرد که «فرزندش به طور حتم بر اوپاما تأثیر خواهد گذارد تا از اسرائیل طرفداری کند».^۲

◆ موضع رام در برابر مسئله فلسطین

رام در جمع تظاهرکنندگانی که سال ۲۰۰۲م در شیکاگو از اسرائیل طرفداری می‌کردند گفت: «اسرائیل آماده صلح است اما تا زمانی که فلسطینی‌ها از تروریسم دست برنداشته‌اند، صلح برقرار نخواهد شد».^۳

از اینجا موضع خصمانه رام نسبت به مسئله فلسطین نمایان می‌گردد، همچنان‌که که گفته شد او به اسرائیل وفادار است، چه امانوئل در زمان جنگ اول خلیج فارس به عنوان داوطلب در

۱. <http://www.alanwar.com>، کد ۲۷۰۴۶.

۲. <http://www.alhurra.com>، کد ۲۰۱۹۰۸۹.

۳. روزنامه الشرق الاوسط.

ارتش دشمن صهیونیستی خدمت کرد و سپس بار دیگر داوطلبانه در یک واحد موتوریزه نظامی اسرائیل مأمور تعمیر خودروها در نزدیکی مرز لبنان شد.

این مطلب از یکسو و از سوی دیگر ظاهر این امر، از وفاداری رام امانوئل نسبت به اسرائیل دلالت دارد، چه او یک یهودی مذهبی است و در ارتباط با جناح اصولگرایی میانه‌رو (Modern Orthodox) یهودیان امریکاست و همواره برای عبادت به یکی از کنیسه‌ها در شیکاگو رفت و آمد می‌کند. حاخام این معبد می‌گوید: «خانواده رام همواره در مراسم ما شرکت می‌کنند و به مراسم و ارزش‌های یهودی پایبند هستند»^۱

آنچه در اینجا باید مورد تأکید قرار گیرد آن است که لابی صهیونیستی (ایپک) - که امانوئل در ارتباط قوی با آن است - کوشش خواهد کرد تا تمامی ابزار و زمینه‌های کامل را برای تأثیرگذاری رام بر رئیس جمهوری جدید امریکا فراهم کند.

با وجود تمامی پیش‌بینی‌ها و اندیشه‌ها درباره آینده و سرنوشت مسئله فلسطین،

با توجه به روی کار آمدن یک یهودی مذهبی در رأس مسئولیت‌های کاخ سفید،^۲ اعراب باید بکوشند این نقطه ضعف بر سیاست‌های آنان درباره این موضوع اثر نگذارد و طرح‌های آنان در این باره تحت تأثیر قرار نگیرد. باید بر مواضع، رفتارها و گفتگوهای خود درباره فلسطین در تمامی جنبه‌ها تأکید کرد و به طور کلی درباره مسائل خاورمیانه استوار باشند.

◆

روزنامه «شیکاگو تریبون» وی را «یک قاتل سیاسی نامید که دشمنانش را بدون ترحم به قتل می‌رساند و هر کس را که بر سر راهش قرار می‌گیرد وحشیانه از میان بر می‌دارد.»

۱. خفاجی، همان.

۲. متأسفانه نویسنده مقاله مسئله فلسطین را یک مسئله عربی می‌داند.

در دوران بیل کلینتون، رئیس جمهوری سابق ایالات متحده آمریکا، دولت دارای شمار بسیاری از مقامات یهودی بود، با این همه وی در مقایسه با هر رئیس جمهور دموکرات یا جمهوریخواه، سیاست خردمندانه‌ای را درباره روند صلح در پیش گرفت. برعکس در دوران جرج بوش پدر، «جان سنونو» لبنانی تبار رئیس کارکنان کاخ سفید بود و با این همه سنونو نتوانست بر رئیس جمهوری آمریکا تأثیر گذارد و تجاوزها و حملات اسرائیل علیه لبنان را در پایان دهه ۱۹۸۰م و اوایل دهه ۱۹۹۰م متوقف سازد.

آنچه حتمی است آن است که مشکل اساسی در انتخاب رام امانوئل برای این مقام حساس نیست چون سوابق نشان می‌دهد که به طور حتم رئیس کارکنان کاخ سفید نمی‌تواند بر سیاست‌های خارجی کاخ سفید اثر گذارد، اما این موضوع به طور حتم بر سیاست‌های اواما و دیدگاه‌های او و تأثیر سیاسی اسرائیل بر دولت آمریکا بستگی دارد.

بنابراین اگر دولت آمریکا تمایل بیشتری به اسرائیل نشان داد، این موضوع بر سیاست‌های جانبدارانه از رژیم صهیونیستی تأثیر خواهد داشت که البته به هیچ وجه به سود فلسطین و اعراب به طور عام نخواهد بود، و در صورتی که وی در اندیشه‌هایش میانه‌روی را پیش بگیرد و از برقراری موازنه در رفتارهای خود پیروی نماید، نه تنها نشانه مثبتی درباره مسئله فلسطین است، بلکه در مورد تمامی بحران‌ها و درگیری‌هایی که جهان طی سال‌های اخیر با آن روبه‌رو شد، دگرگونی‌هایی رخ خواهد داد.



روزهای حماسه و نور

گزارش‌های ساواک و شهربانی رژیم پهلوی

معصومه مرادپور

◆ مقدمه

«انقلاب اسلامی ایران» در بهمن ۱۳۵۷ به عنوان یکی از انقلاب‌های بزرگ دنیای معاصر و آخرین انقلاب قرن بیستم در یک بستر تاریخی شکل گرفت. این انقلاب که سبب تغییرات و تحولات اساسی در ایران شد، حاصل مبارزات گسترده همه قشرهای جامعه به رهبری حضرت امام خمینی (س) بود. این واقعه عظیم به شهر یا منطقه خاص جغرافیایی اختصاص نداشت بلکه تمام مناطق و شهرهای ایران به سهم خود در این واقعه نقش داشتند و همانا ملتی با دست‌های خالی و تنها با اتکا به نیروی الهی و با وحدت کلمه در هدف مشترک و در سایه

رهبری قاطع به جنگ رژیم‌ی رفت که همه قدرت‌ها و ابرقدرت‌های آن روز از آن حمایت و پشتیبانی می‌کردند. این قیام تاریخی، حیرت و شگفتی همگان را برانگیخت و الگویی شد که برای مردم سایر کشورها نوید رهایی و نجات را به همراه آورد تا جایی که حتی موشه دایان، وزیر جنگ رژیم صهیونیستی، انقلاب اسلامی ایران را به زلزله‌ای تشبیه کرد که قدرت امواج آن سرزمین‌های تحت حاکمیت رژیم شاه را لرزاند است.

این فصل از انقلاب که پایان رژیم پهلوی و آغازگر انقلاب نه شرقی و نه غربی بود، همچنان با مجاهدت‌ها، ایثارها، فداکاری‌ها، اسارت‌ها، رنج‌ها و شهادت‌ها همراه گشت و در نهایت در زمستان ۵۷ به پیروزی رسید و به راستی زندان‌ها، شکنجه‌ها، قتل‌عام‌ها، چوبه‌های دار و جوخه‌های اعدام نیز نتوانست قهرمانان بزرگ شهادت‌طلب، رهبران روحانی و مردم انقلابی را از این راه بازدارد.

ماه دی به خصوص نیمه اول آن، که یکی از مقاطع بحرانی حیات حکومت پهلوی بود، با تعطیل مدارس به رغم مخالفت رژیم، کاهش استخراج نفت و استعفای جمعی از کارکنان این صنعت، شهادت دکتر کامران نجات‌اللهی، تسلیم بخشی از بدنه ساواک به انقلاب و گستردگی آزادی‌خواهی در همه قشرها از جمله وابستگان درجه یک حکومت، حذف غلامرضا ازهاری از صحنه سیاست به علت بیماری و حادثه تلخ شهر مشهد در نهم دی همراه گشت. در این دوره زمانی تهدیدها علیه ساواک به حدی شدت گرفت که ساواک مرکز در بخشنامه‌ای از شعب خود خواست ساختمان‌های این سازمان را تخلیه و در صورت لزوم اسناد و مدارک را از بین ببرند. همچنین افشای اسامی اعضای بلندپایه ساواک و توزیع آن در میان مردم عامل دیگری بود که عقب‌نشینی این سازمان را دوچندان کرد. حمله به خانه، اموال و جان نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی و در برخی مواقع تخریب، آتش‌سوزی و کشتن آنها فزونی یافت؛ هر چند که این اقدامات بر خلاف خواست رهبران نهضت بود و احتمال بروز توطئه‌ای می‌رفت که بتواند بیش از پیش میان ارتش و مردم شکاف ایجاد کند، اما آیت‌الله طالقانی ضمن آگاهی از این توطئه با صدور اطلاعیه‌ای از مردم خواست تا آرامش خود را حفظ کنند و پس از آنکه موضوع به اطلاع

امام رسید، ایشان نیز یادآور شد که جان و مال مردم در آیین اسلام حرمت دارد و نمی‌توان بدون حکم محکمه متعرض آنها شد.

با علنی شدن نخست‌وزیری شاپور بختیار مخالفت‌ها و تظاهرات‌ها بیشتر و موج اعتراضات مردمی افزون‌تر گردید، تا آنجا که یکی از مقامات اسرائیلی - که به منظور بررسی اوضاع ایران به تهران اعزام شده بود - پس از بازدید از این شهر در گزارش خود در روز ۱۰ دی نوشت که «کار رژیم شاه تمام است.»

در ۱۶ دی اعتصابات ۶۲ روزه مطبوعات به پایان رسید و صف‌های طویلی که در مقابل باجه‌های روزنامه‌فروشی تشکیل می‌گردید، گاه منشأ اعتراضات مضاعف می‌شد و مأموران با حمله به این صف‌ها شماری شهید و مجروح بر جای گذاشتند.

دهه سوم دی با آغاز مخالفت‌های علنی ارتش همراه بود. نظامیان آشکارا در محوطه پایگاه‌ها تظاهرات می‌کردند و خواستار برپایی جمهوری اسلامی به رهبری امام بودند. روز ۲۶ دی، با خروج شاه از ایران، شور و شعفی وصف‌ناپذیر در ایران پدیدار گشت و در روزهای پس از آن مردم بیش از پیش مجسمه‌های شاه را در اکثر شهرها به پایین کشیدند اما روز ۲۷ دی در شهر اهواز مأموران رژیم با وحشی‌گری حادثه تلخی را موجب شدند که بعدها به چهارشنبه سیاه معروف شد. ۲۹ دی که مصادف با اربعین حسینی بود، مردم پس از راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا، این بار نیز راهپیمایی گسترده‌ای را برپا کردند و یکی دیگر از ضربه‌های کاری خود را بر پیکر پهلوی وارد ساختند.

با شروع ماه بهمن اخبار ورود امام در میان مردم و رسانه‌ها منعکس و کمیته استقبال از امام تشکیل شد و مردم گروه گروه عازم تهران شدند. صبح روز ۵ بهمن فرودگاه مهرآباد توسط عده‌ای از نظامیان اشغال شد و در نتیجه پروازی که قرار بود با نام «پرواز انقلاب» امام را به ایران بازگرداند لغو گردید. با بسته شدن فرودگاه‌های کشور به دستور شاپور بختیار، تصمیم امام عوض شد و در روز ۵/۱۱/۵۷ در پیامی به ملت ایران گفت:

از اینکه ایادی اجانب فرودگاه‌های سراسر ایران را به روی من بسته‌اند، به ناچار

تصمیم گرفتم که روز یکشنبه ۲۹ صفر به کشور برگشته و چون سربازی در کنار شما به مبارزه علیه استعمار و استبداد تا پیروزی نهایی ادامه دهم.

با این حال در این روز ده‌ها هزار نفر از مردم در میدان آزادی و اطراف فرودگاه برای دیدن امام و شماری نیز در بهشت زهرا برای شنیدن سخنان ایشان گرد آمدند و پس از آنکه به یقین رسیدند از آمدن امام خبری نیست، با حرکت به سمت دانشگاه تهران تظاهراتی برپا کردند و شعارهایی علیه بختیار سردادند که در پی تیراندازی مأموران عده‌ای شهید و مجروح شدند. در پی این کشتار، روز بعد بختیار در یک مصاحبه گفت:

امیدوارم کشتار دیروز آخرین کشتاری باشد که در این مملکت رخ می‌دهد. ولی باید مردم بدانند که وقتی حمله به تفنگ سرباز می‌کنند یا به یک پادگان حمله می‌کنند، آنها وظیفه دارند از خودشان دفاع کنند.

در ساعت ۹ صبح ۸ بهمن شماری از روحانیان در اعتراض به بسته شدن فرودگاه و جلوگیری از بازگشت امام توسط رژیم در مسجد دانشگاه تهران تحصن کردند و با انتشار اطلاعیه‌ای آن را به گوش ملت مسلمان ایران رساندند. دیری نپایید که گروه‌های زیادی از مردم به آنها پیوستند. از سوی دیگر تهران امروز آماج حملات قرار گرفت و رژیم پس از فاجعه ۱۷ شهریور، قتل‌عام دیگری

◆

با نزدیک شدن به روزهای پیروزی و افزایش فعالیت‌های مردمی و همچنین شناخته شدن چهره مخوف ساواک در میان مردم و شناسایی برخی از اعضای آن، سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سرایشی محسوسی قرار گرفت.

به دست دولت طرفدار قانون اساسی به راه انداخت و بختیار با جنایتی که مرتکب شد مهر تأییدی بر بی‌اعتباری خود زد و دشمنی‌اش را با انقلاب اعلام کرد.

روز ۹ بهمن هم‌زمان با گسترش اعتراض‌ها و تحصن طبقات مختلف مردم در دانشگاه

تهران، کار به جایی رسید که شاپور بختیار در مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفت: «با صدای بلند اعلام می‌کنم که حضرت آیت‌الله هر وقت میل داشته باشند می‌توانند به کشور بازگردند.» این اظهارات هیچ تأثیری در فروکش کردن مخالفت‌ها نداشت و مردم دیگر شهرها نیز به تبعیت از روحانیان تهران دست به تحصن زدند. تا اینکه در آخرین ساعات روز ۱۰ بهمن آیت‌الله دکتر محمد مفتاح خبر ورود امام به وطن را به مردم داد.

با اعلام این خبر فضای عمومی تهران و دیگر شهرها تغییر کرد و شور تازه‌ای بر آن حکم راند. در تهران هیجان استقبال از امام چشمگیر بود و هر اندازه که به ساعات پایانی روز ۱۱ بهمن نزدیک‌تر می‌شد، تجلی بیشتری می‌یافت. روز ۱۲ بهمن در حالی آغاز گشت که رهبر انقلاب پس از پانزده سال وارد ایران شد و در میان امواج انسانی، از فرودگاه مهرآباد راهی بهشت زهرا گردید و سخنرانی تاریخی خود را درباره تأسیس دولت و حکومت جدید ایراد کرد. در روزهای بعد دیدارهای روزانه امام شروع شد و از همه مهم‌تر دیدار نیروهای نظامی با امام بود. در چنین حال و هوایی بود که استانقلید ترنر، رئیس سازمان سیا، اعتراف کرد: پیش‌بینی نکرده بودیم وجود مردی ۷۸ ساله پس از ۱۴ سال تبعید توانسته سازمان‌دهنده یک تشکیلات سیاسی و گردآورنده نیروها باشد. او همچون آتشفشانی عظیم یک انقلاب ملی به راه انداخته است.

روز ۱۷ بهمن مردم به خواست امام اقدام به برپایی تظاهرات کردند و نخست‌وزیری بازرگان را تأیید نمودند و در روز ۱۹ بهمن به دعوت جامعه روحانیت تهران پس از تاسوعا، عاشورا و اربعین، چهارمین راهپیمایی بزرگ خود را به پا داشتند. در شب ۲۰ بهمن در پی اهانت یکی از سلطنت‌طلبان به امام در پادگان دوشان تپه، هم‌زمان با پخش فیلم ورود ایشان به وطن در تلویزیون، درگیری‌هایی میان افراد نیروی هوایی با گارد به وجود آمد که این درگیری به بیرون از پادگان و در میان مردم نیز کشیده شد و تا صبح روز بعد ادامه یافت. خیابان‌ها سنگربندی شد و ساعات منع عبور و مرور توسط فرمانداری نظامی تهران و حومه افزایش یافت. امام در پیامی به ملت ایران اقدام سران ارتش را خدعه و خلاف شرع خواند. مردم به

کلانتری‌ها حمله و برخی از آنها را تصرف کردند و تعدادی از تانک‌های مستقر در خیابان‌ها را به آتش کشیدند. در پایان این روز تهران در اختیار مردم قرار گرفت و صبح روز ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ شورای عالی ارتش پس از تشکیل جلسه اعلام بیطرفی کرد و در نتیجه انقلاب اسلامی ایران پس از سال‌ها تلاش و مبارزه به پیروزی رسید. با اعلام خبر بیطرفی ارتش در ساعت ۱۴ از رادیو، امام در دو پیام از مردم خواست تا آمادگی خود را از دست ندهند، به سفارتخانه‌ها حمله نکنند، از غارت، آتش‌سوزی و مجازات خودسرانه متهمان خودداری کنند و از ویرانی آثار علمی و فنی، صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی جلوگیری نمایند.



و اما یادآوری چند نکته:

۱. با اینکه مطالب مندرج در روزشمار، برگرفته از گزارش‌های محرمانه ساواک و شهربانی است، لیکن متن تنظیمی به قلم این نویسنده است و در مواردی که لازم بود اصل گزارش

آورده شود، متن آن در گیومه قرار گرفته است.

۲. در گزارش‌های محرمانه ساواک و شهربانی تلاش شده است روی واقعیت‌ها و حقایق در رویدادها و جریان‌ها پرده بکشند، اهداف و آرمان‌های مردمی را حتی‌المقدور درز بگیرند، شمار شرکت‌کنندگان را در راهپیمایی‌ها، گردهمایی‌ها و تظاهرات کمتر از حدی که بوده است وانمود کنند، گویا اگر واقعیت‌ها را می‌نوشتند، از دید مسئولان مافوق، موافق یا هوادار انقلاب شناخته می‌شدند!

۳. گزارشگران مقید و مأمور بودند در مورد برخورد خشونت‌آمیز و تجاوزکارانه پلیس با مردم و کشت و کشتاری که به راه می‌انداختند نیز گزارشی واقعی ارائه ندهند و آمار و ارقام کشته‌ها و زخمی‌ها را تا سرحد امکان کمتر از آن حدی که به وقوع پیوسته بود بنمایانند. از این رو، نباید این گزارش‌ها را مطابق با واقع پنداشت و بی‌کم و کاست دانست. با وجود این، از گزارش‌های مذکور می‌توان سرنخی برای پیگیری حوادث و جریان‌هایی که در آن دوره اتفاق افتاده است به دست آورد و از آن بهره برد.

۴. با نزدیک شدن به روزهای پیروزی و افزایش فعالیت‌های مردمی و همچنین شناخته شدن چهره مخوف ساواک در میان مردم و شناسایی برخی از اعضای آن، سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سرایشی محسوسی قرار گرفت در نتیجه گزارش‌ها دچار افت کمی شد و بیشتر گزارش‌های این دوره به نقل از فرمانداری نظامی، پلیس تهران، مطبوعات و برخی از خبرگزاری‌ها آورده شده است.

۵. گزارش‌های ساواک و شهربانی پیرامون حوادث زمستان ۱۳۵۷ چندین برابر مطالب روزشماری است که در فصلنامه آورده شده است. که به علت تراکم مطالب و مقالات در این شماره و محدودیت فصلنامه برای درج همه آن گزارش‌ها ناگزیر به تلخیص شدیم. از این بابت از خوانندگان عزیز پوزش می‌خواهیم و امیدواریم متن کامل این گزارش‌ها را در آینده نزدیک به صورت کتاب در اختیار آنها قرار دهیم.

جمعه ۱۳۵۷/۱۰/۱ - ۲۲ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۱ محرم ۱۳۹۹

- بعد از ظهر امروز شماری از مردم **مشهد** اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در پی درگیری با مأموران عده‌ای مجروح و شهید شدند.
- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی، در ساعت ۱۷ پس از پایان مراسم سخنرانی در مسجد جامع کرج شماری از مردم اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نتیجه درگیری با مأموران عده زیادی زخمی شدند.
- یک زن جهرمی که به دست مأموران حکومت نظامی این شهر مورد اصابت گلوله واقع شده بود، در بیمارستان نمازی **شیراز** به شهادت رسید.

شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲ - ۲۳ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۲ محرم ۱۳۹۹

- ظهر امروز شماری از مردم **مشهد** ضمن اجتماع در مقابل منزل آیت‌الله شیرازی واقع در خیابان نادری، اقدام به برپایی تظاهرات کردند و در نهایت در پی تیراندازی مأموران، ۳ نفر مجروح شدند (ساواک در گزارش دیگری شمار شهدای امروز مشهد را ۶ نفر اعلام کرد).
- عصر امروز، زندانیان شهربانی **سنندج** پس از ایجاد آتش‌سوزی در محوطه زندان و حمله به اسلحه‌خانه، تعدادی اسلحه به سرقت بردند و از زندان فرار کردند. بنا بر گزارش ساواک در این جریان ۴ نفر پاسبان و ۱۱ زندانی زخمی شدند و از تعداد ۴۹۰ نفر زندانی ۲۲۸ نفر فراری شدند که در نتیجه اقدامات مأموران عده‌ای دستگیر و ۱۱۷ نفر همچنان فراری بودند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۳ - ۲۴ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۳ محرم ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان، در پی تظاهراتی که در **تهران** توسط دانش‌آموزان برپا شده بود، حدود ۲۰ نفر آنها بر اثر تیراندازی مأموران در خون غلتیدند و عده‌ای نیز صدمه دیدند. به دنبال این کشتار، دولت از هاری مدارس تهران را تعطیل کرد.

- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی در پی تظاهرات دانش‌آموزان در تهران، ۲ دختر دانش‌آموز مجروح و ۴ نفر از آنها در تقاطع پارک وی (چمران) دستگیر شدند.

- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی، عده‌ای از جوانان دبیرستانی تهران پس از آنکه در برابر شرکت هواپیمایی ال‌عال، وابسته به اسرائیل، حوالی خیابان ویلا (استاد نجات‌اللهی) اقدام به برپایی تظاهرات کردند، هدف رگبار مسلسل قرار گرفتند که در نتیجه ۴ نفر شهید و بیش از ۱۵۰ نفر مجروح شدند.

- بنا به گزارش یونایتد پرس در پی تظاهرات امروز تهران، ۳ الی ۱۲ نفر در وقایع این شهر کشته شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۴ - ۲۵ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۴ محرم ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش ساواک از ساعت ۱۷ الی ۱۹:۳۰، تظاهرات پراکنده‌ای در نقاط مختلف شهر کرج برپا شد که در پی تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. ساواک در گزارش‌های دیگری از این تظاهرات شمار شهدا را ۸ نفر و مجروحان را ۱۹ نفر اعلام کرد. روزنامه کیهان نیز در گزارشی از این تظاهرات اعلام کرد که ۱۲ نفر شهید و عده بسیاری مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک صبح امروز در پی عزیمت مأموران ژاندارمری به نیاسر کاشان جهت انجام مأموریت، اهالی روستا به سمت آنها سنگ پرتاب کردند و پس از درگیری با مأموران، اتومبیل ژاندارمری را آتش زدند. اهالی روستا پس از تیراندازی مأموران متفرق و ۲ نفر از محرکان دستگیر شدند.

- سه دانش‌آموز و یک نفر تخته‌فروش به دلیل شک رئیس ساواک به آنها در اهواز دستگیر شدند.

- در ساعت ۹ تظاهراتی در سقز با شرکت جمعیتی در حدود ۱۰ هزار نفر برپا شد.

تظاهرکنندگان ضمن پاره کردن عکس‌های شاه به خانه‌های ثروتمندان حمله کردند و آنها را به آتش کشیدند و در نهایت در پی مداخله مأموران یک نفر به شهادت رسید و ۶ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان در گزارشی از این تظاهرات شمار مجروحان را ۱۰ نفر و شهدا را ۲ نفر اعلام کرد.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که صبح امروز در سقز برپا شد، بعد از ظهر نیز اهالی این شهر به منظور اهدای خون به مجروحان به بیمارستان رفتند که بار دیگر با تیراندازی مأموران مواجه شدند که در نتیجه یکی از زنان کارمند بیمارستان به شهادت رسید. پیکر این شهیدان عصر همین روز با شرکت ۶۰ هزار نفر از اهالی سقز، مهاباد، بوکان، بائه، سردشت، سنندج و دیگر شهرهای مجاور تشییع شد.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۵ - ۲۶ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۵ محرم ۱۳۹۹

- در ساعت ۱۵ تظاهراتی در تهران با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر در خیابان ویلا برپا شد که در نتیجه تیراندازی مأموران، استاد کامران نجات‌اللهی که در تراس وزارت علوم ایستاده بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و قبل از رسیدن به بیمارستان به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی در منطقه بازار تهران یک ستوان و یک گروهیابان کشته شدند و در خیابان شهباز نیز یک پاسبان به قتل رسید.

- بنا بر گزارش ارتش در ساعت ۱۰ تظاهراتی در اطراف بیمارستان پهلوی تهران برپا شد که در پی تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید (تاریخ وقوع این حادثه در گزارش ارتش به درستی مشخص نیست اما خبر آن در گزارش وقایع روزهای ۵، ۶ و ۷ دی آمده است؛ اما به احتمال زیاد این حادثه مربوط به امروز است).

- بنا بر گزارش ساواک تظاهراتی در بازار تبریز با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر برپا شد که در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند. ارتش در گزارشی از این تظاهرات شمار

مجروحان را ۴ نفر و دستگیرشدگان را ۲۸ نفر اعلام کرد. همچنین آیت‌الله قاضی طباطبایی گفت که در این برخورد ۴ نفر به شهادت رسیدند و شاهدان عینی نیز شمار شهدا و مجروحان را بیش از ۳ نفر عنوان کردند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی برپایی مراسم یادبود یکی از بزرگان شهر **رودسر**، صدها نفر از مردم دست به تظاهرات زدند که در پی تیراندازی مأموران، ۲ نفر از دانش‌آموزان به شهادت رسیدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **شاهی** برپا گردید، بر اثر تیراندازی مأموران دانشجویی به نام مسعود دهقان مجروح شد. این شخص پس از اعزام به تهران جهت مداوا، در بیمارستان به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **سنندج** برپا گردید، چندین شعب بانک، مشروب‌فروشی و... به آتش کشیده شد و در پی تیراندازی مأموران ۷ نفر مجروح و ۳ نفر شهید شدند.

- در ساعت ۱۵ تظاهراتی در **دزفول** علیه رژیم برپا شد که در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند. مجدداً این عده در ساعت ۲۰ تظاهراتی در خیابان‌ها برپا کردند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۶ - ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۴ محرم ۱۳۹۹

- صبح امروز عده کثیری از مردم **تهران** به منظور شرکت در مراسم تشییع جنازه شهید استاد نجات‌اللهی به سمت بیمارستان هزار تختخوابی حرکت کردند و سپس در محوطه بیمارستان اجتماع نمودند. در این اجتماع ابتدا آیت‌الله طالقانی و سپس چند تن از استادان سخنرانی کردند و در ساعت ۱۱ مراسم تشییع جنازه شهیدان نجات‌اللهی و مسعود دهقانی^۱ شروع گردید. بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی در ساعت ۱۳ هنگامی که مردم به

۱. نام خانوادگی این شهید در گزارش روزنامه کیهان، «دهقان» ذکر شده است.

همراه آمبولانس حمل جنازه‌ها به میدان ۲۴ اسفند (انقلاب) می‌رسند از سوی سربازان تیراندازی به سوی آنها آغاز می‌شود که حدود یک ساعت ادامه پیدا می‌کند. در این درگیری ۶ نفر شهید و ۲۹ نفر مجروح شدند. خبرگزاری رویتر در گزارش خود با اشاره به حوادث تهران اعلام کرد که حداقل ۵ نفر کشته شده‌اند.

- در ساعت ۱۵:۳۰ تظاهراتی در **تهران** با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر در خیابان خواجه نصیر طوسی برپا شد که در پایان با دخالت مأموران ۵ نفر دستگیر شدند.

- صبح امروز جنازه یکی از مجروحان تظاهرات روز گذشته **رودسر** که در بیمارستان به شهادت رسید با شرکت حدود ۲ هزار نفر از مردم این شهر تشییع و به خاک سپرده شد. این عده پس از بازگشت از گورستان اقدام به برپایی تظاهرات کردند و شیشه‌های چندین ساختمان اداری را شکستند. بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی، در این تظاهرات مأموران به سوی مردم آتش گشودند که در نتیجه آن ۴ نفر به شهادت رسیدند.

- بعد از ظهر امروز شماری از مردم **قزوین** به منظور برگزاری مراسم بزرگداشت شهید استاد نجات‌اللهی در مسجد شاه قزوین اجتماع کردند و پس از آن، جمعیتی حدود ۴ هزار نفر ضمن خروج از مسجد تظاهراتی علیه رژیم برپا نمودند و در ادامه یک مغازه مشروب‌فروشی، دو سینما و... را به آتش کشیدند. در این تظاهرات در پی تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد و ۳ نفر به شهادت رسیدند. اخبار جنبش اسلامی شمار مجروحان را ۱۶ نفر گزارش داد و روزنامه اطلاعات نیز در گزارشی از این تظاهرات شمار مجروحان را ۲ نفر و شهیدان را ۳ نفر اعلام کرد.

- شماری از اهالی **کنگاور** - استان کرمانشاه - تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و تعدادی از شیشه‌های بانک‌ها و اداره‌ها را شکستند و در پایان با دخالت مأموران و تیراندازی از سوی آنها ۲ نفر شهید، ۳ نفر مجروح و ۱۲ نفر دستگیر شدند.

- بنا بر گزارش ساواک در ساعت ۱۸:۵۰ مراسمی در **شاهرود** - استان سمنان - با سخنرانی

شیخ مهدی نمازی در مسجد قلعه برگزار شد. در پایان جمعیتی حدود ۲۵۰ نفر ضمن خروج از مسجد تظاهراتی برپا کردند که در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان شمار مجروحان را ۷ نفر اعلام کرد.

پنج‌شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۷ - دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۷ محرم ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش ساواک استان همدان، تظاهراتی در شهرهای **همدان**، **نهایند**، **ملایر** و **تویسرکان** برپا شد. دانش‌آموزان همدان به ساختمان اطلاعات و جهانگردی حمله کردند و آن را به آتش کشیدند. در نهایند نیز در پی درگیری‌ها، ۴ نفر به شهادت رسیدند و عده‌ای مجروح شدند. همچنین در تظاهرات تویسرکان، یک یا دو نفر مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز تظاهراتی در **دهلران** - استان ایلام - برپا شد که در پی آن شیشه‌های چندین شعب بانک و دیگر اماکن شکسته شد و در نتیجه تیراندازی مأموران ۵ نفر مجروح شدند.

- صبح امروز شماری از اهالی **سنندج** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و ضمن آن درمانگاه بهداری و بهزیستی و یک اتومبیل شهرداری را به آتش کشیدند. در این تظاهرات در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. روزنامه مهر ایران شمار مجروحان را ۵ نفر اعلام کرد و کیهان در گزارشی از شهادت ۲ نفر از تظاهرکنندگان خبر داد.

- از ساعت ۱۱:۳۰ الی ۱۳، تظاهراتی در **نوشهر** با شرکت جمعیتی حدود هزار نفر برپا شد. این عده ضمن سردادن شعار، شیشه‌های چندین شعب بانک را شکستند. به گزارش روزنامه اطلاعات در این تظاهرات ۷ نفر مجروح شدند.

- در ساعت ۱۷، تظاهراتی در **آمل** با شرکت شماری از اهالی این شهر برپا شد که در پی تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و چندین نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک **چالوس** در ساعت ۱۹:۱۵، در پی قطع برق در این شهر شماری از جوانان تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند که در پی تیراندازی مأموران یک نفر به شهادت رسید و ۴ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان تعداد شهدای این تظاهرات را ۲ نفر اعلام کرد.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی برگزاری مراسم یادبود شهدای پنجم دی **رودسر**، شماری از مردم با مأموران درگیر شدند که در نتیجه جوانی به نام اصغر هاشم‌پور به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان شماری از فرهنگیان **رشت** به مناسبت شهادت استاد نجات‌اللهی اقدام به برپایی راهپیمایی کردند که در پی دخالت مأموران، ابراهیم جعفری به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی در پی تظاهرات روز گذشته **قزوین** و شهادت عده‌ای از تظاهرکنندگان، حدود ۴۰ هزار نفر از مردم این شهر به همراه چند تن از روحانیان به طرف غسلخانه مقبره شاهزاده حسین حرکت نمودند که در نتیجه مأموران بدون اخطار قبلی و از پشت سر به آنها حمله کردند و آنها را به رگبار بستند. روزنامه اطلاعات از قول فرماندار نظامی شمار شهدا را ۷ نفر و از قول شاهدان عینی بیش از ۲۰ نفر گزارش داد؛ ساواک نیز در گزارشی از این تظاهرات شمار شهدا و مجروحان را به ترتیب ۶ و ۶۷ نفر اعلام کرد. همچنین بنا بر این گزارش، یک کامیون ارتشی عمداً به صف مردمی که برای تهیه نفت اجتماع کرده بودند حمله کرد و تعدادی زن، مرد و کودک را زیر گرفت بر اساس گفته‌های شاهدان، در این حادثه حدود ۱۳ تا ۱۹ نفر به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش ساواک **زنجان** در پی تظاهراتی که در این شهر برپا شد، ۶ نفر از تظاهرکنندگان مجروح شدند.
- صبح امروز حدود هزار نفر از استادان و کارکنان بیمارستان‌های ۱ و ۲ دانشگاه جندی‌شاپور **آبادان** به مناسبت شهادت استاد کامران نجات‌اللهی در بیمارستان شماره ۱

اجتماع کردند. این عده پس از آنکه قصد داشتند تظاهراتی برپا نمایند با دخالت مأموران مواجه گشتند و در اثر تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش اطلاعات هفتگی، پس از پایان مجلس ختم استاد نجات‌اللہی در شیراز - در تالار دانشکده پزشکی این شهر - حدود ۵ هزار نفر دست به تظاهرات زدند که با مداخله مأموران ۲ نفر به شهادت رسیدند. بنا بر گزارش روزنامه پارس در این تظاهرات یک دانش‌آموز به شهادت رسید و عده‌ای مجروح شدند.

- در ساعت ۸ تظاهراتی در سنقر با شرکت جمعیتی حدود ۱۰ هزار نفر برپا شد. بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات این تظاهرات تا هفت روز ادامه یافت و در مجموع ۴ شهید و ۲۰ مجروح بر جای گذاشت و در پی این ناآرامی‌ها، مردم کنترل شهر را در دست گرفتند.

جمعه ۱۳۵۷/۱۰/۸ - ۲۹ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۸ محرم ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش ساواک تهران، صبح و بعد از ظهر امروز تظاهرات متعددی در اکثر خیابان‌های این شهر برپا شد. بنا بر گزارش خبرگزاری فرانسه، در این تظاهرات حداقل ۵ نفر به شهادت رسیدند.

- در ساعت ۱۸ در پی درگیری عده‌ای از تظاهرکنندگان با مأموران در تهران، ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- ارتش شمار شهیدان امروز در سطح کشور را ۲۴ نفر اعلام کرد که از این میان تهران ۵ شهید و ۷۹ زخمی داده بود.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی شهادت ابراهیم جعفری، یکی از دبیران دبیرستان‌های رشت، مردم این شهر تحویل جنازه وی را خواستار شدند که پس از مخالفت پلیس با این خواسته، اقدام به برپایی تظاهرات کردند. در این تظاهرات چندین اتومبیل، ۱۵ شعبه بانک و چندین خانه متعلق به مأموران امنیتی به آتش کشیده شد و در نتیجه تیراندازی مأموران ۸

- نفر مجروح شدند و یک نفر به نام تقی اشکیل به شهادت رسید. ساواک در گزارش خود شمار مجروحان را ۴ نفر اعلام کرده است.
- بنا بر گزارش ارتش، در تظاهرات امروز **کرمانشاه** ۲ نفر شهید و ۱۲ نفر دستگیر شدند. (این رقم برای تظاهراتی که در کنگاور نیز برپا شده بود یاد شده است).
- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، صبح امروز پس از آنکه شماری از مردم **قزوین** به منظور تشییع جنازه و خاکسپاری شهدای تظاهرات روز گذشته عازم گورستان بودند، هدف تیراندازی مأموران قرار گرفتند که در نتیجه گروه کثیری از مردم مجروح یا شهید شدند. ارتش در گزارشی از این تظاهرات شمار شهدا را ۷ نفر و مجروحان را ۱۵ نفر اعلام کرد و در صفحه دیگری از همین گزارش شمار مجروحان و شهدا را به ترتیب ۱۹ و ۱۰ نفر نوشت.
- صبح امروز شماری از مردم **همدان** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و بعد از ظهر نیز مجدداً تظاهرات خود را از سر گرفتند. تظاهرکنندگان ضمن حمله به زندان شهربانی شیشه‌های دامنگاه را شکستند و در نهایت در پی درگیری با مأموران ۴ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. به گزارش روزنامه کیهان، نام این شهید حسن رنجبران بود.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **نهاوند** برپا شد، تمام مؤسسات دولتی، بانکها و خانه‌های اکثر مأموران به آتش کشیده شد و در نتیجه درگیری تظاهرکنندگان با مأموران ۹ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **تویسرکان** برپا شد، یک نفر به شهادت رسید.
- صبح امروز در پی تظاهراتی که در **رفسنجان** برپا شد ۴ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. روزنامه کیهان شمار مجروحان را ۷ نفر اعلام کرد.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **بیرجند** برپا شد، ۴ نفر بر اثر تیراندازی مأموران مجروح شدند.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **خرم‌آباد** برپا شد چندین نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **مراغه** برپا گردید، منازل ۷ نفر از مأموران شهربانی به آتش کشیده شد و در نتیجه دخالت مأموران، یک نفر به شهادت رسید.
- تظاهراتی در **آمل** از سوی گروه‌هایی ۲۰ الی ۳۰ نفری برپا شد. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران عده‌ای مجروح شدند.
- حدود ۶ هزار نفر از کارکنان دانشگاه جندی‌شاپور و مردم **اهواز** در اعتراض به شهادت استاد نجات‌اللهی به دست مأموران، در مقابل بیمارستان جندی‌شاپور اجتماع کردند و به تظاهرات پرداختند و در پی درگیری با مأموران، ۲ نفر مجروح شدند.
- در ساعت ۱۵ شماری از اهالی **آبادان** تظاهراتی در نقاط مختلف شهر برپا کردند که در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و عده‌ای مجروح شدند.
- صبح امروز شماری از اهالی **بهبهان** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند و یک روحانی به شهادت رسید. روزنامه اطلاعات بعدها در گزارشی از این تظاهرات شمار شهیدان را ۳ نفر و مجروحان را ۳۰ نفر اعلام کرد.
- بنا بر گزارش ساواک در پی درگیری‌هایی که صبح امروز در **دزفول** برپا شد، یک نفر بر اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش ساواک تظاهراتی در **مراغه** با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر برپا شد. در این تظاهرات اداره کشاورزی، خانه جوانان، کارخانه مشروب‌سازی تعدادی تراکتور و منزل ۷ نفر از مأموران شهربانی به آتش کشیده شد و در پایان در نتیجه تیراندازی مأموران شخصی به نام رضا شکاری به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **بناب** برپا شد، دو نفر از تظاهرکنندگان بر اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش ارتش در ساعت ۱۱، در پی تظاهراتی که در **مراغه** برپا گردید، کلانتری و رسومات این شهر به آتش کشیده شد و در پایان در نتیجه تیراندازی مأموران ۶ نفر مجروح

شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- نشریه اخبار جنبش اسلامی در گزارشی اعلام کرد که در پی تظاهراتی در **رودسر** ۲ نفر به شهادت رسیدند.

- در پی تظاهراتی که در **رشت** برپا گردید، تعدادی مغازه به آتش کشیده شد و ۴ نفر مجروح شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۹ - ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ - ۲۹ محرم ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی در پی تجمع عده‌ای از مردم **تهران** جهت گرفتن نفت، چند ارتشی با رعایت نکردن حق دیگران به جلوی صف می‌روند که در نتیجه با مردم درگیر و به سوی آنها تیراندازی می‌کنند. در این تیراندازی ۵ نفر به شهادت می‌رسند. ساواک در گزارشی از این رویداد تعداد مجروحان را ۲ نفر و شهیدان را ۳ نفر اعلام کرد.

- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی از **تهران**، دو جوان دانشجو که در حال سردادن شعار در خیابان اردیبهشت بودند به ضرب گلوله مأموران به شهادت رسیدند.

- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی صبح امروز حدود یک میلیون نفر از مردم **مشهد** پس از اجتماع در مقابل منازل روحانیان، اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در پی آتش گشودن یک تانک و چند جیب ارتشی، عده‌ای از مردم مجروح و شهید شدند (روزنامه خراسان در سال‌های بعد شمار شهدای ۹ و ۵۷/۱۰/۱۰).
مشهد را ۶۳ نفر اعلام کرد).

در پی تظاهراتی که در **تهران** توسط دانش‌آموزان برپا شده بود، حدود ۲۰ نفر آنها بر اثر تیراندازی مأموران در خون غلتیدند و عده‌ای نیز صدمه دیدند. به دنبال این کشتار، دولت از هاری مدارس **تهران** را تعطیل کرد.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **تربت حیدریه** برپا شد ۱۵ نفر شهید و ۲۷ نفر مجروح شدند.
- در ساعت ۱۰:۳۰، تظاهراتی در **خرم آباد** علیه رژیم برپا شد که در پایان در نتیجه تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید، ۱۷ نفر مجروح و ۵ نفر دستگیر شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **آستانه اشرفیه** برپا شد، ۴ نفر به شهادت رسیدند و بیش از ۵۰ مغازه، یک فروشگاه بزرگ و منازل دو نفر از روحانیان به آتش کشیده شد.
- بنا بر گزارش روزنامه رسمی بورس، در پی تظاهراتی که در رشت برپا شد ۴ نفر مجروح و ۷۹ نفر دستگیر شدند. روزنامه کیهان نیز در گزارشی اعلام کرد که در درگیری‌های امروز این شهر ۲ نفر به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش ساواک، در پی تظاهراتی که در **بابل** برپا شد، در نتیجه مداخله مأموران ۱۲ نفر مجروح شدند.
- از ساعت ۱۰ الی ۱۵، تظاهراتی در **اصفهان** با شرکت جمعیتی حدود ۶۰ هزار نفر برپا شد. بر اثر تیراندازی مأموران شخصی به نام حبیب‌الله موحدین به شهادت رسید. نشریه اخبار جنبش اسلامی شمار تظاهرکنندگان را ۶۰۰ هزار نفر اعلام کرد.
- بعد از ظهر امروز شماری از اهالی **سمنان** تظاهرات پراکنده‌ای در سطح شهر برپا کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران، ۱۲ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش ساواک صبح امروز حدود ۱۰ هزار نفر از مردم **شیراز** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و ۱۵ نفر مجروح شدند و نیز انجمن ایران و انگلیس به آتش کشیده شد.
- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات صبح امروز در پی شهادت یکی از جوانان **کازرون**، شماری از مردم این شهر جنازه وی را تشییع کردند و در نتیجه تیراندازی مجدد مأموران ۲ نفر

شهید و ۵۰ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **ارسنجان** برپا شد، شخصی به نام غلامعلی زارع بر اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسید.

- صبح امروز حدود ۵ هزار نفر از مردم **ایرکوه** - شهرستان آباده - تظاهراتی برپا کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۵ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ارتش در پی تظاهراتی که در **تبریز** برپا شد، ۱۸ بانک تخریب و ۱۰ بانک و دو فروشگاه به آتش کشیده شد و در نتیجه تیراندازی مأموران، ۶ نفر به شهادت رسیدند. روزنامه اطلاعات شمار شهیدان را ۱۲ نفر و مجروحان را ۲۰ نفر اعلام کرد.

- صبح امروز تظاهراتی در **اردبیل** به وقوع پیوست که به شهادت ۴ نفر و مجروح شدن ۱۵ نفر منجر گردید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان تظاهرات خونینی در **مراغه**، **سلماس** و **مرند** برپا شد که در نتیجه دخالت مأموران عده‌ای به شهادت رسیدند.

- صبح امروز شماری از مردم **کرمان** پس از اجتماع در مسجد جامع شعارهایی علیه رژیم سردادند و پس از آن اقدام به برپایی راهپیمایی کردند و بنا بر گزارش ارتش مأموران به سوی تظاهرکنندگان آتش گشودند که در نتیجه ۱۲ نفر مجروح شدند.

- در پی شهادت اکبر مقیمی در تظاهرات روز گذشته **رفسنجان**، شماری از مردم این شهر جنازه وی را تشییع کردند و یک مغازه مشروب‌فروشی را به آتش کشیدند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۶ نفر مجروح شدند.

- صبح امروز تظاهراتی علیه رژیم در بخش **راور** کرمان برپا شد. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۷ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. ساواک در تلگرامی شمار مجروحان را ۱۲ نفر و روزنامه کیهان ۱۵ نفر اعلام کرد.

- بنا بر گزارش ساواک صبح امروز شماری از مردم **میاندوآب** اقدام به برپایی تظاهرات

کردند و تعدادی مؤسسه و خانه‌های چند نفر از اقلیت‌های مذهبی را به آتش کشیدند. در این تظاهرات یک نفر به شهادت رسید.

- بعد از ظهر امروز شماری از اهالی **قزوین** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند. در این تظاهرات در اثر تیراندازی مأموران، یک نفر به شهادت رسید و ۷ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک **بابل** در پی تظاهراتی که در این شهر برپا شد ۴ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **فریدونکنار** برپا گردید، دو دختر جوان در اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسیدند و یک دختر نیز مجروح شد.

- بنا بر گزارش ساواک از شاهرود، جمعیتی حدود ۱۵۰۰ نفر تظاهراتی در **بسطام** برپا کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۲ نفر به شهادت رسیدند.

- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **گرمسار** برپا شد، ۳ نفر مجروح شدند.

- از ساعت ۱۰ الی ۱۳ حدود ۳ هزار نفر از مردم **مسجد سلیمان** پس از اجتماع در محوطه مسجد نمره ۱ تظاهراتی برپا کردند و شعارهایی علیه رژیم سردادند. در این تظاهرات ۵ نفر به دست مأموران دستگیر شدند. ساواک در تلگراف دیگری درباره این خبر، شمار این عده را اصلاح و اعلام می‌کند که تعداد ۳۰۰ نفر صحیح است.

- بنا بر گزارش ساواک **شوشتر**، بعد از ظهر امروز در پی تظاهرات پراکنده‌ای که در این شهر برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران چند نفر مجروح شدند.

- در ساعت ۱۱:۳۰ حدود ۵ هزار نفر از مردم **زنجان** ضمن خروج از مساجد دمیرییه و میرزا رحیم اقدام به برپایی تظاهرات کردند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۷ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. روزنامه کیهان در گزارشی شمار مجروحان را ۹ نفر اعلام کرد.

- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **سرپل ذهاب** - استان کرمانشاه - برپا شد، بر

- اثر تیراندازی مأموران یک نفر به شهادت رسید و ۳ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه مهر ایران در پی تهاجم نیروهای مسلح حکومت به سوی مردم **نهاوند**، ۴ نفر شهید و ۲۵ نفر مجروح شدند. برخی از منابع در پایان امروز شهر نهاوند را به یک شهر جنگ‌زده تشبیه کردند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی حمله مأموران به دبیرستان ابن سینا در **بندرعباس** و مضر و مجروح ساختن عده‌ای از فرهنگیان و معلمان، شماری از مردم این شهر ضمن سردادن شعار اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نتیجه دخالت مأموران ۶ نفر شهید و ۲۴ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در ساعت ۱۴:۳۰، تظاهراتی در **ایلام** با شرکت جمعیتی حدود ۲ الی ۳ هزار نفر با همراهی آیت‌الله حیدری و آقایان تعمیرکاری و الهی برپا شد. در این تظاهرات در پی تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند.
- در ساعت ۱۱ تظاهراتی در **ابركوه** با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر برپا شد. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۵ نفر مجروح شدند.
- صبح امروز مراسمی در **گرمسار** با شرکت جمعیتی حدود ۳ هزار نفر و سخنرانی سید محمدعلی موسویان در مسجد جامع برگزار شد. این عده پس از خروج از مسجد اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۰ - ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ - ۱ صفر ۱۳۹۹

- در ساعت ۱۷:۴۵ تظاهراتی در خیابان سردشت **تهران** با شرکت جمعی حدود ۳۰۰ نفر برپا شد که در نهایت ۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.
- بنا بر گزارش نشریه اخبار جنبش اسلامی، در پی تظاهراتی که صبح امروز در **تهران** برپا شد حدود ۶ نفر به شهادت رسیدند.

- صبح امروز شماری از مردم **مشهد** پس از اجتماع در مقابل منزل آیت‌الله شیرازی، اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نتیجه دخالت و تیراندازی از سوی مأموران حدود ۱۷۰ نفر شهید و عده‌ای مجروح شدند. شهربانی کل کشور شمار شهدای مشهد را ۱۸۰ نفر گزارش داد. همچنین روزنامه کیهان در گزارشی از این تظاهرات شمار شهدا را ۲۰۰ نفر و مجروحان را بالغ بر ۲ هزار نفر اعلام کرد. ارتش نیز در گزارش خود شهدای نهم و دهم دی این شهر را ۳۰۰ نفر برآورد کرد.

- در ساعت ۱۲ حدود ۳ هزار نفر از مردم **بیرجند** ضمن سردادن شعار علیه رژیم به پادگان این شهر حمله کردند که بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- بعد از ظهر امروز در پی تظاهراتی که در **کرمانشاه** برپا گردید تعدادی از شعب بانک‌ها و چند مغازه به آتش کشیده شد و در نتیجه تیراندازی مأموران ۷ نفر شهید و ۴۵ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ارتش، در پی تظاهراتی که در **لنگرود** برپا شد، تظاهرکنندگان کلیه مؤسسات دولتی، بانک‌ها و منزل دو نفر از مأموران را به آتش کشیدند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- صبح امروز تظاهراتی در **بندرعباس** برپا شد که در آن تظاهرکنندگان شرکت «گری مکنزی» و چند شعبه بانک را به آتش کشیدند. این تظاهرات بعد از ظهر نیز ادامه یافت که در پی تیراندازی مأموران ۷ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش ساواک بعد از ظهر امروز در پی تظاهراتی که در **بروجرد** برپا شد، تظاهرکنندگان خانه دو نفر از مأموران را به آتش کشیدند و در پی تیراندازی مأموران یکی از دبیران به نام بیاتی به شهادت رسید و ۸ نفر مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز شماری از اهالی **بروجرد** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و شیشه‌های

چند شعبه بانک و... را شکستند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۸ نفر مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز در پی تظاهراتی که در **سمنان** برپا گردید، بر اثر تیراندازی مأموران یک کودک ۸ ساله به شهادت رسید و عده‌ای مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز در پی تظاهراتی که در **قم** برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران چند نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک **بابل**، صبح و عصر امروز شماری از اهالی این شهر در تعدادی از خیابان‌ها اقدام به برپایی تظاهرات کردند و بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد. - از ساعت ۹:۱۵ الی ۱۱، شماری از اهالی **آمل** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی اعلام هفته همبستگی در دانشگاه **گیلان**، مأموران از ورود افراد به دانشگاه جلوگیری کردند که در نتیجه این عده از پشت دیوار دانشگاه به آن داخل شد و تظاهراتی برپا کردند. ساعت ۱۶ مجدداً شماری از دانشجویان به همراه گروهی از مردم به خیابان‌ها آمدند که بر اثر تیراندازی مأموران ۶ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- در ساعت ۱۰، شماری از مردم **دزفول** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۱۱ نفر مجروح شدند.

- ساعت ۱۴ در پی تظاهراتی که در **اندیمشک** برپا شد، سوپر مارکت، رستوران، چند سینما، بانک و... به آتش کشیده شد و ۲ نفر بر اثر تیراندازی مأموران مجروح شدند.

- در ساعت ۹ شماری از اهالی **اردبیل** تظاهرات پراکنده‌ای در سطح شهر برپا کردند و چند بانک، اداره اوقاف و کشاورزی را به آتش کشیدند. در این تظاهرات یک دانشجو به شهادت رسید و عده‌ای نیز مجروح شدند.

- صبح امروز عده‌ای از طبقات مختلف مردم **شیراز** در دانشکده پزشکی اجتماع کردند و پس از آن در ساعت ۹:۳۰ ضمن خروج از دانشکده اقدام به برپایی تظاهرات نمودند. در این تظاهرات یک نفر به شهادت رسید و سینما آریانا نیز با بمب منفجر شد. نشریه پیک خجسته اعلام کرد که این تجمع به منظور یادبود شهید نجات‌اللهی برپا شد.

- در پی تظاهراتی که در **کازرون** با شرکت جمعیتی حدود ۳۰ هزار نفر برپا شد، ۳ نفر در اثر تیراندازی مأموران مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک **کرمانشاهان**، شماری از مردم این شهر در ابتدا ضمن حمله به کاخ دادگستری ۹ نفر از مأموران و سربازان را مجروح ساختند. این عده در ادامه تظاهرات خود در چند نقطه شهر یکی از شعب بانک سپه را به آتش کشیدند و در نهایت بر اثر تیراندازی مأموران ۳ نفر شهید و ۴ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان در گزارشی از این تظاهرات شمار شهیدان را ۷ نفر و مجروحان را ۴۰ تا ۴۵ نفر اعلام کرد. خبرنگار روزنامه اطلاعات نیز یک روز بعد از این تظاهرات اطلاع یافت که ۹ جسد در بیمارستان وجود دارد و صدها مجروح بستری هستند.

- در پی تظاهراتی که در **کرمانشاه** برپا شد و شماری شهید و مجروح بر جای گذاشت، مراکز آموزشی این استان از طرف اداره کل آموزش و پرورش تعطیل شد. روزنامه‌ها پس از آنکه از اعتصاب درآمدند شمار شهدای امروز این شهر را چنین اعلام کردند: روزنامه کیهان ۱۲۰ شهید و ۵۰۰ مجروح عنوان و روزنامه اطلاعات شمار شهیدان را بیش از ۲۰۰ نفر و مجروحان را بیش از یک هزار نفر گزارش داد و آیندگان نیز شمار شهیدان را بین ۱۲۰ تا ۱۸۴ نفر اعلام کرد.

- بعد از ظهر امروز تظاهراتی در **خرم‌آباد** برپا شد. در این تظاهرات هتل شقایق، اتاق اصناف، خانه معلم و... به آتش کشیده شد و در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۸ نفر مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز در پی تظاهراتی که در **بروجرد** برپا شد، ۸ نفر مجروح شدند و یکی از

دبیران نیز به شهادت رسید.

- در ساعت ۱۰:۳۰، تظاهراتی در **ورامین** با شرکت جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر برپا شد. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۳ نفر به شهادت رسیدند. روزنامه کیهان شمار شهدای این تظاهرات را از قول شاهدان ۱۵ نفر اعلام کرد.
- بنا بر گزارش فرماندار **قزوین**، در پی حوادثی که عصر امروز در این شهر برپا شد ۲ نفر شهید و ۵ نفر مجروح شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۱ - ۱ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲ صفر ۱۳۹۹

- عصر امروز تظاهرات پراکنده‌ای در برخی از نقاط شهر **تهران** برپا شد. ارتش نیز در گزارشی تأکید کرد که در این شهر یک نفر به شهادت رسید و ۳ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش ساواک شماری از اهالی **خرم‌آباد** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند. در این تظاهرات برخی اماکن از جمله اداره ثبت احوال، اداره کار و امور اجتماعی، یک مدرسه راهنمایی، شورای داوری و... تخریب و یا به آتش کشیده شدند و در پی تیراندازی مأموران یک نفر به شهادت رسید. ارتش نیز در گزارشی از این تظاهرات اعلام کرد که در این تظاهرات ۲۱ نفر غیرنظامی مجروح شدند.
- بعد از ظهر امروز تظاهراتی در **کرمانشاه** برپا گردید که در پی آن حزب رستاخیز، هتل بنفشه، بانک‌های ایرانشهر و تهران، کاخ دادگستری و... به آتش کشیده یا تخریب شدند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۸ نفر شهید و ۲۰ نفر مجروح شدند. ارتش شهدای کرمانشاه را ۱۰ نفر و مجروحان را ۱۵ نفر گزارش داد و مجدداً در بخش نتیجه‌گیری شمار شهدا را ۱۵ نفر اعلام کرد. کتاب یادنامه شهید استاد نجات‌اللهی شمار شهدای امروز این شهر را ۱۸ نفر و زخمی‌ها را ۸۵ نفر ذکر کرد.
- در پی تظاهراتی که در **کنگاور** برپا شد، ۳ نفر بر اثر تیراندازی مأموران مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ارتش در پی تظاهراتی که بعد از ظهر امروز در **لاهیجان** برپا شد، ساختمان فرمانداری، شهرداری، بانک و... به آتش کشیده شد و بر اثر تیراندازی مأموران ۷ نفر شهید و ۴۱ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **دامغان** برپا شد، ۴ نفر به شهادت رسیدند.



- از ساعت ۱۶ الی ۲۰ نظامیان شهر **قزوین** به فرماندهی سرتیپ معتمدی به مغازه‌ها، مطب‌ها، بیمارستان‌ها و خانه‌های مردم یورش بردند و آنها را به آتش کشیدند و عده‌ای را به شهادت رساندند. بنا بر گزارش روزنامه کیهان در این تهاجم خانه چند نفر از پزشکان که مردم را به طور رایگان معالجه می‌کردند و نیز برخی از روحانیان آتش زده شد. به دنبال این یورش مأموران، فرماندار نظامی این شهر در گزارش خود خطاب به استاندار زنجان گفت که شهر قزوین میدان تاخت و تاز مأموران لشکر بود و این شهر درست به مثابه یک شهر جنگ‌زده

- است که آثار خرابی و نابسامانی در تمامی آن هویداست.
- از صبح امروز تا ساعت ۱۳:۴۵، شماری از اهالی **گرگان** تظاهرات متعددی در سطح شهر برپا کردند که در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند و یک نفر به نام یزدان شیخ‌نژاد به شهادت رسید.
 - بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پایان امروز جوان ۱۸ ساله‌ای که روز ۵۷/۱۰/۹ در **آمل** هدف گلوله مأموران قرار گرفته بود، در بیمارستان شیروخورشید این شهر به شهادت رسید.
 - بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی تظاهراتی که در **آباده** برپا گردید، یک نفر مجروح شد.
 - بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی تظاهراتی که در **اردبیل** برپا شد ۴ نفر مجروح شدند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۲ - ۲ ژانویه ۱۹۷۹ - ۳ صفر ۱۳۹۹

- در ساعت ۱۵:۵۰ در پی تظاهراتی که در بخش **آبدانان** - استان ایلام - برپا شد یک نفر بر اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسید.
- **علی مسیحا**، شهردار **رفسنجان**، در مقابل خانه‌اش هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید. در جریان این تیراندازی یکی از کارمندان شهرداری نیز مجروح شد.
- در ساعت ۱۱ حدود ۲ هزار نفر از ایرانیان وابسته به گروه‌های مختلف سیاسی در مقابل محل اقامت مادر شاه در شهر **بورلی‌هیلز** اقدام به برپایی تظاهرات کردند و چند دستگاه خودرو و تعدادی از درختان را به آتش کشیدند. این تظاهرات تا ساعت ۱۹ ادامه یافت و در پایان حدود ۱۰۰ نفر بازداشت و ۲۸۰ نفر مجروح شدند. حال یک نفر هم که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود وخیم گزارش شد.
- بنا بر گزارش ارتش در ساعت ۱۷:۳۰ شماری از مردم **گنبد کاووس** به منظور پشتیبانی از

- تظاهرکنندگان به سوی گالیکش رفتند و در آنجا اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۷ نفر شهید و ۱۲ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در بخش **سعدآباد** از توابع برازجان برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و چند نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی انتشار خبر حمله موافقان دولت به مردم **گالیکش**، عده‌ای از مردم گنبد کاووس جهت کمک به مردم گالیکش به آنجا رفتند. مأموران در ابتدا مانع آنها شدند و سپس با تیراندازی به سوی آنها ۷ نفر را شهید و ۲۵ نفر را مجروح کردند.
- بعد از ظهر امروز شماری از مردم **بهشهر** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و در نهایت در پی تیراندازی مأموران یک نفر به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **رشت** برپا گردید، جوان ۲۷ ساله‌ای به نام حبیبی بر اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسید.
- در پایان امروز بر اثر تیراندازی مأموران در **صومعه‌سرا**، ۲ نفر جوان به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در ساعت ۱۲ در پی تیراندازی مأموران در میدان وزیری **کرمانشاه**، ۲ نفر شهید و ۱۲ نفر مجروح شدند.
- در ساعت ۱۷، شماری از اهالی **قصر شیرین** تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و چند شعبه بانک و برخی از اماکن عمومی را به آتش کشیدند. در این تظاهرات در پی تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد.
- بنا بر گزارش ارتش در پی تظاهراتی که در **خرمشهر** با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران یک دختر ۱۲ ساله به شهادت رسید.
- در ساعت ۹ حدود ۵ هزار نفر از مردم **قم** پس از اجتماع در تعدادی از خیابان‌های این شهر به سمت قبرستان گلپایگانی رفتند و در آنجا شعارهایی علیه رژیم سردادند. در ساعت ۱۲، این عده پس از بازگشت به شهر مورد تهاجم مأموران قرار گرفتند که در نتیجه تیراندازی آنها

چند نفر مجروح شدند و یک نفر نیز به شهادت رسید. روزنامه کیهان نام این شهید ۲۵ ساله را قاسمی گزارش کرد.

- در ساعت ۲۰ مراسمی در **خرمشهر** با شرکت جمعیتی حدود ۳ هزار نفر و سخنرانی آقایان محقق، سید محمدتقی موسوی و نوری در مسجد جامع برگزار شد. این عده پس از پایان سخنرانی ضمن خروج از مسجد اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران دختر ۱۳ ساله‌ای به نام فریبا فرزاد به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران، در تظاهرات خشونت‌بار **تبریز** بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر به شهادت رسیدند.

- بنا بر گزارش ارتش از **بوشهر**، چند نفر از مردم این شهر با بستن راه رئیس ساواک قصد کشتن وی را داشتند که در اثر تیراندازی مأموران، یک نفر به شهادت می‌رسد.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۴ - ۴ ژانویه ۱۹۷۹ - ۵ صفر ۱۳۹۹

- در ساعت ۱۷:۳۰ حدود ۵۰۰ نفر از مردم **تهران** در اطراف خانه یکی از مأموران در خیابان سیلان شمالی تظاهراتی برپا کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد و یک نفر نیز به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تیراندازی یکی از مأموران و همسرش به روی مردم در شهر **لار**، یک نفر به نام محمدعلی طاهری به شهادت می‌رسد که به دنبال آن مردم نیز با حمله به این مأمور او را از پای درمی‌آورند. مجدداً سه نفر از مأموران به سوی مردم تیراندازی می‌کنند که دو نفر به نام های احمد خلیل‌زاده و مهدی رستگار شهید و هفت نفر مجروح می‌شوند. بعد از این حادثه آیت‌الله سید عبدالعلی آیت‌اللهی و جامعه روحانیت لار به مدت یک هفته در این شهر اعلام عزا کردند. ساواک در گزارش خود شمار مجروحان را ۸ نفر اعلام کرد.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان در پی ورود کماندوها از رشت به **لنگرود** و درگیری با مردم، جوانی به نام محمدعلی شعبانی به شهادت رسید و ۳ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان یک آموزگار ۲۰ساله در بندر **گز** به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **مراغه** برپا شد، دو سینما، دو شعبه بانک و... به آتش کشیده شد و بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و ۴ نفر مجروح شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۱۰/۱۵ - ۵ ژانویه ۱۹۷۹ - ۶ صفر ۱۳۹۹

- صبح امروز در پی تظاهراتی که در **کاشان** برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۵ نفر مجروح شدند و یک نفر به نام اکبر نقاده به شهادت رسید. روزنامه کیهان شمار مجروحان را ۸ نفر گزارش کرد.
- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **راور** - استان کرمان - برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران چند نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.
- صبح امروز حدود ۱۵۰۰ نفر از انقلابیان روستاهای اطراف **اراک**، ضمن برپایی تظاهرات با عده‌ای از اهالی شاهدوست درگیر و در نتیجه دخالت مأموران، ۷ نفر از آنها مجروح شدند.
- بنا بر گزارش ساواک تظاهراتی در **میناب** برپا شد که در نتیجه درگیری‌هایی که میان دو گروه موافق و مخالف ایجاد شد، موافقان حکومت با پشتیبانی مأموران، برخی از خانه‌ها و مغازه‌های مردم را تخریب کردند و در نهایت ۱۳ نفر مجروح شدند.
- در ساعت ۳، در پی حمله مسلحانه به ژاندارمری بخش **کهک** - از توابع شهرستان قم - چند نفر از مأموران و مهاجمان کشته و عده‌ای نیز مجروح شدند.
- در ساعت ۱۶ تظاهراتی در **ساری** با شرکت جمعیتی حدود ۲هزار نفر برپا شد. در این تظاهرات چند شعبه بانک و مغازه به آتش کشیده شدند و در نتیجه درگیری با مأموران، یک نفر مجروح شد. روزنامه اطلاعات به تاریخ ۵۷/۱۰/۱۹ اعلام کرد که یکی از مجروحان امروز

ساری به شهادت رسیده است.

شنبه ۱۶/۱۰/۱۳۵۷ - ۶ ژانویه ۱۹۷۹ - ۷ صفر ۱۳۹۹

- در ساعت ۱۷:۳۰، در پی تجمع عده‌ای از مردم تهران در کیوسک روزنامه‌فروشی در چهارراه کواکولا، مأموران با آنها برخورد کردند که در نتیجه ۵ نفر مجروح شدند. بنا بر گزارش روزنامه کیهان یکی از مجروحان در بیمارستان به شهادت رسید. این روزنامه در خبری که روز بعد به چاپ رساند به نقل از مردم نوشت که در پی این تیراندازی ۳ نفر شهید، ۶ نفر مجروح و بیش از ۴۰ نفر دستگیر شدند.

- بعد از ظهر امروز حدود ۵ هزار نفر از مردم **بندر شاه** پس از برگزاری مجلس ختم سومین روز شهادت غلامرضا اسدی‌عرب، تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۶ نفر شهید و ۵ نفر مجروح شدند. ساواک در گزارش دیگری شمار مجروحان را ۹ نفر و شهدا را ۶ نفر گزارش داد.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان گروهی از چماق‌به‌دستان به خانه‌های برخی از دبیران بخش **ماسال** - ۳ کیلومتری صومعه‌سرا - حمله کردند و یک دبیر به نام احمد سالمی را به شدت مجروح نمودند. در این درگیری اموال مردم نیز توسط چماق‌داران به آتش کشیده شد.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **بانه** - استان کردستان - برپا شد، مأموران با تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان، ۲ نفر از آنها را به شهادت رساندند که در نتیجه مردم نیز با سلاح‌های مختلف به سوی پادگان تیراندازی کردند. بنا بر گزارش ساواک در این تظاهرات ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید و امور شهر از نظارت و قدرت مراجع انتظامی خارج شد.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی تظاهراتی که در **اراک** برپا گردید، عده‌ای مجروح شدند و چندین شعب بانک نیز به آتش کشیده شد.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۷ - ۷ ژانویه ۱۹۷۹ - ۸ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان تعداد شهدای **کرمانشاه** در سه روز خونین ۱۰، ۱۱ و ۱۲ دی، ۱۸۶ نفر تخمین زده شد.
- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات دو پزشک به نام‌های دکتر عباس صفوی و دکتر محبوبه افراز در تظاهرات امروز **تهران** به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **تهران** برپا شد چند نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، شماری از مردم **تهران** پس از اجتماع در مقابل بیمارستان بهداری به منظور شرکت در تشییع جنازه یکی از شهدای روز گذشته چهارراه کوکا کولا، به دنبال آمبولانس حرکت کردند. این عده سپس در خیابان ایبانه هدف تیراندازی مأموران قرار گرفتند که در نتیجه ۵ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش پلیس **تهران** در ساعت ۲۲ در پی به آتش کشیده شدن خانه یکی از مأموران، ۱۴ نفر به دست مأموران دستگیر شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **ساوه** با شرکت جمعیتی حدود ۱۰ هزار نفر علیه دولت بختیار برپا گردید، بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد.
- بنا بر گزارش ساواک در ساعت ۱۱ حدود هزار نفر از مردم **بندرگز** پس از شرکت در مراسم تشییع یکی از شهدای این شهر اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند. رکن دوم ژاندارمری مازندران شمار تشییع‌کنندگان را ۱۰ هزار نفر اعلام کرد.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که بعد از ظهر امروز در بخش **سردرود** از توابع تبریز برپا شد، ۲ نفر شهید و ۱۱ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان، در پی تظاهراتی که در **هشتروند** برپا شد، ۲ نفر به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **پیرانشهر** برپا شد، ۴ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.
- در ساعت ۱۰، تظاهراتی در **بندرعباس** با شرکت جمعیتی حدود ۳ هزار نفر علیه شاه و بختیار برپا شد. این تظاهرات در بعد از ظهر نیز ادامه یافت که در نتیجه تیراندازی مأموران ۷ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان شمار مجروحان را ۱۶ نفر اعلام کرد.
- بنا بر گزارش ارتش، در پی تظاهراتی که در **کنگاور** برپا گردید بر اثر تیراندازی مأموران ۳ نفر به شهادت رسیدند و یک نفر مجروح شد.
- در پی تظاهراتی که در **شاه‌آباد غرب** - استان کرمانشاه - برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند. ارتش شمار این تظاهرکنندگان را هزار نفر گزارش داد و اعلام کرد که در این تظاهرات چندین شعبه بانک به آتش کشیده شدند و به برخی از اماکن اداری، خسارت وارد آمد.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **سرپل ذهاب** برپا گردید شخصی به نام کریم کریمی‌جان به شهادت رسید و ۱۰ نفر مجروح شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۸ - ۸ ژانویه ۱۹۷۹ - ۹ صفر ۱۳۹۹

- از ساعت ۱۰ الی ۱۳، تظاهراتی در **شهرری** برپا شد که بر اثر مداخله مأموران ۹ نفر مجروح و ۳ نفر شهید و ۱۳ نفر دستگیر شدند. برخی از مطبوعات شمار تظاهرکنندگان شهرری را ۱۰ هزار نفر و شمار مجروحان را ۱۵ نفر گزارش دادند. پلیس تهران نیز در گزارشی از این تظاهرات تعداد شهدا را ۶ نفر و مجروحان را ۷ الی ۸ نفر اعلام کرد.
- در ساعت ۸:۳۰، شماری از مردم قم تظاهراتی برپا کردند و ضمن سردادن شعار، خانه دو

نفر از کارمندان ساواک را به آتش کشیدند. در این تظاهرات دو نفر بر اثر تیراندازی مأموران به شهادت رسیدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، ۱۵ هزار نفر از مردم **پیشوا** - ورامین - به مناسبت عزای عمومی راهپیمایی کردند و شعارهایی علیه رژیم سردادند. ساواک نیز در گزارشی از این تظاهرات خیر از شهادت ۳ نفر از اهالی این شهر داد.

- بنا بر گزارش ساواک در پی تظاهراتی که در **خوزستان** برپا گردید شیشه‌های یکی از شعب بانک شکسته و یک اتومبیل به آتش کشیده شد و در پایان بر اثر دخالت مأموران ۳ نفر مجروح و ۴۰ نفر دستگیر شدند.

- بنا بر گزارش ساواک **سوسنگرد**، تظاهراتی در این شهر با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر برپا گردید که در پایان بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و ۷ نفر مجروح شدند.

- در ساعت ۸ در پی تظاهراتی که در **بهبهان** با شرکت جمعیتی حدود ۵۰ هزار نفر برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۹ نفر مجروح شدند. بنا بر گزارش ساواک حال ۲ نفر از آنها رضایت‌بخش نبود.



- بنا بر گزارش ساواک **تبریز**، در پی

تظاهراتی که با شرکت ۲۰ هزار نفر در این شهر برپا گردید، چند شعب بانک، سینما و برخی دیگر از اماکن اداری به آتش کشیده شد و بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان شمار تظاهرکنندگان این شهر را ۲۰۰ هزار نفر گزارش داد.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان، در پی

یک کامیون ارتشی عمداً به صف مردمی که برای تهیه نفت اجتماع کرده بودند حمله کرد و تعدادی زن، مرد و کودک را زیر گرفت بر اساس گفته‌های شاهدان، در این حادثه حدود ۱۳ تا ۱۹ نفر به شهادت رسیدند.

تظاهراتی که در اسکو برپا شد، یک سینما و شش شعبه بانک به آتش کشیده شد و یک کارخانه ریسندگی و ساختمان‌های اداری شهرداری و بخشداری مورد حمله قرار گرفت. در این تظاهرات بر اثر تیراندازی مأموران ۸ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش ساواک در ساعت ۱۲ شماری از مردم مبارکه اصفهان قصد تصرف پاسگاه را داشتند که بر اثر تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. روزنامه اطلاعات در گزارشی از این وقایع نوشت که پس از برگزاری مراسم گرامیداشت شهدای شهرهای ایران، مردم مورد تهاجم مأموران قرار گرفتند و در نتیجه تیراندازی از سوی مأموران، کبری سلیمانی به شهادت رسید و ۶ نفر مجروح شدند.

- در ساعت ۹ پس از محاصره ساختمان ساواک یزد توسط مردم، مأموران اقدام به تیراندازی به سوی مردم کردند که در نتیجه ۳ نفر شهید و ۱۶ نفر زخمی شدند. روزنامه کیهان شمار شهدا را ۴ نفر نوشت و یک روز بعد خبرگزاری پارس تعداد شهیدان را ۴ نفر و مجروحان را ۶۰ نفر گزارش داد.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در ساعت ۱۲، زمانی که مردم قم قصد داشتند به منظور برگزاری نماز به میدان امام خمینی بروند، مأموران شهربانی به سوی آنها تیراندازی کردند که در پی آن ۷ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، حدود ۶ هزار نفر از مردم سوسنگرد و بخش‌های اطراف پس از اجتماع در مسجد جامع اقدام به برپایی راهپیمایی کردند. این عده پس از اینکه با سنگ به باشگاه افسران شهربانی حمله کردند هدف تیراندازی مأموران قرار گرفتند که در نتیجه ۴ نفر شهید و ۸ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه بورس به دنبال مراسم سخنرانی در حسینیه بهبهانی‌های آبادان، مردم ضمن در دست داشتن عکس‌هایی از امام اقدام به برپایی تظاهرات کردند. روزنامه کیهان نام دو تن از مجروحان تظاهرات امروز آبادان را به چاپ رساند. ساواک نیز در

گزارشی اعلام کرد که سه نفر بر اثر تیراندازی مأموران مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **خرم‌آباد** برپا شد بر اثر تیراندازی مأموران ده‌ها نفر مجروح شدند. ساواک در گزارشی شمار مجروحان را ۵ نفر گزارش داد و گزارش دیگری اعلام کرد که ۱۸ نفر مجروح و عده‌ای نیز کشته شده‌اند.

- بنا بر گزارش ساواک در ساعت ۱۱:۳۰ حدود هزار نفر از مردم **ساری** ضمن برپایی تظاهرات قصد داشتند مجسمه شاه را به پایین بکشند که هدف تیراندازی مأموران قرار می‌گیرند و در نتیجه ۲ نفر شهید و ۱۰ نفر مجروح شدند. روزنامه کیهان به نقل از اظهارات شاهدان شمار شهدا را بیش از ۱۲ نفر و مجروحان را بیش از ۲۰ نفر گزارش داد و همچنین اعلام کرد این تیراندازی زمانی آغاز شد که تظاهرکنندگان قصد داشتند به سربازان گل دهند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **بابل** برپا شد ۳ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان در پی تظاهراتی که در **فریدونکنار** برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران حداقل ۲ کودک و شخصی به نام علیرضا شفیع به شهادت رسیدند. همچنین تیراندازی مأموران به یک مینی‌بوس نیز، عده‌ای شهید و مجروح بر جای گذاشت.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تشییع جنازه یکی از شهدای **کاشمر**، مأموران به روی مردم این شهر آتش گشودند که در نتیجه ۲ نفر شهید و ۷ نفر به شدت مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **شاه‌آباد غرب** برپا گردید، چند ساختمان دولتی به آتش کشیده شد و بر اثر تیراندازی مأموران ۱۰ نفر مجروح شدند. خبرگزاری پارس نیز در گزارشی از تظاهرات امروز این شهر، از شهادت یکی از تظاهرکنندگان خبر داد.

- از ساعت ۱۶ الی ۱۹ تظاهراتی در **پیرانشهر** با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر برپا شد. در این تظاهرات در پی تیراندازی مأموران ۴ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۱۹ - ۹ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۰ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در نیارق - از روستاهای اطراف اردبیل - برپا شد، ۶ نفر شهید و ۱۹ نفر مجروح شدند (این روزنامه تاریخ دقیق حادثه را یاد نکرد).
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی برخوردی که میان مأموران ژاندارمری و مردم در **مریوان** پدید آمد، ۱۱ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید (روزنامه کیهان نوشت که منشأ این درگیری به قصد ازدواج یکی از مأموران دولتی با یک دختر در روستاهای مرزی این منطقه مربوط می‌شد).
- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان شماری از مردم **سیاهکل** ضمن یورش به پاسگاه قصد تصرف آن را داشتند که در پی تیراندازی مأموران عده‌ای مجروح شدند.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، بعد از ظهر امروز در پی تظاهراتی که در **یزد** برپا شد شخصی به نام محمدرضا مزیدی به شهادت رسید و شمار شهدای این شهر در تظاهرات روز گذشته و امروز به ۵ نفر رسید.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۰ - ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۱ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش ستاد بزرگ ارتشتاران از استان اصفهان، در ساعت ۱۵:۱۱ شماری از اهالی **دهنو** به سوی ژاندارمری مبارکه حمله کردند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند و یک زن به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **خرمشهر** با شرکت جمعیتی حدود ۵ هزار نفر برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد. در این تظاهرات یک مغازه مشروب‌فروشی به آتش کشیده شد.
- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، در پی تظاهراتی که در **شوشتر** با شرکت جمعیتی حدود

- ۱۵ هزار نفر برپا شد، یک مغازه مشروب‌فروشی، دادگاه، ساختمان عوارض و... به آتش کشیده شدند و بر اثر تیراندازی مأموران، پسر بچه ۱۱ ساله‌ای به شهادت رسید.
- بنا بر گزارش ستاد بزرگ ارتشتاران حدود هزار نفر از مردم **مسجد سلیمان** ضمن حمله به پاسگاه قصد آزاد کردن دو نفر از تظاهرکنندگان را داشتند که بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر شهید و یک نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش بولتن خبرگزاری پارس، مراسم بزرگداشتی در **سوسنگرد** به مناسبت شهادت چهار نفر از اهالی برگزار شد که در پایان ضمن برپایی تظاهرات و تیراندازی از سوی مأموران ۲ نفر به شهادت رسیدند.
- بنا بر گزارش خبرگزاری پارس، ساواک **یزد** مورد حمله مردم قرار گرفت و به آتش کشیده شد و در پی درگیری مردم با مأموران ۸ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۱ - ۱۱ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۲ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان گروه‌هایی از مردم **چالوس** هنگام خروج از مسجد هدف تیراندازی مأموران قرار گرفتند که در نتیجه ۲ نفر مجروح شدند.
- بعد از ظهر امروز شماری از اهالی بخش **لالی** - از توابع شهرستان مسجد سلیمان - تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر به شهادت رسیدند.

جمعه ۱۳۵۷/۱۰/۲۲ - ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۳ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، در پی تظاهراتی که در **چهرم** برپا شد، یک پیرمرد ۸۰ ساله بر اثر تیراندازی مأموران مجروح شد.
- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در ساعت ۴، زمانی که عده‌ای از جوانان شهر **فسا**، انتظامات شهر را بر عهده داشتند، از سوی مأموران به آنها تیراندازی شد که در نتیجه ۲ نفر از آنها

مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان حدود ۶ هزار نفر از مردم **رشت** پس از اجتماع در مسجد کاسه‌فروشان اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در پی تیراندازی مأموران یک نفر مجروح شد.

شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۳ - ۱۳ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۴ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در **مسجد سلیمان** برپا گردید، بیمارستان مرکزی، ستون یادبود دبیرستان محمد رضا شاه و... به آتش کشیده شد و در نهایت بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر به شهادت رسید و ۲ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان حدود ۴ هزار نفر از مردم **شمیران** به سوی دانشگاه ملی (شهید بهشتی) حرکت کردند که در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۳ الی ۴ نفر مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز حدود ۲ هزار نفر از مردم **زنجان** پس از شرکت در مراسم چهلم یکی از شهدای این شهر، اقدام به برپایی تظاهرات کردند که در نهایت در پی تیراندازی مأموران ۳ نفر مجروح شدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۴ - ۱۴ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۵ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی تظاهراتی که در **مسجد سلیمان** برپا گردید، یک نفر به شهادت رسید و ۸ نفر مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، در اثر تیراندازی مأموران به سوی مردم **بندرعباس**، ۴ نفر مجروح شدند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۵ - ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۶ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی تظاهراتی که در جهان‌آباد - ۶ کیلومتری نهاوند - برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و ۱۶ نفر مجروح شدند.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ - ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۷ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش ساواک تهران در ساعت ۱۵:۱۵ یک دستگاه اتوبوس در میدان تجریش قصد زیر گرفتن سربازان نظامی را داشت که بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح و سرنشینان اتوبوس دستگیر شدند.

- بنا بر گزارش فصلنامه مطالعات تاریخی در برخی از نقاط تهران بر اثر تیراندازی نظامیان به روی مردم، تقی رفعت در خیابان نیاوران و علی محبعلی به شهادت رسیدند.

- بنا بر گزارش فرمانداری نظامی تهران در ساعات منع عبور و مرور شبانه حدود ۳۷ نفر دستگیر شدند که ۷ نفر آنها نظامی و درجه‌دار نیروی هوایی بودند.

- بنا بر گزارش ساواک در ساعت ۱۵:۵۰، شماری از مردم تهران، ضمن برپایی تظاهرات در خیابان دزاشیب سربازان را وادار می‌کردند تا علیه رژیم شعار دهند که در نتیجه مخالفت سربازان و تیراندازی آنها، ۲ نفر مجروح و یک نفر به شهادت رسید.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۷ - ۱۷ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۸ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، حدود ۳۵ هزار نفر از مردم اهواز، پس از اجتماع در دانشگاه جندی‌شاپور هدف حمله چماق‌به‌دستان و مأموران گارد قرار گرفتند. در پی این حمله ۳۵ اتومبیل دولتی و شخصی توسط نظامیان به آتش کشیده شد و به حدود ۴۷ مغازه خسارت وارد شد و به دنبال تیراندازی مأموران حدود ۶۹ نفر مجروح که در بیمارستان‌های جندی‌شاپور، کوروش، رازی، سینا و... بستری شدند و ۳ نفر به شهادت رسیدند. روزنامه

کیهان از قول سخنگوی جمعیت حقوقدانان تعداد شهدای این شهر را حداقل ۱۷ نفر و مجروحان را ۶۳ نفر اعلام کرد و افزود که بیش از ۲۰۰ اتومبیل به وسیله تانک درهم کوبیده شد و تعداد زیادی از منازل و مغازه‌ها به آتش کشیده شدند. (در منابعی که بعدها منتشر شد، علت طغیان نظامیان در اهواز به سخنانی تحریک‌آمیز سپهبد جعفریان، استاندار خوزستان، نسبت داده شد).

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، شماری از چماقداران و نظامیان در **دزفول** ضمن سردادن شعار جاوید شاه، رهگذران و صدها اتومبیل را به گلوله بستند. این روزنامه شمار شهدا را ۲۰ نفر و مجروحان را ۴۰ نفر گزارش داد. اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران با صدور اطلاعیه‌ای عامل شروع این درگیری‌ها را به گردن مردم انداخت و در

نظامیان شهر قزوین به فرماندهی سرتیپ معتمدی به مغازه‌ها، مطب‌ها، بیمارستان‌ها و خانه‌های مردم یورش بردند و آنها را به آتش کشیدند و عده‌ای را به شهادت رساندند.

نهایت تعداد شهدا را ۶ نفر و مجروحان را ۲۰ نفر عنوان کرد و در خاتمه افزود که ارتش به سهم خود از این واقعه اظهار تأسف می‌نماید.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱۰/۲۸ - ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹ - ۱۹ صفر ۱۳۹۹

- ساواک در گزارشی شمار دستگیرشدگان مناطق نه‌گانه تهران را ۵۹ نفر گزارش داد.

جمعه ۱۳۵۷/۱۰/۲۹ - ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۰ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش بولتن خبرگزاری پارس، در تظاهراتی که در **طبس** - استان خراسان - به وقوع

پیوست، بر اثر تیراندازی مأموران ۴ نفر شهید و ۱۹ نفر مجروح شدند. در پی این حادثه، مردم استواری را که اقدام به این جنایت کرده بود، کشتند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان صبح امروز حدود ۲۵ هزار نفر از مردم خوی به مناسبت فرا رسیدن اربعین حسینی اقدام به برپایی راهپیمایی کردند. بعد از ظهر، گروهی چماق به دست ضمن ورود به این شهر با مردم درگیر که در نتیجه ۵ نفر زخمی شدند. در پی این درگیری مجسمه شاه به پایین کشیده شد و ساختمان‌های تأمین اجتماعی و اداره فرمانداری به آتش کشیده شدند.



- بنا بر گزارش روزنامه کیهان در پی گردهمایی اهالی نجف‌آباد در ورزشگاه، عده‌ای از چماق به دستان در یزدانشهر اقدام به برپایی تظاهرات در حمایت از رژیم کردند. این عده پس از آنکه مقابل عده‌ای از اهالی نجف‌آباد قرار می‌گیرند، اقدام به تیراندازی می‌کنند که در نتیجه حدود ۱۵ نفر به شهادت می‌رسند و عده‌ای نیز مجروح می‌شوند.

- در پی تظاهراتی که در **هرسین** - استان کرمانشاه - برپا گردید، میان موافقان و مخالفان حکومت درگیری ایجاد شد که در پی آن ۵ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- در پی تظاهراتی که به مناسبت اربعین حسینی در **صحنه** - استان کرمانشاه - برپا گردید، میان موافقان و مخالفان درگیری پیش آمد که در نتیجه ۴ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۳۰ - ۲۰ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۱ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، نوجوانی به نام علی‌زاده که به منظور گشت و پاس شب در جوادیه تهران توسط مردم انتخاب شده بود با شلیک سه گلوله توسط شخصی ناشناس به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان گروهی از مردم **قوچان** که در اعتراض به اقدامات وحشیانه چماق‌به‌دستان در مسجد جامع اجتماع کرده بودند، با حمله چماق‌به‌دستان مواجه که در نتیجه ۱۰ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، شماری از مردم **شیروان** پس از اجتماع در مقابل خانه کسی که گفته می‌شد از همکاران چماق‌به‌دستان است، هدف تیراندازی مأموران قرار گرفتند که در نتیجه ۲۰ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان، عده‌ای از چماق‌به‌دستان در **مشکین‌شهر** دست به تظاهرات زدند و شیشه‌های چند مغازه را شکستند. در پی این عمل چماق‌به‌دستان و اعتراض و درگیری مردم با آنها، یک نفر کشته شد.

- در پی شهادت یکی از تظاهرکنندگان روز گذشته شهر **صحنه** حدود ۱۵ هزار نفر از مردم این شهر جنازه این شهید را تشییع کردند که این بار نیز بر اثر حمله چماق‌به‌دستان ۲ نفر به شهادت رسیدند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱ - ۲۱ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۳ صفر ۱۳۹۹

- در نتیجه تیراندازی مأموران در شیروان به مردمی که به منزل یک ساواکی حمله کرده بودند، ۱۰ نفر مجروح و یک نفر شهید شد.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۲ - ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۳ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش مطبوعات از ساعت ۹ الی ۱۳، شماری از مردم رضائییه با مأموران درگیر شدند. نظامیان به ساختمان دادگستری حمله کردند و گنبد مسجد اعظم را به توپ بستند و در نهایت عده‌ای شهید و مجروح شدند. روزنامه آیندگان تعداد شهدا و مجروحان را ۱۵ نفر گزارش داد و روزنامه اطلاعات شمار شهدا را ۵ نفر اعلام کرد (پس از پیروزی انقلاب در سالگرد این حادثه، تعداد شهدا ۸ نفر و مجروحان ۱۸ نفر گفته شد).

- در پی ربوده شدن یکی از روحانیان خوی و شهادت وی توسط چماق‌داران و به دنبال آن ناآرامی‌های روز گذشته این شهر، در ساعت ۱۷ شماری از گروه‌های موافق و مخالف با هم درگیر شدند که در نهایت ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۳ - ۲۳ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۴ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش ساواک در ساعت ۴:۱۰، زندانیان شهربانی اهواز با نزاع ساختگی و ایجاد آتش‌سوزی قصد فرار داشتند که بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر کشته و ۶ نفر زخمی شدند. خبرگزاری پارس شمار مجروحان را ۷ نفر اعلام کرد. زندانیان سپس با گروگان گرفتن دو نفر از مأموران اعلام کردند که تصمیم دارند با دادستان استان، دو نفر روحانی، خبرنگاران کیهان و اطلاعات و فرماندار نظامی صحبت کنند و در نهایت پس از مذاکره با این افراد و اعلام خواسته‌های خود مأموران را آزاد کردند.

- در ساعت ۴:۱۰، زندانیان رضائیه ضمن ایجاد آتش‌سوزی در زندان دست به شورش زدند که در نتیجه تیراندازی مأموران ۴ نفر کشته و ۶ نفر مجروح شدند. زندانیان پس از گروگان گرفتن دو نفر از مأموران و مذاکره با دادستان استان، دادستان ارتش، سه نفر از روحانیان و خبرنگاران کیهان و اطلاعات، گروگان‌ها را آزاد کردند و به سلول‌های خود بازگشتند.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۴ - ۲۴ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۵ صفر ۱۳۹۹

- صبح امروز حدود ۲۰ هزار نفر از مردم تهران، در اطراف فرودگاه تهران گرد آمدند و با فریادهای «زنده‌باد خمینی» به حضور نظامیان که فرودگاه را اشغال کرده بودند، اعتراض داشتند. در میان این جمعیت شماری از پرسنل نیروی هوایی نیز حضور داشتند. بنا بر گزارش روزنامه کیهان، این عده در نهایت بر اثر تیراندازی هوایی سربازان متفرق گشتند که در نتیجه آن چند زن و کودک مجروح شدند.

- بنا بر گزارش فرماندار نظامی منطقه سه تهران، ۷ نفر از همافران ارتش به اتهام تظاهرات علیه رژیم، به دست مأموران دستگیر شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه کیهان بعد از ظهر امروز حدود ۵۰۰ نفر از افسران، همافران و درجه‌داران نیروی هوایی بوشهر با صدور اعلامیه‌ای، همبستگی خود را با ملت اعلام کردند. اینان در حالی که عکس‌هایی از امام در دست داشتند از محل پایگاه هوایی تا شهر - به فاصله ۱۲ کیلومتر - راهپیمایی کردند.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۵ - ۲۵ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۶ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش نشریه ایرانشهر، عده‌ای از دانشجویان مسلمان با حمله به کنسولگری ایران در لندن، این ساختمان را به اشغال خود درآوردند. حدود ۱۵ نفر آنها پس از دخالت مأموران و درگیری با آنها مضروب و مجروح و ۳ نفر آنها دستگیر شدند. با دخالت سرکنسولگری،

دانشجویان آزاد شدند و پلیس آن ناحیه را ترک کرد.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات شماری از دانشجویان پس از اشغال کنسولگری ایران در **حیدرآباد** هند، سرکنسول را گروگان گرفتند. این عده ضمن سردادن شعار علیه شاه و دولت بختیار، پرچم جمهوری اسلامی ایران را بر فراز کنسولگری به اهتزاز درآوردند.
- در پی تظاهراتی که در حمایت از رژیم در **شاه‌آباد غرب** برپا شد، بر اثر درگیری میان موافقان و مخالفان حکومت، ۳ نفر از مخالفان و یک نفر از موافقان زخمی شدند.
- بنا بر گزارش ستاد بزرگ ارتشداران در پی درگیری که میان موافقان و مخالفان در بخش **پلدختر** ایجاد شد، ۴ نفر از طرفین کشته و ۱۰ نفر مجروح شدند.
- بنا بر گزارش بولتن خبرگزاری پارس صبح امروز حدود ۱۰ هزار نفر از مردم **سنندج** به پشتیبانی از قانون اساسی تظاهراتی برپا کردند و شعار جاویدشاه سردادند. این گروه که به شدت از طرف مأموران انتظامی حمایت می‌شدند، هدف پرتاب سنگ گروه مخالفان رژیم قرار گرفتند. مأموران نیز با تیراندازی به سوی مخالفان یک نفر را شهید و ۲ نفر را مجروح کردند (روزنامه اطلاعات چند روز بعد تعداد شهدای سنندج را در روزهای ۵ و ۶ دی، ۸ نفر اعلام کرد).

جمعه ۱۳۵۷/۱۱/۶ - ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۷ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات بعد از ظهر امروز پس از آنکه مردم **تهران** از عدم ورود امام آگاهی یافتند، با برپایی تظاهرات در میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب) و ضمن سردادن شعارهای «مرگ بر شاه» به این کار اعتراض کردند. در این هنگام مأموران با تیراندازی به سوی مردم عده‌ای را مجروح و شهید کردند. بنا بر گزارش همین روزنامه، مردم بر روی دیوارها نوشتند که تعداد شهدا ۵۷ نفر و مجروحان ۳۵۰ نفر است. رئیس پلیس تهران در گزارشی از این تظاهرات شمار شهدا را ۸ نفر و مجروحان را ۲۱ نفر نوشت. ستاد بزرگ

ارتشتاران نیز شمار شهدا را ۱۲ نفر و مجروحان را ۴۳ نفر گزارش داد.

- در پی حملات شماری از مأموران شهربانی **سنندج** در این شهر چند خانه، مغازه و اتومبیل به آتش کشیده شد و در نتیجه تیراندازی آنها ۳ نفر شهید و ۶ نفر مجروح شدند.

- بعد از ظهر امروز تظاهرات پراکنده‌ای در نقاط مختلف شهر **رشت** برپا شد که در پی تیراندازی مأموران جوان ۲۵ ساله‌ای به شهادت رسید.

شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۷ - ۲۷ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۸ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش بولتن خبرگزاری پارس در پی تظاهراتی که در **رشت** برپا شد، درگیری‌هایی میان تظاهرکنندگان و مأموران پدید آمد. این خبرگزاری بر اساس گزارش بیمارستان‌ها شمار شهدا را حدود ۴ نفر و مجروحان را حدود ۲۵ نفر اعلام کرد و در ادامه افزود که حال ۶ نفر از مجروحان وخیم است.

- روزنامه کیهان از قول یکی از پزشکان بیمارستان هزار تخته‌خوابی شمار شهدای روز گذشته **تهران** را ۴۰ نفر اعلام کرد و در ادامه افزود از آنجایی که حال عده‌ای از مجروحان وخیم است، بعید نیست که شمار شهدا افزایش یابد.

- بنا بر گزارش خبرگزاری پارس صبح امروز در پی تظاهراتی که در **گرگان** برپا شد و در نتیجه تیراندازی مأموران، ۳۶ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. ساواک شمار مجروحان را ۸ نفر اعلام کرد و ارتش شمار شهدا را ۴ نفر و مجروحان را ۲۸ نفر گزارش داد.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات در پی شهادت ۲ نفر از تظاهرکنندگان در تظاهرات امروز **خلخال** - استان آذربایجان شرقی - سه روز عزای عمومی در این شهر اعلام شد.

- بنا بر گزارش ستاد بزرگ ارتشتاران در پی تظاهراتی که در **بیرجند** برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر شهید و ۵ نفر مجروح شدند.

- در ساعت ۹:۳۰، شماری از مردم آبادان پس از اجتماع در حسینیه اصفهانی‌ها، تظاهراتی علیه رژیم برپا کردند و در پایان در پی تیراندازی مأموران ۵ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۸ - ۲۸ ژانویه ۱۹۷۹ - ۲۹ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش فرمانداری نظامی حدود ساعت ۱۵:۳۰، شماری از مردم تهران با سنگ و چوب به ساختمان ستاد ژاندارمری واقع در میدان ۲۴ اسفند حمله کردند و در پی مقابله مأموران، حدود ۴۰ نفر شهید و مجروح شدند. رئیس پلیس تهران اعلام کرد که این تظاهرات ۱۹ شهید و ۱۹۹ مجروح بر جای گذاشت. بولتن ستاد بزرگ ارتشداران در بخش تلفات ۱۵ شهید و ۱۶۰ زخمی نوشت؛ روزنامه آیندگان به نقل از برخی بیمارستان‌ها رقم ۲۳ شهید و ۱۰۳ زخمی را گزارش داد. خبرگزاری پارس و روزنامه بورس اعلام کردند که شمار شهدا به ۲۸ نفر رسید و هم اکنون ۱۴۱ مجروح در بیمارستان‌ها بستری هستند.

- در ساعت ۹ در پی تظاهراتی که در **بیرجند** برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران ۵ نفر مجروح و ۲ نفر شهید شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان در پی تظاهراتی که در **خلخال** برپا شد در اثر تیراندازی مأموران ۲ نفر مجروح شدند و یک نفر به نام مظفر عزیزی به شهادت رسید.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۹ - ۲۹ ژانویه ۱۹۷۹ - ۳۰ صفر ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش خبرگزاری پارس در جریان برخورد مأموران فرمانداری نظامی تهران با تظاهرکنندگان، ۴ نفر شهید و ۵ نفر مجروح شدند.

جمعه ۱۳۵۷/۱۱/۱۳ - ۲ فوریه ۱۹۷۹ - ۴ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- در پی تظاهراتی که در برخی از شهرهای استان **سمنان** برپا شد، بر اثر برخورد مأموران

حکومتی عده‌ای شهید و مجروح شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱۴ - ۳ فوریه ۱۹۷۹ - ۵ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- بنا بر بولتن خبرگزاری پارس، دو نوجوان سنگسری در برابر شهربانی سمنان به شهادت رسیدند. عده‌ای از مردم پس از خاکسپاری این شهیدان، تصمیم گرفتند تا برای آزادی یکی از سربازان که در اثر خودداری از تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان مجروح و بازداشت شده بود در یکی از مساجد سمنان تحصن کنند.

دوشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱۶ - ۵ فوریه ۱۹۷۹ - ۷ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- در پی محاصره و حمله عده‌ای از اهالی آغاچاری - استان خوزستان - به منازل رئیس و معاون شهربانی این شهر، با مداخله مأموران ۲ نفر مجروح شدند.

سه شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱۷ - ۶ فوریه ۱۹۷۹ - ۸ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان، در پی تظاهراتی که مردم زاهدان در حمایت از نخست‌وزیری مهندس بازرگان برپا کردند، بر اثر هجوم چماق‌به‌دستان، ۲ نفر شهید و ۶۰ نفر مجروح شدند.
- فرمانداری نظامی اصفهان در گزارشی از دستگیری ۱۵۱ نفر از مردم این شهر خبر داد.

چهارشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱۸ - ۷ فوریه ۱۹۷۹ - ۹ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش فرماندار نظامی تهران در ساعت ۱۰ حدود ۱۰۰ هزار نفر از تظاهرکنندگان به مأموران فرمانداری که برای متفرق کردن آنها اعزام شده بودند حمله کردند که در نتیجه تیراندازی ۲ نفر مجروح شدند.

پنجشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۱۹ - ۸ فوریه ۱۹۷۹ - ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- در پی تظاهراتی که در **گرگان** در حمایت از دولت موقت بازرگان برپا شد، مأموران به صف تظاهرکنندگان حمله کردند که در نتیجه عده‌ای شهید و مجروح شدند. مردمی که در این تظاهرات حضور داشتند شمار شهدا را بیش از ۱۱ نفر و مجروحان را ۳۵ نفر اعلام کردند.

جمعه ۱۳۵۷/۱۱/۲۰ - ۹ فوریه ۱۹۷۹ - ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- در ساعت ۲۴، در پی تظاهراتی که با شرکت ۵۰ هزار نفر در خیابان فرح‌آباد ژاله **تهران** به حمایت از هنجویان مرکز آموزش نیروی هوایی برپا شد، بر اثر تیراندازی مأموران یک نفر شهید و یک نفر مجروح شد و ۴ نفر دستگیر شدند.

- تظاهراتی در **گنبد کاووس** در حمایت از حکومت پهلوی برپا شد. تظاهرکنندگان ضمن سردادن شعار جاوید شاه، عکس‌های امام را پاره کردند و در پی درگیری انقلابیان با آنها، ۲۵ نفر مجروح شدند و یک نفر به شهادت رسید. به دنبال این حادثه شورای تأمین گنبد کاووس تشکیل شد و وضعیت را در این شهرستان قرمز اعلام کرد.

- در ساعت ۱۲، در پی تظاهراتی که در **خوی** از جانب موافقان حکومت برپا شد، شماری از انقلابیان با آنها درگیر که در نتیجه ۶ نفر کشته و ۱۴ نفر زخمی شدند.

شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۲۱ - ۱۰ فوریه ۱۹۷۹ - ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش فرماندار نظامی **تهران** در ساعت یک بامداد تظاهراتی در خیابان **گرگان** با شرکت جمعیتی حدود ۲ هزار نفر برپا شد که در نهایت با دخالت مأموران ۴ نفر دستگیر شدند.

- حدود ساعت ۹ پادگان نیروی هوایی **تهران** مجدداً هدف یورش مأموران گارد قرار گرفت.

این درگیری به خیابان‌ها نیز کشیده شد و هزاران نفر از مردم به حمایت از نیروی هوایی دست به تظاهرات زدند و در پی تیراندازی مأموران گارد عده‌ای شهید و مجروح شدند.

- بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، بعد از ظهر امروز پس از ساعت‌ها تیراندازی از سوی محافظان کلانتری منطقه تهران‌نو، در نهایت مأموران تسلیم شدند و کلانتری به دست مردم افتاد.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان، مردم تهران با همکاری همافران توانستند در ساعات منع عبور و مرور کلانتری‌های نارمک، تهران‌نو، تهران‌پارس، بهارستان، مولوی، شهرری، باباییان و جوادیه را به تصرف خود درآورند.

یکشنبه ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ - ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ - ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۹۹

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان صبح امروز جراید از ۱۶۴ شهید و ۶۳۴ مجروح خبر دادند که در بیمارستان‌های تهران بستری هستند. به گزارش این منبع بیشتر مجروحان و شهیدان در بیمارستان جرجانی بودند: ۱۳۶ مجروح و ۵۳ شهید.

- بنا بر گزارش روزنامه آیندگان عده‌ای به سفارت امریکا یورش بردند و در اثر تیراندازی طرفین، عده‌ای کشته و مجروح شدند.

تسخیر لانه جاسوسی امریکا

و سفر کمیسیون تحقیق سازمان ملل به ایران

اصغر حیدری*

در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در اعتراض به دخالت‌های امریکا در امور داخلی ایران، دشمنی آن کشور با انقلاب اسلامی و به ویژه پذیرش و نگهداری محمدرضا پهلوی و حمایت از او، سفارتخانه امریکا را در تهران به تصرف خود درآوردند و در نتیجه روابط تنش‌آلود ایران و امریکا وارد مرحله خصمانه‌ای شد. امام خمینی^(س) تصرف سفارتخانه امریکا را انقلاب دوم نامیدند و اکثریت قاطع ملت ایران نیز پشت سر رهبر فرزانه خویش با تظاهرات گسترده، اقدام دانشجویان را تأیید نمودند و از آن حمایت کردند.

* کارشناس ارشد ایران‌شناسی.

در واکنش به این امر، اتفاقات مهمی در عرصه داخلی و خارجی ایران روی داد. دولت موقت مرحوم مهندس بازرگان استعفا داد (گرچه او استعفای دولت موقت را مربوط به تصرف سفارتخانه امریکا نمی‌داند و آن را تصمیمی قبلی تلقی کرده و حتی مدعی است یک روز قبل از گروگان‌گیری امریکایی‌ها، استعفا به تأیید هیئت دولت رسیده بود)^۱ و تلاش دولت‌های غربی به سرکردگی امریکا جهت به بن‌بست کشانیدن انقلاب اسلامی و شکست آن در یک جبهه متمرکز گردید.

مخالفان داخلی و خارجی تصرف سفارتخانه امریکا، عمدتاً بر مسائل سیاسی، حقوقی و انسانی تأکید می‌کردند و تصرف سفارتخانه را در مخالفت ماهوی با این سه مؤلفه ارزیابی می‌نمودند. به عنوان نمونه یکی از مخالفان سیاسی این امر می‌نویسد:

دولت‌های غربی و شرقی اروپا و حتی عربی مسلمان و آفریقایی آسیایی غیر مسلمان نسبت به عمل ایران که زیر پا گذاشتن ساده‌ترین روابط دیپلماسی و تعهدات بین‌المللی بود معترض و ناراحت گردیده یک جو انزجار یا استعجاب (تعجب) و ابهام علیه انقلاب اسلامی ایران خصوصاً در امریکای شمالی و اروپای آزاد به وجود آمد. دولت‌های غربی اروپا که در همکاری با شوروی و بعضی دولت‌های سوسیالیستی تلاش‌های راه حل جویانه دیپلمات‌هایشان به جایی نرسید نیز احساس دلزدگی و خطر نسبت به انقلاب اسلامی کرده همدردی و تمایل نسبت به سیاست امریکا در آنها به وجود آمد و جبهه امریکایی اروپا قوی‌تر گشت. اگر انقلاب دوم ما در داخل کشور تخصم و تفرقه را در حرکت گریز از مرکز زیاد کرد، در خارج کشور موجب الفت و وحدت گردیده در برابر آنها ما را از دنیا مجزی نموده رفته رفته منفرد ساخت و سیاست دولت‌ها و افکار و دل‌های ملت‌ها را در عقیده و علاقه علیه انقلاب اسلامی ایران بر انگیخت.^۲

عده‌ای دیگر پا را فراتر گذاشتند و مدعی شدند دانشجویان عامل قدرت‌طلبی رهبران نظام

۱. مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت (تهران: مؤلف، ۱۳۶۳)، ج ۳، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۹۶ و ۹۷.

جمهوری اسلامی بودند و در تحلیل‌های احساسی و به دور از حقیقت خود گفتند:

دانشجویان خط امام وسیله کار بودند، اگر گروگان‌گیری طرحی امریکایی نمی‌بود که به ایران آمده و سرانجام یک طرح انقلابی تصور شد و به اجرا درآمد، اما در عمل طرح مشترک دو طرف در دو کشور (ایران و آمریکا) بود که یک هدف داشتند و آن تصرف قدرت بود، پس با یکدیگر همکاری می‌کردند. دانشجویان گمان می‌بردند طرح را خود ساخته‌اند اما بلافاصله مثل اغلب حرکت‌ها، دست‌مایه قدرت‌طلب‌ها شدند. دیگر نه تنها دانشجویان خط امام که تمامی مردم وسیله شدند.^۱

دومین حربه مهم معترضان به تصرف سفارتخانه آمریکا «حربه حقوقی» بود که در آن با پیش کشیدن مصونیت‌های مطرح شده در قرارداد «وین»، حمله به سفارتخانه مذکور و تصرف آن، کاری خلاف حقوق بین‌الملل تلقی می‌شد. یکی از چهره‌های معروف این طرز تفکر، آقای «کورت والدهایم» دبیر کل وقت سازمان ملل بود که در خاطراتش می‌نویسد:

در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، دانشجویان انقلابی در تهران سفارت آمریکا را اشغال کرده بودند و مأموران سیاسی و سایر کارکنان آن را زندانی خود ساخته بودند. از آن تاریخ، ۵۲ گروگان امریکایی در ساختمان سفارت نگهداری می‌شدند. از زمان قیام بوکسرها (مشت‌زنان چین در اوایل این قرن) نظیر چنین تجاوز آشکاری به حقوق بین‌الملل در هیچ جا روی نداده بود. مصونیت مأموران سیاسی و حقوقی برون‌مرزی و ساختمان مقر نمایندگی‌های سیاسی در سراسر جهان غیر قابل تجاوز تلقی می‌شود... این امر در دومین کنگره وین در سال ۱۹۶۱ نیز در عهدنامه‌ای صریحا تأیید و جزئیات آن مشخص شده است.^۲

شایسته ذکر است که قرارداد وین درباره روابط سیاسی بین‌الملل در ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ در شهر وین به امضای نماینده مختار دولت ایران رسید و مشتمل

۱. ابوالحسن بنی‌صدر، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی (خارج از کشور)، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱.
 ۲. کورت والدهایم، کاخ شیشه‌ای سیاست، ترجمه عبدالرحمن صدریه (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶)، ص ۵ و ۶.

بر ۵۳ ماده و دو پروتکل است. در ماده ۲۲ قرارداد مذکور به مصونیت اماکن مأموریت و اسباب و اثاث و اشیای موجود و نیز وسایل نقلیه آن از تجاوز و خسارت و تفتیش و مصادره و توقیف تصریح شده است. مطابق ماده ۲۴، بایگانی و اسناد مأموریت در هر زمان و هر مکان از تعرض مصون هستند و بر اساس ماده ۳۰، مأمور سیاسی در کشور پذیرنده از مصونیت تعقیب جزایی برخوردار است. در ماده ۴۵ نیز چنین آمده است:

در صورت قطع روابط سیاسی بین دو کشور و یا زمانی که مأموریت به طور قطعی یا موقتی خاتمه یافته است کشور پذیرنده موظف است حتی در صورت وجود اختلاف مسلحانه، اماکن مأموریت و همچنین اموال و بایگانی آن را محترم شمرده و حمایت نماید.^۱



۱. جهانگیر منصور، مجموعه قوانین و مقررات جزایی، ج ۲ (تهران: دیدار، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۳۵-۱۰۲۸.

افرادی که معتقدند تصرف سفارتخانه آمریکا برخلاف قرارداد وین و مصونیت‌های مندرج در آن برای اعضای مأموریت سیاسی (سفارتخانه، کنسولگری‌ها و کارمندان کشور فرستنده) بوده است، به عمد یا از روی نیت‌های ناپاک و غرض‌آلود خود به دو ماده ۴۱ و ۴۲ قرارداد مذکور رجوع و اشاره نکرده‌اند. در ماده ۴۱ قرارداد وین آمده است:

کلیه اشخاصی که از مزایا و مصونیت‌ها استفاده می‌کنند بدون آنکه به مزایا و مصونیت‌های آنان لطمه‌ای وارد آید مکلفاند قوانین و مقررات کشور پذیرنده را محترم شمرده و از مداخله در امور داخلی آن کشور خودداری نمایند ... اماکن مأموریت طوری مورد استفاده قرار نخواهد گرفت که با وظایف مأموریت مندرج در این قرارداد یا سایر حقوق بین‌الملل عمومی و یا در قراردادهای معتبر بین کشور فرستنده و کشور پذیرنده مغایر باشد.

ماده ۴۲ نیز چنین است: «مأمور سیاسی در کشور پذیرنده فعالیت حرفه‌ای یا تجاری به قصد انتفاع شخصی نخواهد داشت.»^۱

به گواهی اسناد به دست آمده از سفارتخانه آمریکا و همچنین دستگاه‌های پیشرفته مخابراتی و استراق سمع به کار رفته در ساختمان آن، مکان مذکور در پوشش سفارتخانه و با تکیه بر

امام خمینی (س) تصرف سفارتخانه امریکا را انقلاب دوم نامیدند.

مصونیت‌های ادعایی در واقع مکانی برای طراحی و اجرای نقشه‌های ضد انقلابی و ضد ایرانی و به تعبیر دیگر نه «سفارتخانه» بلکه «جاسوسخانه» و از ارکان اصلی ستون پنجم دشمن در داخل کشور بوده است و بر خلاف ماده ۴۱ قرارداد وین، اعضای سفارتخانه به دستور مقام‌های بالای خود در وزارت خارجه آمریکا و کاخ سفید واشنگتن، قوانین ایران را محترم نمی‌شمردند و همواره در دوره پهلوی و به صورت وسیع‌تر و شدیدتر در دوره انقلاب و بعد

۱. همان، ص ۱۰۳۴.

از پیروزی انقلاب در امور داخلی کشور ما دخالت‌های فراوان می‌کردند. علاوه بر آن، کارهای تجاری و حتی خلاف مقررات پذیرفته شده انجام می‌دادند. مأموران رده بالای سفارتخانه امریکا در تهران با گروه‌های ضد انقلاب و آنهایی که دست به کشتار مردم و ترور شخصیت‌های انقلابی می‌زدند همواره در ارتباط بودند و اغلب، آنها را مورد حمایت مالی قرار می‌دادند. در این زمینه، گروهک منحرف و شیطنانی فرقان^۱ و حزب خلق مسلمان را می‌توان نام برد. رهبران رده بالای حزب اخیر با نشست‌های مشترک با مسئولان سفارتخانه امریکا به اهداف مشترک رسیدند و چند میلیون دلار از امریکایی‌ها گرفتند و خرج فعالیت‌های ضد انقلابی و خرید سلاح نمودند. گزارش این واقعیت‌های تکان‌دهنده که توسط مسئولان سفارتخانه به وزارت امور خارجه امریکا ارسال شده خوشبختانه در مجموعه اسناد لانه جاسوسی منتشر گردیده است.^۲

بخش زیادی از اسناد سفارتخانه توسط مأموران و کارمندان آن برای اینکه به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نرسد با دستگاه‌های مخصوص به صورت رشته و پودر در آمدند، دانشجویان با تلاش پیگیر بخشی از اسناد رشته شده را با دقت تمام به هم چسباندند و خواندند. تا سال ۱۳۶۶ در مجموع ۳۰۰۰ صفحه شامل ۲۳۰۰ سند بازسازی و در ۸۵ جلد از اسناد لانه جاسوسی امریکا به چاپ رسید اما متأسفانه اسناد و میکروفیلم‌های پودر شده در دو بشکه بزرگ قابل بازیابی نبود.^۳

امریکایی‌ها با وقاحت تمام در تماس‌های محرمانه با برخی مسئولان نظام جمهوری اسلامی،

۱. معصومه ابتکار، تسخیر (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۹)، ص ۱۴۶. خانم دکتر ابتکار خود از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و سخنگوی آنها بود.

۲. نگارنده در کتاب طوفان در آذربایجان (تبریز: احرار، ۱۳۸۱)، بخش هشتم این اسناد را ارائه و توضیح داده‌ام. همچنین در کتاب آیت‌الله شریعتمداری به روایت اسناد- که امید است به زودی توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شود- بخشی از اسناد مذکور را یادآور شده‌ام.

۳. ابتکار، همان، ص ۱۴۹.

از آنها در جهت اهداف جاسوسی خود استفاده می‌کردند و در برخی موارد آنان را به مأموران حقوق بگیر خود مبدل می‌ساختند. نمونه بارز این امر تماس‌های آنان با دکتر ابوالحسن بنی‌صدر از کاندیدهای دوره اول ریاست جمهوری بود که در نهایت با توجه به شخصیت او و تفکر نه چندان همسویش با جریان انقلاب و رهبری آن با ماهی ۱۰۰۰ دلار با نام و کد رمز LURE/۸ SD در جرگه جاسوسان امریکا درآمد.^۱



برخی از اعضای سفارتخانه امریکا در سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ با باند جاعل دلار و پاسپورت در ایران همکاری داشتند. این گروه با کمک امریکایی‌های سفارتخانه، ویزای تحصیلی و حتی

۱. همان، ص ۱۵۴-۱۵۰. تصاویر تمام اسناد راجع به بنی‌صدر در اسناد لانه جاسوسی را در این کتاب ببینید: دادگستری جمهوری اسلامی، غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ (تهران: ۱۳۶۴)، ص ۶۲-۲۹.

مدارک تحصیلی جعل می‌کردند و می‌فروختند.^۱ اکنون باید پرسید کدام یک از این فعالیت‌ها و امور، با روح قرارداد وین و به ویژه دو ماده ۴۱ و ۴۲ آن قرارداد همخوانی دارد؟ قرارداد وین ابتدا بارها و به صورت خطرناک توسط خود امریکایی‌ها نقض شد و در روابط بین دو کشور امریکا و ایران با اقدام‌های امریکایی‌ها در واقع به صورت قرارداد مرده درآمد. آیا در میان سردمداران امریکا وجدان بیداری پیدا می‌شود تا پاسخ گوید؟

با روشن شدن ماهیت واقعی فعالیت‌های امریکایی‌ها در سفارتخانه و جاسوسی و نیز ارتباط و هدایت گروه‌های ضد انقلاب توسط آنها، امام خمینی^(س) چند بار احتمال محاکمه آنها را مطرح نمودند. در ۲۶ آذر ۱۳۵۸ در دیدار خبرنگاران خارجی از زندان اوین و حضور آنان در جلسه حکام شرع و قضات دادگاه‌های انقلاب اسلامی، آیت‌الله محمدی گیلانی حاکم شرع گفت:

محاکمه گروگان‌ها با کسب اجازه از محضر امام زیر نظر شورای انقلاب و با نظر حاکم شرع صورت خواهد گرفت و طبق موازین اسلام و با توجه به آیات شریفه قرآن مجید با آنها بر قسط و عدالت رفتار خواهد شد. ولی دیپلمات‌نماها و جاسوسان از این قاعده مستثنی هستند. جاسوسان از نظر فقه اسلام کیفر شدید دارند و امام مسلمین می‌تواند جاسوسان را بکشد و یا استرقان (برده) بکند و در هر صورت تصمیم نهایی با امام مسلمین است و حتی امام می‌تواند آنها را ببخشد و یا آزاد کند. البته در میان این افراد معلوم نیست همه دشمن سرسخت کشور و اسلام باشند و ممکن است در میانشان افراد بی‌گناهی نیز باشند. آنها می‌توانند و کیلی بگیرند که با موازین فقه اسلام آشنا باشند.^۲

اعلام احتمال محاکمه گروگان‌ها، مقام‌های ارشد کاخ سفید را بسیار نگران ساخت. سایروس ونس، وزیر خارجه امریکا در جلسه مهمی به جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا گفت:

۱. روزنامه اطلاعات، (۱۳۵۸/۱۲/۷): ص ۲. دادستانی کل انقلاب با کشف و دستگیری بانده مذکور، یکی از گروگان‌های امریکایی را به جرم همکاری با آنان تحت تعقیب قرار داد.

۲. روزنامه اطلاعات، (۲۷ آذر ۱۳۵۸): ص ۲.

آقای رئیس جمهور، ده تن از گروگان‌ها (ی سیاهپوست و زن) آزاد شده‌اند و در حالی که با افراد ما بد رفتاری شده است ما هیچ دلیل قاطعی برای اثبات اینکه به آنها آسیب جدی رسیده باشد نداریم. ما می‌توانیم با ایرانیان از طریق سازمان ملل یا سازمان آزادیبخش فلسطین مذاکره کنیم. تهدید به محاکمه افراد ما، مرا بسیار نگران کرده ولی نمی‌خواهم دست به کار عجولانه یا احمقانه‌ای بزنیم تا در دامی که خمینی برایمان گسترده است گرفتار شویم. خمینی سعی دارد ما را وسوسه و تحریک کند. انقلاب او [امام خمینی] موفق به حل مشکلات اقتصادی ایران نشده و کم‌کم تحرک خود را از دست می‌دهد. او به بحران گروگان‌ها متوسل شده تا بتواند مردم خود را متحد سازد و توجه‌شان را از مسائل ایران منحرف کند.^۱

استانسفیلد ترنر، رئیس وقت سازمان سیا در جلسه مذکور گفت:

حرف‌هایی که خمینی در زمینه جاسوس‌ها و محاکمات می‌زند تنها راه لفاظی سیاسی نیست. متخصصین امور ایران در سیا بر این باورند که او واقعا معتقد است که این افراد جاسوس هستند و از این نظر وی کاملا محق خواهد بود که آنان را محاکمه یا اعدام کند.^۲

کارتر در این جلسه، اقدام‌های آمریکا در صورت محاکمه گروگان‌ها در ایران را چنین ذکر کرد:

ما می‌توانیم ایران را محکوم کنیم و رابطه سیاسی خودمان را با آنها قطع کنیم. از میان راه حل‌های نظامی برای مجازات آنها من می‌توانم دستور دهم به هدف‌های اقتصادی ایران مانند مناطق نفت‌خیز ضربه وارد شود و یا بنادر آنها را مین‌گذاری و یا محاصره کنیم. از دیگر اقداماتی که می‌توانیم به وسیله آن اوضاع را تحت تأثیر قرار دهیم این است که شاه (محمدرضا پهلوی) را از ایالات متحده منتقل کنیم، تمام راه حل‌های قانونی

۱. همیلتون جردن، بحران (آخرین سال ریاست جمهوری کارتر)، ترجمه محمود مبنا (تهران: نشر نو، ۱۳۶۲)،

ص ۷۰.

۲. همان، ص ۷۲.

را از طریق سازمان ملل و دیوان داوری بین‌المللی حل کنیم و هم‌پیمانان خود را تشویق کنیم که کارمندان سفارت خود را به عنوان مقدمه‌ای در زمینه قطع روابط سیاسی با ایران از تهران خارج کنند.^۱



با اعلام احتمال محاکمه و مجازات گروگان‌های امریکایی، فعالیت‌هایی از سوی برخی اعضای شورای انقلاب و وزرا مانند ابوالحسن بنی‌صدر (وزیر خارجه وقت) و صادق قطب‌زاده (وزیر خارجه بعدی) برای مذاکره با امریکا به قصد حل مشکل گروگان‌ها صورت گرفت. از سوی امریکایی‌ها نیز فعالیت‌های مشابهی به عمل آمد. توضیح اینکه پنج روز پس از تصرف سفارتخانه امریکا، شورای امنیت سازمان ملل تشکیل جلسه داد و از ایران خواست امریکایی‌ها را آزاد کنند چهار روز پس از آن، ابوالحسن بنی‌صدر وزیر امور خارجه ایران طی

نامه‌ای به سازمان ملل تقاضا کرد جلسه ویژه شورای امنیت جهت شنیدن استدلال‌های نماینده ایران تشکیل شود. بنی‌صدر در عین حال خواست آمریکا با تحقیق در مورد سیاست شاه و بازپرداخت کلیه سپرده‌های بانکی او و افراد خانواده‌اش به دولت ایران موافقت نماید.

یک روز پس از وصول پیام بنی‌صدر، سایروس ونس، وزیر خارجه آمریکا و هارولد ساندرز، معاون وزارت خارجه آمریکا در مسائل خاورمیانه، محرمانه به نیویورک رفتند تا با دبیرکل سازمان ملل، کورت والدهایم، درباره نحوه اقدام در قبال ایران مذاکره کنند. والدهایم پس از ذکر فرآیند مذکور ادامه می‌دهد:

در گفتگوهای طولانی (با آن دو نفر) راه حلی را که امیدوار بودیم هر دو طرف را راضی سازد آماده ساختیم. این راه حل کلی شامل آزاد شدن گروگان‌ها و تشکیل کمیسیونی برای تحقیق پیرامون ادعاهای ایران در زمینه تجاوزهای سخت نسبت به حقوق بشر در رژیم شاه می‌شد. ضمناً آمریکا موافقت داشت که ایران ادعاهای خود را در زمینه سپرده‌های شاه نزد بانک‌های خارجی در دادگاه‌های ایالات متحده دنبال کند. اما در عین حال راه حل نمونه ما شامل ماده‌ای بود که ایران را مکلف به رعایت مفاد عهدنامه وین در مورد روابط سیاسی و مصونیت مأموران سیاسی می‌کرد. با این پیشنهادها در کیف خود به تهران سفر می‌کردم.^۱

حاصل مشترک فعالیت‌های دو طرف ایرانی و امریکایی، یافتن طرحی برای حل مشکل گروگان‌ها در قالب مسافرت سه روزه کورت والدهایم (۱۱ تا ۱۳ ۱۳۵۸) به تهران بود. هنگام رسیدن وی به تهران، صادق قطب‌زاده به عنوان وزیر خارجه به پیشواز رفت و به طور خصوصی به والدهایم گفت:

طبیعتاً ما از شما دعوت کرده‌ایم که بیایید، اما باید در برابر افکار عمومی تظاهر کنیم که شما برای مذاکره در مورد آزادی گروگان‌ها نیامده‌اید، باید از شما تقاضا کنم که در اینجا مدام تأیید کنید که بازدید شما جنبه پژوهشی دارد و نه مذاکره درباره آزادی

گروگان‌ها. به شما دلایل بی‌رحمی ساواک و همچنین دلایل زجر کشیدن ملت ایران را نشان خواهیم داد. با توجه به وضع شدیداً متشنج و حساسیت مردم به خصوص دانشجویان تندروی انقلابی در سفارت، باید نهایت احتیاط را به کار بریم.^۱ والد‌هایم نیز طبق قول و قرار با قطب‌زاده در هنگام گفتگو با خبرنگاران در فرودگاه مهرآباد گفت:

دیدار من از ایران برای تبادل نظر با مقامات ایرانی است و امیدوارم بتوانم در این سفر همه جنبه‌های بحران موجود را بررسی کنم. لازمه حل مشکلات ایجاد شرایط صلح‌آمیز خواهد بود، بنابراین آگاهی از دیدگاه‌های مقامات ایرانی برای من اهمیت بسیار دارد. من اجباراً به ایران نیامده‌ام، من از سوی دولت امریکا به ایران نیامده‌ام، من فرد مستقلی هستم و شخصاً خواستار سفر به ایران شده‌ام. این مسئله هیچ ربطی به سیاست‌های دولت امریکا در قبال بحران ایران ندارد.^۲

◆

مخالفان داخلی و خارجی تصرف سفارتخانه امریکا، عمدتاً بر مسائل سیاسی، حقوقی و انسانی تأکید می‌کردند و تصرف سفارتخانه را در مخالفت ماهوی با این سه مؤلفه ارزیابی می‌نمودند.

قطب‌زاده در گفتگو با والد‌هایم به اطلاع وی رسانید که ایران استرداد شاه و بازپرداخت ثروت او در مقابل آزادی گروگان‌ها را می‌خواهد. والد‌هایم نیز برنامه‌ای را که با امریکایی‌ها آماده کرده بود ارائه داد که بر اساس آن باید کمیسیون تحقیق تشکیل شود و قبل از تشکیل آن یا همراه با تشکیل آن گروگان‌ها آزاد شوند. ایالات متحده هم

مانعی بر سر کوشش‌های ایران برای پس گرفتن اموال شاه از طریق مراجعه به دادگاه‌های

۱. همان، ص ۱۲.

۲. روزنامه اطلاعات، (۱۲ دی ۱۳۵۸): ص ۲.

امریکا ایجاد نکند. اما والدهایم اضافه نمود که ایالات متحده تحت هیچ شرایطی با استرداد شاه موافقت نمی‌کند.

در دومین دور مذاکرات، قطب‌زاده به اطلاع والدهایم رسانید که شورای انقلاب این پیشنهاد را که گروگان‌ها قبل از تشکیل کمیسیون تحقیق آزاد شوند را نپذیرفته است. در عین حال قطب‌زاده علاقه خود را به تشکیل کمیسیون تحقیق بین‌المللی ابراز داشت و افزود: «اجلاس عمومی سازمان ملل باید چنین نهادی را تشکیل دهد و به محض آنکه نتیجه تحقیقات این کمیسیون انتشار یافت می‌توان درباره آزادی گروگان‌ها هم مذاکره کرد.»^۱

نتیجه چند دور گفتگوی قطب‌زاده با والدهایم یافتن فرمولی برای تشکیل کمیسیون تحقیق بود که منحصرآ درباره جنایات شاه، چپاول اموال دولت و دخالت ایالات متحده امریکا در ایران تحقیق و بررسی می‌کرد.^۲ شهید آیت‌الله بهشتی رئیس شورای انقلاب در دیدار والدهایم با ده عضو شورا نیز به اطلاع وی رسانید که ایران تشکیل کمیسیون تحقیق با

◆

مأموران رده بالای سفارتخانه امریکا در تهران با گروه‌های ضد انقلاب و آنهایی که دست به کشتار مردم و ترور شخصیت‌های انقلابی می‌زدند همواره در ارتباط بودند و اغلب، آنها را مورد حمایت مالی قرار می‌دادند.

وظایف مشخصی را می‌پذیرد. شهید بهشتی سپس خطاب به والدهایم گفت:

تاکنون سازمان ملل هرگز درباره رفتار امریکایی‌ها، چپاول ثروت‌های ایران توسط امریکایی‌ها، جنایات ساواک و دزدی ثروت ملی ایران توسط شاه ابراز تأسف نکرده است. اما حالا چون چند نفر امریکایی توقیف شده‌اند ناگهان افکار عمومی جهان را بر شورانده‌اند، در حالی که در واقع این سیاست ایالات متحده است که باید مورد سؤال

۱. والدهایم، همان، ص ۱۴.

۲ همان، ص ۱۶.

قرار گیرد. این هم از وظایف کمیسیونی است که باید تشکیل شود. هر قدر هم گروگان‌گیری توسط دانشجویان ایرانی را دیگران به شدت محکوم کنند، در ایران این وطن‌پرستان از حمایت کامل تمامی مردم برخوردارند. مسئله گروگان‌ها را نمی‌توان مجزا از موضع شکایت‌های ایران مورد توجه قرار داد. این ایالات متحده است که با رفتارش در ایران به شدت از قوانین بین‌المللی تخطی کرده است. به هر حال باید استرداد شاه به دولت ایران جزئی از قرارداد احتمالی باشد.^۱

روز بعد از این دیدار، کورت والدهایم در ۱۳ دی ۱۳۵۸ تهران را ترک کرد. رابط‌های قطب‌زاده جهت مذاکره با مقام‌های امریکایی، دو وکیل فرانسوی به اسامی «کریستیان بورگه» و «هکتور ویالون» بودند. سازمان سیا در گزارشی راجع به آن دو، بورگه را «فردی سیاسی و وکیل فرانسوی چپ‌گرا که وکالت دولت جدید ایران را در پاره‌ای از دعوی به عهده گرفته بود» و ویالون را «فردی شارلاتان و حقه‌باز بین‌المللی» معرفی کرده بود.^۲ آن دو با دستور قطب‌زاده به امریکا رفتند و در دیدار با همیلتون جردن رئیس ستاد کاخ سفید و رئیس دفتر و مشاور کارتر نوار گفتگوی محرمانه کورت والدهایم با اعضای شورای انقلاب را در تهران به وی تحویل دادند. این امر موجب تعجب و البته خوشحالی جردن شد و وی آن را در اختیار سایروس ونس و کارتر قرار داد.^۳

بورگه و ویالون که مأمور گفتگو با امریکایی‌ها بودند در جلسه ۵ بهمن ۱۳۵۸ به جردن چنین گفتند:

بر مبنای مذاکره با وزیر خارجه (قطب‌زاده) پیش‌بینی می‌کنیم که ایرانیان از سازمان ملل خواستار تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به شکایت خود بشوند. امریکا باید با تشکیل این کمیسیون مخالفت ورزد، مهم این است که به ظاهر وانمود شود که کمیسیون

۱. همان، ص ۲۰ و ۲۱.

۲. جردن، همان، ص ۱۴۵.

۳. همان، ص ۱۴۸ و ۱۵۷.

مزبور به رغم مخالفت امریکا برپا شده و ایران در سازمان ملل یک پیروزی بر امریکا کسب کرده است. کمیسیون برای رسیدگی به شکایات ایرانیان و بررسی وضع گروگان‌های امریکایی به ایران عزیمت خواهد کرد. پس از یک هفته کمیسیون گزارشی تقدیم سازمان ملل متحد و آیت‌الله خمینی خواهد کرد که در آن اظهار خواهد داشت گروگان‌ها در شرایطی به سر می‌برند که با معیارهای اسلامی مطابقت ندارد. در یک ژست بخشش و عطوفت اسلامی، آیت‌الله به مناسبت یکی از اعیاد مهم مذهبی دستور آزادی گروگان‌ها را صادر خواهد کرد. آنگاه کمیسیون به نیویورک باز می‌گردد و گزارش علنی مأموریت خود را در مورد شکایت‌های ایران به سازمان ملل تقدیم خواهد نمود.^۱



بخش زیادی از اسناد سفارتخانه توسط مأموران و کارمندان آن برای اینکه به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نرسد با دستگاه‌های مخصوص به صورت رشته و پودر در آمدند.



به گفته همیلتون جردن، جلسه او و چند تن از مقام‌های امریکایی با دو فرستاده قطب‌زاده، دوازده ساعت به طول انجامید و سرانجام به آنچه به آن «سناریو» می‌گفتند دست یافتند که سندی پنج صفحه‌ای را شامل می‌گشت.^۲ در نهم بهمن بورگه و ویالون واشنگتن را به قصد تهران ترک کردند تا «سناریو» را به قطب‌زاده تحویل دهند.^۳ آن دو پس از

دیدار و مذاکره با قطب‌زاده، از سوی او مأموریت یافتند تقاضای گفتگوی مستقیم وی با همیلتون جردن در اروپا را به امریکایی‌ها ابلاغ کنند که این درخواست مورد موافقت امریکا

۱. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۵. وی متن سناریو را در کتابش افشا نمی‌کند.

۳. همان، ص ۱۶۲.

قرار گرفت^۱ و جردن با تغییر قیافه توسط گریمر سازمان سیا مخفیانه به برن آلمان رفت و به مدت سه ساعت با قطب‌زاده گفتگو نمود. همیلتون جردن مجموع گفتگوی سه ساعته را که به نوشته خودش «بیشتر در مورد آینده بود» در چند پاراگراف خلاصه نموده است. قطب‌زاده در جواب سؤال جردن که پرسید: «چگونه می‌شود این بحران را به صورت صلح‌جویانه و شرافتمندانه حل کرد؟» جواب داد: «حل بحران کار آسانی است و تنها کار این است که شاه را بکشید!» و چون با تعجب سخت و پاسخ منفی او روبه‌رو شد، در توضیح خواسته فوق گفت:

اکنون شاه در پاناما است. شاید سیا بتواند آمپولی به او تزریق کند یا هر کار دیگری که به نظر برسد او به مرگ طبیعی مرده است. من از شما می‌خواهم با شاه کاری را بکنید که سیا طی سی سال گذشته با هزاران ایرانی کرده است. یکی از پدیده‌های بزرگ انقلاب این است که ایران نوین پس از اینکه موضوع گروگان‌ها را پشت سر گذاشت، در مقابله با روسیه شوروی برای شما (امریکایی‌ها) بهتر از شاه خواهد بود. اگر کارتر از بیان مطالب تحریک‌آمیز خودداری کند و صحبتش را در زمینه فشار علیه ایران متوقف سازد اتباع شما به زودی آزاد خواهند شد و شما می‌توانید به رئیس‌جمهور ایالات متحده بگویید که دولت من تمام جزئیات سناریویی را که توسط شما و وکلای فرانسوی تدوین شده رعایت خواهد کرد.

جردن از واکنش امام خمینی به سناریوی تنظیمی پرسش کرد که قطب‌زاده جواب داد: در مورد سناریو ما در شورای انقلاب بحث و مذاکره کردیم. شورا به این برنامه رأی مثبت داد. آن‌گاه به قم رفتیم و به حضور امام رسیدیم و به ایشان گفتیم که به حد کافی امریکا را بی‌آبرو کرده‌ایم و اکنون موقع آن رسیده که به حل مسئله بپردازیم تا با تجهیز نیروی خود در برابر شوروی قادر به ایستادگی باشیم و آسیب‌پذیر نگردیم.^۲

۱. همان، ۱۶۸.

۲. با تصرف افغانستان توسط شوروی در سال ۱۳۵۸، سوءظن شدیدی نسبت به هدف‌های آینده آن کشور به وجود آمده بود.

امام غالباً از پاسخ صریح خودداری می‌ورزند، اما ایشان به توضیحات ما گوش دادند و هنگامی که گفتیم شورای انقلاب و رئیس جمهور منتخب (بنی‌صدر) این رویه را تأیید کرده‌اند سرشان را به علامت تأیید تکان دادند.^۱

با پایان گفتگوی سه ساعته جردن و قطب‌زاده، وی شماره خصوصی تلفن آپارتمان‌ش در واشنگتن و شماره مستقیم دفترش را به قطب‌زاده داد و گفت: «هرگاه مایل باشید با من صحبت کنید یا خبری را مستقیم اطلاع دهید لطفاً به این شماره‌ها تلفن بزنید».^۲

در این میان تیم ولز گردآورنده کتاب معروف ۴۴روز که خاطرات گروگان‌های آمریکایی است، ادعا می‌نماید: «نتیجه ملاقات‌های محرمانه نمایندگان ایران و آمریکا توافق بر سر اجرای سناریویی بود که در نهایت به حل بحران گروگان‌ها انجامید.» آن‌گاه سناریوی مذکور را چنین توضیح می‌دهد:

ابتدا باید یک کمیسیون تحقیق از سوی سازمان ملل متحد عازم ایران شود تا به عنوان یک گروه حقیقت‌یاب، شکایت‌های ایران علیه شاه را مورد بررسی قرار دهد و نیز با تک‌تک گروگان‌های آمریکایی دیدار کند. بلافاصله پس از پایان بررسی‌های کمیسیون، دولت ایران امور مربوط به گروگان‌ها را از دست دانشجویان شبه نظامی که سفارت آمریکا را به اشغال درآورده بودند تحویل می‌گرفت و متعاقباً سرپرستی گروگان‌ها رسماً به دولت ایران واگذار می‌شد. آن‌گاه کمیسیون تحقیق، ایران را ترک می‌کرد تا گزارش اقدامات و یافته‌های خود را برای انتشار، تسلیم کورت والدهایم کند. دو روز بعد از آن نیز وقتی گروگان‌ها ایران را به قصد آمریکا ترک گفتند، با پا در میانی کورت والدهایم اعلامیه‌ای از سوی ایران و آمریکا منتشر می‌شد.

بنا بر توافق قبلی، آمریکا در اعلامیه خود باید تعهد کند که بر حق حاکمیت دولت ایران

۱. جردن، همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶. البته گفته‌های قطب‌زاده در مورد امام و واکنش ایشان را باید نظر شخصی

قطب‌زاده دانست و نه بیشتر!

۲. همان، ص ۱۸۶.

مجددا تأکید دارد، از دخالت در امور داخلی ایران می‌پرهیزد و شکایتهای مردم ایران علیه شاه را مورد رسیدگی قرار می‌دهد. در مقابل، دولت ایران نیز در اعلامیه خود اعتراف می‌کرد که نگهداری گروگان‌ها کار درستی نبوده [۱] و نیز متعهد می‌شد که بعد از آن به قوانین بین‌المللی احترام بگذارد.^۱

با توجه به خاطرات کورت والدهایم، سخنان نقل شده از شهید آیت‌الله بهشتی در مقام ریاست انقلاب و نیز خاطرات همیلتون جردن می‌توان گفت سناریوی مذکور به صورت محرمانه بین تیم بنی‌صدر - قطب‌زاده و مقام‌های امریکایی تنظیم و موضوع سناریو از امام خمینی (س) و بزرگان روحانی شورای انقلاب مخفی نگه داشته شده است.

تا سال ۱۳۶۶ در مجموع ۳۰۰۰ صفحه شامل ۲۳۰۰ سند بازسازی و در ۸۵ جلد از اسناد لانه جاسوسی امریکا به چاپ رسید اما متأسفانه اسناد و میکروفیلم‌های پودر شده در دو بشکه بزرگ قابل بازیابی نبود.

همیلتون جردن نیز به این حقیقت چنین اعتراف کرده است:

ممکن است خمینی اصولاً از کارهایی که ما [امریکایی‌ها و تیم بنی‌صدر - قطب‌زاده] انجام می‌دهیم اطلاع نداشته باشد و خیل چاپلوسان حاشیه‌نشین، ما را به بازی گرفته باشند به امید اینکه زمان مساعد فرا برسد و وی دستور استخلاص گروگان‌ها را صادر نماید!^۲

هال ساندرز، معاون وزیر امور خارجه امریکا، نیز به جردن گفت: «تصور من این است که اصولاً خمینی از وجود چنین سناریویی بی‌اطلاع است.»^۳

۱. تیم ولز، ۴۴۴ روز، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان (تهران: رجا، ۱۳۶۸)، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

۲. جردن، همان، ص ۲۰۱.

۳. همان.

مسلم است که تیم بنی‌صدر - قطب‌زاده در تماس‌های محرمانه با امریکایی‌ها، تمام یا اکثر سناریوی مذکور را پذیرفته بودند و اگر تصمیم‌گیری در مورد گروگان‌ها در دست آن دو بود به یقین مفاد سناریو را اجرا می‌کردند. شاهد ادعا اینکه قبل از تشکیل و عزیمت کمیسیون تحقیق سازمان ملل به ایران، بنی‌صدر به عنوان یکی از اعضای شورای انقلاب در هفته دوم بهمن ۱۳۵۸ گفته بود: «به شورای انقلاب و امام پیشنهاد خواهد کرد گروگان‌ها به دولت تحویل داده شوند»^۱ و این در حالی بود که الف) در جریان گفتگوهای قطب‌زاده با کورت والدهایم و نیز دیدار والدهایم با شورای انقلاب سخنی از تحویل گروگان‌ها به دولت نیامده بود، ب) در ادامه گفته خواهد شد که تحویل گروگان‌ها از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به شورای انقلاب (و نه دولت و حتی وزارت خارجه) زمانی مطرح شد که آنها با دیدار اعضای کمیسیون تحقیق با تمام گروگان‌ها مخالفت کردند.

امریکایی‌ها با وقاحت تمام در تماس‌های محرمانه با برخی مسئولان نظام جمهوری اسلامی، از آنها در جهت اهداف جاسوسی خود استفاده می‌کردند و در برخی موارد آنان را به مأموران حقوق بگیر خود مبدل می‌ساختند.

قطب‌زاده در مقام وزارت خارجه چنان در تحویل گرفتن گروگان‌ها (و بعد، آزادی آنها طبق توافق محرمانه) جدیت نشان می‌داد که ماندن گروگان‌ها در ایران را مانع انجام کارهای کشور می‌دانست و آشکارا می‌گفت: «مسئله گروگان‌گیری باعث شده که ما نتوانیم به مسائل دیگر خودمان پردازیم»^۲ اما شهید آیت‌الله بهشتی در جواب به این ادعا گفتند:

مسئله گروگان‌ها مشکل اول یا دوم

۱. روزنامه اطلاعات، (۲۵ بهمن ۱۳۵۸): ص ۲.

۲. همان.

برای ایران نیست. با این حال می‌خواهیم که این مشکل حل شود. ولی این مسئله چندان اهمیتی برای دولت و رهبری سیاسی ایران ندارد. ما مسائل مهم‌تر دیگری در ایران داریم.^۱

به هر حال سازمان ملل، کمیسیون تحقیق مرکب از پنج دیپلمات به ریاست «آگوئیلا» را تشکیل داد و آنها در چهارم اسفند ۱۳۵۸ وارد تهران شدند و در فرودگاه مهرآباد مورد استقبال سفرای کشورهای ونزوئلا، سوریه، الجزایر و کاردار سفارت فرانسه و چند تن از مقامات عالی‌رتبه وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتند. همانجا سخنگوی سازمان ملل متحد در خاورمیانه اولین بیانیه کمیسیون را به این شرح قرائت کرد:

اعضای کمیسیون تحقیق بسیار خوشحال هستند که در ایران، مهد تمدن کهن بزرگ جهان، برای تحقیق و به پایان رسانیدن کاری که دبیر کل سازمان ملل به آنها ارجاع کرده است به سر می‌برند. کمیسیون ضمن تحقیق و بررسی درخواست‌های ایران و ادعاهای این کشور خواهد کوشید هرچه زودتر روابط حسنه مجددی بین دولت‌های ایران و امریکا به وجود آورد. اعضای کمیسیون امیدوارند که با همکاری ایران و امریکا بحران موجود هرچه زودتر پایان یابد.^۲

در همین روز چهارم اسفند، امام خمینی^(س) در مورد جنایات شاه، تصرف لانه جاسوسی و ورود کمیسیون تحقیق اعلامیه‌ای صادر نمودند که در آن آمده بود:

جنایات شاه مخلوع چیزی نیست که از یاد ملت رفته باشد. بر همه روشن است که محمدرضا پهلوی ما را از هر جهت وابسته به امریکا کرده بود، چه از نظر اقتصادی و سیاسی و چه از نظر معنوی و خصلت‌های انسانی و اگر مهلت می‌یافت به اسلام ضربه جبران‌ناپذیری می‌زد. همه می‌دانند که دست او و پدرش به خون بزرگ و کوچک این مرز و بوم آغشته است. شاه به حمایت و پشتیبانی دولت امریکا دست به این جنایات

۱. همان.

۲. همان، (۵ اسفند ۱۳۵۸): ص ۱ و ۲.

وحشیانه زد و ما را از هستی ساقط کرد. ملت ایران در مقابل این خاندان کثیف و آمریکا و عمال آنان دست از مبارزات بر حق خویش بر نمی‌دارد و نخواهد داشت.

دولت ایران و جناب آقای رئیس‌جمهور [بنی‌صدر] تمام کوشش و سعی‌شان را در استرداد شاه خائن و اخذ اموال ملت ایران از او بنمایند که ملت دلیر دست از این خواست بر حقشان بر نمی‌دارند و قدمی به عقب نمی‌گذارند. یکی از آثار این خواست تصرف لانه جاسوسی بود که مورد تأیید ملت قرار گرفت و چیزی جز عکس‌العمل جنایات دولت آمریکا نمی‌تواند باشد. اکنون که کمیسیون بررسی و تحقیق در مداخلات گذشته آمریکا در امور داخلی ایران از طریق رژیم شاه سفاک توسط جناب آقای رئیس‌جمهوری و شورای انقلاب اسلامی ایران تحقق می‌پذیرد، جنایات آنان به اثبات خواهد رسید. لازم است معلولین عزیز و قهرمانان انقلاب در این مجمع حضور یابند و خانواده شهدا طومارهای جنایات شاه و آمریکا را به محکمه بفرستند.

دانشجویان مسلمان و مبارزی که لانه جاسوسی را اشغال کرده‌اند با عمل انقلابی خودشان ضربه‌ای بزرگ بر پیکر امریکای جهانخوار وارد نمودند و ملت را سرافراز کردند. ولی از آنجا که در آینده نزدیک، نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی اجتماع می‌نمایند، با نمایندگان مردم است تا نسبت به آزادی گروگان‌ها و امتیازاتی که در قبال آن باید بگیرند تصمیم بگیرند، زیرا این مردمانند که باید در جریان‌ات سیاسی دخالت داشته باشند.^۱

موضع قاطع امام خمینی (س) در مورد اینکه سرنوشت گروگان‌ها در مجلس تعیین خواهد شد، خشم شدید جیمی کارتر را در پی آورد. او که به سناریوی محرمانه و موافقت شده با تیم بنی‌صدر - قطب‌زاده دلخوش کرده بود، بعد از شنیدن موضع امام، با عصبانیت به همیلتون جردن دستور داد با دو وکیل فرانسوی، بورگه و ویالون، تماس بگیرد و تهدید او را به مقامات ایرانی برسانند. جردن تهدید کارتر را در قالب این کلمات بازگفته است: «این جماعت [رهبران

ایران] دارند با آتش بازی می‌کنند. ما روی طرحی که منجر به استخلاص گروگان‌ها شود توافق کرده‌ایم و حالا با این ترتیب مثل اینکه ما همه یک کار احمقانه مرتکب شده‌ایم!»^۱

اما در مورد واکنش مقامات امریکایی به درخواست استرداد شاه به ایران باید یادآور شد که آنان به هیچ عنوان چنین درخواستی را نپذیرفتند. به یقین یکی از علت‌های اصلی این امر، مطمئن ساختن دست‌نشانندگان مزدور خود در سایر کشورهای تحت سلطه‌شان بود که اگر روزی آنها نیز با قیام مردم یا وقایع دیگری مجبور به فرار از کشور خود

با روشن شدن ماهیت واقعی فعالیت‌های امریکایی‌ها در سفارتخانه و جاسوسی و نیز ارتباط و هدایت گروه‌های ضد انقلاب توسط آنها، امام خمینی^(س) چند بار احتمال محاکمه آنها را مطرح نمودند.

شوند، امریکا آنها را خواهد پذیرفت، زندگی مرفهی برایشان آماده خواهد ساخت و برای روزهای آتی و اجرای نقشه‌های جدید آنها را در امنیت و سلامت نگاه خواهد داشت! همیلتون جردن با نظر مثبت کارتر، این نامه را به محمدرضا پهلوی نگاشت:

با آنکه این کمیسیون ممکن است اطلاعات و اتهاماتی نامطلوب و ناصحیح [!] در مورد ریاست جمهوری کارتر یا ایالات متحده و نیز شاه و خانواده‌اش دریافت نماید، امیدواریم اعلیحضرت این توجه را داشته باشند که کار هیئت به احتمال منجر به آزادی گروگان‌ها خواهد شد. دولت امریکا یکبار دیگر تضمین می‌کند که تحت هیچ اوضاع و احوالی موضوع استرداد شاه به ایران را تحمل نخواهد کرد و تضمین مشابهی نیز از طرف ژنرال توریکوس [رئیس جمهور پاناما. شاه در این هنگام در پاناما به سر می‌برد] به عمل آمده است که از نظر ما با حسن نیت کامل توأم بوده است.^۲

۱. جردن، همان، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۱۹۹.

اعضای کمیسیون ابتدا با مقامات رسمی ایران از جمله قطب‌زاده، وزیر امور خارجه، و بنی‌صدر، رئیس‌جمهور، دیدار و گفتگو کردند. در ملاقات با رئیس‌جمهور در ۵ اسفند که یک ساعت و نیم به طول انجامید، جنبه‌های مختلف کار کمیسیون بررسی شد.^۱ آگوتیلار، رئیس کمیسیون، از بنی‌صدر پرسیده بود: «آیا اظهارات [امام] خمینی بر اینکه مجلس ایران مقام نهایی برای حل و فصل گروگان‌هاست کار کمیسیون را به خطر نمی‌اندازد؟» و بنی‌صدر جواب داده بود: «ابدا، ما یک طرح مخفی داریم و آن را به مرحله اجرا خواهیم گذاشت!»^۲



۱. روزنامه اطلاعات، (۶ اسفند ۱۳۵۸)، ص ۱.

۲. جردن، همان، ص ۲۰۳. نقش بنی‌صدر در تنظیم و اجرای سناریوی امریکایی چنان مهم و محرمانه بود که با گذشت نزدیک به ۳۰ سال از آزادی گروگان‌ها، وی در خاطراتش از سناریوی امریکایی، آزادی گروگان‌ها و نقش خود در اجرای آن هیچ سخنی به میان نمی‌آورد. نک: خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر.

اعضای کمیسیون در مدت دو هفته حضور خود در تهران، ضمن بررسی اسناد و مدارک دولتی و دریافت شکایت‌های گوناگون، به اظهارات افراد متعدد از جمله شکنجه‌شدگان ساواک گوش دادند. آنچه کار کمیسیون را در تهران حساس کرد درخواست آنها جهت ملاقات با همه گروگان‌های امریکایی بود. این درخواست ظاهراً مورد پذیرش و تأیید شورای انقلاب نیز قرار گرفت و لذا آنان درخواست مذکور را به دانشجویان مسلمان پیرو خط امام منتقل نمودند. در واکنش به این خواسته، دو نماینده دانشجویان در روز دوشنبه ۵۸/۱۲/۱۳ با چهار نفر از اعضای شورای انقلاب آقایان موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، مهندس سبحانی و قطب‌زاده در حضور بنی‌صدر رئیس‌جمهور وارد گفتگو شدند. ابتدا قطب‌زاده پس از طرح مسئله ملاقات اعضای کمیسیون با گروگان‌ها، گزارش مختصری از تاریخچه تشکیل و وظایف کمیسیون تحقیق بیان کرد و گفت:

کمیسیون مزبور به خاطر بررسی سه مسئله:

۱. نقض حقوق بشر توسط امریکا در ایران.

۲. جنایات شاه در ایران و

۳. ملاقات با گروگان‌ها وارد ایران شده و این امر مورد موافقت امام خمینی و شورای انقلاب قرار گرفته است. تمام افراد کمیسیون با انتخاب ما بودند و یا دولت ایران با آنها موافقت کرده است و اکثر افراد، شناخته شده به حسن رفتار هستند و کارتر و هیئت حاکمه امریکا هیچ نقشی در این انتخاب نداشته‌اند و طرح این کمیسیون در مذاکرات من با کورت والدهایم در تهران ریخته شد.^۱

نظر اعضای شورای انقلاب در جلسه مذکور این بود که چون بازدید از گروگان‌ها از طرف دولت ایران به کمیسیون قول داده شده است لذا باید بازدید انجام شود؛ زیرا در غیر این صورت دولت ایران تضعیف می‌شود. اما در جلسه مذکور دانشجویان دیدگاه‌های خود را به این صورت ارائه دادند:

ما هیچ‌گونه مخالفتی با اصل کمیسیون و اینکه باید در جهت بررسی جنایات شاه و امریکا کارش را انجام دهد نداشته و نداریم زیرا مورد موافقت امام قرار گرفته است. اما در مورد ملاقات اعضای کمیسیون با گروگان‌ها بد نبود با دانشجویان مستقر در لانه جاسوسی قبلا مذاکره می‌شد و ایران باید مثل همیشه ابتکار عمل دست خودش باشد. با توجه به اینکه طبق تحلیل ما این دولت امریکاست که بر ملاقات کمیسیون با گروگان‌ها پافشاری می‌کند و منتظر آن است که این عمل واقع شود و آن را با بوق‌ها تبلیغاتی خود در جهان آن چنان منتشر کند که اصل قضیه یعنی بررسی جنایات شاه و امریکا را تحت الشعاع قرار دهد، لذا باید بین بررسی جنایات شاه و امریکا و ملاقات با گروگان‌ها تفکیکی حاصل شود که به این طریق ضربه‌ای به امریکا وارد شود و ابتکار این عمل در این قضیه که دولت امریکا در صدد بزرگ کردن آن است به دست ایران باشد، زیرا آبروی انقلاب عظیم اسلامی ایران که اکنون امید بخش دل‌های محرومین و مستضعفین جهان شده نباید از بین برود. ما حاضریم عده‌ای از گروگان‌ها را به عنوان شاهد و سند زنده جنایات امریکا در ایران با این کمیسیون ملاقات دهیم و این در جهت تحقیق پیرامون جنایات شاه و امریکاست. اگر هم تعهدی توسط دولت ایران و یا مقام ریاست جمهوری صورت پذیرفته، باید کمیسیون پس از تحقیق در این مسئله، کار خودش را ارائه دهد و در سازمان ملل از آن دفاع کند تا سازمان ملل آن را قبول نماید و ملت ایران که نتیجه کار کمیسیون را دید و تضمین پیدا کرد که کمیسیون توانسته بدون فشار امریکا در جهت صحیحی حرکت کند، آن وقت شورای انقلاب و یا دولت ایران از موضع کاملا ابتکاری از همان کمیسیون و حتی عده‌ای از شخصیت‌های دیگر دعوت به عمل آورد تا به ایران آمده و از تمام گروگان‌ها برای خبردار شدن از سلامت و شرایط زندگی آنها دیدار کنند.^۱

این استدلال و طرح دانشجویان از سوی بنی‌صدر و قطب‌زاده رد و تذکر داده شد که «اعضای کمیسیون افراد انتخابی و مورد اعتماد هستند و اگر چنین طرحی پیاده شود، طبق

۱. همان.

موازین نخواهد بود و در نهایت به ضرر ماست.» دانشجویان تأکید کردند: «از زمانی که کمیسیون به ایران آمده کاخ سفید و سخنگویان واشنگتن اصرار دارند که این کمیسیون برای حل مسئله گروگان‌ها و دیدار از آنها به ایران رفته است!» اما بنی‌صدر عنوان نمود: «اینها اخبار صحیحی نیست و این قضیه مربوط به آنها و در دستور کارشان بوده است.» در این میان سه تن دیگر از اعضای شورای انقلاب آقایان هاشمی، اردبیلی و سبحانی ضمن تأکید بر این نکته که نکاتی قابل توجه و مورد دقت در سخنان دانشجویان است که باید در نظر گرفت، ابراز داشتند: «باید به نتیجه‌ای رسید و نگذاشت کمیسیون بدون نتیجه از کشور برود و نباید دولت ایران تضعیف شود.»^۱

به این ترتیب نشست مشترک رئیس جمهور، نمایندگان شورای انقلاب و نماینده‌های دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در زمینه دیدار اعضای کمیسیون تحقیق با تمام گروگان‌های امریکایی بی‌نتیجه پایان یافت و به دنبال آن موضوع ملاقات اعضای کمیسیون با همه گروگان‌های امریکایی به یکی از حساس‌ترین و داغ‌ترین موضوعات روز تبدیل شد که تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های متفاوتی را در سطح کشور در پی داشت.

با اعلام احتمال محاکمه و مجازات گروگان‌های امریکایی، فعالیت‌هایی از سوی برخی اعضای شورای انقلاب و وزرا مانند ابوالحسن بنی‌صدر (وزیر خارجه وقت) و صادق قطب‌زاده (وزیر خارجه بعدی) برای مذاکره با امریکا به قصد حل مشکل گروگان‌ها صورت گرفت.

از جمله مرحوم حاج احمد خمینی در یک اظهار نظر شخصی گفت:

معتقدم ملاقات، خوب و بدون ضرر است و در برنامه کار گروه بررسی بوده است. البته

سود بردن یا سود نبردن آمریکا از این ملاقات امر دیگری است. اما دانشجویان مسلمان

پیرو خط امام مستقل هستند و با من هیچ امری را مشورت نمی‌کنند.^۱

در روز ۱۵ اسفند، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با انتشار اطلاعیه‌ای شرایط ملاقات

کمیسیون تحقیق را با گروگان‌ها را چنین اعلام کردند:

۱. امام خمینی در پیام اخیرشان وظایف کمیسیون را تحقیق در جنایات شاه و امریکای

جهانخوار مشخص کردند و در آن پیام، امر گروگان‌ها به نمایندگان ملت که در مجلس

شورای اسلامی اجتماع می‌کنند واگذار شده است.

۲. ملاقات کمیسیون تحقیق با همه گروگان‌ها در شرایط فعلی را با توجه به استدلال‌های

ما در جلسه قبل (با رئیس جمهور و نمایندگان شورای انقلاب) با خط سازش‌ناپذیری و

قاطع امام سازگار نمی‌دانیم.

۳. همان‌طور که امام در پیامشان تصریح فرموده‌اند در ارائه مدارک جنایات شاه مخلوع

و امریکا به کمیسیون تحقیق نباید از هیچ کمکی دریغ نماییم، لذا اسناد جاسوسی چند

تن از گروگان‌ها را به عنوان شاهد جنایات امریکا به کمیسیون ارسال تا اگر بخواهند از

این تعداد به عنوان سند زنده جاسوسی امریکا در ایران تحقیق به عمل آورند.

۴. چنانچه کمیسیون در ارائه نتایج، خواست ملت رشید و مظلوم به خون نشسته ایران

را به گوش جهانیان برساند و آن را در سازمان ملل مطرح و بقبولاند، دیدار آنها با همه

گروگان‌ها جهت اطلاع از سلامتی و شرایط گروگان‌ها به دعوت ایران انجام خواهد شد و

ابتکار عمل به دست ایران بوده و از این طریق دست امریکای جنایتکار از هرگونه سوء

استفاده به دور باشد.^۲

با اصرار شورای انقلاب جهت ملاقات اعضای کمیسیون تحقیق با همه گروگان‌ها و عدم

پذیرش آن از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، گزینه تحویل گرفتن گروگان‌ها از

سوی شورای انقلاب در دستور کار قرار گرفت. شورای انقلاب در ۱۸ اسفند، ۲۴ ساعت به

دانشجویان مهلت داد تا با ملاقات کمیسیون تحقیق با گروهان‌ها موافقت نمایند یا آنها را تحویل نماینده شورای انقلاب بدهند. آیت‌الله مهدوی کنی، سرپرست وزارت کشور و از اعضای شورای انقلاب در روز یکشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۸ گفت:

در جلسه دیشب شورای انقلاب به خاطر اینکه آقایان دانشجویان و مردم تصور نکنند که شورای انقلاب، زحمات دانشجویان را مورد نظر قرار نداده و نمی‌دهد، قرار شد دوباره با آنها مذاکره شود تا اگر حاضر شوند که هیئت با آنان ملاقات کنند گروهان‌ها کماکان در اختیار آنان باشد. ما اصراری به تحویل گرفتن گروهان‌ها نداریم. اگر دانشجویان ملاقات را نپذیرفتند شورای انقلاب گروهان‌ها را تحویل خواهد گرفت.^۱

آقای علی‌اکبر معین‌فر، وزیر نفت وقت و عضو دیگر شورای انقلاب، نیز در همین مورد گفت:

شورای انقلاب منصوب امام امت است و امام امت همه ا فشار را به تبعیت از تصمیمات شورای انقلاب دعوت فرموده‌اند. دانشجویان پیرو خط امام چون ملاقات کمیسیون تحقیق با گروهان‌ها را برخلاف مشی سیاسی خود می‌دانند، تقاضای تحویل آنها به شورای انقلاب را کرده‌اند. سپس آنها یا ملاقات را می‌پذیرند یا طبق پیشنهاد خودشان گروهان‌ها را تحویل شورای انقلاب می‌دهند. هدف شورای انقلاب این است که گروهان‌ها کماکان در اختیار دانشجویان باشند تا تکلیف آنها به وسیله مجلس شورای ملی تعیین شود. اما اگر دانشجویان در مورد تحویل آنها به شورای انقلاب پافشاری کنند، شورای انقلاب ناگزیر از تحویل گرفتن آنهاست.^۲

آقای هاشمی رفسنجانی یکی دیگر از اعضای شورای انقلاب، در همان روز ۱۹ اسفند

مخالفت خود را با تحویل دادن گروهان‌ها توسط دانشجویان اعلام داشت و گفت:

من مخالفت خودم را در شورای انقلاب گفته‌ام و در ملاقات طولانی که با دانشجویان داشتم به آنان این تذکر را هم دادم که چون آنها این [تحویل دادن گروهان‌ها] را پیشنهاد

۱. همان، (۱۹ اسفند ۱۳۵۸): ص ۱.

۲. همان، ص ۲.

کرده بودند. گفتم این مصلحت نیست و آن را مطرح نکنید ولی آقایان مطرح کردند.^۱ در این میان شورای انقلاب بعد از تشکیل جلسه در حضور رئیس جمهور (بنی‌صدر) در اطلاعیه‌ای ضمن شرح مسائل مربوط به دیدار کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد با گروهان‌ها و اینکه دانشجویان مسئولیت نگهداری گروهان‌ها را از خود سلب کردند و خواستار تحویل دادن آنها هستند، اعلام داشت:

طبق نظر شورا در صورتی که دانشجویان همچنان بر این پیشنهاد خود اصرار بورزند، وزارت امور خارجه عهده‌دار تحویل‌گیری و نگهداری آنان خواهد بود تا تکلیف نهایی آنان را مجلس شورای اسلامی تعیین کند. آنچه مورد نظر شورا بوده و هست تنها همین است که هیئت مزبور می‌تواند با گروهان‌ها دیدار کند مگر آنکه دانشجویان همچنان بر مخالفت خود با این دیدار اصرار بورزند که در این صورت طبق پیشنهاد خود آنان گروهان‌ها را تحویل خواهد گرفت و وزارت خارجه مسئول انجام آن خواهد بود.^۲



قطب‌زاده در گفتگو با والدهایم به اطلاع وی رسانید که ایران استرداد شاه و بازپرداخت ثروت او در مقابل آزادی گروهان‌ها را می‌خواهد.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز طی اطلاعیه‌ای با تذکر این نکته که ملاقات کمیسیون تحقیق با همه گروهان‌ها انحرافی و غیرممکن است، آمادگی خود را جهت تحویل آنها به نماینده شورای انقلاب در روز ۱۹ اسفند اعلام داشتند.^۳ صادق قطب‌زاده، وزیر امور خارجه که مسئولیت تحویل گرفتن گروهان‌ها را از سوی شورای انقلاب به دست آورده بود، بلافاصله

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۲.

بعد از جلسه مشترک شورا با رئیس جمهور این شایعه را که شورای انقلاب و وزارت خارجه برای آزاد ساختن گروگان‌ها آنها را تحویل می‌گیرد تکذیب کرده و گفت: «این موضوع ربطی به وزارت خارجه نداشته و فقط مسئول اجرای دستور شورا بوده است.» سپس افزود: «شورای انقلاب تصمیم خود راجع به ملاقات اعضای کمیسیون تحقیق با گروگان‌ها را به هیچ وجه تغییر نخواهد داد و اعضای کمیسیون باید با همه گروگان‌ها ملاقات کنند.»^۱

روز سه‌شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ نمایندگان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در مصاحبه‌ای تلویزیونی به صراحت و آشکارا دلایل مخالفت خود را با دیدار اعضای کمیسیون با تمام گروگان‌های امریکایی توضیح دادند. این مصاحبه به دستور شورای انقلاب پخش نشد تا نماینده‌ای از سوی شورا به موارد مطرح شده پاسخ گوید. لذا قطب‌زاده به عنوان نماینده شورای انقلاب در مصاحبه‌ای تلویزیونی به سخنان دانشجویان پاسخ گفت و هر دو مصاحبه در ۱۹ اسفند از سیما پخش گردید. در مصاحبه دانشجویان آمده بود:

اعضای کمیسیون، مورد اعتماد ما نیستند و حاضر نیستیم آنها را به سفارت راه دهیم. افراد کمیسیون تحقیق پس از ملاقات گروگان‌ها اعلام خواهند کرد که چند تن از گروگان‌ها نیاز به بستری شدن دارند و انتقال آنها به بیمارستان را خواستار خواهند شد و این درخواست که طی یک نقشه حساب شده است، گروگان‌ها را از لانه جاسوسی خارج خواهد کرد. از سوی دیگر آمدن کمیسیون تحقیق نقشه‌ای است که با نظارت امریکا و دلالی کورت والدهایم طراحی شده و سفر والدهایم به ایران و گفتگوهایش با وزارت امور خارجه به این خاطر بوده که مقدمات آزادی گروگان‌ها فراهم شود و دلیلش اینکه دولت امریکا از آمدن کمیسیون تحقیق به ایران اظهار خوشنودی کرده و احتمال آزادی گروگان‌ها را در افکار عمومی امریکا تشدید کرده است. از سوی دیگر صادق قطب‌زاده در سفر خود به رم و پاریس احتمالا با سایروس ونس و مقام‌های دیگر امریکایی ملاقات‌هایی داشته و نیز به دروغ، نقل قولی از امام دایر به جواز دیدار

کمیسیون با گروگان‌ها کرده که این قراین صلاحیت او را در تحویل گروگان‌ها خدشه‌دار می‌کند. ما آماده تحویل گروگان‌ها هستیم و آزادی آنها را انحراف از خط امام تلقی می‌کنیم و چون پاره‌ای از مقام‌های رسمی از قضیه دولت در دولت سخن رانده و کار ما را مداخله در کار اجرایی حکومت دانسته‌اند لذا ترجیح می‌دهیم که گروگان‌ها را به شورای انقلاب تحویل دهیم.

قطب‌زاده در پاسخ به ایرادات دانشجویان ضمن اعلام انحراف دانشجویان از خط امام گفت:

به رغم دستور صریح امام که همه افراد باید نتایج تحقیقات و مدارک و اسناد خود در مورد جنایات شاه و آمریکا را به کمیسیون عرضه کنند، دانشجویان از پذیرفتن اعضای کمیسیون و دیدار آنها با گروگان‌ها خودداری کرده‌اند. در حالی که هر زندانی حق دارد بازدید کننده داشته باشد. من به عنوان وزیر امور خارجه در صلاحیت افراد شرکت‌کننده در این کمیسیون نه تنها تردیدی ندارم بلکه آنها را با صلاحیت‌ترین اشخاص در این امر می‌دانم. کمیسیون با مشورت امام و تصویب شورای انقلاب به ایران دعوت شده‌اند و این امر به ابتکار ما بوده است و هیچ‌کس نه آمریکا و نه کورت والدهایم این کمیسیون را به ایران تحمیل نکرده‌اند. چرا دانشجویان مصوبات شورای انقلاب را نادیده می‌گیرند و مشروعیت قانونی آن را که بر حسب حکم امام جاری شده نفی می‌کنند؟ چرا برخلاف حکم امام که فرموده‌اند همه باید از شورای انقلاب حمایت و اطاعت کنند دانشجویان نه تنها ما را از تمام جریان‌های داخل لانه جاسوسی بی‌خبر گذاشته‌اند، در واقع ما همین چند روز پیش برای اولین بار از آنجا بازدید کرده‌ایم، بلکه پیشنهادات ما را که در جلسات مشترک با آنها داشته‌ایم نادیده گرفته‌اند؟ و گفتند اگر ما را زیر فشار قرار دهید ما گروگان‌ها را به شورای انقلاب تحویل می‌دهیم، وقتی شورا مسئولیت این تحویل را پذیرفت دانشجویان شروع به بهانه‌تراشی کردند و گفتند این بیاید و آن نیاید! ما از این بازی‌ها نمی‌ترسیم و طبق دستور امام کار گروگان‌ها باید با نظر مجلس شورای ملی فیصله پذیرد و تا آن موقع ما آنها را می‌توانیم زیر نظارت

شورای انقلاب نگه داریم.^۱

اعضای کمیسیون تحقیق سازمان ملل با سه تن از اعضای سفارت امریکا به اسامی ویکتور تامست، بروس لینگن و مایک هاوولد که توانسته بودند خود را به وزارت امور خارجه ایران برسانند و لذا در آنجا نگاه داشته می‌شدند ملاقات و گفتگو کردند. ویکتور تامست در خاطرات خود از دیدار با اعضای کمیسیون می‌گوید:

اعضای کمیسیون سازمان ملل چند روز پس از ورود به تهران با ما که در وزارت خارجه به سر می‌بردیم، ملاقات کردند. در گفتگو با اعضای این کمیسیون که قبل از ما با مقام‌های دولت ایران نیز مذاکراتی داشتند آنها را فوق‌العاده نسبت به حل قضیه خوشبین و امیدوار یافتیم، چون پیوسته تأکید می‌کردند که روند اقداماتشان بر اساس یک سناریوی از قبل تنظیم شده قرار دارد و این سناریو علاوه بر امریکا به تأیید مقام‌های ایران هم رسیده است.^۲

انتشار خبر تحویل گروگان‌ها به شورای انقلاب (و وزارت خارجه) خوشحالی فوق‌العاده مقامات امریکایی را در پی داشت، طوری که همیلتون جردن از شنیدن آن خدا را شکر کرد، با سرعت به کاخ سفید رفت و دوان دوان خود را به دفتر کارتر رسانید و خبر را گزارش نمود.^۳ همین خبر، شادی بی‌اندازه گروگان‌ها را نیز به دنبال آورد. بیل‌بک از گروگان‌های امریکا در خاطراتش می‌گوید:

بعد از اعلام این خبر که قرار است دانشجویان، امور مربوط به نگهداری از گروگان‌ها را به دولت ایران تحویل دهند، چون دیگر کاملاً مطمئن شدم که روز آزادی ما به زودی فرا می‌رسد از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم و خود را آماده می‌کردم تا به زودی همراه

۱. همان، (۲۰ اسفند ۱۳۵۸): ص ۲.

۲. ولز، همان، ص ۴۴۴.

۳. جردن، همان، ص ۲۱۲.

بقیه گروگان‌ها عازم امریکا شوم.^۱

قطب‌زاده نیز چنان مطمئن به تحویل گرفتن گروگان‌ها و ملاقات کمیسیون تحقیق با آنها بود که به دیدن سه امریکایی مستقر در وزارت خارجه رفت و به آنها گفت: «در عرض ۲۴ ساعت آینده سرپرستی گروگان‌ها به دولت واگذار خواهد شد.»^۲ از طرفی وی مقدمات انتقال، محافظت و رفاه گروگان‌ها را در وزارت امور خارجه فراهم آورد که عبارت بودند از: چند هلی‌کوپتر جهت بردن گروگان‌ها از سفارت، پنجاه تختخواب و تعدادی کمد فلزی برای استراحت و استفاده گروگان‌ها، مسدود کردن همه پنجره‌های محل تعیین شده برای استقرار گروگان‌ها تا آنها از خطر سنگ‌اندازی تظاهرکنندگان و حتی حریق احتمالی محفوظ بمانند.^۳



۱. ولز، همان، ص ۴۴۷.

۲. همان.

۳. جردن، همان، ص ۲۱۴ و ۳۰۰؛ ولز، همان، ص ۴۴۷.

تیم بنی‌صدر - قطب‌زاده با القا و انتشار این خبر نادرست که امام خمینی با انتقال گروگان‌ها به شورای انقلاب (و وزارت خارجه) موافقت کرده است، سعی می‌کردند دانشجویان را وادار به تسلیم نمایند. اما انتشار اطلاعیه‌ای از سوی دفتر امام به تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۵۸ نقشه آنها را عقیم گذاشت. در این اطلاعیه آمده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. در ارتباط با تحویل گروگان‌ها به شورای انقلاب بعضی از روزنامه‌ها این موضوع را به امام نسبت داده‌اند. حضرت امام خمینی مدظله در این باره ساکت می‌باشند و فقط امر گروگان‌ها را به مجلس شورای اسلامی واگذار نموده‌اند. قم، دفتر امام خمینی.^۱

با انتشار اطلاعیه دفتر امام خمینی^(س)، عده بسیاری از مردم در اطراف لانه جاسوسی آمریکا به حمایت از دانشجویان تجمع و تظاهرات کردند. دانشجویان نیز از اینکه گروگان‌ها را تحویل قطب‌زاده دهند خودداری نمودند و او را متهم ساختند که به دروغ گفته است امام با انتقال گروگان‌ها موافق است. در مقابل، قطب‌زاده در جلسه شورای انقلاب کوشید موافقت اعضا را جهت مواجهه با دانشجویان و صدور اولتیماتوم جلب نماید اما در این امر موفق نشد. شورا موافقت کرد روز بعد با امام ملاقات و نظر ارشادی ایشان را نسبت به موضوع جویا شوند. به نوشته همیلتون جردن:

[امام] خمینی در ملاقات مذکور گفت: به دانشجویان عزیز دستور خواهد داد تا اجازه دهند هیئت، گروگان‌ها را ملاقات نمایند مشروط بر اینکه رئیس هیئت در ابتدا نسبت به یافته‌های خود از جنایات شاه [و دخالت‌های آمریکا] اطلاعیه‌ای صادر کند. قطب‌زاده کوشید تا هیئت را متقاعد کند کمی از سناریو منحرف شوند و با این کار موافقت نمایند، ولی قبل از اینکه آنها فرصت مذاقه در این امر [و تماس با مقام‌های امریکایی] را داشته باشند اطلاعیه مهم [امام] خمینی در مورد شرط اساسی دیدار کمیسیون منتشر شد و

اعضای کمیسیون تصمیم به ترک ایران گرفتند.^۱

در اطلاعیه مهم امام به تاریخ ۲۰ اسفند چنین آمده بود:

۱. رونوشت کلیه مدارک مربوط به دخالت امریکا و شاه خائن را باید در اختیار هیئت بررسی و تحقیق جنایات دولت امریکا و شاه گذاشت و دانشجویان مسلمان هم اگر مدارکی در این مورد دارند رونوشت آن را در اختیار هیئت بگذارند.
۲. ملاقات با گروگان‌هایی که در پرونده جنایات امریکا و شاه دخالت دارند برای بازجویی از آنان آزاد است.

۳. اگر هیئت بررسی نظر خودش را در تهران درباره جنایات شاه مخلوع و دخالت‌های امریکای متجاوز ابراز داشتند ملاقات با تمامی گروگان‌ها بلامانع است.^۲



نتیجه چند دور گفتگوی قطب‌زاده با والدهایم یافتن فرمولی برای تشکیل کمیسیون تحقیق بود که منحصرأ درباره جنایات شاه، چپاول اموال دولت و دخالت ایالات متحده امریکا در ایران تحقیق و بررسی می‌کرد.

بنی‌صدر و قطب‌زاده آخرین تلاش خود را برای انصراف هیئت از عزیمت از تهران به کار بردند. همیلتون جردن همراه عده‌ای از مقامات امریکایی در کاخ سفید، به صورت مستقیم و پی در پی با وکلای فرانسوی بورگه و ویالون - که در هتل هیلتون تهران به سر می‌بردند - در تماس بودند. در اتاق دیگر هتل هیلتون، اعضای کمیسیون سازمان ملل مستقر بودند. به نوشته جردن، نظر کارتر این بود: «در

صورتی که سناریو عوض نشود علاقه‌مندم اعضای کمیسیون در تهران بمانند.»^۳

۱. جردن، همان، ص ۲۱۵.

۲. روزنامه اطلاعات، (۲۱ اسفند ۱۳۵۸): ص ۲.

۳. جردن، همان، ص ۲۱۵.

اعضای کمیسیون سازمان ملل که طبق دستور دریافت شده نمی‌توانستند شرط اساسی ملاقات با گروگان‌ها را بپذیرند و از سناریوی تنظیمی منحرف شوند صلاح را در ترک ایران دیدند، لذا ساعت ۸ بامداد روز ۲۱ اسفند ۱۳۵۸ با بدرقه قطب‌زاده و برخی مقامات وزارت خارجه، تهران را به قصد زوریخ ترک کردند. سخنگوی کمیسیون بیانیه کوتاهی را پیش از ترک تهران قرائت کرد که در آن آمده بود:

کمیسیون برای حل بحران باید با کورت والد‌هایم دبیر کل سازمان ملل مشورت‌های بیشتری بکند و در این شرایط کمیسیون قادر نیست گزارش خود را تهیه کند و این مطلب به مقام‌های ایرانی نیز اطلاع داده شده است. اما کمیسیون آماده پذیرفتن اسناد دیگری درباره جنایات شاه است.^۱

قطب‌زاده پس از رفتن اعضای کمیسیون در مصاحبه‌ای گفت:

اعضای کمیسیون پس از مشورت‌های خود با دبیر کل سازمان ملل برای ادامه کار خود به تهران بازخواهند گشت. کار آنها هنوز به اتمام نرسیده و مأموریت کمیسیون را نباید شکست خورده تلقی کرد. دولت امریکا باید بداند که ما نهایت تلاش خود را برای حل بحران موجود به عمل آوردیم و به آنها اطمینان می‌دهیم که گروگان‌ها در سلامت به سر می‌برند. ما می‌خواهیم موضوع به طور صلح‌آمیز و شرافتمندانه‌ای حل شود.^۲

با اینکه کمیسیون، آمادگی خود را جهت دریافت اسناد بیشتر اعلام داشته بود اما قبل از ترک هتل و عزیمت به فرودگاه از تحویل گرفتن ۴۸۰ برگ سند راجع به جنایات شاه و دخالت‌های امریکا در امور داخلی ایران که توسط نمایندگان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در اختیار آنها قرار گرفت خودداری کردند. دانشجویان اسناد مذکور را در اتومبیل یکی دیگر از اعضای کمیسیون قرار دادند ولی در فرودگاه مهرآباد اسناد که توسط اعضای کمیسیون به نگهبانان فرودگاه داده شده بود به دانشجویان برگردانده شد. جالب اینکه قطب‌زاده به عنوان

۱. روزنامه اطلاعات، (۲۱ اسفند ۱۳۵۸): ص ۲.

۲. همان.

وزیر امور خارجه در مورد امتناع کمیسیون از دریافت اسناد ذکر شده گفت: «چون این کمیسیون اشغال لانه جاسوسی آمریکا را غیرقانونی می‌داند از گرفتن اسناد امتناع ورزید!»^۱ به دنبال شکست کمیسیون تحقیق در اجرای سناریوی آزادی گروگان‌ها و ترک تهران، وکلای فرانسوی بورگه و ویالون برای دیدار و مذاکره با مقامات امریکایی به برن رفتند. آن دو در ۲۲ اسفند ۱۳۵۸ (۱۳ مارس ۱۹۸۰) در دیدار با همیلتون جردن بنی‌صدر (مربوط به ۱۹ اسفند) را به او رساندند که به عنوان رئیس جمهور ایران قول داده بود ظرف مدت پانزده روز کنترل گروگان‌ها را دولت ایران به دست گیرد. جردن نیز به عنوان پاسخ به بنی‌صدر در نامه‌ای به وی نوشت:

رئیس جمهور بنی‌صدر عزیز

من از وصول پیام مورخ دهم مارس شما مشعر بر اینکه ۵۳ گروگان امریکایی ظرف مدت پانزده روز آینده تحت اختیار دولت ایران قرار خواهند گرفت متشکرم. پیام مزبور را به پرزیدنت کارتر رسانیدم و مشارالیه آن را به عنوان یک پیشرفت دلگرم کننده تلقی نمود. شکیبایی و احتیاطی که از طرف رئیس جمهور امریکا اعمال شده هر روز نقصان می‌یابد و محققا پایدار و ابدی نخواهد بود. عده‌ای از سیاستمداران ما که هر روز به تعداد آنها افزوده می‌شود نسبت به تصمیم‌های شدید علیه ایران ابراز علاقه می‌کنند. با این وجود هنوز شخص رئیس جمهور هر نوع اقدامی برای حل بحران میان دو ملت را جز از طریق صلح جویانه رد کرده است. لازم است صریح و بی‌پرده به اطلاع شما برسانم که برقراری روابط در آینده امکان‌پذیر نخواهد بود مگر اینکه هر چه زودتر کلیه گروگان‌ها به سلامت به کشور ما بازگردند. ارادتمند، همیلتون جردن.^۲

تلاش گسترده تیم بنی‌صدر - قطب‌زاده و کمیسیون تحقیق سازمان ملل جهت اجرای سناریوی محرمانه و آزادی گروگان‌ها با درایت و هوشیاری رهبر فرزانه انقلاب امام خمینی (س)

۱. همان.

۲. جردن، همان، ص ۲۱۷.

به شکست انجامید و گروگان‌های امریکایی همچنان در اختیار دانشجویان مسلمان پیرو خط امام باقی ماندند. اکنون عملیات نظامی جهت آزادی گروگان‌ها در دستور کار کاخ سفید قرار گرفت. در چهارم فروردین ۱۳۵۹ (۲۴ مارس ۱۹۸۰) به دستور مستقیم جیمی کارتر، ژنرال جان پاستی، از مقامات ارشد ستاد مشترک امریکا، با دو نقشه نظامی وارد دفتر همیلتون جردن شد و گفت: «به من دستور داده‌اند گزارشی در خصوص مأموریت نجات گروگان‌ها به شما بدهم.» با شرح عملیات، جردن قانع شد که امکان موفقیت طرح وجود دارد. وی در مورد پیامدهای مثبت این عملیات نظامی می‌نویسد:

پس از ماه‌ها صبر و انتظار و امید، مذاکره و شکست، این هم راهی برای اقدام بود که از آن طریق می‌توانستیم افراد خود را بر باییم و به ماجرا خاتمه دهیم. این عملیات به وجهه رئیس جمهور و ملت امریکا می‌افزود، به جراید و مخالفین سیاسی ما ثابت می‌کرد که کارتر یک رئیس قوه مجریه بی‌تصمیم نیست و از عمل ترسی ندارد. این کار می‌توانست موجب اتکا و پشتگرمی جامعه جهانی باشد که تردیدش نسبت به قدرت امریکا هر دم رو به افزایش داشت. یک مأموریت شجاعانه خطایی را که نسبت به کشور و ملت امریکا در اذهان ایجاد شده بود برطرف می‌کرد.^۱



موضع قاطع امام خمینی^(س) در مورد اینکه سرنوشت گروگان‌ها در مجلس تعیین خواهد شد، خشم شدید جیمی کارتر را در پی آورد.

رویکرد نظامی کاخ سفید مانع از آن نبود که امریکایی‌ها درخواست دومین ملاقات محرمانه قطب‌زاده با هدف شروع دوباره سناریو را نپذیرند. همیلتون جردن به عنوان فرستاده عالی‌رتبه کاخ سفید به تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۹ (۱۸ آوریل ۱۹۸۰) در یکی از شهرهای اروپا به

گفتگوی سه ساعته با قطب‌زاده پرداخت. در این ملاقات قطب‌زاده به وی گفت:

۱. همان، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

ترتیبات حقیقی و دقیق توسط وزارت امور خارجه به منظور دریافت گروگان‌ها به عمل آمده بود. هلی‌کوپترها آماده بردن گروگان‌ها از محوطه سفارت به وزارت خارجه بودند. درست به مرحله حساس کار نزدیک شده بودیم. اشتباه بزرگ ایالات متحده قطع روابط دیپلماتیک با ایران بود. شما ایران را در برابر خطر روسیه قرار دادید. به زودی مملکت من پر از اعضای کاگ ب [سازمان اطلاعات و جاسوسی شوروی سابق] خواهد شد. موضوع گروگان‌ها اکنون در ایران یک مسئله سیاسی شده است. امید من فقط آن است که رئیس جمهور شما اقدام تندی مانند حمله به ایران یا مین‌گذاری آب‌های ساحلی انجام ندهد.



تیم بنی صدر - قطب‌زاده با القوا و انتشار این خبر نادرست که امام خمینی با انتقال گروگان‌ها به شورای انقلاب (و وزارت خارجه) موافقت کرده است، سعی می‌کردند دانشجویان را وادار به تسلیم نمایند.



جردن پاسخ داد: «لازم نیست در این مورد نگرانی داشته باشید. او چنین کاری نخواهد کرد. رئیس جمهور کارتر جنگ‌طلب نیست.»^۱ اما جردن در حالی این پاسخ را می‌داد که دستور انجام عملیات نیروی هوایی امریکا موسوم به دلتا جهت رسیدن به صحرای طیس و رفتن به تهران با هدف ربودن گروگان‌ها و انتقال آنها به امریکا ابلاغ شده بود. به نوشته سرهنگ چارلی بکویت، فرمانده عملیات دلتا:

او و ۱۱۸ نفر افراد تحت فرماندهی‌اش مأموریت داشتند ۷۰ تا ۱۲۵ نفر (از دانشجویان) مستقر در سفارت امریکا و نیز هر ایرانی که برای کمک به آنها می‌رفت را مثل آبکش سوراخ سوراخ نمایند.^۲

۱. همان، ص ۳۰۱.

۲. چارلی بکویت، نیروی دلتا، ترجمه رضا فاضل زرنندی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۱۸ و ۳۹۳. برای شرح

کارتر در ۲۷ فروردین ۱۳۵۹ (۱۶ آوریل ۱۹۸۰) گفته بود: «سرهنگ بکویث تأییدیه مرا برای به کارگیری هر گونه قوه قهریه‌ای که برای نجات جان امریکاییان لازم است در اختیار دارد.»^۱ اما این عملیات خشن نظامی با اراده خداوند به وسیله توفان شن در صحرای طبس متوقف گردید و با برخورد یکی از هلی‌کوپترها با هواپیمای سی ۱۳۰ و انفجار و آتش گرفتن هر دو، هشت تن از نظامیان امریکایی کشته شده و سوختند.^۲ چون امکان ادامه عملیات وجود نداشت، دستور توقف عملیات و بازگشت نیروها توسط شخص کارتر صادر شد.^۳

با انتشار خبر شکست عملیات نظامی امریکا در پنجم اردیبهشت ۱۳۵۹، قطب‌زاده در تماس تلفنی مستقیم با همیلتون جردن از وی پرسید: «معلوم هست چه خبر است؟» جردن جواب داد: «ما امشب سعی کردیم هموطنانمان را نجات دهیم ولی برنامه با شکست مواجه شد. این یک برخورد نظامی نبود[!؟] و به

رویکرد نظامی کاخ سفید مانع از آن نبود که امریکایی‌ها درخواست دومین ملاقات محرمانه قطب‌زاده با هدف شروع دوباره سناریو را نپذیرند.

هیچ ایرانی هم آسیبی نرسید، فقط کوششی برای آزاد کردن گروگان‌ها بود.» قطب‌زاده با عصبانیت گفت: «چقدر احمقانه! کوشش احمقانه‌ای بود از طرف کشور شما. با این کار خود، گروگان‌ها را به کشتن می‌دهید.» جردن نیز با خشم جواب داد:

احمقانه؟ احمقانه عمل دولت شماست که امریکاییان بی‌گناهی را به گروگان گرفته‌اید. مأموریتی که امشب به شکست انجامید باید برای کشور شما درس عبرتی باشد. ما

عملیات دلتا (صحرای طبس) نک: همان، ص ۴۰۴-۳۹۳.

۱. همان، ص ۳۹۹.

۲. برای توضیح بیشتر نک: همان، ص ۴۳۴-۴۱۲.

۳. جردن، همان، ص ۳۰۷.

کم کم صبر و شکیبایی خود را از دست می‌دهیم و به شمار اخطار می‌کنم که اگر کوچک‌ترین آسیبی به هر یک از گروگان‌ها برسد ایران بهای سنگینی برای آن خواهد پرداخت.^۱

عاقبت با تشکیل مجلس شورای اسلامی و رسیدگی به امر گروگان‌ها در آبان ۱۳۵۹، دولت الجزایر به میانجیگری برای حل بحران گروگان‌گیری پرداخت و با نظر مثبت مجلس، توافقنامه الجزایر بین دو کشور آمریکا و ایران امضا شد و گروگان‌های آمریکایی در ۳۰ دی ۱۳۵۹ آزاد شدند. طبق توافقنامه الجزایر از ۱۲ میلیارد دلار دارایی‌های ارزی ایران در آمریکا، ۲/۵ میلیارد دلار به ایران پرداخت شد. ۵ میلیارد دلار بابت وام‌هایی که دولت ایران در دوره پهلوی از آمریکا گرفته بود به آن کشور پرداخت گردید. ۳ میلیارد دلار در آمریکا باقی ماند تا وضع مطالبات ایران از نظر اموال نظامی و فروش نفت در رژیم پهلوی معین شود. ۱/۵ میلیارد دلار باقیمانده نیز در یک حساب تضمینی بهره‌دار نزد بانک مرکزی الجزایر باقی ماند تا رئیس هیئت داوران حل و فصل اختلافات گواهی کند که تمام مفاد موافقتنامه به اجرا درآمده است. آمریکا نیز تضمین نمود که از هر گونه دخالت سیاسی و نظامی در امور ایران خودداری کند. شایسته یادآوری است با مرگ محمدرضا پهلوی به تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره^۲ استرداد وی دیگر جزو درخواست ایران نبود.

تصرف سفارت آمریکا در تهران، گروگان‌گیری جاسوسان آمریکایی و بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های آمریکا در آزادی آنها، کوشش کارتر جهت رسیدن دوباره به مقام «پرزیدنتی» ایالات متحده آمریکا را با شکست مواجه ساخت و وی در اول بهمن ۱۳۵۹ (۲۱ ژانویه ۱۹۸۱) بعد از تحویل کاخ سفید به رقیبش رونالد ریگان، خطاب به همیلتون جردن گفت:

می‌دانی همیلتون! اگر در ماه مارس [سفر کمیسیون تحقیق سازمان ملل و اجرای سناریوی آمریکایی آزادی گروگان‌ها] قدری شانس با ما یاری کرده بود و توانسته

بودیم آنها (گروگان‌ها) را از ایران خارج کنیم اکنون به کاخ سفید و اشنگتن بر می‌گشتم.^۱
«ومکروا و مکراالله و الله خیر الماکرین»

[برگی ننگین از جنایات رژیم پهلوی]

۱۴-۶-۱۳۵۷

ریاست محترم دادسرای شهرستان مشهد

احتراماً حسب تلگراف مورخ ۱۳۵۷/۶/۸ عده‌ای از اصناف مشهد که کلاً شهود عینی قضیه بوده‌اند بعنوان نخست‌وزیر، وزیر دادگستری، استانداری خراسان، شهربانی خراسان، کانون وکلای دادگستری و خبر مندرج در روزنامه کیهان روز یکشنبه ۵۷/۶/۱۲ و شیاع بحد تواتر محلی در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۷ حدود ساعت $12\frac{1}{3}$ تا ۱ بعد از ظهر سه جوان در خیابان نادری روبروی کوچه چهارباغ مورد سوءظن و تفتیش مامورین که زیر نظر رئیس وقت کلانتری سه (سرهنگ ۲ زمانی‌پور) و معاون وی (سروان صدوقیانی) انجام وظیفه میکرده‌اند قرار گرفته، مامورین این سه نفر را جلب و در داخل مغازه الکتریکی حجت مورد بازرسی بدنی قرار میدهند، سپس بدستور افسران مذکور آن سه نفر را بداخل کامیون شهربانی که در جلو منزل آیت... شیرازی مستقر بوده و عده‌ای افراد پلیس در آن نشسته بودند منتقل میکنند لحظه‌ای بعد سروان نامبرده بکامیون سوار شده و پرده پشت کامیون را میاندازد.

پس از حدود نیم الی سه ربع ساعت مشاهده میشود مامورین این سه نفر جوان را در حالیکه شلوارهای آنها از پشت پاره بوده و حتی شورت آنها دیده میشده از کامیون پائین انداخته و این سه جوان در حالیکه رنگ خود را باخته و بطور غیرطبیعی راه میرفته‌اند افتان و خیزان وسیله مامورین خیابان وادار به فرار میشوند و برای شهود عینی انجام عمل شنیع تجاوز (بوسیله باتوم یا هر شیئی دیگر) در روز روشن و در ماه مبارک رمضان و در فاصله بسیار نزدیک بارگاه حضرت رضا علیه السلام در داخل کامیون آنهم بوسیله پلیس که مامور حفظ جان، مال، ناموس عامه ناس است مسجل میگردد.

از آنجا که مطابق اصول قانون اساسی و متمم آن جان، مال، مسکن و شرف مردم از هر

حیث محفوظ و مصون از تعرض میباشد و اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بعنوان منبعی از منابع قانون اساسی آنرا تأیید نموده اینک که زمزمه فضای باز سیاسی و اجرای قانون اساسی بعنوان تامین عدالت اجتماعی طنین افکنده است و نظر به اصل ۷۱ متمم قانون اساسی که دادگستری را مرجع تظلمات عمومی اعلام کرده است و دادستان مکلف بر حسن اجرای قوانین و احقاق حقوق اشخاص است و هیچکس را بر فرض ارتکاب نمیتوان بدون محاکمه مجازات و تنبیه نمود بدینوسیله تقاضای صدور دستور رسیدگی و بررسی موضوع میشود تا چنانچه اعلامیه اصناف مشهود و شتیعه مذکور مقرون به واقعیت باشد ضمن تحقق از شهود عینی قضیه اقدام قانونی سریع معمول فرمایند.

در غیر اینصورت از آنجا که ارتکاب این جرم عمومی احساسات میهنی و مذهبی قاطبه اهالی محترم مشهود بخصوص وکلای دادگستری را جریحه دار کرده است با توجه باهمیت موضوع و حاد بودن مسئله و شرایط زمانی و مکانی مراتب را بهر طریق که مقتضی میدانند جهت آرامش احساسات عمومی امر به اعلام فرمایند.

جمعی از وکلای دادگستری مشهود:

[امضا] مهدی شالزرشان	[امضا] صلاح الدین بیانی	[امضا] مهدوی
[امضا] محمد پیوندی	[امضا] اژدرالدین	[امضا] ناخوانا
[امضا] مانعی	[امضا] محمدعلی صبوری	[امضا] ناخوانا
[امضا] ناصر مولوی	[امضا] نجفی	[امضا] ناخوانا
[امضا] فاطمی	[امضا] علی اصغر نیکبخت	[امضا] سعید عباچی
[امضا] رحیم رحمانی	[امضا] محمد آراسته	[امضا] اربابی

رونوشت: جمعیت حقوقدانان ایران

۱۳۵۷-۶-۱۴

رہاست محترم داد سرای شهرستان مشهد

احتراما* حسب تلگراف مورخ ۱۳۵۷/۶/۸ عد ۱ ای از اصناف مشهد که کلا* شهرد عینی قضیه بود* اند بعنوان نخست وزیر و وزیر ادگستری و استانداری خراسان و شهربانی خراسان و گانسون وکلای دادگستری و خبرمند روح در روزنامه کیهان روز یکشنبه ۱۳۵۷/۶/۱۲ و شجاع بعد تواتر محلی در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۷ حدود ساعت ۱۲ تا ۱۳ بعد از ظهر سه جوان در خیابان نادری روبروی کوچه چهارباغ مورد سوءظن و تفتیش مامورین که زیر نظر رئیس وقت کلانتری سه (سرهنگ زمانی پور) و معاون وی (سروان صد و قیانی) انجام وظیفه میکردند* اند قرار گرفته و مامورین این سه نفر را جلب و در داخل مغازه الکتریکی حجت مورد بازرسی بدنی قرار میدهند و سپس بدستور انصراف مذکور آن سه نفر را بداخل کامیون شهربانی که در جلومنزله آیت . . . شیرازی مستقر بود و عد و ای افراد پلیس در آن نشسته بودند منتقل میکنند لحظه ای بعد سروان نامبرد و یکامیون سوار شد و ویرد و پشت کامیون رامیاند ازند .

پس از حدود نیم الی سه ربع ساعت مشاهده میشود مامورین این سه نفر جوان را در حالیکه شلوارهای آنها از پشت پارچه بود و حتی شورت آنها بد و میشد و از کامیون پائین انداخته و این سه جوان در حالیکه رنگ خود را باخته و بطور غیر طبیعی راه میرفته اند افتان و خیزان وسیله مامورین خیابان وادار به فرار میشوند و برای شهرد عینی انجام عمل شنیع تجاوز وسیله باتوم باهرشیشی دیگر در روز روشن و در ماه مبارک رمضان و در فاصله بسیار نزدیک پارکگاه حضرت رضاعلیه السلام در داخل کامیون آنهم برسبیل پلیس که مامور حفظ جان و مال و ناموس عامه ناس است مسلح میگردد .

از آنجا که مطابق اصول قانون اساسی و متمم آن جان و مال و مسکن و شرف مردم از هر جنبه محفوظ و مصون از تعرض میباشد و اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بعنوان منبع از منابع قانون اساسی آئینات* میدهد اینک که زمره فضای بسیار سیاسی و اجرای قوانین اساسی بعنوان تامین عدالت اجتماعی ظنین افکند و است و نظر به اصل (۷) متمم قانون اساسی که دادگستری را مرجع تظلمات عمومی اعلام کرد و است و در استان مکلثا بر حسن اجرای قوانین و احقاق حقوق اشخاص است و هیچکس را بر فرض ارتکاب جرم نمیتوان بدون محاکمه مجازات و تنبیه نمود بدینوسیله تقاضای صدور دستور

بقیه در صفحه د و

د نیاله صفحه پك

رسیده گی و بررسی موضوع میشود تا چنانچه اعلامیه اصناف شهید و شتیحه مذکور مقرون به واقعیت باشد ضمن تحقیق از شهود همین قفسیه اقدام قانونی سریع معمول فرمایند .
 د رغیر اینصورت از آنجا که ارتکاب این جرم عمومی احساسات میهنی و مذ هین قاطبه اهل اس منتر
 شهید بخصوص و کلای د اد گستری را چر یحه د ار کرد ه است با توجه با اهمیت موضوع و حد بودن مسئله
 و شرایط زمان و مکانی مراتب را بهر طریق که مقتضی میدانند جهت آراش احساسات عمومی امره اعلام
 فرمایند .

حبیبی از دولات داد استری شهید :

(Handwritten signatures and notes in Persian script, including names like 'میرزا...', 'عبد...', '...', '...', '...', '...', '...', '...', '...', '...')

رشت : جمعیت مترقدانان ایران

[نامه اعتراض آمیز جمعیت حقوقدانان ایران به نخست‌وزیر و مطبوعات

مبنی بر بی‌توجهی دولت به جنایات دولتمردان علیه مردم]

نامه سرگشاده جمعیت حقوقدانان ایران

بتاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۵۷

خطاب به نخست‌وزیر

و برای روزنامه‌های اطلاعات - کیهان - مجله نگین - مجله خواندنیها
در خبرهای روز یکشنبه نهم مهرماه روزنامه‌های عصر تهران آمده بود که سرهنگ
زمانی‌پور رئیس کلانتری ۶ مشهد ترور شد و تروریست فرار کرد
این سرهنگ زمانی‌پور کیست؟ و چرا کشته شد؟
نامه پیوست می‌تواند سرهنگ زمانی‌پور را بشناساند و از علت کشته شدن او پرده بردارد.
این نامه رونوشت اعلام جرم وکلاء دادگستری مشهد بر علیه این شخص و بیان‌کننده رذالتی
شنیع است که بدستور نامبرده علیه سه تن جوان مشه‌دی ارتکاب یافته (و بقرار اطلاع دو نفر
از آنان در اثر آن عمل فجیع در بیمارستان درگذشته‌اند).
پس از ارتکاب این رذالت شنیع و پس از اعلام جرم اصناف مشهد و هیجده تن از وکلاء
دادگستری مشهد با این شخص چه کردند؟ او را از ریاست کلانتری سه برداشته و به ریاست
کلانتری شش گماشتند (و شاید طبق رویه معموله با ترفیع درجه).
غرض از این لجاجت‌ها و دهن‌کجی‌ها که با مردم میشود چیست؟
آیا مترصد همین نتایج هستند - مترصدند که مردم از اجرای عدالت توسط دستگاه قضائی
مملکت ناامید شده و به تنها راه باقیمانده یعنی عکس‌العمل شخصی - انتقام - خشونت پناه
ببرند و آنگاه حکومت با شادمانی وقوع خشونت را اعلام و آنرا بدسته‌های تروریست و

خرابکار منتسب دارد.

آیا چنین است رسم جاری اداره مملکت و این چنین است وسعت اندیشه کسانیکه خود را [ناخوانا] انسان عاقل و بالغ و رشید فرض میکنند؟

[حاشیه پایین: ۱ - قبلاً اقدام شده است

۲ - مراتب در مجلس شورای ملی توسط یکی از نمایندگان مطرح گردیده است

بایگانی ۸/۱۵

[امضا ناخوانا]

جمعیت حقوقدانان ایران هشدار میدهد که ادامه این لجاجت‌ها دامنه خشونت را وسعت خواهد داد و این مستقیماً به استقرار اصل مورد نظر این جمعیت و مورد نظر همه وطن‌خواهان (یعنی اصل استقرار حکومت قانون) لطمه خواهد زد.

برای آنکه زمینه حکومت قانون فراهم آید باید امثال سرهنگ زمانی‌پور که نمونه‌های بزرگتر و عالیرتبه‌تر آنها فراوان هستند - کسانیکه بمردم این مملکت بچشم رعیت و بنده و غلام - بچشم مردم مغلوب مینگرند هرچه زودتر طرد شده و بکیفر برسند و زمام امور در تمام سطوح از کشوری و لشگری بدست معتقدان صدیق حکومت قانون بدست مخلصان مردم و دوستداران واقعی مردم داده شود.

اینست راه نجات و الا امثال زمانی‌پورها باز هم نابود خواهند شد و در کنار آنها مردم احیاناً بیگناهی نیز از دست خواهند رفت.

هیئت اجرائی حقوقدانان ایران

نامه سرگشاده جمعیت حقوقدانان ایران

بتاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۵۷

خواب به نخست‌وزیر

برای روزنامه‌های اطلاعات - کیهان - مجله نگین - مجله خواندنیها

در خبرهای روزیکشنبه نهم مهرماه روزنامه‌های عصرتهران آمده بود که سرهنگ زمانی پسر
رئیس کلانتری ۶ مشهد ترور شد و تروریست فرار کرد *

این سرهنگ زمانی پور کیست ؟ چرا کشته شد ؟

نامه پیوست می‌تواند سرهنگ زمانی پور را بشناساند و از علت کشته شدن او برده به سردارد *

این نامه رونوشت اعلام جرم و کلاه دادگستری مشهد بر علیه این شخص و جان‌کننده زناحسی
شنیع است که بدستور نامبرده علیه سه تن جوان شهدی ارتکاب یافته (مقررا اطلاع د و تفهیر
از آنان در اثر آن عمل فجیع در بیمارستان درگذشته اند) *

پس از ارتکاب این زناحسی شنیع و پس از اعلام جرم اصناف مشهد و هیچ‌کس تن از و کلاه
دادگستری مشهد با این شخص چه کردند ؟ او را از زیارت کلانتری سه برداشته و به ریاست
در تتری شن‌گماشتند (و شاید طبق رویه معموله با ترفیع درجه) *

غیر از این لجاجت‌ها و دهن‌کجی‌ها که با مردم میشود چیست ؟

آیا ترسد همین نتایج هستند - مترصدند که مردم از اجرای عدالت توسط دستگاه
تندایی مملکت ناامید شده و به تنه‌راه باقیانده یعنی عکس‌العمل شخصی - انتقام - خشونت
پناه ببرند و نگاه حکومت باشد مانی وقوع خشونت را اعلام و آنرا بدسته‌های تروریست و خرابکار
منتسب دارد *

آیا چنین است رسم جاری اداره مملکت و این چنین است وسعت اندیشه کسانی که خود را

تسلیم انسان عاقل و بالغ و رشید فرتر میکنند ؟

بقیه در صفحه ۲

۱۷۱۵
کتابخانه

۱- صدراعظم
۲- رئیس‌جمهور
۳- وزیر امور خارجه
۴- رئیس‌جمهور
۵- وزیر امور خارجه
۶- رئیس‌جمهور
۷- وزیر امور خارجه
۸- رئیس‌جمهور
۹- وزیر امور خارجه
۱۰- رئیس‌جمهور
۱۱- وزیر امور خارجه
۱۲- رئیس‌جمهور
۱۳- وزیر امور خارجه
۱۴- رئیس‌جمهور
۱۵- وزیر امور خارجه
۱۶- رئیس‌جمهور
۱۷- وزیر امور خارجه
۱۸- رئیس‌جمهور
۱۹- وزیر امور خارجه
۲۰- رئیس‌جمهور
۲۱- وزیر امور خارجه
۲۲- رئیس‌جمهور
۲۳- وزیر امور خارجه
۲۴- رئیس‌جمهور
۲۵- وزیر امور خارجه
۲۶- رئیس‌جمهور
۲۷- وزیر امور خارجه
۲۸- رئیس‌جمهور
۲۹- وزیر امور خارجه
۳۰- رئیس‌جمهور
۳۱- وزیر امور خارجه
۳۲- رئیس‌جمهور
۳۳- وزیر امور خارجه
۳۴- رئیس‌جمهور
۳۵- وزیر امور خارجه
۳۶- رئیس‌جمهور
۳۷- وزیر امور خارجه
۳۸- رئیس‌جمهور
۳۹- وزیر امور خارجه
۴۰- رئیس‌جمهور
۴۱- وزیر امور خارجه
۴۲- رئیس‌جمهور
۴۳- وزیر امور خارجه
۴۴- رئیس‌جمهور
۴۵- وزیر امور خارجه
۴۶- رئیس‌جمهور
۴۷- وزیر امور خارجه
۴۸- رئیس‌جمهور
۴۹- وزیر امور خارجه
۵۰- رئیس‌جمهور
۵۱- وزیر امور خارجه
۵۲- رئیس‌جمهور
۵۳- وزیر امور خارجه
۵۴- رئیس‌جمهور
۵۵- وزیر امور خارجه
۵۶- رئیس‌جمهور
۵۷- وزیر امور خارجه
۵۸- رئیس‌جمهور
۵۹- وزیر امور خارجه
۶۰- رئیس‌جمهور
۶۱- وزیر امور خارجه
۶۲- رئیس‌جمهور
۶۳- وزیر امور خارجه
۶۴- رئیس‌جمهور
۶۵- وزیر امور خارجه
۶۶- رئیس‌جمهور
۶۷- وزیر امور خارجه
۶۸- رئیس‌جمهور
۶۹- وزیر امور خارجه
۷۰- رئیس‌جمهور
۷۱- وزیر امور خارجه
۷۲- رئیس‌جمهور
۷۳- وزیر امور خارجه
۷۴- رئیس‌جمهور
۷۵- وزیر امور خارجه
۷۶- رئیس‌جمهور
۷۷- وزیر امور خارجه
۷۸- رئیس‌جمهور
۷۹- وزیر امور خارجه
۸۰- رئیس‌جمهور
۸۱- وزیر امور خارجه
۸۲- رئیس‌جمهور
۸۳- وزیر امور خارجه
۸۴- رئیس‌جمهور
۸۵- وزیر امور خارجه
۸۶- رئیس‌جمهور
۸۷- وزیر امور خارجه
۸۸- رئیس‌جمهور
۸۹- وزیر امور خارجه
۹۰- رئیس‌جمهور
۹۱- وزیر امور خارجه
۹۲- رئیس‌جمهور
۹۳- وزیر امور خارجه
۹۴- رئیس‌جمهور
۹۵- وزیر امور خارجه
۹۶- رئیس‌جمهور
۹۷- وزیر امور خارجه
۹۸- رئیس‌جمهور
۹۹- وزیر امور خارجه
۱۰۰- رئیس‌جمهور

ص ۲

جمعیت حقوقدانان ایران هشدار میدهند که ادامه این لجاجت هادامت...
 خسارت را وسعت خواهد داد و این مستقیماً به استقرار اصل مورد نظر این
 جمعیت و مورد نظر همه وطن خواهان (یعنی اصل استقرار حکومت قانون) لطمه
 خواهد زد.

برای آنکه زمینه حکومت قانون فراهم آید باید امثال سرهنگ زمانی پور که نمونه‌های
 بزرگ‌روغن‌الیرتبه تر آنها فراوان هستند - کسانی که مردم این مملکت بچشم رعیت
 رنده و غلام - بچشم مردم مغلوب می‌نگرند هر چه زود تر طرد شده و کیفر برسند و زمام
 امر در تمام سطح از کشوری و لشگری بدست معتقدان صدیق حکومت قانون -
 بدست سخلمسان مردم و دوستداران واقعی مردم داده شود.

اینست راه نجات والا امثال زمانی پورها با زهم نابود خواهند شد و در کنار
 آن ابردم احیاناً "بیگناهی نیز از دست خواهند رفت".

هیئت اجرائی جمعیت حقوقدانان ایران

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◆ آقا هاشم اسداللهی از قهدریجان خطاب به آقای روحانی نوشته‌اند:

... حضور ناگهانی حضرتعالی در مراسم شب ۲۲ بهمن در شهرستان قهدریجان برای اینجانب باورنکردنی و غافلگیرکننده بود و آن سخنرانی جالبی که درباره امام کردید که ساده لوح نبود، نفوذناپذیر بود، تحت تأثیر هیچ کس واقع نمی‌شد، نان را به نرخ روز نمی‌خورد، اطرافی بازی را خوش نداشت، جوزده نمی‌شد و... برای ما خیلی جالب بود و استفاده کردیم، همه می‌فهمیدند به کجا می‌زنید، افسوس که زود تشریف بردید و مجال نشد یک سری سؤالاتی که جوان‌ها در این حومه دارند با جنابعالی عرضه کنند. ناچار بعضی از آن سؤالات را در زیر ذکر می‌کنم و از آن جناب جواب می‌خواهم:

بعضی‌ها می‌گویند آقای منتظری دیگر مسئله امروز ما نیست، هر چه بود تمام شد، چرا حاج آقای روحانی به ایشان این جور گیر می‌دهند و در کتاب‌ها و سخنرانی‌ها دائما ایشان را وسط می‌کشند.

این فرموده امام راحل را که یاران من در گهواره هستند در صحیفه نور و غیره هر چه گشتم پیدا نکردم لطف کنید آدرس آن را برای من بفرستید که در چه سالی و در کجا فرموده‌اند.

بعضی‌ها می‌گویند امریکا در انقلاب ایران تأثیر داشت. شاه داشت ایران را به زاپن می‌رساند. امریکا ترسید و این معرکه را راه انداخت. درباره این حرف نظر جنابعالی را می‌خواستم بدانم.

جناب آقای اسداللهی، با تشکر از محبت‌های جنابعالی باید یادآور شویم: کسانی که می‌گویند آقای منتظری مسئله روز ما نیست و هر چه بود تمام شد و نباید آن جریان را دنبال کرد، از دو حال خارج نیست یا افراد ساده‌اندیش و ناآگاه از تاریخ و مسائل تاریخی هستند و فراتر از نوک بینی خود را نمی‌بینند و یا عناصر مرموز و از سرسپردگان به شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و از وابستگان به باند هادی و مهدی هاشمی هستند که با این‌گونه جوسازی‌ها و اشکال‌تراشی‌ها برآند اندیشمندان و صاحب‌نظران را از برملا کردن دروغ‌پردازی‌ها، تحریف‌گری‌ها و خیانت‌های آن باند و شبکه بازدارند و از آشکار شدن چهره‌ها و سرشت‌ها پیشگیری کنند. کسانی که می‌گویند آقای منتظری دیگر مسئله امروز ما نیست می‌خواهند با فرار به جلو و به ظاهر کم‌اهمیت جلوه دادن نوشته‌هایی که به نام وی منتشر می‌شود فضا را به گونه‌ای نگه دارند تا این دروغ‌پردازی‌ها بی‌پاسخ بماند و برای تاریخ و نسل‌های آینده خدشه‌ناپذیر جلوه کند. نیز دارودسته هادی و مهدی هاشمی پس از مرگ آقای منتظری بگویند اگر شما پاسخی داشته‌اید چرا در زمان حیات او نداده‌اید تا ایشان جواب دهد. ما تحریف‌گری‌های خاطرات منسوب و دیگر نوشته‌های آقای منتظری را در زمان حیات او پاسخ دادیم و می‌دهیم تا اگر او و باند حاکم در بیت او دنبال حقیقت و واقعیت هستند و کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه ندارند پاسخ گویند. ضمناً اگر به گفته بعضی‌ها مسئله آقای منتظری تمام شده است، پس چرا این‌همه برای مطرح کردن مجدد وی و مظلوم نشان دادن او سایت و کتاب و مصاحبه و دار و دسته راه می‌اندازند؟! اینها دنبال چه هستند؟

اندیشمندان متعهد و آگاه نباید و نشاید که در برابر نارواگویی‌ها، تحریف‌گری‌ها،

وارونه‌نویسی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها بی‌تفاوت باشند و به حرامیان عقیده و اندیشه رخصت دهند که واقعیت‌ها را دگرگون بنمایانند و تاریخ را با تحریف و دروغ انتشار دهند و نسل امروز و نسل‌های آینده را به گمراهی بکشانند و در تاریکی نگاه دارند.

قرآن کریم آن دسته از دانایان را که در برابر نارواگویی‌ها آرام و بی‌تفاوت بگذرند مورد سرزنش و نکوهش قرار داده و به آنان چنین اعتراض کرده است:

چرا نباید ربانیون و احبار (علمای دینی یهود) آنان را (پیروان خود را) از گفتار گناهکارانه و حرام‌خواری باز دارند.^۱

سالار شهیدان حضرت امام حسین از زبان حضرت امام علی (علیهما صلوات‌الله و سلامه) با تمسک به این آیه شریفه علمای اسلامی را، مورد خطاب قرار داده و از آنان خواسته‌اند که در برابر گفتار گناهکارانه (دروغ‌پردازی‌ها، خلاف‌گویی‌ها، تحریف‌گری‌ها و وارونه‌نویسی‌ها) دم فرونهند و ساکت نمانند.^۲

امروز بزرگ‌ترین رسالت آگاهان و خبرگان به مسائل تاریخی و رویدادهای سیاسی آن است که با تحریف تاریخ رویارویی و مقابله کنند و نسل امروز و نسل‌های آینده را آگاهی بخشد و به واقعیت‌های تاریخی آشنا سازند و آن فرصت‌طلبانی را که بر آنند با تحریف‌گری‌ها، گزافه‌گویی‌ها و دروغ‌گویی‌ها نسل امروز و نسل‌های آینده را از راه امام و انقلاب اسلامی دور سازند، رسوا کنند و واقعیت‌های تاریخی را پاس بدارند. بازگو کردن رویدادهای تاریخی به شکل درست و واقعی و رویارویی با تحریف‌گری‌ها تا آن پایه اهمیت دارد که پیامبر اکرم (ص) - بنا بر روایتی - اعلام می‌دارند:

کسی که به برادر مؤمن تاریخ بیاموزد، او را زنده کرده است.^۳

در مورد پرسش دوم جناب‌عالی که امام فرموده‌اند: «یاران من در گهواره‌اند!» شایسته

۱. قرآن کریم، ۶، ۶۶.

۲. حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۲۳۷.

۳. من ورخ مؤمنا فأحیاه.

یادآور است که اینجانب به رغم پژوهش‌های مختلف، سند مکتوبی در این باره از آثار به جا مانده از آن رهبر کبیر به دست نیاورده‌ام. اما از زبان برخی از نزدیکان امام این جمله را شنیده‌ایم و تا کنون حتی از مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام این سخن مورد تردید یا تکذیب قرار نگرفته است.

ضمناً به شما توصیه و تأکید می‌کنیم که برای آگاهی از گفتار و نوشتار امام هرگز به «صحیفه‌نور» مراجعه نکنید که آکنده از خطا و اشتباه است، شما می‌توانید از صحیفه امام که تا حدی کم اشتباه است و رعایت امانت کرده است بهره ببرید.

در پاسخ به پرسش سوم بایسته است نکته‌هایی را خاطرنشان کنیم، به نظر می‌رسد ساده‌لوحانه‌ترین و کم‌ارج‌ترین داوری نسبت به تاریخ یک ملت و از همه مهم‌تر یک انقلاب بزرگ اجتماعی مثل انقلاب کبیر اسلامی این باشد که بخواهیم آن را منتسب به کشوری مثل امریکا کنیم. کسانی که این ادعا را دارند یا جاهل به عظمت انقلاب و به تاریخ ایران هستند، یا مثل سلطنت‌طلبان اسیر توهم توطئه‌اند و یا مزدورانی هستند که از ناتوانی غرب در به شکست کشاندن انقلاب اسلامی عصبانی‌اند، بنابراین، تلاش می‌کنند با چسباندن چنین برچسب‌های ناچسبی، عقده‌گشایی نمایند. اسناد موجود انقلاب اسلامی و دشمنی امریکا با این انقلاب تا آن پایه گویا است که نیاز به دلیل ندارد. پشتیبانی بی‌دریغ کارتر و دیگر مقامات آمریکایی از شاه، پیش از سقوط، طراحی کودتاهای پی‌درپی، حمایت از گروهک‌های مزدور و تروریست، تحریم‌های اقتصادی، وادار کردن صدام برای حمله به ایران، دادن سلاح‌های کشتار جمعی به صدام برای نابودی ملت ایران و انقلاب اسلامی، حمایت قاطع از نظام سلطنت، مقابله با پیشرفت‌های علمی ایران و ده‌ها جریان، رویداد و نوشته‌های به جا مانده از مأموران امریکایی و دیگر دست‌اندرکاران غربی در مبارزه با انقلاب اسلامی و ده‌ها گواه زنده دیگر برای ابطال چنین دیدگاه‌هایی کافی است.

بی‌تردید می‌دانید که شاه با کودتای سازمان سیا و دلار امریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاج و تخت از دست رفته خود را بار دیگر بازیافت و برگرده ملت ایران سوار شد. او پایگاه مردمی

نداشت و با یآوری و پشتیبانی بی‌دریغ امریکا به سلطنت و حکومت ادامه می‌داد و اگر روزی امریکا دست از پشت او برمی‌داشت، بی‌درنگ سقوط می‌کرد و قدرت سلطنت خود را از دست می‌داد. بنابراین، اگر امریکا می‌خواست او را از قدرت و سلطنت کنار بزند به برپایی انقلاب نیازی نداشت، می‌توانست به وسیله یکی از فرماندهان ارتش با یک کودتای نظامی او را سرنگون کند و یا به شکلی به ترور او دست بزند و یا با دارویی مرگ‌آور، بدون سر و صدا او را از میان ببرد و اصولاً شاه در برابر امریکا تا آن پایه خودباخته، بی‌اراده و ناتوان بود که اگر امریکا به او رو ترش می‌کرد، او بی‌درنگ دست‌ها را بالا می‌برد و همه‌چیز را رها می‌کرد و می‌رفت و دیگر لازم نبود امریکا برای بیرون کردن او انقلاب به راه بیندازد. همان‌طوری که پدر او در مقابل انگلیس دست‌ها را بالا برد و همه‌چیز را رها کرد و از چنگ ملت ایران گریخت.

استکبار جهانی و نفتخواران بین‌المللی و در رأس آنان آمریکا و انگلیس می‌توانند با پخش دلار و با سمپاشی‌ها و فتنه‌گری‌ها مشتی ارادل و اوباش را به خیابانها بکشانند و حکومت‌هایی را که از پایگاه مردمی برخوردارند، به چالش بکشند، لیکن هیچگاه نمی‌توانند یک ملت را در راه پیشبرد سیاست شیطانی و استعماری خود به حرکت درآورند و انقلاب پدید آورند. آمریکا می‌تواند یک انقلاب را به چالش بکشد و حتی براندازد، لیکن نمی‌تواند انقلاب بیافریند. انقلاب همواره در راه کوتاه کردن دست تبهکاران و زورمداران درون‌مرزی و چپاولگران و تجاوزکاران برون‌مرزی از سرنوشت کشورها و ملتها می‌باشد، نه در راستای منافع آنها.

اینکه گفته شود شاه به دنبال ساختن ژاپن دیگری در ایران بود و امریکاییان نمی‌خواستند این اتفاق بیفتد نیز تحریف آشکار تاریخ است. برای اینکه جنابعالی اوضاع اقتصادی و اجتماعی به هم ریخته دوران شاه را که ناشی از سیاست‌های اصلاحات ارضی و انقلاب سفید بود بهتر درک کنید شما را به نوشته‌های غربگرایانی چون: فرد هالیدی، احمد اشرف، همایون کاتوزیان، ماشاالله آجودانی، آموزگار، مسعود کمالی، حسین بشیریه، بازرگان، گراهام رابرت، محسن میلانی، مهدی پرهام و صدها نویسنده دیگر - که اوضاع نابسامان و بی‌برنامه و به هم ریخته اقتصادی دوره شاه را در آثارشان به خوبی ترسیم کرده‌اند - ارجاع می‌دهیم. این افراد

هیچ‌کدام طرفدار انقلاب اسلامی نیستند که بگوییم با جانبداری نوشته‌اند. ژاپن شدن ایران در دوره شاه افسانه‌ای است که سلطنت‌طلبان بعد از سقوط شاه درست کردند. حتی در همان دوره نیز به ندرت اثری پیدا می‌کنید که سیاست‌های رژیم پهلوی را تشبیه به سیاست‌های ژاپن کرده باشند. رژیمی که از فرق سر تا نوک پا امریکایی و غربی بود و توانایی حتی تولید یک لوله‌نگ را نداشت و سازمان برنامه، ارتش، وزارت اقتصاد، وزارت جنگ، وزارت صنایع، وزارت کشاورزی و دیگر سازمان‌های برنامه‌ریزی و اجرایی آن را بیگانگان اداره می‌کردند و حتی از تکنسین‌های داخلی هم محروم شده بود، چگونه می‌توانست ایران را به ژاپن تبدیل کند؟ بنیادهای این ادعا عموماً از ناحیه سلطنت‌طلب‌هایی مطرح می‌شود که به خاطر وعده‌های پوچ امریکا در سرنگونی انقلاب اسلامی و شکست نلت‌باری که در ایران نصیب امریکا، نظام شاهنشاهی و غربگرایان وابسته به امریکا و سلطنت شده است به دنبال روزنه‌هایی برای ایجاد تردید در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی هستند تا دست کم نسل‌های آینده را از همراهی و پشتیبانی از انقلاب اسلامی بازدارند و انقلاب اسلامی را بی‌رهرو سازند، لیکن «زهی خیال باطل»!

والسلام